ع ۶۳

اکبرنامه

V. I.



در علم تاریخ ممالک این کتاب



الله اکبر این چه دُر یا قیمت ژرف و شناختی شگرف که حقیقت پذیران دقیقه رس و روشن ضمیران

صبح نفس که باریک بینان جدول آفرینش و پرده گشایان لوحه دانش و بینش اند در ترکیب عنصری و

پیکر هیولانی نقدی گرانمایه و گوهری والا طبع که در کالبد قیمت نگنجد و بمیزان قیاس بر نسنجد و اسکبال

گفت در نیاید و از مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیمی است متحرک و هوای متموج نیافته اند

و چرا چنین نباشد که سرانجام دار الملک معنی بی دستیاری آن امکان نپذیرد و معموری خراب آباد

صورت نمودکاری آن در اندیشه نگذرد نظم این چه سخن بود که شد آشکار پرده برانداخت ز هر ده هزار

جنبش. درین بزم بسر نشینش هست حریفی نزد دستینش کارگشا اوست درین کارگاه صدرنشین اوست

درین بارگاه هر چه درآمد بدل اهل هوش دل بزبان گفت و زبان زد بگوش از در دل هم بدر دل ارش

ناطقه و جامعه جولانگهش ماه سخن را برصدگاه هوش مشرق و مغرب ز زبان لغت و گوش

چنانچه پیرایه والای آن نمود بان نتوانند رسید بپای باد پیمای خرد و در پیدای بیدا طبیعت

آن قدم نتوان زد آتشی مزاجیست با ذنهاد خاکی طبیعتی ست آب لطافتش آتشکده

دل اوج پروازش نزهتگاه هوا گرمی بازارش با آب آرا امکانش صفحه خاک مرتبه

شناسان صفوف عزت فراخور دید و دریافت خود چنانچه سبحان الرحمن معنی

یافت طرق دل دانسته موبدان دانش آتشکده خاطر ابوالابای ضمیر انگاشته اند

خاصه سخنی که زیب فهرست نسخهٔ مفاخر و زینت دیباچهٔ مجموعهٔ معالی باشد یعنی مدح کدخدای آسمان و زمین و حمد
دادار جان و تن آفرین هم آغاز را مایهٔ پیش فرازی و هم انجام را پیرایهٔ دلنوازی هم قافله سالار سخن و دین
و هم شهریار سخنوری چراغ کلبهٔ تاریک نشینان انیس وحدت سرای خلوت گزینان دردافزای باطن مشتاقان
گوی فضا جوی مرهم بند ناسور خسته درونان گنج ناشکیبائی نوش داروی شورابه نوشان اشک حسرت
مومیائی شکسته دلان زاویهٔ خاموشی بزم آرای دلاوران هنگامهٔ عشق بزم افروز معشوق فزا جان بادکا طینان
تشنه لبان دریافت را استسقا بخش گرسنه دلان بادیهٔ جویائی را جوع افزا ازینجاست که خرده پروران
پندار دل با همه سراسیمگی شوق و بی آرامی شغف دست فکرت از دامن مدح کبریا کوتاه داشته تشنه لب
و آبله پای هزاران جوش و خروش فرو خورده مهر خموشی بر لب نهاده اند و بدستیاری انصاف پای ادب
در دامن عجز پیچیده در آنچه شایانی افزا از عطیه خانهٔ تقدیر نداده باشند شروع نکرده اند
بر راه کمال ترا حرف و نقطه ریگ و دشت ۞ عالم علم ترا شهر سخن روستا ۞ بر درت اندیشه را تحفهٔ حیرت زند
جبرت بروی سیلی جهل از قفا ۞ یعنی سپاس ایزد چون از احاطهٔ امکان بیرونست و ستایش خداوند
بیهمال از احصای اکوان افزون سر حدیث آنجا که از یزدان شناسی است ۞ سپاس اندیشی ما ناسپاسی است
تو جرأت بین که همت میزند جوش ۞ که گیرد قطره دریا را در آغوش ۞ نه پنداری که حرفش در کتابت
که این حرف گنجان در ما بهتابت ۞ سخن را چند باشی محمل آرای ۞ بدست آویز عجز اینجا بنه پای
سرگاه و زمینیان را با آسمانیان رابطهٔ مناسبت مفقود و خاکیان را با افلاکیان راه سخن مسدود باشد مکانیان
لامکانیان چه نسبت خواهد بود و ناحصه مع ذرهٔ خاک نشین با نسبت آفتاب عالمتاب قدس چه باشد محبوس
مطمورهٔ امکان و حدوث را چه یارهٔ بیمائی عرصهٔ وجوب و قدم به حد و کدام یارا ذرهٔ سرگشته بی سر و پا را
شعشعهٔ نیر جهان افروز بجز هوا داری چه بهره و قطرهٔ شبنم را با بحر زخار و ابر مدرار بجز لاف خشک را چه نصیب
هیهات اگر ذره از آن فروغ بخش انجمن هستی گوید اگرچه او را می‌شناسد و او را نمیگوید اما انده و میگوید
و او دا میجوید لیکن تنگنای ظلمت را با ساحت نور چه نسبت و عدم مطلق را با وجود بحت چه مناسبت آری چه
هرگاه از آفریده کامیاب شناسائی نتوانند شد تا دمی چند در هوای ثنای بدایع مکنونات او زبان بیا قدم چند

در صحرای ادراک عجایب مخزونات او نهد و پا در معرض ستایش آفریدگار در آمدن چگونه سزد بار نایافته

و از خلوت سرای سلطانی سخن گفتن خود را در معرکه انام انداختن و بخزانه هنگامه عوام ساختن است

پای سخن را که دراز است دست ... سنگ سراپردهٔ تو سر شکست ... گرچه سخن فربه و جان پرورست

چون که بخوان تو رسد لاغرست ... ای برتر از کرسی عقول و اوهام و ای والاتر از ساخت عناصر

و اجرام چون معرفت ذات و صفات تو بخشیدی معلوم شد که سپاس داری برهمت ما لازم

نگردید و چون نعمت بی منتها عنایت کردی مفهوم شد که بر ذمت ما شکرگذاری واجب نیز مؤدی چون

در گفتار بسته دیدم در کارگاه کردار گشوده نیافتم بخود آنچه گفتم که اگر توانایی سخن پیرائی بنداری و با دو پای نمی

توانی کرد آزرده مباش که این طریق چرب زبانان تهی دست که لفظ را بفریب دلالگی بهای معنی فروخته‌اند

خردی که از روی فرمان جهان مطاع سلطان خرد بر ذمت گرامی خانوادهٔ امکانی واجب شمرده است که

کوهر شب‌تاب خرد را که از بخششهای مهین مبداء فیاض است چراغ روشنایی ساخته در رُفت و روب

همه باطن و ظاهر کوشند اگر شیطان کارگاه قضا و قدر فردی از افراد بنی آدم را در لباس تجرد و تنهایی خواهد

نخستین همت در اصلاح خود بندد و آنگاه در فلاح دیگران کوشش نماید و اگر بجانب جمعیت آباد تعلق و تکثر

کو در سلک نظام کون و فساد از آن هم گزیر نیست آورده اند که فرمان رواست اصلاح دیگران ابر اصلاح خود مقدم

دارد که مقصود از شبانی پاسبانی رمه است و غرض از سلطانی نگاهبانی همه و اگر فرمان بردار است نخستین

هوا و امر من له الامر اقدام نماید پس نهان خانهٔ دل خود را از غبار خواهش گرانپای خشم سبک سر پاک سازد تا

آیین زیست و رفتار ستایش داد آر چون و پروردگار درون و بیرون متخلق و متحقق گردد چون میان من و دل

سخن باینجا رسید عقل سرکرد از منزل از دور نمود و اندیشه را وقت بقدر خوش شد خاطر حیرت زده اگرچه

از درازی و دورازی راه آزردگی داشت اما از آهنگ ساز راه و نوید وصول خوش وقت گشته بود که ناگاه

دل دوربین را پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش آلهی نه آنست که صفات کمال او دریابد

فا... اندر کاه او نسبت دهد یا نعمتهای بی انتهای قدم را در شمار در آورد و در برابر آن متاع ستودگی ...

... خود را اکنش کند تا این راز از حوصلهٔ بشری برتر داند و از پس ماندگان پیشگاه سپاس گذاری باشد یا آنکه

خویشتن آرای خود را ثناخوانی آلهی نام نهد و از تاریکی راه و باریکی مقصود افکار خاطر کرد و طبع حیله جوی این را
غنیمت دانسته از حمد باز ماند و آغاز در آنچه حیله ساز وقت آنرا مقصود وانموده است نماید بلکه مرا و از حمد است
که این نفس سپاس دوست خودآرای خودفروش را بر آستان بندگی در پایه نیاز و سرافکندگی داشته از طاق نظر
خود بین افکنده تا معنی بیچارگی او بصورت نیازمندی آراسته شود و خطا بر و باطن او بفروتنی و نیستی پیرایه گیرد
تا شایستگی کار مقصود را سزد و وجه داد از جان آفرین گراید و چون این متاع سپاس گذاری در نگاه بشری فراوان
علی الخصوص در معامله جای این راقم بی اندازه است چرا از حمد ایزدی باز مانم و از شکر سرمدی تقاعد کنم تمام
بهتر که از آفت کمراندوزی این خودسرائی آمده خود را آماده سپاس بلند اساس کردم از آنجا که مقصد بلند بود
و مطلب ارجمند زبان سخن پیرا دل رخصت نمیداد و دل معامله فهم از حیرت سر بر نمی آورد نه فطرت سخن
که مثل نادانان هنگامه تقلید بدستیاری حرف و صوت در پیشگاه ثناخوانی خداوندی جل جلاله درآمده با استعارات
مستعار و عبارات مبتذل خرسند گردد و نه همت سپاس دوست راضی میشد که مثل دانایان کم حوصله دل از
جست و جوی او باز داشته لب از گفت و گوی او بر بندد و بیک اقرار ناقص که بخلاف آن طریق متعدد اند در معامله عجز
[illegible] بوده خود را از نیک اندیشان راست گوی ظاهر کند زمانی دراز درین اندیشه ماندم نه سر خرد شنیدن
بود و نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی اوست دری از روشنائی گشودند و دل هرزه
گرد را گردن امید بکمند مقصود بسته آمد پیام آگهی بگوش توفیق رسید که ای نقش طراز نگارستان معنی کتاب
تصنیف نیکی کرد دیباچه را بحمد آرایش دهی حال فرمان روای زمین و زمان گوهر تاج پادشاهان می نویسی و سپاس
ایزدی بتحریر میسر [illegible] ستایش خدائی بتصویر می آید حمد را حمدی باید مصنوعات صانع بر کمال حمدیت [illegible] داد
پاک که بزبان بی زبانی ادا شده آگاه دلان آباد باطن را بدریافت این پذیرای مطلق میگردانند و بپایه
بلند پایه حامدیت که بالذات منصب والای بزرگ نهاده وجوب وجود است میسر ساخته و پیدا است که در عالم عنصر
تعظیم ترا نخری و تشریف ترگوهری از وجود گرامی پادشاهان والا شکوه که سرانجام نظام ظاهر عالم وابسته بدست
یاری همت قدسی اعتصام ایشان است نشان نداده اند و یقین که کار جهانی بتنی سپردن و هم عالمی بشخصی گذاشتن
جهان معنی در رو نهادن است بلکه جان جهان معنی ساختن خصوصاً گیتی آرائی که آهنگ درویت شمایم تسلیم بهار بستان معنوی

داشته بر سریر کامروای سربلند باشد یعنی خدیو زمانی که با این دو حالت سترگ از سرچشمهٔ باطن سیراب دل
و شاداب خاطر شود خاصه آن قبله گاه خدا آگاهان که بتایید ایزدی ازین مراتب فراتر شده رنگ آمیز
نگارین خانهٔ معانی بزم افروز شبستان حقایق محرم خلوتکدهٔ شهود انیس صفوت سرای وحدت گشته بر تخت
پندار بر تخت اقبال نشیند و فرمان روای صورت و معنی و عقده گشای ظاهر و باطن هر دو تفویض یابد چنانچه
طراز بندهٔ اورنگ شاهی و فرازندهٔ لوای ظل اللهی در طی مسودات که مجموعهٔ نقشبندان فهم و خرد بل کارنامهٔ صنعت
گران ازلی و ابدیت با چنین اسباب فراوان حمد حقیقی که تو داری چگونه درین تکاپوی سرگردان مانده از شنیدن
این پیام روح پرور صبح دولت دمید سرمایهٔ سعادت جاوید میسر شد دیدهٔ امید روشن گشت عالم صورت رواج
گرفت سلک معنی ابتهاج یافت دامن مقصود بدست افتاد چهرهٔ مطلوب در نظر آمد سبحان الله این چه سر بیت بلیغ
که در کتابهای روزگار سپاس دادار پاک برای زیور کتاب می آرند و در اینجا کتاب را برای ثنای ایزد جهان
آفرین می آرایند در صحایف جهانیان حمد را بطفیل مقصود بر زبان میرانند و درین شکرفنامه مقصود را بطفیل
بیچون خالقی می نگارند در روش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار بود و درین تازه بارگاه خردنگاه راه ثنا
خوانی گرد آرنده سوابق در محامد الهی بسخن التجا می برند و درین دیباچهٔ بدیع رقم باحسان کامل که پادشاه حق پرست
پناه می برند یعنی آن خدیو جهان که بدولت خدا جوئی و خدایابی او نقاب از میان ظاهر و باطن برخاست
و در فرقهٔ ارباب تجرد و اصحاب تعلق محبت پدید آمد و حجاب از پیش صورت و معنی مرتفع گشت
غفلت که راه مخالفت هشیاری میرفت باز آمده از ملازمان شعور است تقلید که از اقلیم تحقیق بر آمده
شورانگیزی میکرد امروز طلیعهٔ آن تحقیق بر دوش گرفته از مسترشدان درگاه است خودپرستی کور که خداپرستی
گذاشته خلق پرستی کردی چشم بینا یافته شرمنده و سرافکنده بعبادتگاه ایزدپرستی در آمد حسد و ناتوانی
بینی که بلاد مالیخولیا در سر و سودای جنون در دماغ داشته با دادار دانای توانا دم منازعت میزد خرد خولیا
رهنمائی حاصل کرده از گروه مستغفران درگاه عطیت و طبقهٔ مساعدان خود دولت در وطلب که صحت
ابد همان تواند بود و از لنگی به تکی آمده هم مقصودی و هم قاصدی مینماید و چرا چنین نباشد که درین زمان دانش آموز
چراغ شبستان عالم فروغ دودمان آدم پرده برانداز اسرار غیبی چهره گشای صورتهای غیبی است و چگونه این در

نظر هوشمندان دوربین بعید باشد که ناظم اداب شهنشاهی قاسم ارزاق بندگان الهی باریک بین دقایق
موشکافی صاحب عیار جواهر صرافی است تا در عالم وجود پیشوائی ارباب تجرد که ولایتش خوانند و مقتدائی اصحاب
تعلق که سلطنتش نامند جدا جدا بود و در میان بنی نوع کشاکش اختلاف بواطن را سراسیمه داشت امروز که از
بلندپایی و پیش بینی و فراخ حوصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزدشناسی این دو منصب گرامی
که سررشتهٔ انتظام صورت و معنی است باین گره کشای کنوز خردمندی و کلید دار خزاین خداوندی عنایت
شده اگر وجود مقدس او این خاصیت بخشد هر آینه حقیقی انبیا و اولیا که مکمن بطون بمکامن ظهور آمده باشد هیچ پیدای
که این شعشعهٔ عالم کبیر بنقش نورانی کیست و قدم میمنت پرای که این سعادت بخشید این بدولت نورانیت
و حقانیت بادشاه عالم پناه زمان ماست یعنی آن شهنشاه معارف آگاه مظهر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی
یگانهٔ درگاه صمدیت مقرب بساط احدیت گوهر معدن شاهنشاهی نقش خاتم ید اللهی فروغ خاندان گورکانی
چراغ دودمان صاحب قرانی صاحب سر بیچونی وارث سریر همایونی مبدع قوانین جهانبانی مخترع قواعد
کشورستانی غرهٔ ناصیهٔ صبح هدایت قرهٔ باصرهٔ آفتاب ولایت گرامی ساز گوهر آدم ولیعهد نیر اعظم
انتخاب مجموعهٔ قضا و قدر مقدمهٔ جنود فتح و ظفر لب لباب امتزاج لیالی و ایام زبدهٔ نتایج عناصر و اجرام چشم
جهان جود و افضال خال رخسار سلطنت و اقبال قوت الظهر تخت خلافت مسرت الصدر عدل و رافت فروزندهٔ
گوهر بخت بختیاری فرازندهٔ پایهٔ تخت تاجداری قدردان جوهر خردمندان قیمت شناس گوهر همت بلندان
گره کشای کار فروبستگان مرهم بند ناسور دل خستگان صاحب دل روشن رای جانبخش جهان پیرای
روح مصور و عقل مجسم عالم جان و جان عالم روشن ضمیر حق بین طریقت بسند حقیقت گزین هشیار محرم دوام
آگاهی بیدار نشین تخت صبحگاهی یکتای خلوتکدهٔ نوروز افزای نهانخانهٔ حضور عارف اطوار سبل کامیاب صدکل
مورد غرایب کرامات صاحب اعالی مقامات محرم اسرار سفیدی و سیاهی مظهر حقایق کونی و الهی پیدا
روابط تقییدی و اطلاقی دانای رموز انفسی و آفاقی منهل متعطشان زلال وصال مقصد متحیران طریق کمال مظهر نکات
مشرق و معارف گرامی مورد علوم لدنی و رموز الهامی محمل آرای سفر در وطن شمع افروز خلوت در انجمن زود
رس دیر گیر بسیار بخش اندک پذیر دیدبان سفینهٔ کن مکن سفینهٔ دریای بی سر و بن دقیقه شناس حفظ مراتب

موی شکاف تعمیم رواتب فرخنده رای خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر بردبار گران سنگ صاحب فر عالی ومنک
خرد آرای بخرد نواز دوست پرور دشمن گداز ملک گیر عالم آرای عدو بند کشور کشای صاعد اریکهٔ عظمت
وجلال رافع و باید حشمت و اقبال پاسبان دولت و دین نگاه دار تخت و نگین طراز زندهٔ هفت اقلیم
برازندهٔ تخت و دیهیم شهسوار صف شکن شناه باز شیر فکن مجاهد میدان جهاد اکبر مبارز جولان
هفت کشور مشید بنیان سلطنت و سیاست مؤسس ارکان تربیت و سیاست معتصم عروهٔ وثقی عقل کامل
مستوثق حبل متین عدل شامل در روز رزمگاه تمام نظر و در دل رزمگاه تمام جگر در بزم عشرت ابر دریا بار در رزم
نصرت دریای خونخوار در میدان جرأت سیف مسلول در جولان جلادت رمح مصقول دریای موج انگیز
عالم عطا سحاب آتش بار نیسان وغا انفاس پستش مجمره گردان بزم روح الطافش مرحمت جنبان صبح فتوح
عدلش بر اعتدال فروردین از طبع خورده انگیز خلقش بر نسیم اردیبهشت از خنده لب ریز عفو وجودش
در فتح مغلقات مرتاض ممتحن عقل سلیمش در کشف معضلات مستشار مؤتمن ظاهرش فر جمشیدی و شکوه
فریدونی باطنش دانش سقراطی و بینش افلاطونی ظاهر و باطنش مرتاض جسم و دلش با مبداء فیاض دل را
با زبان دمساز ساخته وحدت را با کثرت انباز کرده پیدا و پنهانش در پاس نفس گذشته همتش پای بر
هوا و هوس مانده صدق معامله‌اش دکانچهٔ تلبیس و تدلیس بر انداخته عیار دانشش قلب زر اندود و از
زر گوهر آمود جدا ساخته جلباب تجبر بر مفارق عزایم دریده طیلسان عفو بر تارک جرایم کشیده شعشعهٔ
جبروت از پیشانی عاطفتش لمعهٔ ظهور بیرون داده بارقهٔ لطف از نوایر قهرش زبانه نور بر کشیده صولتش
جگر سنگین جانان گداخته هیبتش زهرهٔ آهنین جگران آب ساخته دلتنگی روزگار اثری از گره ابرویش
گشادگی زمانه پرتوی از شکفتگی خویش دعای بقایش بر زبان خورد و بزرگ تمام گرفته مهر و وفایش در دل
برنا و پیر آرام یافته بلندی نامش ناموران اکناف را پست کرده تمکین دولتش سران اقطاع را از دست
برده طنطنهٔ اقبالش گوش هوش سلاطین آفاق باز کرده کوکبهٔ جلالش چشم اندیشهٔ ملوک طوایف فراز نموده
صیت بلندش در گنبد گردون پیچیده آوازهٔ شکوهش کران تا کران رسیده صلای عطایش از اقصای
شش جهت گذشته درگاه والایش موطن منتخبان هفت اقلیم گشته دولت روز افزونش کارنامهٔ زمان

واد وارشده طالع همایونش دیباچهٔ سعادت ثابت و سیار نموده سو آن شهنشاه آسمان پایه ٭ چتر اقبالش
آسمان سایه ٭ چمن آرای دانش و فرهنگ ٭ پایه افزای افسر و اورنگ ٭ تخت قدرش بدولت ارزانی
تخص بخشش گشاده پیشانی ٭ حضرتش قبله گاه حق طلبان ٭ رافتش چشمه سار تشنه لبان ٭ زیر پا کرده از یک اندیشی
تخت شاهی و نطع درویشی ٭ نه فلک بر مراد او دوار ٭ هفت اختر بکار او سیار ٭ ترجمان زبان بهشیاری
پاسبان جهان به بیداری ٭ مهر و کینش به بزم و رزم درون ٭ جام لب برده ز باده خون ٭ هم خاقان ز کرمی خویش
وهم قیصر ز چین ابروی خویش ٭ آسمان جلوه زمین تمکین ٭ صاحب عقل کل جلال الدین ٭ نور خورشید ذات و ظل الله
گوهر تاج و تخت اکبر شاه ٭ این جهان کهن او بر خوردار ٭ لکبش آفتاب پرتو باد ٭ این تهی دست که از بی سرمایگی
بستودن نه جای نشست و نه پای ایستاد داشت بیمن این نسبت درست و عزم جزم یکبارگی گنجور خزاین
آفرین آفریننده شد بو العجب خزینه داری که از خرج نقد جمع افزاید و از جمع نقصان پذیرد بدولت اخلاص
کیمیاگر شدم خاطر مفلس را توانگر ساختم دست سوال کشودم و در خزینه گشادم نیکبخت بودم دولتمند شدم
حرف سرا بودم ثنا خوان گشتم بر آستانهٔ مجاز در حقیقت کشود جم ساده لوح بودم نکته نگار شدم در مرا
که بر روی من فراز بود از گشایش ایزدی باز شد سر افکندگی به سرافرازی بدل گشت ناکرده من بکرده مجری
شد و ناگفته من بگفته موذی گشت از بار عام بدولت سرای خاص آورده من بی زبان را زبان سخن سرائی
بخشیده رخصت سخن فرمودند خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان هر طایفه از طوایف
عالم است که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعای والانژادان قدسی و صاحبان نوامیس الهی که در شبستان
عالم شمع هدایت و افاضت افروخته به نهانخانهٔ عدم فرو رفته اند چه بطریق عموم و چه بآیین خصوص مزین
گردانند این مجموعهٔ محامد ایزدی را نیز بران نمط پردازم و دعای گروهی که در پیشگاه همه دریافت این گروه
بزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواه دادانمایم لیکن چون این بی پرده حقیقت از راه مجاز
میدانند که اگر آشفته رأیی در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش سپهسالاران موکب نماید و بوسیله خود خواهد
که پیشکاری آن دولت از رحمت پذیر فرمان روای زمان گرداند هرآینه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند
سه جه یارا ستهارا که رخشنده مه را ٭ سفارش بخورشید انور نویسد ٭ همین رفعت قدر او بس که خود را

دران حضرت از ذره کمتر نویسد • در حضرتی که بزرگان نوازش یافته آن درگاه را رخصت خواهش نبخشیده اند
و قدرت سفارش مورچه نداده از چون منی بر در مانده بل راه نیافته کجا سزد که برای برگزیدهای آن درگاه
استدعای رحمت و تحیت نماید و التماس مغفرت و رضوان کند و اگر از نافهمیدگی زبان جرات دراز
سازد در عدالتگاه تمیز بجرم نامزد شود و در بازپرس انصاف بجه طعن مطعون گردد بنابرین خاطر را
ازین اندیشه باز آورده خود را آماده آن ساختم که اگر همت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت
منوال بادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیا را نگاشته کلک بیان گردانم و صفات جمال
و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدایع بزم و غرایب رزم و شرایف مجاهدات و لطایف عادات
این برگزیده الهی را بی شایبه تکلفات نثرپردازان نظم گستر فراهم آورم تا حق عبودیت و ارادت
و نعمت گزارده باشم و هم حقی بر نورسان عالم شهود آینده کان قوافل وجود ثابت گردانیده هرچند هریکی
ازین چهار چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع قدر اما ازانجا که مقصد بلند و همت کوتاه بود این
دولت میسر نمیشد و این امنیت بحصول نمی پیوست تا آنکه بر پیشگاه خاطر اخلاص مظاهر چنین جلوه داد ند
که درین شغل شگرف همچنانکه حق مخلوق بیگذاری حق خالق نیز بجای می آری اگرچه لوازم آداب ارادت
و حقوق نعمت رسیدگی ادا میکنی در معنی بحمد خدای جهان آفرین قیام می نمایی روز بروز این عزم مصمم میشد
و نیکبختی را اسباب آماده میگشت تا آنکه از بارگاه افضال بخصوص تربیت این نظر کرده خود و عموم مهربانی مستعدان
سعادت برین پیش قدم سالکان شاه راه ارادت نظر با خلاص دو وابسته‌ترین قوافل ارباب سعادت
نظر بوده مراد ابوالفضل بن مبارک که کلاه چارترکی ارادت بر تارک دل مانده و آستین سفت طراز عقیدت
بر شش و هزار عالم افشانده پرتو اشارت تافت که سوانح احوال اقبال قرین و وقایع فتوحات دولت
افزای مارا بجامه صدق نگارش نماید چگویم که این حکم نوشتن سرگذشت بود یا بخشیدن همت
نگاشتن را اجازت فرمود یا دل را سعادت بخشید واقعه نویس جلایل آثار ساخت یا زبان اعجمی را فصاحت
گفتار کرامت کرد نی نی سخن را بال و قلم را قدم بخشید سروش غیب بود که از عالم بالا مژده جان بخش رسانید
یا نامو چنین اگر که از پیشگاه جبروت تنزیل وحی نمود لاجرم غایت تکاپوی و نهایت جست و جوی درج کردن

جرايد احوال و صحايف واقعات حضرت شاهنشاهی بجای آوردن گرفتم و مدتی از ملازمان درگاه و قديميان اين
دودمان دولت از پيران هوشمند راست گفتار و جوانان بيدار مغز درست كردار می پرسيدم و بقيد كتابت
می درآوردم و باطراف ممالک بحكمی كه با خدمت قديم درستی و راستی متيقن بعضی و مظنون برخی بود مناشير عاليه
شرف صدور يافت كه نقل مسودات و يادداشتهای خود را بپارگاه حضور فرستادند هرچند اين داعيه سعادت
افزا بتمام انجاح نيافته بود و اين آرزو بكمال انصرام نگرفته كه حكم مجدد از پيشگاه مقدس لمعان ظهور داد كه
فراهم آوردهائی كه بتسويد رسيده باشد به بياض برده بمسامع اجلال رساند و آنچه بعد ازين رقم پذير شود ضميمه
اين كتاب گرامی سازد و آنچنان تفصيل كه از دقايق احوال و جزئيات امور هيچ فرو گذاشت نشود و آنرا بهنگام
فرصت حواله كند بنا بر حكم پادشاهی كه ترجمان فرمان الهی است از انديشه كه مكنون ضمير بود باز آمده مسودات را
ساده از آرايش نقش و نگار عبارت در قيد تحرير كشيدن آغاز نمود و از سال نوزدهم الهی كه قانون واقعه نويسی
از فروغ رای جهان آرای شاهنشاهی پرتو ظهور يافته بود دفتر واقعات را بدست آوردم و از آن صحايف
دولت تحقيق تواريخ و تشخيص بسی از سوانح گرامی نمودم و نيز جدی فراوان رفت تا اكثری از مناشير معلی كه از ابتدای
اورنگ نشينی تا حال كه آغاز صبح اقبال است بجد و اقطاع شرف نفاذ يافته بود چه بجنس و چه بنقل بدست در
آمد و بسا مضامين مقدمه از سرمايه اين شگرفنامه گشت و كوشش بليغ بجای آوردم تا بسياری از عرايض كه
اعيان دولت و منتسبان عتبه سعادت شرح سوانح اطراف مملكت و تفصيل سواد اكناف ولايت معروض داشته
بودند ضميمه گنجينه معانی شد و از اسباب تشخيص و تحقيق خاطر اشكال پسند گشت و همت گماشتم كه مسودات و بياضهای
هوشمندان خبرت گزين روزگار فراهم آمد و از آن نيز ذخيره برای شادابی و سيرابی اين گلشن دولت
برگرفتم و با اين همه اسباب و گنجوری خزاين مطالب چون از ديرگاه است كه خانه نقل خرابست و اختلاف
و تناقض در اخبار و آثار شايع بآن بسند نكرده از حضرت شاهنشاهی كه بقوت حافظه كامله جزئيات و كليات
وقايع و سوانح را از يک سالگی كه عقل هيولانی در اهتزاز بود تا امروز كه بعالم خود قبله بالغ نظران حقيقت بين اند
بخاطر اقدس مرتسم دارند التماس تصحيح شنودهای خويش نموده در مجالس متعدد بعرض رسانيدم و شبهات و شكوک را
بگزلک تحقيق و ايقان محو كردم و چون باطن را اطمينانی بديد آمد خاطر اخلاص منشد را ببذل مجهود كارفرمای اين مطلب عالی

حقايق

~~1955 com.~~ X

19th Coronation year

گردانیدم امید که بتائید اخلاص این خدمت بانجام رسانم و آنچه از عجایب این نوباوه چمن کاینات و فهرست
کارنامه مکونات درخور استعداد خود دریافته باشم ظاهر کنم تا تاریک دلان انجمن بصیرت بر سر راه خرد نهاده آید
و روشن ضمیران را سرمایه مزید آگاهی شود سبحان الله چه دولت که جاده الهی را در پرده خدمت بادشاهی بجای می آورم
و دستور العمل سلطنت صوری و معنوی و آداب بادشاهی و بندگی را برای کافه خلایق از بادشاه تا گدا ترتیب داده
سرمایه دولت ابدی خود میگردانم و چون درین کتاب یکم حضرت نامه ایزدی بیت سرزمان نام والاشکوه این بادشاه
آفاق بصریح بردن از ادب دور میدانم لاجرم بحضرت شاهنشاهی عبارت را گرامی میسازم و از بادشاه غفران قباب
والد بزرگوار آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی اکتفا نموده سخن دراز نمیکنم و حضرت والده ماجده آن قدسی
نژاد را بحضرت مریم مکانی که حضرت شاهنشاهی را این خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته اشارت می نمایم و از
جد گرامی این خداوند جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم ذکر بعضی
بشارات غیبی و اشارات قدسی که پیش از سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته
بر ضمایر مرآت نظایر دیده وران دوربین و رازداران مکامن یقین که غیب نمایان اسرار الهام بوده
گشایان اسرار عناصر و اجرام اند مختفی و مستتر نیست که بدایع حکمت غامضه و غرایب قدرت کامله
آفریدگار جل جلاله اقتضای آن میکند که بواسطه ازدواج آبای علوی و امهات سفلی بعد از چندین ادوار
امتزاجات و اتصال و اجتماع و استقبال و قرانات علوی و سفلی و طلوع و غروب و ظهور و خفای کواکب
و خسوفات و کسوفات و خواص شرف و هبوط و تاثیرات اوج و حضیض و امثال آن که طراحان کارگاه ایجاد
و ابداع و نقشبندان نگارخانه تکوین و اختراع اند یگانه از خلوتیان پرده سرای بطون بپارگاه ظهور
نماید و یکتائی از پرده گیان نهانخانه عدم بر ملا اعلای وجود جلوه فرماید که موجب نظام سلسله کون و فساد
و باعث تمیز چهار بازار ستم و داد گردد چه سامان عالمی و سرانجام جهانی از تن واحد چگونه تمشیت پذیرد که
بنیاد نهاد هر فردی مبتنی بر جمع اضداد و انانیت عظمی در سر سرو انصاف نایاب و محبت ناپدید و خواهش زر و جاهی
و شهوت در روز افزونی خردمند دوربین داند که هرچند مدتی از وجود فرمان روائی که بتائیدات ایزدی
مؤید و بسعادات سرمدی مستعد باشد گزیر نیست و هوشمند خبیر شناسد که این دولت بنیروی بازوی معنوی است

و مرد معامله فهم معلوم کند هرگاه چندین سال تربیت یابد که لعل در مشیمهٔ معادن ببلوغ رسد تا لایق افسر شاهی
تواند شد این چنین گوهر گرانبها و جوهر یکتا که هیچ چیز بدان نماند چندین امتداد قرون و دهور باید که پروردهٔ
تربیت خاص شود تا بمدارج ترقیات باستعداد خود فایز گردد و دقیقه شناسان معامله دانی دریابند
که مقدار مدت تایید باندازهٔ کثرت رعایا تواند بود چه هرچند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و عظمت
خدیو آن زمان ظاهرتر که بار عالم و عالمیان را بدستیاری تایید الهی بر فرق همت گرفته فرق عالمیان را از رفق پاس نگاه
میدارد و کار جهان و جهانیان را بیاوری آگاهی بسامان نو طراز انجام میدهد و هرگاه بمقتضای حکمت بالغهٔ کارفرمای حقیقی
خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در وقت فرماندهی از افراد انسانی نهد مدت تربیت
این بزرگ حوصلهٔ بلند دریافت در اندیشهٔ بشری و دایرهٔ امکانی کجا گنجایش پذیرد چنانچه روشن دلان کارآگاه
زمان ما این دو عطیهٔ کبری از سواد پیشانی نورانی این خدیو جهان می یابند و از کمال انصاف از شرح مناقب
او بعجز اعتراف می گرایند و این طایفه را همین دولت بس که بمساعدت توفیق پذیرای این دریافت گشته اند
که ادراک رتبهٔ چنین خدیوی اندازهٔ طاقت بشری نیست و در احترام این بزرگ والاقدر تعظیم قدرت
الهی دانسته پرستش خدای خود می نمایند و همگی همت در تحصیل رضای او که هر آینه مشتمل بر گرد آوری رضای الهی
ایزد بیچون است مصروف دارند کدام سعادت ازین نعمت بزرگتر است و کدام دولت ازین موهبت
گزیده تر و روشن ضمیر دوربین که چشم بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد برهنمونی پیشانی سعادت
داند که چندین هزار سال بطنا بعد بطن در مهد تربیت درآورده حضرت آلنقوا را طراز هستی بخشید
تا شایان آن نور عالم افروز که شرح آن تمهید پیش طاق داستانهای باستان و کتابهٔ مبانی تواریخ را زینت است
گردید و دانا شناسد که همان نور که بی وسیلهٔ بشری و رابطهٔ صلبی در مشیمهٔ باطن قدسی مواطن حضرت آلنقوا
ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در ملابس قدسی مظاهر برای استکمال سیر دیگر آن میفرمود
امروز در عنصر پاک این یگانهٔ یزدان شناس دادار پرست ظهور میکند چندین زمان بگردد و چندین قران برآید
کین اختر سعادت از آسمان برآید رسمیت قدیم و عادتی معهود که مبشران دار الملک قدم و منهیان فتح
ابواب کرم در هر زمانی پیش از ظهور چنین برگزیده که پس از هزاران سال یکی بوجود آید دولتمندان بخت

بیدار را نوید قدوم هدایت اقدام او مسرور ساخته هر امری در تتق وقتی مرصود و عقده زمانی مخصوص محجب و مکنونست لاجرم پیش از تحقق این امر دریچه از عالم غیب مقابل مشاعر افهام میگشایند و مواجه روزنهای حس بکه ادراکات میدارند گاه در عالم شهود می نمایند و گاه در عالم مثال که تمثالیست از عالم ناسوت جلوه میدهند تا برتشنه راه شوق امیدوار بوده منتظر ظهور نتیجه مقصود و مترصد طلوع نجم مسعود باشند چه انتظار شوق افزاست و شوق دولت آرای و هرآنچه بعد از کشش و خواهش طالب وجود گیرد و بعد از انتظار در طلب حصول پذیرد آثار لذتهاست که در غیر این معنی صورت نمی بندد و مصداق این معنی آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بجناح خاکساری تمکین انکسار غبارآلود میداشتند و فرق نیاز بر آستانه کعبه حاجات نهاده و روی امید بسمت قبله مناجات آورده بنعت تضرع و خشوع استدعای این دولت تازه که فی الحقیقه طالع همایون و عمر روزافزون عبارت از ذات اوست مینمودند که

خداوندا بنور شمع ذاتت • بگوهرهای دریای صفاتت • بآن پاکان که چون گل پاک رستند • درون از چشمه خورشید شستند
که تاج دولتم را گوهری بخش • سپهر رفعتم را اختری بخش • زمانی ده شبستان مرا نور • که ظلمتهای عالم را کند دور
نخورد شیرینی از برخورداری جودم • که افتد نه سپهر اندر سجودم • بقایی ده بجان غم پذیرم • که گر صد ره اجل آید نمیرم

الحق چیزی که حیات بی بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف و جانشین پسند شرفست که میوه حدیقه زندگانی و مصباح زجاجه آسمانی است که از تربیت عنایت ایزدی مستفیض گشته و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقا عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکن گردد و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند خصوصا چنین نادره ذاتی کامل در حق شناسی مکمل که اگر سردفتر اقطاب اولیا گویند لایق است و اگر عقد سلسله سلطنت عظمی را گوهر الآبا و جد اعلی نامند بنفس الامر موافق و هرآینه چنین بادشاهی که سلسله بر سلسله برجسته فرمان دهی و فرمان روائی و جهانگیری و عالم آرائی ثابت و متین باشد بخلف گرامی سزاوارترست و در طلب این مطلب عالی از همه پیشتر از تر تا آنکه چهارم ربیع الاول سال نهصد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از توجه بمبدا فیاض زمانی سر بر بالین راحت نهاده و تن به بستر استراحت در داده بودند ناگهان در پرده خواب

سعادت احتجاب که خلوتخانهٔ غیب عبارت ازانست مشاهده فرمودند که حق سبحانه خلفی نامدار کرامت
میفرماید که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد و بارقهٔ ابهت از جبههٔ احوال او فروغ دهد از نور بینش
ظلمت آباد عقول و اوهام روشنی پذیرد و از فروغ معدلتش صفحهٔ لیالی و ایام اضائت یابد و بعد ازانکه
بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت مآل آن حضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت انتظام
آن کارنامهٔ ایزدی را چنانچه امروز منابر و منازل شیر بآن نامی سربلندست و وجوه دراهم و دنانیر بآن
شگفته بیان فرمودند و چون حضرت جهانبانی را دولت بیدار شد مدد ازین بشارت عظمی و نعمت
حسنی بسجدات شکر آلهی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمحرمان حریم خاص ملازمان آستان اخلاص درمیان
آوردند ؎ این خواب که از دیدهٔ جان پرده گسل بود • خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود
از خیر اندیشان برادر شمس الدین محمد خان اتکه شنیده شد که شمس الدین محمد خان در بیست و دو سالگی
در غزنی بخواب دیده اند که ماه در بغل ایشان درآمده صورت واقعه را بپدر گرامی خود میر یار محمد غزنوی
که کدخدای درویش منش بود گفته اند پدر گرامی از سنوح این واقعهٔ سعادت افزا خوشوقت شده
چنان تعبیر نموده اند که ایزد تعالی دولتی عظیم بتو روزی خواهد کرد که باعث رفعت خاندان ما بوده
باشد و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسمان قدر پایهٔ عزت این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک
تصاعد نمود و دیگر از راست کیشان درست اندیش معلوم شده • در زمانی که حضرت مریم مکانی خلدت ظلال
جلالها بعنصر مقدس آن حضرت حامله بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود بسا اوقات
بر ناظران این منظرهٔ ربانی مشتبه بآینه میشد چنانچه آیینه حلی پوشان سرادق عفت که نزدیک به پیشانی
آیینه می بندند و کوکب اقبال بر زبان حال این ترانه می سراید که ؎ براه بخت نهادم جبین نورانی
هزار آیینه او بجبینم به پیشانی • روزی در نزدیکی ایام ولادت باسعادت حضرت مریم مکانی بر هودجی
میرفتند در اثنای راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده است از انجا که طبیعت درین حال بثمرهای مینخوش و میوهای
شیرین و ترش راغب می باشد بخواجه معظم که برادر مادری ایشان بود فرموده اند که ازان باغ انبه چندی بیارد
خواجه انبه چند آورده بدست مبارک ایشان میداد که در نظرش پرتو ناصیهٔ فروغ بخش ایشان بآیینه اشتباه یافته

پرسیده است که شما بر پیشانی خود آیینه بسته اید فرمودند که من آیینه نبسته ام از کجا میگویید خواجه
نیک ملاحظه میکند پیشانی نورانی آن حضرت را بنور ایزدی تابان می یابد تعجب نموده حیران آن نور
ازلی میگردد و بعضی از محرمان درگاه این را نقل میکنند و این استفسار خواجه بجهت آن بود که شعشعهٔ
انوار الهی که از جبهه انور می تافت خواجه را یارای نگاه کردن تمامی آن نبود دیگر از خدمت والدهٔ ماجده
خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بتشریف انکگی آن حضرت مشرفت شنیده شد که پیشتر از انکه باین
دولت کبری سعادتمند شوم سحری بود که ناگاه نوری عظیم بمن روی آورد و در میان کنارم در آمد پنداشتم
آفتاب عالمتاب در کنار من افتاد و غریب حالتی روی نمود و عظیم حیرتی دست داد که از لذت وجد
و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد و چاشنی آن لذت هنوز مو بمویم را فرو گرفته است
و از آن وقت بتاثیر این صبح جلال و جمال و گل این شکوفه دولت و اقبال را چشم براه بودم که یارب
نتیجه این شگرف حالت چه تواند بود تا انکه باین خدمت والا که سرمایه دولت دین و دنیاست
سرافراز گشتم و بسجدهٔ شکر این نعمت جاودانی سربلندی یافتم دولت آنست که بی خون دل آید بکنار
سبحان الله چه سعادت بود که در کنار من آمد و چه اقبال که در بر گرفتم اگرچه در ظاهر بخدمت پرورش آن
گوهر گرامی نژاد پشت قوی شدم ولیکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا باقبال من
می پرورد هرگاه آن حضرت را بر دوش میگرفتم سعادت مرا از خاک بر می کشید چنانچه ببرکت این خدمت که
سرنوشت من بود طالع قوی و سعادت عظیم منت بر من نهاد و باقبال خود روشناس هفت
اقلیم شدم دیگر از مولانا نور الدین ترخان و جمعی دیگر که ملازم رکاب سعادت اعتصام بودند شنیده
شد که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت جهانبانی در خانه مسقف که دریچهای مشبک داشت عشرت پیرای
بودند و حرف نمود از ولادت اشرف در میان بود ناگاه از شبکهٔ آن دولتخانه اشعهٔ نور الهی تابیدن
گرفت چنانچه نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خورد و بزرگ جبین نور جهان تاب
آگاه شدند و جمعی که راه سخن داشتند استکشاف این معنی از حضرت جهانبانی کردند فرمودند
همانا که درین نزدیکی از گلبن خلافت تازه گلی خواهد شکفت و از نهانخانه جاه و جلال و نگارین سرای

عزت و اقبال نور پرورِ روی بخت روشن سازی قدم در دایره وجود خواهد نهاد که از کوکبهٔ عظمتش دلهای اعدا
دولت در بوته اضمحلال بگدازد و این خاندان والا و دودمان عالی را از سرفرازی و رونق پدید آید یعنی شبستان
عالم را از پرتو جهان افروزش ضیائی و بهای تازه روی نماید دیگر میر عبد الحی صدر که از پاک نژادان عالیقدر
بود نقل میکرد که سحری حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند و گمان برده میشد که چشم مبارک ایشان
گرم شده باشد بعد از زمانی سر برداشته فرمودند که الحمد لله والمنه که چراغ خانوادهٔ سلطنت باتازگی روشن
شد من سر این شکرانه پرسیدم فرمودند که درین نشئهٔ خواب و بیداری چنان نمودند که ستارهٔ نورانی
از فلان جانب و اشارت بهمین راه که مولد اشرف بود ظاهر شده طلوع کرد و ساعت بساعت بلند میشد و در بلند
شدن هم نور او زیاده میشد و هم جرم او افزون میگشت تا آنکه اکثر عالم را پرتو او فرو گرفت من ماندم و خیرگی
[illegible] می پرسم که این جرم نورانی چیست او جواب داد که این نور مجسم خلف صدق تست و قدس شرح غرا که این
نور جهان افروز پرتو بر ساحت آن انداخته در تحت تصرف و تسخیر اولیای دولت ابد پیوند آن ملک از انوار معدلت آن گرامی
نژاد معمور گردد و در روز از این بشارهٔ غیبی گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امید بخشید چون از
روی ملاحظه بوقت آن معاینهٔ روحانی و روز پای صباح مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت فیلاوه و شهود
بشارت کرامت در یک وقت بوده بزرگی را که چنین فرخنده مولودی نصیب باشد این نمود و آگاهی چرا کرامت
کند و آنجا که چنین موهبتی از دنبال بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه روی ندهد و بر ظاهر بینان نقد
پرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید دور نیست اما پاک سیرتان دوربین را نظر قبل از وقوع و یقین [illegible]
بعد از حصول متحقق میشود که این پرتو آن نجم عالم افروز است و آن مژده این نیر ظلمت سوز در یافتهای دولت
دوام ملازمت این خدیو جهان که بر جلایل شمایلش واقف باشند ظهور امثال این امور جای استبعاد نیست و بر نکته
دانان باریک بین پوشیده نماند که اگر چه مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه رویای حضرت قاجولی بهادر
و تعبیر تومنه خان را از روی ظاهر بر وجود حضرت صاحبقرانی فرود آورده از هشتم کوکب نورانی که جهانی
از پرتو آن روشن شد و از جیب قاجولی بهادر پدید آمد اشارت بر وجود حضرت صاحبقرانی کرده که جد
هشتم آن حضرت است اما بر باطن نور مواطن دوربینان علم تعبیر و رمزدانان عالم مثال ظاهر است که از هشتم کوکب

هفت تن تعبیر نمودن که باکلیل فرمان روائی سربلندی یافته باشند و بمتکای دولت آرائی ارجمندی بوده
ازو ادای تعبیر و اشارت مثالی دور است بلکه آن هفت کوکب هفت جهان آرای والا قدرند و مقصود
ازان لمعهٔ جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهی است که بنور آنیت وجود ارفع عالم و عالیان را روشن گردانیده
و آن نور ساطع این سعد اکبر است که از جیب آن برجیس سعادة سر زده بود اگرچه او جد شانزدهم آن حضرت
از روی شماره اما درین میان هفت کوکب برج عظمت اند که نور این شهنشاه گیتی افروز در جبههٔ حال آنها بکمال ظهور
رسیده و این هفت تن در میان این نژاده کس به بزرگی و گیتی آرائی امتیاز تمام داشته اند و هشتم این گروه
والا شکوه ذات اقدس حضرت شاهنشاهی است که نور معدلت ایشان آفاق را منور دارد و در سلسلهٔ علیهٔ
این نژادهٔ بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدی را خلعت کرامت نمایهٔ سلطنت صوری و معنوی ارزانی داشته نور بخش
عالم باطن و ظاهر ساخته اند و بر متفحصان دقایق آثار صدق این معنی مختفی نیست چنانچه مجملی از کمالات این
گروه والا درین شگرفنامه گذارش خواهد یافت و بر هوشمندان بیدار بخت حقیقت این سخن بظهور خواهد
پیوست و هر که امروز گرامی احوال این بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقت و عبرت مطالعه نموده عهد خلیفهٔ
زمان را دریابد و بر مراتب درجات عالیهٔ خدیو جهان مطلع گردد آفرین و ریافت کند هیهات هیهات سخن بربین
فروشی نیستم که چشم تحسین از مردم داشته باشم جایزهٔ عظمی ازین گزیده تر چه باشد که دل اخلاص گزین مصدر حقایق
معانی شده است و خرد نکته دان مهبط این دقایق ربانی گشته ازین جواهر شب تاب گوشوارهای گرامی
بهجت آرایش گوش هوش سعادة مندان دانش پسند یادگار میگذارم ذکر طلوع انوار اعظم چه سطوع سعود
اکبری یعنی سعادة ولادت حضرت شاهنشاهی ظل اللهی ظهور نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادة و طلوع نیر اقبال
از مطلع سعادت یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی از خدر معلی و ستر مقدس حضرت عصمت قباب عفت
نقاب تقدس احتجاب تجرد انتساب ولیهٔ عصر رابعهٔ دهر صاحبهٔ روزگار کار آموز کارگاه قدوهٔ طاهرات اسوهٔ
زاهرات صفیهٔ صافی نیت وفیهٔ وافی طویت ملکهٔ قدسی ملکات مالکهٔ سماوی برکات صفوت زمین
و زمان برکت کون و مکان موجهٔ دریای قدم صدف محیط کرم چراغ خاندان ولایت فروغ دودمان هدایت
سراج حطیم عبادت مشکوة حریم سعادت ناصیهٔ طاعت ایزدی باصرهٔ سلطنت سرمدی قابلهٔ سریر همه قاعده کرسی

علو خاتون منصه نعمت باتوسی حجله دولت نقاب گزین هودج عزت رفعت بخش طیلسان عصمت عطیه
والاء عالم بالا خزینه رحمت ایزد تعالی نعمت گرامی مایده ربانی دولت عظمی موهبت آسمانی نقطه دایره فضل و افضال
ذره فاخره دولت و اقبال شکوفه بهارستان عدالت لوحه نگارستان جلالت بارقه انوار دولت و ولا
اکسیر عظمت و اعتلا زبده میامن کسبی و وهبی نخبه مکامن سری و قلبی واسطه عقد دانش و آگاهی رابطه انتظام
سلسله کونی و آلهی ثمره طیبه صفوت و صفا ثمره کرمه کرامت و اصطفا مرآت حقیقت نمای وجه یقین مرقات نورانی
اعتلای مصاعد دولت و دین اصل و اصول دوحه بارور خلافت نخله نضر تیقه روضه ارجمندی مستوره حجر حلم و حیا
مخدره مقنعه عزت و کبریا نوربخش انجلای نور غیب و شهادت و خجسته انکشاف صبح دولت و سعادت پرده
نشین سرادقات آسمانی حضرت مریم مکانی عصمة الدنیا والدین حمیده بانو بیگم ادام الله ظلال جلالها نقد
گنجینه قدوه اولیای کرام قطب اقطاب عظام سیاح بیدای ناسوت سباح دریای لاهوت مصباح مکامن
روح مفتاح خزاین فتوح گلچین بساتین تجلی نخلبند ریاحین معنی امام صومعه ریاضت ساقی میکده افاضت
دریا دل مرحله تجرید دریانوش مصطبه توحید نجار مستغرق مجاهده مستهلک بوارق مشاهده مشعله دار شبستان
طریقت قافله سالار شاه راه حقیقت اکمل مظاهر تجلیات ذاتیه اجلاء مجالی انوار صفاتیه مرآت طراز سیر اصحاب
کشف و شهود نقاد ضمایر ارباب وجد و وجود سیار مشاهد قلوب و ارواح نظار بواطن قوالب و اشباح
واسطه انجلای غمام ظلام وسیله انمحای ارقام آثام عارف روابط امتزاج ظهور و بطون کاشف لوایح اسرار
بروز و کمون   قطبی که بقطب بین فلک داشت بام   شیران همه پیل با ادب کرده بجام   درپیشه دل هزبر سرمست خرام
دریاکش عشق زنده فیل احمد جام   قدس سره اتفاق افتاد بحسب ارتفاع شعری شامیه که سی و شش درجه بود
بعد از گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه از اول شب هشتم آبان ماه جلالی سال چارصد و شصت و چهارم
موافق نوزدهم اسفندارمذ ماه قدیمی سال نهصد و یازدهم مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نهم
هلالی ششم ماه کاتک سال هزار و پانصد و نود و نهم هندی شانزدهم تشرین الاول رومی سال هزار و هشتصد
و پنجاه و چهارم چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر کرامت بهر و حصار سعادت اتصال
امرکوت که از اقلیم دوم است و عرضش از خط استوا بیست و پنج درجه و طول آن از جزایر خالدات صد و پنج

درجه است در هنگامی که موکب عالی روی توجه بتسخیر ولایت تته داشت و هودج اقبال دران حصن دولت
و حصار سعادت بجهت قرب زمان اشراق این نور گیتی آرای توقف فرموده بود و از غرایب امور که قریب زمان
ظهور نیر اقبال سانح شد آنست که پیش از ساعت مسعود طبیعت را اقتضای ولادت شد مولانا چاند منجم که
بجهت تشخیص و تعیین طالع سعادت مطالع بموجب حکم بادشاهی بر عتبهٔ عفت بود در اضطراب در آمد که الحال
وقت نحوست دارد بعد از [illegible] ساعتی فرخنده که بهزاران سال پدید آید میرسد چه شود که تولد در
توقف افتد حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد امثال این امور اختیاری نیست
مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد و خاطرها از گذشتن ساعت نحوست بقدری فراهم آمد و سبب
ظاهری این عطیهٔ عظمی آن بود که دران هنگام دایه ازان دیار آورده بودند که متکفل این خدمت شود چون کریه منظر بود
خاطر مقدس حضرت مریم مکانی از دیدن آن نفرت نمود و مزاج اعتدال سرشت منزجر شد و آن اقتضا در
طبیعت نماند و چون ساعت مختار رسید از رهگذر آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود محرمان حرم قدس گفتند
که الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند بیدار ساختن لایق نیست آنچه ایزد بیچون
در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست درهمین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را
نقدت وجه بیدار ساخت و دران ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت با بخت بیدار بظهور آمد در سراپردهٔ
عصمت و سرادق عزت بساط نشاط بگستردند و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند پردگیان خرگاهی
و عصمتیان حریم بادشاهی دیدهٔ امید بسرمهٔ شوق کحل کردند ابروی هوس را وسمهٔ طرب دادند گوش بشارت
بگوشوارهٔ مراد برآراستند چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش زدند ساعد تمنا را یارهٔ مقصود بستند پای رقص
بخلخال جلوه درآوردند بجولانگاه عشرت و شادی در آمدند و زمزمهٔ مبارکی و مبارکبادی برکشیدند مروحه جنبانان
صندلی ساعد بعطر آمیزی هوا تیز گشتند طبلهٔ سایان عنبرین موی زمین را تازه روی کردند پرستاران
گلچهره بگلاب افشانی شوق را آبروی تازه دادند ارغوانی لباسان نوش خنده بزعفران پاشی پیشبرها
در زر گرفتند گلبویان سمن عارض بصندل کافور آمیز گرم رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند مجمرهای زرین
در خوانچهای بساط بخور انگیز گردند از عود و سوزهای عنبرآگین سرپوش برداشتند خنیاگران پرده ساز جادوی

بیخودی بنیاد کردند و ترانه زنان نغمه پرداز افسون بیهوشی در دمیدند ـ هم از هندی زنان نازک آواز
جو طاوسان هندی جلوه پرداز ـ هم از چینی نوازان سبک دست ـ ز ساغرهای نی می گشته سرمست
هم از قانون نوازان خراسان ـ دل مشکل پسندان بوده آسان ـ هم از دستان سرایان عراقی
نوا پرداز نوید عمر باقی ـ الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرد نهاد و در غایت قرار و آرام و محفلی چون
بزم روحانیان تقدس نژاد و مستغنی از باده و جام تماشائیان ملاء اعلی بیواسطه حس بصر تفرج کنان گرد نشسته
و نظارگیان عالم بالا بزبان بی زبانی باین ترانه ترزبان گشته بودند که ـ این چه مستی است که بی باده و جام اینجا
باده کز جام نوشند حرام است اینجا ـ خوانهای میوه رنگارنگ کشیدند و مائدهای نعمت گوناگون فرو چیدند تشریفهای
رنگ رنگ بخشش فرمودند و خلعتهای تنک تنک انعام کردند از شگفتگی و خوشحالی چه گوییم که حاجت شرح و ابلاغ
نیست اگر توانم از برآمد مقصود قدسیان عالم بالا شمهٔ باز گوییم که بس از چندین تکاپوی و جست و جوی نظام بخش
ملک معنی و انتظام ارزانی کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود پوشانیدند و از مهد بطون صنایع و خلوات
قدسی بمنصهٔ ظهور بدایع و جلوات انسی آوردند اما شرح ابتهاج ملاء اعلی و کام روائی روحانیان [illegible]
از اندازهٔ گویائی بیرونست همان زمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیز گام
و سواران چابک خرام بجانب مخیم اقبال و معسکر اجلال که مسافت چهار فرسخ در میان داشت [12] این مژدهٔ برسانیدن م
جانفزا و نوید دلگشا شتافتند و فردای آن شب که حال روز سعادت بود وقت صبح صادق از آن
منزل بدولت کوچ شده بود قریب به نیم روز نزدیک بمنزل در سرزمینی که بغایت دلکشا و خوش
هوا بود و آبهای بیغش و درختان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بسعادت تکیه فرموده
بودند و معدودی از مقربان سریر اعلی بخدمت حضور قیام داشتند ـ تازه درختان بفلک چتر سای
سایه فگن بر سر ظل خدای ـ غلغل مرغولهٔ مرغان راغ ـ ریخته بر بزم نوای فراغ ـ ناگاه از عقب سواری
گرم رفتار سیاهی گرد مهتر سنبل که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود و از الطاف حضرت شاهنشاهی
بعد از آن بخطاب صفدر خانی بلند نامی داشت از آن سیاهی که سفید روئی کونین در و مضمر بود آگاه گشته
بعرض اقدس رسانید حضرت فرمودند که اگر این سوار نوید رسان ولادت نور دیدهٔ سلطنت باشد ترا امیر هزاری سازیم

بادشاهان جهان را سزد از هفت اقلیم • مژدگانی چنین مژدهٔ اقبال دهند • ازین جانب نیز چابک روان
بادرفتار از غایت شادی عنان تمنا از دست داده پیش دویدند و آن سوار رخش سعادت
هم نزدیک رسیده از غایت شوق باوازهای بلند شهریار جهان و جهانیان را بشادمانی جاوید
مژده دادند و بطلوع نیّر جلال از افق امید نوید رسانندکه سپیده دم صبح مراد بر
حسب آرزو دمید و سروبن بهار اقبال برطبق امید پر برزد همان لحظه آن حضرت سر سجدهٔ
شکر بر درگاه خداوندگاری ماندند و جبین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند
تاج رفعت بر سپهر و روی طاعت بر زمین • پای دولت بر سریر و فرق منت در سجود • بعد از ادای
وظایف شکر بعجز و الا شتافته ببارگاه سپهر کارگاه در آمدند جهانرا جشن عشرت
و آیین دولت تازه شد و نقارهٔ عیش و شادی بآیین نشاط کیقبادی بلند آوازه گشت
بارگاهی ترتیب یافت بآیین همایونی دلکش تر از جشن کیومرثی و بزم فریدونی
ای دیده باقدرت بیچون بنگر • وین بزمگه از درون و بیرون بنگر • گر ذوق تماشای دو عالم داری
آرایش این جشن همایون بنگر • جهان پیر برگ و نوای جوانی از سر گرفت و عالم دلگیر عشرت
فراموش کرده را بیاد آورد و ساقیان دست بجام می پیش کردند • خضر تشنهٔ این چشمهٔ آتش کردند
این چه می بود که ساقی بقدح ریخت فرو • که مسیح و خضر از رشک کشاکش کردند • مطربان دستان سرا
و مغنیان جادو نوا سازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند و پردهای رنگارنگ ساختن
آغاز نمودند چنگیان دست برشتهٔ مقصود در زدند عودنوازان غمهای جهانرا گوشمال دادند
قانونیان از زلف مراد تار بربستند نائیان گرم نفس نغمهای راست آهنگ برکشیدند
عجکیان دلها را بزلف مطلوب در آویختند دایره دستان آیینهٔ اقبال در پیش رو نهادند
ظریفان شگرف از رنگ آمیزی ظرافت نکته سنجان سحر پرداز از زبان سخن آفرین بستند ندیمان
نادره حرف در بذله گوئی لبهای مجلسیانرا در قهقههٔ شوق در آوردند سپهسالاران جهان کشای
سرداران صف آرای فوج فوج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند و طوایف اعاظم و اهالی

و افاضل و موالی مراسم تهنیت و تعظیم بجای آوردند و دانش منشان اسکندر پسند و اصطرلاب
دانان رصد بند که علی الدوام از همنشینان محفل نهانی و همرازان اسرار آسمانی
بودند زایچهٔ طالع مولود ولادت مسعود در مرآت ضمیر اشراق پذیر ساخته از نظرات
کواکب و اتصالات کلی و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علو ارتقا بر مدارج
سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی ازان جداول بر صفحهٔ اجمال کشیده می آید معروض
داشتند و آنچه حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند و فکرت فلک
پیوند داشتند و ضمیر باریک بین آن حضرت آینهٔ دلگشای اسکندری و جام گیتی نمای جمشیدی
بود بدریافت والای خود استنباط عجایب و استخراج مآثر طالع این کارنامهٔ ایزدی فرموده
بودند با آنچه دانایان دیگر از تاثیرات بسایط افلاک و نتایج اجسام و اجرام پی برموز غیبی
برده بودند مقابله فرمودند همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند و بعد از فراغ ازین جشن
عالی مطابق بشارت غیبی و اشارت ربانی چنانچه گذارش یافته آن گوهر قدسی را بهمان
لقب ارفع و اسم اعظم ملقب و موسوم ساختند و در صحایف سعادت و صفایح دولت مثبت
و مرقوم گردانیدند و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رویای صدق پیرای بظهور پیوست تبارک الله
زهی اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا فرود آمد و از مشرق تا مغرب
فروغ این اسم و پرتو این مسمی فرو گرفت و از غرایب این نام بدایع انتظام یکی آنست که
خدمت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی در بعضی
تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده اند که از غرایب مناسبت اسرار حروف که کلمات عالیات
اند و در عالم تجرد و ترکب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و التماس
ظهور می یابد آنست که بینات حروف آفتاب که دویست و بیست و سه عددست موافق آنست
بعدد حروف اکبر ـه نوری که ز مهر عالم آرا پیداست ۰ از جبههٔ شاهنشه والا پیداست
اکبر که با آفتاب دارد نسبت ۰ این نکته ز بینات اسما پیداست ۰ انتهی کلامه و دیگر از لطایف این

اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار و تراکیب حروف و طبایع شناسان
الفاظ و کلمات که از مقامات بطون هویت و ظهور تنزلات خبر دارند و از عالم نورانیت
و ظلمانیت حروف باعتبار تجرد از نقط و امتزاج بانقاط آگاهند از حروف بیست و هشتگانه
ابجد هفت حرف بهر عنصری از عناصر اربعه منسوب داشته اند و حروف عدالت
امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و سایر
نعوت فضل و کمال آگاه می سازد چنانچه الف آتشی و کاف آبی و با بادی و را خاکی است
و هرگاه اسمی بطریق سویت در عنصریت از حروف فراهم آید که عنصری دران ناقص نبود و عنصری
بکمر نیاید مرتبه آن اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال باشد و اعتدال نشاء ایست که
اورا در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتفاع دولت و دوام مسرت خداوند
آن نام مدخل تمام است و در ضمن این نکته دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه گر شده که این
سعد اکبر را هرچند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند چه در ترکیب و نظم
حروف این چهار حرف میانگی که آن کاف و باست کاف آبی است دشمن بالای خود را
که آتش است بر میدارد و باکه بادی است دشمن پایان را که خاک است پراگنده میکند
و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبردار
گشته از فیض سعادات و کرامات مسمی بهره مند گردند ذکر صورت زایچه مسعود
که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی
ثبت یافته بود • بیا ای آسمان سنج رصد بند • نگاهی کن بعقل چرخ پیوند
بحسن طالع صاحب قران بین • سعادت نامهٔ هر دو جهان بین • تماشا کن درین فرخنده منشور
سعادت بر سعادت نور بر نور • در وقت نهضت رایات نصرت اعتصام از حصار امرکوت
مولانا چاند منجم را که در معرفت اصطرلاب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تخریج
احکام مهارتی عظیم و ممارستی تمام داشت بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت

ولادت بلازم درگاه عفت قباب ساخته بودند او چنان بیچکروا الا نوشته معروض داشت که بارتفاع اصطرلاب یونانی و حساب زیج گورکانی طالع سعادت مطالع سنبله استخراج نموده شد و صورت زایچه اقدس اینست

السرطان — الاسد — السنبله — المیزان — العقرب

سهم السعاده — القوس

الجوزا — سهم الاعدا

الثور — سهم الام — الحمل — الحوت — الدلو — الجدی

اگرچه سنبله برج ذو جسدین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین زایچه اقبال ثبات طالع با معان نظر و لمعان تامل بدو وجه محقق شده یکی آنکه جزو طالع درجه هفتم است از ثلث اول برج و آن باتفاق اهل تنجیم ثبات دارد دویم آنکه برج ارضی است و ثبات در عناصر بارض منسوب و این دو دلیل است بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت و صاحب طالع عطارد درین زایچه اشرف بمنزله سعد اکبر است چه مشتری که سعد اکبر است با اوست و عطارد کوکبیست که با سعد سعد تر گردد و زهره که سعد اصغر است در خانه اوست چنانچه عطارد در خانه زهره است که میزان باشد و منسوبت

بعقل و دانش و فراست و کیاست و آن هم بحسب تسویه و هم بحسب بهجیت در خانهٔ دوم است
که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی دارد خاصه بکمال عقل و دانش بهره خداوند طالع کرده که در
امور معاش و معاد عالم را بنور عقل بیاراید و عقدهای دین و دولت را بسر انگشت خرد بگشاید و زهره
که بسعادة و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسباب ذوق و سرور مهیا و
ذوق و حضور آماده میدارد و از غرایب آنکه صاحب طالع در خانهٔ معاش نشسته و صاحب خانهٔ معاش
در طالع و هر دو بسعادت ذاتی و عرضی در ایام زندگانی را باعیش و کامرانی انتظام می‌بخشند و مشتری
که سعد اکبرست و منسوب بعدل و دیانت و علو همت و استقامت طبع و تعمیر عالم نیز در خانهٔ دوم
است ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است اسباب عشرت و کامرانی بروجه اتم تا عاقبة العاقبة
مقارن حال فرخنده مآل آن حضرت میدارد و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعد اکبر سعادت
کبری یافته و سعادة بر سعادة افزوده و دلالت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلو همت و سمو
منزلت بر همه خلایق باشد و با ارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید
و دانشوران روزگار و دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند و هنرمندان روی
زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان رفیع او بندند و آنچه در ضمیر الهام ورود او پرتو
حضور اندازد موافق عقل و مطابق نفس الامر باشد و ابواب نصفت و معدلت بر روی
عالمیان کشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید و در اختراع مبانی عمارات
عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همت بگمارد و دران عمارات دلپسند بانواع
خوشحالی و خرمی و اصناف آزادگی و بیغمی بگذارند و از جمله غرایب آنکه زهره در خانهٔ عطاردست
و عطارد در خانهٔ زهره و سه سعادة جمع شده یکی سعادة مشتری دوم سعادت زهره سیوم
سعادة عطارد که از سعدین کسب کرده و این بغایت نادر افتد و نیر اعظم عطیه‌بخش عالم که نظام‌بخش
امور جهانیان است علی الخصوص کرامت فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ
سیوم در برج ثابت واقع رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده و چون از هبوط بر آمده

رو بشرف دارد شرافتش روزافزون ساخته و چون ناظرست بخانهٔ نهم که خانهٔ سفرست همواره
در سفر رایات فتح و ظفرش سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست
روشنی بخش جهان باشد و خانهٔ سیوم که با قمر با نسبت یافته عقربست از اقارب عقارب
خبر داده و زحل در انجا آن نزدیکان دور را نحوست و نکبات بهاویهٔ ضلالت و هلاکت
رسانیده و قوس وتد رابع است و آن خانهٔ عواقب کارها و مشتری که صاحب اوست نظر تسدیس
دارد و متصل است بعطارد مسعود و در حد خود و نخشلنهٔ خودست در هر کاری که توجه فرماید بآسان
ترین روشنی انصرام یابد و عاقبت کارش بکام روا شده باشد و خانهٔ پنجم که خانهٔ فرزندان است جدی
و آن برجیست بسیار فرزند و مریخ که کوکب سپاه است در انجاست و کدخدای طالعست
که مدار قانون عمر بر وست و از جلایل امور انکه این کوکب الجیش در بیت الشرفست در وجه و مثلثه
و ذریجان و ادرجان و اثنا عشریهٔ خود از عمر دراز برومند کرده اند و از بسیاری اولاد و
و احفاد بهره مند سازد و از فرزندان برخوردار کامکار اعضاد بخشد و سپاه گیتی پوی را کامیاب
ظفر و نصرت دارد و از جملهٔ اتفاقات حسنه انکه در زایچهٔ طالع حضرت صاحب قرانی نیز
مریخ در پنجم بود چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته و حکمت پروران تجربه کار در طالع سلاطین
قوت مریخ اعتبار کرده اند و درین زایچهٔ قوی حال قدسی مثال زیادتی از طالع صاحب قرانی
آنست که این کوکب والا در بیت الشرفست با قوتهائی که گذارش یافت چنانچه این
معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد
و ایما می نماید ازین که صاحب طالع هرچند دراز عمر شود جاه او بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد
و ماه که واسطهٔ تاثیر علویات بسفلیات است زایدالنور آمده بدولت روزافزون ره نمونی
می نماید و هیلاج سهم اوست که بمثابهٔ روح است و مزلی بدن در خانهٔ پنجم است منصرف از مریخ
بتثلیث زهره واسطهٔ دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته و خانهٔ ششم ادلو است
منسوب بمشکر و صاحبش که زحل است در سیوم واقع شده که خانهٔ اعوان و انصار است و رهین دوست

لشکریان را از خیل مخلصان و فدایان داشته و وتد سابع جونست بدرجهٔ هفتم که حد زهره است
و از منکشه و اور جان اوست مخدرات حریم عصمت را در لوازم رضاجوئی و آداب خدمتکاری ثابت
قدمی عطیه نموده و از نیکو خدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته و خانه هشتم حمل است
صاحبش مریخ که سعادات مذکوره دارد و ناظر بطالع بنظر تثلیث است اشارت بر حمایت الهی نموده
در مواقف خوف و مکامن خطر و خانه نهم خانهٔ سفر است صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور
جمعیت در سفرهای دور آماده میدارد و موجب ازدیاد ملک میگردد و سهم السعادت در وتد عاشر
که خانه دولت و اقبالست و صاحبش عطارد مسعود ناظر بنظر تثلیث و همچنین سعد اکبر ناظر بنظر تثلیث
بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده و خزاین روزگار را در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدار
او در آورده خانهٔ یازدهم که خانه امید است صاحبش قمر زاید النور در بنجم طالع بواسطهٔ نظر تثلیث
بطالع سبب حصول امانی و آمال شده و در خانهٔ دوازدهم که خانه دشمنانست ذنب جا گرفته در خواری
و نگونساری اعدای دولت ابد پیوند اهتمام دارد و هر کی دولتی را که قبلهٔ اطاعت روگردان شده
بادیهٔ فنا سرگردان ساخته صاحبش که نیّر اعظم است در خانه سیوم که جای اعوان و انصار است
جای گرفته بسیاری از مخالفان را پشیمان ساخته در سلک بندگی و جانسپاری در آورده و از غرایب
این طالع آنکه عاشر که خانهٔ دولت و سلطنت است جوزا است که خداوندش صاحب طالع است
و مقرر که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را برتبهٔ بلند رساند لیکن بواسطهٔ موانع از قوت
بفعل نمی آید و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقعست هرگاه که دولت در خانه
خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد و تصویر زایچهٔ طالع آسمان سیرای
حضرت شاهنشاهی و مجملی از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان طالع سعادت
مطالع آن حضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابتست و کمال غلبه و استیلا قوت
و استقلال دارد و نیّر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شده
و این نشانهٔ بس روشن که صاحب طالع بر ... ران نامور و فرمان دهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد

و روز بروز قوایم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد و قواعد رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت
انجامد پنجه آهن شش دست کردن کشان بدسگال تاب ندهد و آوازهٔ کوس نبردش زهرهٔ صفدران شیر شکار را
آب سازد و صورت زایچه قدسی بموجب تحریر عمدهٔ منجمان هندوستان جوتکرای که از ملتزمان عتبهٔ شاهنشاهی بود رقم زدهٔ کلک تصریح میشود

السنبله لوکا المیزان به م	الاسد لوالب	السرطان لوا الجوزا به م
العقرب به بط		الثور به بط
القوس به م الجدی لوا	الدلو لوالب	الحمل به م الحوت لوا

با وجود کمال بی تعینی و بی تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شعشعهٔ عظمت و جبروت که از پیشانی سطوتش
می تابد دلالت میکند که قول منجمان هندوستان که طالع اشرف اسد میگویند نزدیک بواقع باشد
و در کتب احکام این طبقه مقررست که صاحب این طالع بسیار مال و غالب بر دشمنان و بخشاینده
بر گناه کاران باشد و بآیین عدل و انصاف گراید و کارها بعقل قوی و رای متین خود سرانجام دهد و بسفر
مایل بوده از سفر بهره مند باشد و صاحب فرزندان ارجمند رضا جوی شود و مشتری و زهره در خانه
دوم فراهم آمده صاحب طالع را بفنون هنرمندی و ... دانشوری رهنمون گشته و چون سعد اکبر

در خانه عطارد است بعطیه حسن صورت و تناسب ترکیب عنصری و پسندیدگی سخن و آراستگی مجلس
و خرد عالی و اندیشه بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نیکوکاری و انتظام هر کاری از روی یکتایی
ممتاز ساخته و زهره در سنبله بآرایش مخدرات سرادقات اقبال و افزایش پیرایه حسن و جمال اهتمام
نموده و تیر اعظم چون در سیوم است هر چه خواهد از کارهای بزرگ بی ملاحظه کسی بجای آرد و توانا باشد
و برادران بپایه او نرسند بلکه نجم طالع اخوان محترق گردد و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند
و چون عطارد در سیوم است هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خویش نداشته باشد مشقت کش
و دشمن کش گردد و در الهیات و دیگر فنون حکمت فکرهای دقیقش در مرتبه ذوق و وجدان باشد
و چون در بیرانست مشهور آفاق گردد و کارهای پسندیده از او آن مبدا الستهٔ باشد و در ازمنه ممتده
جهانستانی و جهانبانی کند و تدبیرات صائبه و افکار دقیقه نماید و زحل چون در سیوم است آسایش
و آسودگی از او آن بیند و خدمتکاران رضامند بحساب داشته باشد و با شجاعت ذاتی بعقل
کامل خود بکار کند و چون در میزان در شرفست صاحب خزاین عالم شود و چون در سایه گرانمایه آفتاب
جهانتاب است خزاین بیکرانش مدتهای مدید و عهدهای دراز برقرار ماند و سفرهای دلخواه بکامرانی
و کامیابی کند و از وی بزرگتری در روی زمین نباشد و جانوران سیاه رنگ عظیم جثه بر درگاه
او باشند هر چند سن و سال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود و کثرت سپاه و کمال دولت و جاه
بی مشقت و تردد او حاصل آید و بدولت و اقبال دیرگاه بماند چه از این بطی تر کوکبی نیست بسط
سعادات و استدامت سلطنت و امتداد زمان از عطیهای اوست و تیر اعظم و زحل و عطارد در
یک برج اند دوست پرور و دشمن کاه باشد و آیین دوستی و دشمنی نیکو داند و مریخ در قوس است
جهانیان او را ستایش کنند چه در مثلثه طالع و در بیت دوست خود است دوستی قوی حال که
آن سعد اکبر است اندیشها و غمهای طوایف عالم دور کند و خوشدل و کامروا باشد و بقوت صوری
و معنوی و ذاتی و عرضی همدگی بزرگان و بادشاه بادشاهان شود و پرتو شهرتش عالم گیر گردد و بسبب
عظمتش از کران تا کران برسد بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند و از دو اندیشناک

بوده مطیع ومنقاد گردند وچون درخانه مشتری بیت ونیر اعظم نظر بوده ارد سروران جهان سر
برخط فرمان او باشند وخاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند وقهر در شهامت دشمنان
او بزرگان باشند اما با وترسند وتاب بار قهر وعظمت او نیارند وهمیشه دوستی او را ترتیب
دهند تا باقتباس انوار رونق او واز آفات سلامت باشند وچون درجدبیت وبال دلالت بر ضعف
حال دشمنان کند وخداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل ومطابق نقل امر کند وتحقیق
ادیان مختلف ومشارب متفاوت نموده سرطایفه سلوک کاری راهبری نماید وخواهد که عالمیان از نشیب
آباد تقلید برآمده بجاده قویم تحقیق گرایند وچون مشتری بزهره نظر میکند قدرت وقوت بادشاهی او زیاده
از اندازه قیاس باشد وصاحب فرزندان شایسته گردد وچون زهره ناظر بیت عجایب بزرگی منتخب
گردد ار در خدمت او بعمرهای دراز باشند واز رضاجویی فرزندان نیک نهاد کامران شود وضابطه چند از
کتب حکما هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زایچه قدسیه میکند نیز ایراد می یابد چون
دو از دهم قمر یکی از کواکب سیاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد وغبار عارضه بدامن
نیت او کمتر رسد وچون درعین قوت بوده شهادت ابتر از وسعادت شرف داشته باشد
بادشاهی بزرگ یابد وبطول حیات ووفور برکات در منازل عالی اساس واماکن والا بنیان مسرت
آرای گردد وچون درین زایچه دو از دهم قمر مریخ است حصول این معنی بروجه کمال رو دهد وصاحب
عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف شکن ودشمن فکن باشد وبر هر کس نظر خشم انداز دکه اختر
سطوت جلال او گردد وچون دو از دهم نیر اعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی بادشاه سلیم
طبع سخن گذار دانش پذیر قوی حال صاحب اقبال بوده ودر جایی که دلیران نبرد ومردان مرد متوهم شوند
صاحب این سعادت مرکز متزلزل نگردد وپای وقار در دامن تمکن وپردلی کشیده دارد وزایچه توهم
وشایبه تغییر بساحت احتیاط او راه نیابد ودرین زایچه مقدس ورود سعدین در دو از دهم اتفاق افتاده
افاضه سعادت مینماید چون صاحب طالع نیر اعظم باشد ودر سیوم واقع شود مولود اشرف پایه ترتیب
سلطنت عظمی سازد چنانچه درین دیباچه سعادت پرتو ظهور دارد وچون مشتری وعطارد در دوازدهم

ناظر باشند برکشورگشایی و فرمان روائی مولود مسعود آگاهی بخشند چنانچه درین کوکبه نگارین چراغ دولت
می افروزند و اگر جزو طالع یا قمر در تثلیث باشند و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر بیت و ذو سلطنت بصاحب
طالع متعلق شود و ممالک فراوان در حیطه تصرف و قبضه اقتدارش استقرار پذیرد و درین طالع با وجود بودن جزو طالع و بودن
قمر در نه بهره خود قمر را پنج کوکب ناظر اند نیر اعظم سعد اکبر سعد اصغر زحل عطارد و درین زایچه قدسیه صاحب طالع در خانه سیوم است
مولود اقدس را اگر برادری باشد دیر ماند و دوستان جانسپار بهم رسند و نیکوکار و بخشنده و قوی حال باشد و سلطنت بی کنند
وسعادتهای منتها بهره مند شود و صاحب دوم در سیوم واقع است کارهای عظیم کند و شغلهای سترگ بوجود آورد و اختراع قوانین
دولت و حکمت کند و بداندیشان را تنبیه فرماید و ازین همه اندیشه پیرامون ضمیر والا نگردد و صاحب سیوم در دهم است
بیچارهای از پا افتاده را دستگیری و با خویشاوند سعادت پیوند مهربانی پیش آید و سایر نیک اندیشان از فیض انعام
و احسان او بهره مند گردند و از حدایق افضال و اکرام او ثمرات برچینند و مقرر است که اگر صاحب سیوم سعد باشد
مولود گرامی بسلطنت علیا رسند چنانچه در زایچه مقدس صاحب سیوم سعد اکبر است هرآینه دلالت دارد بر خلافت کبری و دولت
عظمی و صاحب چهارم که مریخ است در پنجم جا گرفته پدر والا قدر از وجود اشرف او موید بتاییدات غیبی گردد و فرزندان
عالی نژاد و دراز عمر باشند و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند و صاحب پنجم که مشتریست در دوم است خزاینش فراوان
شود و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد و چون زهره نیز در دوم است بنکات موسیقی و دقایق ادوار و موزونات
باریک بین و موی شکاف باشد و صاحب ششم زحل در سیوم است بعضی از ملازمان در کاهش اندیشهای ناشایسته پیش گیرند
و پایمال قهرمان اقبال شوند و صاحب هفتم زحل در سیوم است امور شوکت و ابهت بتدبیر صایب خود انتظام دهد در خاطر او
این آرزو جای کند که مرا برادری نشد که در خدمت من سربلند شدی و صاحب هشتم مشتری در دوم است بتدبیر والای خود اموال فراوان و خزاین
بی اندازه را متصرف باشد و تواند بود که میراث نیز بدست او فتد و صاحب نهم مریخ در پنجم در خانه مشتریست دلالت بر قوت حافظه کند
و یادداشت قوی داشته باشد هرچه با خلق کند شایسته کند و پرستش خالق پسندیده نماید و بآیین نیکو در رعیت پروری و معدلت
گستری بسر برد و او را فرزندان دولتمند حق پرست شوند و متادب بآداب اطاعت و رضاجویی باشند صاحب دهم زهره در
دوم است بوالدین و با بزرگسالان خویش با ادب و رضاطلب باشد و صاحب یازدهم عطارد در سیوم است خدمتگاران و ملازمان
درگاه رهرو دوستدار او و پناه جهانیان باشند و دشمنان او ذلیل محنت و مشقت او نیست و نابود گردند و صاحب دوازدهم قمر در ششم است

مخالفان و منافقان او فراوان باشند و از صدمهٔ صدای کوس دولت و غلغلهٔ هیجای عظمت او سراسیمه و پریشان گردند و خایب و خاسر روی بوادی هزیمت نهند اگر مشتری با زحل در دهم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد و بر دشمنان چیره دست شود و نیز هرگاه قمر در جدی که خانهٔ زحل است وقوع یابد و در نهم زحل باشد دلالت کند که اکثر عالم فرمان بردار مولود محمود باشد و اطراف ممالک او بدریای شور منتهی شود و ایام سلطنت سعادت انتظام او انبساط و امتداد یابد و نیز مقرر است که چون در زایچه ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف پادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد و این همه ضوابط و دلایل درین زایچه مسعود رقم ظهور دارد و زایچه سعادت ارقام که علامة الزمان عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده اند در سالی که قدوهٔ علمای روزگار و نقاوهٔ دانش اندوزان اموزگار قسطاس دقایق علوم اقلیدس مطابق فهوم مرتقی مدارج علیا مبین حقایق اشیا نقاد جواهر معانی حلال غوامض یونانی پرده کشاف روابط نور و ظلام نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام عنقای اوج بلند پروازی علامة الدهر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بدولت بخت بیدار بپایهٔ سریر ارفع اعلی مشرف شده بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت روزی راقم این شکرف نامهٔ مذکور ساخت که زایچه طالع مسعود مختلف بنظر میرسد مامول آنست که ایشان نیز نیز بنود از صحیح غور تمام کرده میزان تحقیق بخشند خدمت میر از کمال تدقیق بضوابط فارسی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند چون باعتقاد محرر معتمد ترین زایجهاست صورت آنرا بانمودجی از احکام ایراد می‌نماید

[illegible] عطارد … زحل …	م المال؛ م الاجر؛ م عدد الاخوه؛ م الولد علی حول / زهره / اسد کے لو / م الولد علی حول؛ م الموت؛ الاب	م الحوف والذلة الخوف؛ م الولد الولد؛ م العلم والحلم؛ م عواقب الامور؛ م الاب / م التزویج حوزا الجوزا
م النصر ... م الخصومات / شعرن / م الولد علی حول ج دلو	هیلاج اول جزو اجتماع مقدم بس سهم السعاده بس درجه کدخداه از هم هیلاج اول زحل است بس مریخ و از هم سهم السعاده عطارد بس مریخ و از هم سهم السعاده عطارد بس مریخ بس زحل و از هم درجه طالع شمس بس مشتری بس مریخ بس زحل	م البطن والعمل؛ م الاملاک / م الزهد والورع ثور / م الولد المذکر / م السعاده سرطان / م الاعداء القوی / م المرض
[illegible]	م الالفه والمحبه والسعادات ماک ح دلو کے لو	م الولد المذکر؛ م السفر البحر؛ حوت؛ م الخمط؛ حمل؛ م الام؛ م الشرف

المستولی علیه سهم الزهره بس که در المریخ و کنوشرکه د القمر المستولی علیه زحل شرکه م عطارد و کنوشرکه م المشتری المستولی علیه سهم المریخ …

مرکز طالع اشرف درین زایچهٔ اقدس که کارنامهٔ ادوار ثوابت و سیاره است بیست و هشت درجه
و سی و شش دقیقهٔ اسد است و قایم الاوتاد اتفاق افتاده و چون مرکز طالع سعادت مطالع از خانهٔ
نیر اعظم است هیچ کوکبی صاحب شرف خانهٔ او نیست و حد مریخ است و رب مثلثهٔ آتشی سعد اکبر است
بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و وجه و دریجان مریخ و نه بهر مشتری و آذرجان و هفت بهر مریخ و اثنا
عشریهٔ قمر و وبال زحل است و این درجه مذکر است و نیره و از نحوست خالی و مستولی برین طالع نیر اعظم است
بنحوی از شرکت زحل و زهره در برج سنبله در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و سی و هفت ثانیه و سهم
الولد بقولی در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم المال در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه و سهم موت
الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه
و سهم عدد الاخوة در چهارده درجه و دوازده دقیقهٔ سنبله است مرکز خانهٔ دوم بیست و هشت
درجه و چهل و سه دقیقهٔ سنبله است خانه و شرف عطارد است و حد زحل و رب مثلثه اش قمر است بشرکت
زهره و خدمت مریخ و وجه عطارد و دریجان زهره و نه بهر عطارد و آذرجان قمر و اثنا عشریهٔ نیر اعظم و هفت بهر و هبوط
زهره و وبال مشتری است و مستولی برین خانه قمر است و این درجه مذکر است خالی از ظلمت و نور و نحوست
و سعادت و مشتری در یازده درجه و سیزده دقیقه و سی و هفت ثانیه و عطارد در بیست و پنج درجه
و بیست و چهار دقیقهٔ میزان است و سهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه و سهم النصرت و الظفر
در یک درجه و هفده دقیقهٔ میزان است و جزو اجتماع مقدم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقهٔ میزان است
مرکز خانهٔ سیوم بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ میزان است و خانهٔ زهره است و شرف زحل و حد مریخ
و رب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری و وجه مشتری و دریجان و نه بهر و اثنا عشریه
و هفت بهر عطارد و آذرجان و هبوط نیر اعظم و وبال مریخ است و مستولی برین خانه زحل است و این
درجه مونث است و مضیئه و خالی از نحوست و سعادت و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی و سه ثانیهٔ عقرب است
و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه و سهم السعادت بر قول بطلمیوس و محی الدین مغربی در هجده درجه
و نه دقیقه و سهم الاصدقا و الظفر و سهم العبید بقولی در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه و سهم الامراض بقولی

در هفده درجه و بیست و یک دقیقه و نیر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقرب است مرکز
خانه چهارم بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه عقرب است و این وتد قایم است و خانه مریخ و حد زحل
و درجه و اثنا عشریه و وبال زهره و رب مثلثه مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر و دریجان عطارد و نه
بهر و هفت بهر مشتری و مستولی برین خانه مریخ است و این درجه مذکر و قتمه و خالی از نحوست و سعادة است
و سهم سفر البر در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقه قوس است و سهم الخصومات در بیست و هفت درجه و سی
و دو دقیقه عقرب است مرکز خانه پنجم بیست و هفت درجه و یازده دقیقه قوس است خانه و نه بهر مشتری
و شرف ذنب و حد مریخ و وجه زحل و رب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل است و دریجان شمس
و ادرجان زهره اثنا عشریه مریخ و نه بهر مشتری و هفت بهر زحل و هبوط راس و وبال عطارد است مستولی
برین خانه مشتری است بنحو شرکتی از زحل و این درجه مذکر است و قتمه و از نحوست و سعادة خالی سهم السلطنة
والملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقه قوس است منقار الدجاجه و نسر الطایر در بیست و پنج درجه جدی است
و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده
ثانیه جدی است مرکز خانه ششم بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه جدی است خانه زحل و شرف
و حد مریخ و وجه شمس و رب مثلثه اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ و دریجان و نه بهر عطارد و ادرجان
و اثنا عشریه و هبوط مشتری و هفت بهر و وبال قمر است مستولی برین خانه مریخ است بشرکت زحل
و قمر و این درجه مذکر و نیره و نحس است و راس در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه
دلو است و سهم الحبس والاساری در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه جدی است و سهم موت الاخوة
در دو درجه و یک دقیقه دلو است مرکز خانه هفتم بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلو است
خانه و حد و اثنا عشریه زحل و رب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری و وجه قمر و دریجان
زهره و ادرجان و نه بهر عطارد و هفت بهر مشتری و وبال شمس است مستولی برین خانه زحل است بشرکت
عطارد و نحو شرکتی از مشتری و این درجه مذکر و مظلمه خالی از نحوست و سعادة است سهم الالفة والبقاء والثبات
والمحبة در بیست درجه و هشت دقیقه حوت است مرکز خانه هشتم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه

حوتست خانه ونه بهر مشتری وشرف زهره وحد ووجه ودریجان واودرجان ورب مثلثه اش مریخ است بشرکت
زهره وخدمت قمر وحد وهفت بهر واثنا عشریه زحل وهبوط عطاردست متولی برین خانه زهره است بشرکت
مریخ ونحو شرکتی از قمر واین درجه مذکر وقیمه وخالی از نحوست وسعادة است وسهم الشرف در بیست درجه وهشت
دقیقه حمل است وسهم الشجاعت در دو درجه وپنجاه وسه دقیقه حمل است مرکز خانه نهم بیست وهشت درجه
ویک دقیقه حمل است خانه مریخ وشرف نیر اعظم وحد زحل وهبوط واودرجان ووجه ووبال زهره است ورب
مثلثه اش مشتری است بشرکت نیر اعظم وخدمت زحل ودریجان ونه بهر واثنا عشریه وهفت بهر مشتریست
متولی برین خانه مریخ است بشرکت مشتری ونحو شرکتی از زحل واین درجه مذکر ونیره واز درجات آبارست
سهم الولد المذکر بقولی در بیست وسه درجه وچهل ونه دقیقه ثورست وسهم سفر البحر در دو درجه وسی وشش
دقیقه وسهم الام در پنج درجه وصفر دقیقه ثور است مرکز خانه دهم بیست وهفت درجه وبیست ویک
دقیقه ثور است خانه واودرجان زهره وشرف ورب مثلثه اش قمر است بشرکت زهره وخدمت مریخ ودریجان
زحل ونه بهر وهفت بهر عطارد واثنا عشریه وحد ووبال مریخست متولی برین خانه زهره است بشرکت تام قمر
وشرکتی از مریخ واین درجه مذکر ونیره وخالی از نحوست وسعادة است سهم السعادة بر قول غیر بطلمیوس
ومحی الدین مغربی در نه درجه وبیست ودو دقیقه جوزاست سهم العقل والنطق در نه درجه وپنجاه ویک دقیقه
جوزاست وسهم المرض در بیست وپنج درجه وبیست وهفت دقیقه جوزاست وسهم الولد المذکر بقولی
در بیست ونه درجه وچهل دقیقه ثورست وسهم الورع در چهار درجه وصفر دقیقه وسهم الاملاک در نوزده
درجه وسی وشش دقیقه وسهم الاعدا بقولی در بیست وپنج درجه وبیست وهفت دقیقه جوزاست
مرکز خانه یازدهم بیست وهفت درجه ویازده دقیقه جوزاست خانه ونه بهر عطارد ورب مثلثه اش
اوست بشرکت زحل وخدمت مشتری وشرف راس وحد ودریجان زحل ووجه شمس واودرجان مشتری
واثنا عشریه وهفت بهر زهره است واین درجه مونث وقیمه وخالی از سعادة ونحوست است سهم
عواقب الامور وسهم التزویج در چهارده درجه سرطانست متولی برین خانه عطارد است بشرکت زحل
مرکز خانه دوازدهم بیست وشش درجه وچهل وشش دقیقه سرطانست خانه ووجه قمر وشرف ونه بهر

و در ریحان مشتری وحد و وبال زحل است ورب مثلثهٔ اش مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر وادر
جان و اثنا عشریه و نفت پر و هبوط مریخ است متولی برین خانه قمر است بشرکت مشتری و مریخ و زهره
و زحل و این درجه مونث و نیره و خالی از سعادة و نحوست است و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست
و نه دقیقه و سیزده ثانیه اسد است سهم العلم والحلم والغلبه والنصرت در هجده درجه و بیست و دو دقیقه و سهم
الولد بقولی در دو درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الموت والشده در بیست و دو درجه و یازده دقیقه و سهم الحیوة
در دو درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الاب در نوزده درجه و بیست و دو دقیقه اسد است و درین زائچه هیلاج
اول جزو اجتماع مقدم است بس سهم السعادة بس درجه طالع و کدخداه از هیلاج اول زحل است بس مشتری
و از سهم السعادة اول مشتریست بس زحل و از درجه طالع اول شمس است بس مریخ شرح احکام این
زائچه بدیعه که هیکل بازوی انجم و افلاک و تعوید تارک قرون وادوار است چون اساس زائچه
قدسیه استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدایع انتظام این زائچه مقدسه ناگزیر است احکام خانه
اول چون مرکز طالع از اسد است که خانه نیر اعظم است دلالت میکند بر علو فطرت و بهاو بودن هیکل مقدس
قوی و توانا و بزرگی سر و فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت
و حسن منظر و قوت دماغ و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطارد است که در خانه
زهره در دوم طالع است و متصل بمشتری و در حد و مثلثه خودست باید که در همه امور مالی و ملکی بنفس نفیس خود
بمشارکت
با زرسند و بتدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید و چون مستولی برین طالع شریف نیر اعظم است
زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد و چون بحسب مقام نیر
اعظم بعد زحل است بادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم که عطارد است
متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه مال و ملک بآسانی دست دهد و بودن طالع و سهم السعادة و جزو
اجتماع مقدم از بروج کثیره المطالع دلیل قوی بود فرازی عمر و امتداد سلطنت باشد احکام خانه دوم چون مرکز خانه دوم
از سنبله است که خانه عطارد است متصل بشمس و اکثر ش از میزان که خانه زهره است و او در طالع است که خانه
و شرف عطارد است دلالت کند بر آنکه مال و ملک از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود و یابند بمنصب بزرگ

بادشاهی باشد و بودن مشتری درین خانه در حد خود و اتصال عطارد با و مقوی این معنی است و برانکه وزرا

بقوت عقل دانای این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود و بلکه اندیشهای ایشان

پیش تدبیر خدیو زمان نماید و چون صاحب دوم در طالع است خزاین بی حساب او را جمع شود و چون مشتری

درین خانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند و در مرضات خدای نگاه دارد و نظام احوالش

روز بروز دولت افزا تر باشد و بودن مشتری در حد خود دلیل طول کرامی عمر است چنانچه فرزندزادهای

کرامی را دریابد و این سعادة منتهای نظر همت او بزرگ حال شوند و زحل چون در دوم است و در شرف

مرکز نقصانی بجز این معموره او نرسد و هیلاج که جزو اجتماع مقدم است درین خانه است مقوی این معنی است

و کدخداه که زحل است و در شرف خود و خریکش که مشتریست در پنجا آمده عطیه عمر مقدس از مرد و کدخداه و سیوم

که مریخ است از عمر طبیعی که صد و بیست سال است متجاوز باشد و بودن قمر مستولی برین خانه موید دیکر

برای اساس این سعادة احکام خانه سیوم چون صاحب طالع در سیوم است دلالت کند بر کمال حلم

و آهستگی و وقار و اعزاز و احترام اقربا و این کروه از کوته بینی در مقام بحثی نباشند اما چون آن مرکزی

که صاحب طالع در وست خانه مریخ و مثلثه و حد و وجه و ادرجان و دریجان اوست و او در پنجم طالع است

که خانه فرح و شرف اوست و در مثلثه و وجه مشتری و ادرجان صاحب طالع است اندیشهای نادرست

این طبقه موجب زیادتی جاه و سبب مزید دولت صاحب طالع کردد و چون اوایل سیوم که تعلق ببرادران

دارد و مور وسطوت نیز اعظم است دلیلست برانکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب

نباشند و از پیمانه غصه شربت و ابین در کشند و اواسط و اواخر سیوم که تعلق باخوان و انصار دارد

محل سهم السعادة است بقول بطلمیوس و نیز وجه نیز اعظم است و او شریک کدخداه است دلیل است برانکه

دوستان و مخلصان بر بساط یکرنگی و جانسپاری بوده در اداب دولتخواهی ثابت قدم باشند و از طرف

صاحب طالع بسعادة و دولت رسند و چون این محل از خانه سیوم تعلق بمریخ دارد که در شرف خود است

دوستان همه باشکوه و شوکت باشند و بودن زحل مستولی برین خانه که کدخداه است و واقع در

شرف دلالت تام برین امور دارد و بودن صاحب سیوم در پنجم دلیل است بر انتظام احوال فرزندان کرامی

و اگر نقل و حرکت نیز نیک بسیار روی نماید که موجب انبساط خاطر گردد و از غرایب آنکه سهم الغیب باتفاق و سهم السعادت
بر قول بطلیموس و محی الدین مغربی در یکجا جمع شده که درجه هجدهم عقربست که داخل خانه سیوم است و این در طوالع
کمتر افتد و دلالت قوی میکند برانکه پیوسته از عالم غیب سعادة بر سعادة روی دهد و هر آینه دلیلی مبین است بر اطلاع بر خفایای
امور و آنکه چیزی مینیرش مورد ظهور مغیبات باشد احکام خانه چهارم چون صاحب مرکز خانه مریخست و در شرف و وجه
و مثلثه خود و حد مشتریست و او مستولی است برین خانه دلیلست برانکه در اول مرتبه ملک بسعی لشکریان در تصرف
در آید و چون این خانه برج ثابتست و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در تصرف اولیای دولت باشد
و نیز چون در تصرف در آید پایدار بود و چون ششم چهارم باعتبار این درجات که از اول عقربست جوزاست که صاحبش
در تحت شعاع نیر اعظم مختفی است دلالت کند برانکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد سلطان عقلش ظهور کند و والد ماجد
مولود مسعود درین هنگام رو بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستان جاودانی نماید و چون اکثر این خانه از برج قوس است
و صاحب حد درجه دوم طالع مولود و دوستدار حق گذار پدر باشد و از ملک پدر روزی مند گردد احکام خانه پنجم چون صاحب
اکثر خانه سیوم که تعلق بمحبان و مخلصان و معاونان دارد یعنی مریخ در پنجم و در شرفست دلیل است بر جلایل احوال
فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان و چون مستولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلثه خود و کدخداه
است و مشتری که در وجه و مثلثه خودست و شریک باکدخداه و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند برانکه فرزندان
مولود سعادة پذیر و معین دولت گردند و تارک ادب از زمین رضامندی برنگیرند و نسر طایر که بمزاج مریخ و مشتری
و منقار الدجاجه که بمزاج مشتری و زهره است درین خانه است دلیل قویست بر فراوانی صید مسرت و سعادات
احکام خانه ششم چون صاحب این خانه که زحل است در شرف خودست و راس درین خانه دلالت کند بر دوام
سرور مولود و حصول مال و منال فراوان و استدامت صحت و اعتدال عنصر مزاج و احیانا اگر اندک عارضه پیرامون مزاج قدسی
گردد بی شایبه امتداد بصحت کامل انجامد چون مستولی برین خانه مریخ است بشرکت زحل و زهره و در شرف اند
خدمت کاران و ملازمان سعادتمند فراهم آیند احکام خانه هفتم چون صاحب مرکز خانه هفتم زحل و در شرفست
صاحب طالع را در اوایل جوانی پردگیان پس پرده ازدواج از خاندان فرمان دهان هند باشند و چون زحل
در بیت دوم است دلیل باشد برانکه این عصمتیان شادروان عفت از احکام مال گذار و خزانه معمور ساز او باشند

وچون سهم الالفة والمحبة درین خانه است دلالت بر مزید التذاذ والفت ومودت کند خصوص که سهم الالفة در حوت است که
خانهٔ مشتری وشرف زهره است احکام خانهٔ ششم چون مرکز این خانه از حوت است وصاحب او مشتری در دوم است
در حد و مثلثهٔ خود و سهم الشرف درین خانه است و مستولی برین خانه زهره است بشرکت مریخ که در شرف است دلیلست
بر عدم خوف وخطر وبحفظ وصیانت ایزدی مامون بودن احکام خانهٔ نهم چون مرکز این خانه از برج حملست
وخداوند او که مریخ است در شرف و فرح طالع او مستولی برین خانه مولود مسعود از سفر کامیاب بود و سفرهای
دورش متضمن تسخیر ولایتی باشد احکام خانهٔ دهم چون مرکز این خانه از ثورست که خانهٔ زهره است و مستولی
برین خانه و در طالع است دلالت کند بر سعادت تامه وریاست عامه که عبارت از پادشاهی عظیم است وانکه این
منصب والا در قبضهٔ قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانه شرف قمرست و قمر ناظر با وی طالع بانظر
تمام دوستی و چون سهم السعادة بقول جمهور درین خانه است دلیل است بر کمال سعادة و ازدیاد دولت وانکه
اکثر اوقات در سرانجام و انتظام مهام ملک و دولت باشد و چون سهم العقل والنطق درین خانه است دلیل است بر انکه
عقل وسخن او پادشاه عقلها و سر دفتر سخنان باشد و بمنسوبات زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان
باشد احکام خانهٔ یازدهم چون مرکز این خانه از جوزا است وصاحبش در دوم که بیت المال است دلالت
کند بر انکه امیدهای او بتدبیراتی که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد و نیز دلیل است بر انکه
او را دوستان یکدل باشند و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبهٔ ارجمند رسند و چون سهم عواقب
امور درین خانه است دلیلست بر انکه عاقبت امال و امانی او همواره بخیر و سعادة برآید احکام خانهٔ دوازدهم
چون مرکز این خانه از سرطانست وصاحبش قمر در وبال و فرح دلیل است بر انکه اعدای دولت پیوسته در نکبت
و وبال باشند بر وجهی که صاحب طالع ازان رضامند شود و بودن ذنب دران خانه در درجهٔ اول مقوی این
معنی است و چون سهم العلم والحلم درین خانه است دلیل است بر انکه صاحب طالع با وجود علم بر احوال کوته اندیشان
تیره رای در مقام حلم و عفو باشد و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمهٔ او باشد ایزد تعالی آن
خدیو اقبال را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم که اصل خلاصهٔ امور جهانداری و ملک آرائی وسبب
صید خاطر دوست و دشمن و رابطهٔ جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص و عوام است بحمد الله والمنة در مجموعهٔ اخلاق مهذب

این موهبت دلستان کبریای احدیت بر وجه اتم و نهج کمال مشاهده و معاین است و اصل فطرت و مبدأ طینت باین
عطیهٔ والا موهبت خاص اختصاص یافته و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایای پسندیده بی تکلف و تصلف
ملکهٔ آن ذات سماوی برکات گشته از این سرچشمهٔ معدلت بجداول بساتین استعدادات ارباب استفاضه جاری
و ساریست ٭ همیشه تا که بر افلاک و انجم آید دیده ٭ همیشه تا که بارواح قایم اند اجسام ٭ مباد جز بهوای تو گردش گردون
مباد جز برضای تو جنبش اجرام ٭ اگر نیست انموذجی از احکام زایچهٔ طالع اقبال مطالع و اکثر عطیات کواکب و سعادات نظرات
و خواص بیوت و غیر آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هر آینه دفاتر بهم رسد و صحایف ساخته گردد ٭ شعر
نرسد شمار دقایق خبر تو هیچ مهندسان رتبه بلند ابجد تخمین صورت زایچهٔ اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی
در وقت تحریر این گرامی صحیفه که محل استکشاف احوال سعادت قرین بود زایچه بخط افادت و افاضت پناه بحریر عهد مولانا
الیاس اردبیلی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند داشت و از صدر نشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بنظر در آمد
آن زایچه نیز بعینه منقول گشت مجرد از آثار بیان بیوت و احکام بجهت اعتبار تسخیر وجه باعتبار آنکه این زایچه برخلاف زایچهای دیگر مبنی بر زیج ایلخانیست

سهم البروج
اسد
سرطان
سنبله
عطارد
عقرب
قوس
سهم السعاده
ثور
حمل
حوت
جدی
دلو

بیان حرکت و اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هند و نشان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی گروهی از دانشمندان

روزگار را گمان میشد که این اختلاف که میان اخترشناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقع است
که یکی طالع آنحضرت را اسد میگویند و دیگری سنبله قرار میدهند بنابر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست
جمهور حکمای متقدمین و ارسطو بر آنند که فلک هشتم را حرکت نیست و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت اما تعیین مقدار نکرده
و بطلمیوس گفته که حرکت او در صد سال یک درجه است و در سی و شش هزار سال دوره تمام کند و اکثر حکما بر آنند
که در هفتاد سالی یک درجه قطع کند و در بیست و پنجهزار و دویست سال دوره تمام سازد و طایفه از حکما میگویند که در شصت و سه سال یک
درجه قطع کند و تمامی دوره در بیست و دو هزار و ششصد و هشتاد سال باشد و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب
و آلات رصدی و تفاوت در غموض و دقت انظار است و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت
کمال بطوء مستشعر نشده اند و سبب آنکه مدت عمر وفا نکرده زمانی که مقدار حرکات ثوابت را احساس توان نمود فیما
اند پس در وقت تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم میشود محاذی و مقابل جزوی از فلک
الافلاک بود که الآن بحرکت فلک البروج از آن جز انتقال نموده بموضعی که صورت سنبله در آن زمان در آن موضع بود
استقرار یافته و همچنین سنبله بموضع میزان و میزان در مکان عقرب تا آخر بروج پس حساب منجمان هند بر وفق
رصد حکمای متقدمین است که مبتنی است بر عدم حرکت ثوابت و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک
البروج که مستلزم انتقال صورت اسد است بموضع سنبله و مقدار ما به التفاوت در میان این دو حساب هفده درجه است
که هر برجی هفده درجه از مکان خود انتقال نموده و ازینجا می توان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته اند تا رصد
جدید یکهزار و یکصد و نود سال گذشته بقولی که در هر هفتاد سالی یک درجه قطع کند چنانچه اکثر حکما بر آنند بضرب هفتاد
در هفده و بقول بطلمیوس که در صد سال قطع یکدرجه باشد فاصله در میان رصدین یکهزار و هفتصد سال بود و باریک بینان حقایق
معانی و دقایق شناسان رموز آسمانی ازین حقایق خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت می افتند و اکنون
که قدوه حکمای روزگار عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی استنباط طالع
همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار داده اند چنانچه نموده آمد بوضوح می پیوندد که منشاء اختلاف نه آنست که گمان
برده میشد خاصه که حکمای هندوستان بر وجود افلاک قایل نباشند چنانچه در آخر این دفتر مشروح است بلکه حکمت
الهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوت سرای کبریا هم از نظر اندیشه بلند
نظران خورده دان باریک بین مخفی ماند و هم از چشم بداندیشان کورباطن مستور و محتجب باشد و ازین سبب است که

حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در تدقیقات اصطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدی سرآمد تخت‌نشینان نکته‌دانی
و ثانی اسکندر یونانی بودند با وجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح نفرموده‌اند
و همچنین سایر رموزشناسان علم تنجیم در پردهٔ اختلاف مانده سری ازین امر مشکل بر نیاورده‌اند و با وجود
اتقان قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست‌اندیشه که در زبان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نماید
بمقتضای غیرت الهی حقیقت زایچهٔ مقدسه در نقاب احتجاب ماند و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته و بالجمله هر یکی از
زایچهای طالع گرامی که در هر کدام گفته آمد اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خدادانی و ابهت‌شناسی
و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی او را ثانی نتوانند بود اگرچه زایچها با هم اختلافی دارند اما در دولت
آرائی ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را بمقتدائی صورت و معنی تهنیت می‌نمایند و از نزدیکان حضرت
جهانبانی جنت آشیانی که ظاهر و باطن ایشان براستی و درستی آراسته بود شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت
آشیانی چون زایچهٔ طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشته تأمل می‌فرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه
خاص درها بسته از کمال شوق برقص می‌درآمدند و از غایت شوق جنبش دوری می‌نمودند آری صدرنشینان
بارگاه ذوق و چاشنی‌گیران حقیقی خوان معرفت سرمدی که از حلاوت وجدان و عرفان الهی لذت‌پذیر
باشند چرا بشکر دریافت این لذات بیخودی نکنند و از فرط طرب و انشراح زمزمهٔ وجد و حال نکنند
بصعود بر مدارج علیای این کمالات عین معرفت الهی است و حضرت جهانبانی جنت آشیانی را از کمال
دریافت ذاتی بوارق واردات و حالات آتیه و کمالات و سعادات مستقبلهٔ ذات اقدس شاهنشاهی
بر مشاعر ادراک می‌تافت و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیه از مرات زایچهٔ بدیعه معاینه می‌شد
و بارها بمستعدان خطاب بیان می‌فرمودند که طالع این نیر اقبال از طالع حضرت صاحب قرانی در بعضی امور عالی
بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیزبینان جداول احکام بوضوح می‌پیوندد چون این دو سعادت نامهٔ
گرامی مقابله نموده عطیات کواکب و سعادات علویات را بمیزان تأمل بر سنجند دریابند که زایچهٔ
صاحب قرانی چه خبر میدهد و این زایچهای قدسیه از چه آگاهی میسازند سبحان الله با وجود تباعد متخرجین
از روی زمان و مکان و حال و تخالف ضوابط هر یکی از صحایف طالع فرخنده مطالع که صورت گذارش یافت

توافق دارند که این مولود به پایهٔ اعلای مراتب کونی و الهی رسد و ذات مقدس او مجموعهٔ مکارم صوری
و معنوی گردد و از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کامروائی صورت و معنی و سلطنت ظاهر و باطن و انواع
حالات جهانبانی و درجات فرمانروائی و مدارج علیای حق پرستی و خداشناسی و درویش پروری
و غریب نوازی و درازی عمر و صحت بدن و اعتدال مزاج و ممدوح عوام و خواص بودن و مشکور
صغیر و کبیر شدن و کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم و ضبط ممالک و حفظ مسالک و سایر امور ملک
رانی و جهانداری و از غرایب آنکه جملگی این حالات که رموزدانان تنجیم بتفکر و تامل بآن پی برده اند
ساده لوحان نقوش ستاره شناسی از فروغ دوربینی خود از صفحهٔ پیشانی احوال آنحضرت میخوانند
اما قوت ناطقه از اداء بیان مراتب بجز قصور اعتراف می نماید بدسه ای صفات تو تا پایان اندام ختم
عزت ذات یقین را در گمان انداخته تصویر اسامی دایه‌های سعادت پیرایه و قوابل روحانی قوالب
حضرت شاهنشاهی همان زمان که آسمان بفر ولادت عالیش بر زمین حسد برد و زمین بمقدم گرامیش بر
آسمان فخر جست روز آفرینش نورانی شد پایهٔ دانش و بینش بلند گشت و بدست سایه پروردان
سعادت پرتو و نسرین بدنان پاک دامن عنصر قدسی و گوهر قدوسی آن حضرت که سرچشمهٔ نور الهی و دریای
معرفت ازلی شست و شو یافته بود و انوار قبول و اقبال بر وجود پاکش تافته برسم عادت که شیوهٔ متصدیان
تربیت ترکیب ظاهر عنصریست اغتسال و اصطفا یافت دایه‌های معتدل مزاج روح امتزاج بقماط سعادت
ارتباط که از پرده‌های دیدهٔ پاکان پاکتر بود پیچیده آن پیکر ربانی و هیکل آسمانی را بحسن ادب و کمال
احترام بر کنار و کنف قدسی سیرتان پاک ذیل نهادند و پستان مهربانی بنوشین لبش داده بشیر
جان پرور شیرین کام ساختند • شیر ز بهر لبش انگیختند • شیر و شکر را بهم آمیختند
شیر نه از دایهٔ امید خورد • کآب ز سرچشمهٔ خورشید خورد • چون از نقاوهٔ دودمان سعادت
شمس الدین محمد غزنوی در قنوج خدمتی شایسته بتقدیم رسیده بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی
در قرب ایام طلوع این نیر اقبال از شرایف مجازات آن خدمت بوعدهٔ این موهبت عظمی امیدوار
دولت جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت منش عصمت سرشت او که امروز بجیجی انگه بلند خطابست

بسعادة خدمت دایگی آن نوباوهٔ بهارستان خلافت و اقبال و دولت حضانت آن گلدستهٔ سرابستان
عظمت و جلال معجر افتخار و طیلسان امتیاز بوشد بنابران حضرت مریم مکانی قدسی ارکانی آن مایده
ساز آسمانی را طلب داشته هنگام مولود فیض ورود را در ساعت مسعود بکنار امید او در آوردند و چون
هنوز وضع حمل این دایهٔ قدسی مایه نشده بود بعفت مآب دایهٔ بهاول که خدمتگار خاص حضرت جهانبانی
بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت فرمودند که اول او شیر داد و تحقیق آنست اول شیر والدهٔ
ماجدهٔ قدسیه میل فرمودند بعد ازان فخر نسا انکه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد پس آن
بهاول انکه دریافت این سعادت نمود بعد ازان کوچ خواجه غازی باین دولت بلند عزت یافت ازان پس
حکیمه باین عطیهٔ کبری مخصوص گشت ازان عصمت مآب جیجی انکه بآرزوی خود دولتمند صورت و معنی شد و ازین پس
کوکی انکه کوچ توخ بیکی و ازکه ستانی بی روبا کرداوری این خدمت شایسته نمود و آنگاه جالدار انکه مادر
سعادت یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص یافت و در آخر آن عفت قباب بیچه جان انکه والدهٔ شریفهٔ زین خان
کوکه باین دولت بزرگ استسعاد یافته سرمایهٔ بزرگی جاودانی سرانجام داد و جمعی دیگر از عفت قبابان
بخت ور بشرافت این خدمت سربلند شدند و همانا که حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات ودیعت
نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدس بمدارج متنوعه رسیده شناسای اطوار گوناگون تجلیات الهی
گردد یا برای آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال چو پاره فیض ایزدی نشو و نمای تا ازان
یابد که بتربیت صوری بر مدارج معنوی ارتفاع یافته چه حالت معنوی این گروه بر همگنان پیدا که درجه پایهٔ آن
و بلندی رتبهٔ قدسی مرتبت این برگزیدهٔ درجه مرتبه و از غرایب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال و اول چشم
گشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال بتمکین تبسم دلهای دانا را گل گل شگفته ساختند متفرسان
زیرک طبع این تبسم را فاتحهٔ تفاول ابتسام بهار دولت و اقبال شناختند و مقدمهٔ انفتاح غنچهٔ آمانی و آمال دانستند
بعد ازان بگهوارهٔ سبکتر از پیکر خیال که نجاران سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند و چون
شاخ و برگ گل یک دیگر پیوند کرده و لآلی و یواقیت گرانمایه از گوشه و کنار او تخته آن گوهر یکتای نه صدف را
بخوبترین وضعی آرام داده بملایمت و رفق نرم نرم بجنبش در آوردند و بجهت انس و آرام نام خجسته آغاز شایسته فرجام

خالق ذو الجلال و الاکرام موافق تالیفات موسیقی سرایندهٔ عاکفان صوامع قدس و ساکنان مجامع انس که منتظمان سلسلهٔ زمین و زمان و فراهم آرندگان دایرهٔ کون و مکان اند کامروا شده بر عالم و عالمیان منت نهادند و بآن جگر گوشهٔ آسمان بآیین تهنیت بلند آوازه گشته که ای شرف عقل مسلم ترا ۰ دور شهنشاهی عالم ترا ۰ روی زمین همچو تو باغی نداشت ۰ طاق فلک چون تو چراغی نداشت ۰ قلزم ابداع بسی موج زد ۰ تا گهری چون تو بساحل فتاد ۰ خامهٔ تقدیر بسی نقش بست ۰ تا ز قضا همچو تو نقشی نشست ۰ نسخهٔ کون آیت تلمیح تست ۰ جلد فلک دفتر ترجیح تست ۰ ذکر قدوم حضرت شاهنشاهی بموکب گیتی نورد حضرت جهانبانی جنت آشیانی از حصار امرکوت در وقتی سعید چون چشم جهان بین و دیدهٔ سعادت قرین حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمشاهدهٔ دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارسال یافت که در حفاظت حضرت مریم مکانی متوجه سرادق عزت و مخیم اقبال شوند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و شمس الدین محمد غزنوی را فرستادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوت سراپردهٔ اجلال بیرون زدند و بسعادت و اقبال بر تخت روان روان شدند ۰ سه عهد گهواره نا گذشته هنوز ۰ بخت والاش کرده تخت نشین ۰ بر زمین پای نانهاده ز قدر ۰ طالعش خوانده شاه روی زمین ۰ چشم نگشوده و بدیدهٔ دل ۰ دیده در انتظام دنیی و دین ۰ دست نگشاده و دلش خواهان ۰ که جهان را کند بزیر نگین ۰ ناشکفته گلش یکی ز هزار ۰ عالم از باغ دولتش گل چین ۰ چون تخت روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت آلهی بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جهان مطاع شد که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سایر اکابر و اهالی متوجه قبلهٔ اقبال و مستقبل کعبهٔ آمال شوند قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسیدند و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند ۰ میرسد موکب شاه و دو جهان دنبالش ۰ میرود قافلهٔ شوق باستقبالش ۰ و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود و یک منزل از معسکر اقبال مانده ۰ مبشر شدند که همانا فرزند سعادت پیوند صاحب طالع

قویت و سعادة دارین در ذات او مطوی که هرچند نزدیکتر میشود در نهرستان وجود جمعیتی دیگر معاینه میکردند
و مسرتی تازه مشاهده می افتد از صفای باطن و نور فراست حضرت جهانبانی جنت آشیانی ادراک دقایق رموز
الهی و دریافت حقایق کنوز آسمانی چه عجب و از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظل اللهی که نسخهٔ دیباچهٔ بدایع
عالم و مجموعهٔ فهرستهای کمالات بنی آدم است انجلای انوار راجه غرابت و در ساعتی که سعادة قران سعدین و میمنت اقتران
نیرین داشت بدولت و اقبال سرادقات عظمت و اجلال نزول فرمودند و بحضور موفور النور مستسعد گشتند
و در سایهٔ همای دولت ابدی آرامگاه گرفتند و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی بمساس پای سریر فرسای حضرت
جهانبانی بنیت برخورداری و وصول بکمال بری سعادة پذیرفتند و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در برگرفته
بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادة دو جهانی و دیباچهٔ دولت جاودانی است بوسه دادند و گاه بلب گاه
بر دل گاه بر سر داشتند. بعد از مشاهدهٔ این نور اقدس زبان الهامی بادای شکرگذاری حضرت باری عز شأنه
و جل برهانه مقرون ساختند و فرق فرقدسای را بسجدات نیازمندی بر درگاه بی نیاز فرود آوردند
نه تنها سجده سر دمبدم بود. که هر موی تنش در سجده خم بود. حافظان عنایت الهی و خازنان سعادة نامتناهی آن ودیعت
ازلی و امانت ابدی را بر کنف عاطفت پادشاهی سپرده باین زمزمهٔ شادی و ترانهٔ آزادی مترنم گشتند که
اینست امانت الهی. زین گنج نگاه هرچه خواهی. اینست که در دلش نهادند. ماهیت کنه حق آگاهی. اینست که کعبه دولتش را
گیرند شهان بقبله گاهی. اینست که پای دولت او. رونق ده تخت پادشاهی. صفحه خوانان الهیات بشری بچشم تعمق و تفکر
نظاره کردند و قیافه شناسان هیکل انسانی بنظر تامل و تدبر مطالعه نمودند. شعر. چه دیدند دیدند نقشی که هرگز. ندیدند در
جدول آفرینش. ز حیرت نگفتند چیزی و گفتند. زهی نور دانش زهی چشم بینش. انوار پادشاهی از ناصیهٔ غرایش
ارقام ظل اللهی از خطوط دست والایش ساطع شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر دلایل خداشناسی از
مجموعهٔ هستیش باهر براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا سواطع کرامت از جوهر ذاتش هویدا در تقویم
صاحب قرانی از جداول احسن تقویمش روشن علوم غیب دانی از بیاض غرا دانش مبرهن رموز دور
بینی از چشم تیز بینش واضح اطوار دوراندیشی از نگاه بلندش لایح ~~[illegible]~~
حضرت شاهنشاهی بجهت ولادت اشرف نکته پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافته و قصاید

سعادت برای حضرت شاهنشاهی

تهنیت گفتند و همه بعرض قبول مجلس نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که عیارگاه جوهر انسانی بود رساینده کامیاب
جایزه های گرامی گشتند از انجمله تاریخ را مولانا نورالدین ترخان یافته بتحسین و احسان ممتاز شده بود ـ
چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت • آیات ابد بر اسمه تحریر نوشت • از بهر ولادت شهنشاه جهان • تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت
و این تاریخ نیز از غرایب اتفاقاتست که یکی از فضلای عصر یافته بود ـ لله الحمد که آمد بوجود • آنکه از کون و مکان
منتخب است • پادشاهی که ز شاهان جهان • اکبرش نام و جلالش لقب است • شب و روز و مه و سال میلاد
شب یکشنبه پنجم رجب است • شکرگذاری مؤلف این شگرفنامه ابوالفضل در ادراک زمان سلطنت و دوام
دولت حضرت شاهنشاهی در هنگام طلوع این نیر اقبال اگر چه راقم این شگرفنامه در نهان خانه عدم بی مایه
هستی و پیرایه ایزدپرستی گرانبار حسرت بود اما شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان ظهور
این بزرگ حقیقی و مجازی و پیشوای صوری و معنوی در یافته از نظر کرده های چشم التفات و تربیت است
و صد شکر دیگر آنکه پیشتر از آنکه زایچه قدسی نظر در آید و بدقایق شرایف و بدایع جلایل ارقام
آن اطلاع یابد بکمال ایزدشناسی و ملک آرایی که از پایه شناخت منجم فراترست دریافته پرستار
قدرت ایزدی بود و لله الحمد ثم لله الحمد که مثل امام الکلام حسان العجم لسان الحقیقه حکیم خاقانی در حسرت
صاحب وقت که انتظام سلسله صورت و معنی را ازان گزیر نمی باشد نیست چنانچه نگاشته قلم حقایق
رقم اوست ـ گویند که هر هزار سال از عالم • آید بوجود اهل وفائی محرم • آمد زین پیش و ما نزاده ز عدم
آید پس ازین و ما فرو رفته بغم • و بطرزی دیگر میگوید ـ هر یک چند از خسان جهان سیر آید • زوتن جانی ز آسمان زیر آید
خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی • بر ره منشین که کاروان دیر آید • و باقبال سعادت کامیاب ملازمت این
فرمان فرمای کل و عقده کشای سبل گشته از دولت توجه و التفات عالی مزاج زمانه عشوه ده دل
فهمیده خاطر را که پی سرگردان بادیه اسباب بود فراهم آورده درنشاه تعلق جز تحصیل خشنودی او که عین
رضای ایزدیست هیچ چیز سرگرمی ندارد و دل را از قیود تعلقات و تقییدات دنیوی آزاد ساخته نه در
حسرت گذشته و نه در آرزوی آینده دل خراش است چنانچه شرح احوال خود را از استعداد ملازمت
و استظلال بظلال رافت و عاطفت و سربلندی از اوج عزت و ارجمندی بطرز معرفت در محل خود رقم زده

این
تغییر

کلک عرضه خواهد گردانید ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی آبای حضرت شاهنشاهی تعداد القاب
مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام و اجداد گرامی حضرت شاهنشاهی که در مدارج رفعت و مراتب عظمت با آبای
علوی توامانند و همه شاه و شاهنشاه و بادشاهی بخش و بادشاه نشان آمده اند و بدانش خداداد و بینش حق
بین چنانچه مقتضای عدالت و انصافست در انتظام عالم و عالمیان بوده طنطنهٔ نام نیکو را که عمر ثانی است بملک
حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند باین ترتیب و منوال است ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر بادشاه
بن نصیر الدین محمد همایون بادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن
سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن صاحب قران قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای بن امیر
برکل بن النکیز بهادر بن ایچل نویان بن قراچار نویان بن سوغوچیچن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه
بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن دو تومنن بن بوقا قاآن بن بوزنجر قاآن بن النقوا بنت جوبینه بهادر بن
یلدوز بن منگلی خواجه بن تیمور تاش است و او از نسل قیان بن ایلخان بن تنگز خان بن منگلی خان بن
یلدوز خان بن ای خان بن کن خان بن اغور خان بن قراخان بن مغل خان بن النجه خان بن کیوک خان بن دیب
باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن برد بن مهلائیل بن قینان
بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام پوشیده نماند تا یلدوز که جد بیست و پنجم حضرت شاهنشاهی است
احوال سعادت مآل این عالی نژادان در صحف صدور گذارندگان سخن مضبوط و مسطور و بر السنهٔ مستحفظان
ارقام دهور محفوظ و مذکور است و از منگلی خواجه تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین تواند بود بنظر
در نیامده چنانچه سبب این مذکور خواهد شد و از ایلخان تا آدم که بیست و [illegible] تن اند و ارباب تواریخ
ذکر کرده اند نیز نگاشتهٔ کلک اجمال خواهد گشت نزد خردمندان دوربین که با دل انصاف گزین و دانش
خداداد تتبع اخبار گذشتها نموده بلکه شناسای سخنان راست را سرمایهٔ دیانت و پیرایهٔ امانت
خود ساخته تکاپوی در سنجیدگی گردار درست می نمایند پوشیده نیست که آنچه بر صفحات مسامع و الواح
اخبار رقم اشتهار ... بیا ز هفت هزار سال میگویند اصلی که شایستگی قبول عقول و افکار
دانایان ... و دیده شناسان زیر و بم این هفت انجمن اند دانسته باشند

نداره بود در امثال این امور عقل درست اندیش دوربین از دراستیها و درستیهای دریافت گاه انکار میکند و گاه از
احتیاط کر موقف اطمینان و مجلس ادراک است در رد و قبول آن توقف می نماید و بدستیاری فروغ جهان افروز
خرد و مددکاری نقلهای معتبر و خبرهای معتمد روزگار مثل کتب قدیمه هندی و خطائی و غیر آن که از جولان حوادث
مصون مانده و بنای قواعد نجوم و احکام ارصاد و غیر آن بر آنست و شواهد صدق و سداد از نتایج آن پیدا
و از ضبط تواریخ متواتره حکمای این اقالیم و آثار ملاحق افکار این طبقه در تامل مفهوم میشود که این عالم و عالمیان را
ابتدائی و این مظاهر اسمائی و صفاتی را مبدائی پدید نیست یا بمعنی قدم چنانکه اکثر حکمای متقدمین بر آنند یا بمعنی
کمال طول امتداد که پهلو بقدم میزند گروه سیوره که بریاضت و تجرد و حکمت در کل ممالک هندوستان امتیاز
دارند زمانه را که بزبان هندی کال گویند بر دو قسم منقسم ساخته اند یکی اوسرپنی یعنی زمانی که آغازش بشادمانی کند و
و آخرش باندوه انجامد دوم اوت سرپنی یعنی بر عکس اول و هر کدام ازین دو قسم را بشش حصه جدا ساخته اند
و هر حصه را آره می نامند و هر یک ازین آرها را نامی مخصوص نهاده اند بمناسبت خواص آن زمانه چنانچه آره
قسم اول را سکهمان سکهم ازین لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مسرت بر مسرت و فرح بر فرح می آرد و امتداد این
زمان فرحت بخش چهار کوڑا کوڑ ساگر است و نام آره دوم سکهمانست یعنی زمان خوشحالی و فارغ بالی و مدت او
سه کوڑا کوڑ ساگر است و آره سیوم سکهم دکهمان اشتهار دارد یعنی در موسم خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود
و مقدار امتداد این آره دو کوڑا کوڑ ساگر است و آره چهارم سکهمان بدکهمان مشهور است یعنی در اوقات اندوه
و غم خوری و بیغمی روی دهد و درازی این آره یک کوڑا کوڑ ساگر بچهل و دو هزار سال کم است و آره پنجم دکهمان است
بر خلاف آره دوم که سکهمان بوده طول مدت این آره بیست و یکهزار سال است ~~و اسامی آرهای قسم دوم~~ و آره ششم
دکهمان دکهمان است بر خلاف آره اول و مدت او نیز بیست و یکهزار سال است و اسامی آرهای قسم دوم بعینه همین است
لیکن آره اولی قسم دوم در نام و مدت متحد است با آره ششم قسم اول و آره دوم قسم دوم نیز متحد است با آره
پنجم قسم اول و سیوم دوم با چهارم اول مطابق است و چهارم دوم با سیوم اول موافق است و پنجم دوم عین دوم
اول است و ششم دوم عین اول اول است و الحال بزعم ایشان از آره پنجم قریب دو هزار و کسری سپری شده است
پوشیده نماند که محاسبان هندوستان صد هزار را یک لکه خ … [illegible] را یک کرو

گذشتن دریافت اورا ولی عهد و جانشین خود کرد او در لوازم دارائی و ملک افزائی کوشش نمود او را
نه پسر بود بعد از گذشتن او منولون والده فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشه رفته بتربیت فرزندان
مشغول گشت روزی جلایر که از قوم درلکین اند کمین گرفته منولون و هشت فرزند او را بقتل رسانیدند قایدو
خان که پسر نهم بود بجهت پستکاری یکی از خویشان بسر عم خود ماچین رفته بود نجات یافت و بدستیاری ندوکای
ماچین جلایر برنادانی خود معترف شده مقادت آن را که در گشتن شریک بودند چون منولون و پسرانش کشتند و عیال
و اطفال ایشان را بسته پیش قایدو خان فرستادند خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت و فرزندان
ایشان زمانی دراز در قید بندگی بودند قایدو خان بعد از چند وقایع تسبی ماچین بر سریر سلطنت نشست
و در آبادانی عالم اهتمام نمود و قصبها آبادان ساخت و خیل و حشم او بسیار پدید آمد و با جلایر او را کارزارها
بوقوع پیوست ملک رانی و جهانبانی باستقلال کرد چون از عالم درگذشت از و سه پسر ماند بایسنغر خان
بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی و پیرایی رعیت و سپاهی یگانه روزگار بود بوصیت پدر رخت
آرای فرمان دهی گشت تومنه خان پسر گرامی اوست پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت
باو سپرد مسند شهریاری و جهانگیری بوجود او فروغ یافت بامردانگی خردمندی زینت بخش حال او بود و با زیرکی
منشی بردباری رونق افزای روزگار او بسیاری از مملکت مغلستان و ترکستان را بزور بازوی تدبیر و نیروی
سرپنجه اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت و تمام ترکستان در هیبت و عظمت مماثل او نداشت اورا
دو خاتون بود از یکی هفت پسر آمد و از دیگری دو پسر بیک شکم متولد شد و ازین توامان یکی را قبل نام بود که
جد سیوم چنگیز خان است و دیگری قاجولی نام داشت قاجولی بهادر جد هشتم حضرت صاحب قرانی است منظر
انوار دولت و مورد آثار سعادت بود فر بزرگی از چهره او می تافت و شکوه بختیاری از پیشانی او میدرخشید
شبی بخواب دید که از جیب قبل خان ستارهٔ رخشان بر آمد و باوج فلک رسیده تاریک گشت و همچنین
پی در پی سه بار واقع شد و در نوبت چهارم ستاره بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق
را فروگرفت و پرتو نور او بچند ستارهٔ دیگر رسید که هر یک از آنها ناحیتی روشنائی پذیرفت و چون
آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمود از غیبی

طایر اندیشه را پرواز امید از ناگهان باز خوابش اندر بود و همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار
ستاره روشن پدید آمد و غروب کرد و نوبت هشتم ستاره بزرگ طلوع نمود و تمام جهان از ضیا و رونق
بخشیده و از و چند ستاره دیگر منشعب شد که هر یک گوشه از عالم را روشن ساخت و چون آن
ستاره بزرگ ناپدید شد عالم همان طور روشن ماند و ستارها دیگر همچنان روشنائی داشتند چون صورت
واقعه را قاچولی بهادر به پدر بزرگوار خود تومنه خان عرض کرد پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده بر تخت
خانی نشینند و در مملکت حاکم شوند اما مرتبه چهارم آن باشد که از عقب ایشان بادشاهی ظهور کند که اکثر عالم را
در تحت تصرف خود درآورد و او را فرزندان پدید آیند و هر یکی حکومت ناحیتی داشته باشند و از
قاچولی هفت فرزند دولتمند گرافسر پیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند و نوبت
هشتم فرزندی پدید آید که جهانگیری نماید و بر عالمیان پیری و سروری کند و از و فرزندان بوجود آیند که
هر یکی حاکم جایی باشد و والی مملکتی شود و چون تومنه خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرموده پدر با یکدیگر
عهد و پیمان بستند که سریر خانی بقبلخان و فرزندان مسلم باشد و قاچولی سپهسالار و صف آرای و مدار کل و تیغ زن باشد
و مقرر شد که فرزندان یکدیگر بطن بعد بطن بهمین طریقه منظور و مسلوک دارند و عهدنامه ایغوری درین باب قلمی
فرمودند و سر و برادران خط مهر نهادند و بال تمغای تومنه خان رسانیدند از آدم تا تومنه خان آبای کبار
حضرت شاهنشاهی که مقصود از جنبش این سلسله ایشانند بر ریاست مطلقه و سلطنت مستقله ممتاز گشته ثبات
بخش سریر معدلت بودند و طایفه ازین گروه والاشکوه مقتدائی ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر
و باطن گشتند چنانچه باستانی نامها ازان آگاهی می بخشند و حکمت الهی که در ظهور نشاه جامعیه مراتب کونی
و الهی بچندین میانجی کارفرمایان ملک صورت و معنی اهتمام دارد و منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی که
نقاوه کاینات بودن طراز خلعت فاخره اوست بوده روز بروز اسباب آن از سرانجام میداد و برای جمعیت
و شناسائی قدر خدمت و لذت سربراهی شایسته قاچولی بهادر را لباس وکالت مستعار پوشانید
تا مراتب این حالت نیز برای العین این سلسله علیه در آید و سرمایه جمعیت مراتب برای حضرت شاهنشاهی
حاصل گردد و با وجود گشودگی کاردانی و بزرگی و بزرگ منشی قاچولی بهادر قبلخان ولی عهد شد اگرچه بظاهر را عا

کلانی سن شد که منظور دانش وران نیست اما در معنی کارفرمای قدرت آلهی نشأهٔ جامعیت را سرانجام داد چون تومنه
خان را ستارهٔ حیات در مغرب فوات متواری شد قبلخان بر تخت فرمان روایی متمکن گشت و قاجولی بهادر بموجب
وفا بعهد که سرمایهٔ دولت سرمدی است در مقام یکجهتی و موافقت درآمده بآیین دوستداری و شاه نشانی متصدی
انتظام مهام سلطنت گشت و چون قبلخان از دار الفنا بهیچستی بدار الامان نیستی خرامید قوبله خان که در میان شش پسر او
شایستهٔ تاج و تخت بود بسلطنت نشست و قاجولی بهادر بهمان منصب والای سپهسالاری مشغول بوده پاس پیمان خود
میداشت و بدستیاری فرزانگی و مردانگی سرانجام کارگاه ملک و دولت می نمود و قوبله خان بپشت گرمی اینچنین
مهربانی که سر عقل خداداد انی داشت دست تیغ کشورستانی انتقام برادر خود را از التانخان حاکم خطای کشید چنگهای
بزرگ که کارنامهٔ مردان کار توانند بود کرده بر لشکر خطای شکست عظیم انداخت و مجملا ازین سبب گذشت انکه فرمان
روایان خطا پیوسته ازین طبقهٔ والا شکوه دغدغه داشتند و همواره محرک سلسلهٔ دوستی بوده روزگار میگذرانیدند
چون دارای خطا بالتانخان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبلخان بیشتر هراسان گشت بوسیلهٔ فرستادهای
کاردان اساس موافقت محکم ساخت برتبه که قبلخان را استدعای آمدن خطا نمود و خان بمقتضای راستی و درستی
که طبیعی این دودمان والا نژاد است دار و گیر ملک را بقاجولی بهادر سپرده بخطا رفت و نقش صحبت دلپذیر نشست
و از انجا کامیاب عیش و عشرت بیورت خود متوجه شد بعضی از اعیان دولت التانخان که تنگ حوصله و فرومایه بودند
سخنان ناشایسته گفته مزاج التانخان را متغیر گردانیدند التانخان از وداع پشیمان شد و کس فرستاده طلب داشت
قبلخان از سواد پیشانی روزگار نقش ناراستی التانخان خوانده جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجه نموده ام
برگشتن را لایق نمیدانم خان خطا چون شنیده لشکری نامزد او کرد که بر وضع که ممکن او باشد خان را بگردانند قبلخان
بخانهٔ دوستی سالجوتی نام که در سر راه او وی داشت سردار لشکر خطا را فرود آورد و قرار داد که بر میگردم سالجوتی
بنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمیدانم من اسبی دارم تیزگرد و دور رو که هیچکس بآن نتواند رسید همان
احتیاط شدن و بران اسب سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت قبلخان برین رای عمل نموده بران
اسب سوار دولت شده بیورت خود شتافت و فرستادهای خطای چون آگاه شدند چابک دستان تیز
پای از عقب درآمدند و جز در یورت خانی جای دیگر نه پیوستند قبلخان این بداندیشان را گفته از سر گذرانید

درین اثنا پسر کلان ادقین برقاق که بحسن صورت بی همتای روزگار بود در حوالی دشت قم تکی غزالان داشت
ناگاه قوم تاتار دو چار شده دستگیرش کردند و او را گرفته پیش التانخان بردند و خان بانتقام آن سگ
جانان گرگ منش تیغ بیداد برین غزال شیرنژاد راند قوبله خان که پسر دوم بود و چون تخت آرای سلطنت شد
بجهت انتقام برادر خود بجمع لشکرها همت گماشته متوجه التانخان شد و نبرد عظیم در پیوست و شکست غریب خطاییان
را داده اسباب و اموال ایشان را بتاراج برد و چون نوبت تاخت سپاه اجل در رسید برتان بهادر برادر
گرامی او بمشاورهٔ اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشت و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید و چون در
عهد او هیچکس را یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و سپه کشی کند لاجرم لقب خانی او در افواه بلفظ بهادری
زبان زد شهرت گشت و نقد شجاعت او را باین نام مهابت نژاد مسکوک ساختند و درین زمان قاجولی بهادر
که سیم برادر جانسپار بود و سیم بهادر سپهسالار متوجه عالم بقا شد ایردمجی برلاس پسر ارشد قاجولی بهادر است که در
ممالک فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنام
او بنام او سربلندی گرفت و آیینی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مهام ممالک و تدبیر عظام
امور کوشش می نمود و اول کسی که بلقب برلاس اختصاص یافت او بود و معنی این لفظ مغلی شجاع با نسبت است
و نسب تمام الوس برلاس باو میرسد و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سیومین پیسوکای بهادر که
پدر چنگیز خان است و بجوشن فرزانگی و مغفر مردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سریر
جهانبانی گشت و درین هنگام ایردمجی برلاس بشهرستان بقا اساس اقامت نهاد و از وی بیست و نه
پسر یادگار ماند سوغوجیجن در میان فرزندان گرامی ایردمجی برلاس بدلی دلاور و رای جهاندار و خرد کارساز
و عطوفت نظام بخش سربلندی داشت و از روی سال نیز بزرگترین اولاد بود و جای پدر عالیقدر گرفت یعنی
شهریار و بصورت سپهسالار بود و پیسوکای بهادر برای جهان آرای سوغوجیجن لشکر بر سر تاتار کشید و خان و مان و دولت
ایشان را پی سپر غارت ساخت و پاره‌ای از داغ نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دیلون
یلدق شدند و چون بدان موضع سعادت افزای رسیدند در بیستم ذی قعده تنگوز ییل سال پانصد و چهل و نه
هالالی خاتون وی اولون انکه که آبستن بود فرزند گرامی بزاد پیسوکای بهادر او را تموچین نام نهاد بسوغوجیجن

خرد بلند و دریافت بالا داشت به یسوکای بهادر گفت که از رموز حساب دانی و نظرات سود آسمانی چنان استدلال
می توان نمود که این همان ستاره دولتست که در نوبت چهارم از جیب قبلیان برآمده بود اگرچه در سلسله علیه
حضرت شاهنشاهی که درین محمدت نامه ایزدی سخن از ان میرود احتیاج بذکر توچین نیست که او شعبه این
شجره قدسیه است لیکن چون پرتوی از نور مقدس النقوای بود مجملی از ذکر آن ناگزیر افتاد طالع مسعود توچین میزان
بود و هفت ستاره در طالع بودند و راس در سیوم و ذنب در نهم و بعضی بر آنند که در سال پانصد و هشتاد و یک
که سرداری الوس و قوم نیرون رسید سبعه سیاره در میزان فراهم آمده بودند قراچار نویان فرزند گرامی سوغوچیچن
است پادشاه منش شهریار نشان بود چون در سال تنکوزییل پانصد و شصت و دو یسوکای بهادر درگذشت و درین سال
توچین سیزده ساله بود و سوغوچیچن که مدار ملک و سلطنت و گیر و دار لشکر و سپاه بر او بود هم دران چند روز
باردوی فاکوج نمود و قراچار نویان ایام صغر داشت قوم نیرون از توچین روی گردان شده بقوم تایجوت
پیوستند و مردم توچین محنتها کشیده در بند و بلا افتاد و عاقبت بتایید آسمانی ازان ورطهای جانکاه و مخاطرهای
سهناک نجات یافت و با قوم جاموقه و تایجوت و قنقرات و جلایر و غیر آن کارزارها کرد و وقتی که سال
عمرش از سی درگذشته بود سرداران ایل و الوس خود شد بنابر مخالفت بعضی از فرمان روایان ترکستان در
چهل سالگی بهمراهی قراچار نویان پیش اونگ خان حاکم قوم کرایت که با یسوکا بهادر سابقه محبت داشت
رفت و کارهای پسندیده برای او بجا آورد و دست برد نیکو نمود و رتبه قرب منزلت و علو مرتبت او بحدی
رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامه اتحاد معطر گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان برو حسد بردند جاموقه که
بهتر جاجرات بود سنکو پسر اونگ خان را با خود متفق کرده در باب او سخنان ناشایسته و تقیقهای ناپسندیده
بهم بسته خاطر اونگ خان را آزرده گردانیدند و این دشمنان دوست نما بجرب زبانی اونگ خان را
از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند و توچین اندیشمند که پیشه باستصواب قراچار نویان و تدبیرات
درست او ازان مهلکه برآمد و دو مرتبه در میان ایشان محاربات عظیم در پیوست و توچین ظفر یافت
و در چهل و نه سالگی و بقولی در پنجاه سالگی در رمضان پانصد و نود و نهم بدولت سلطنت و جهانداری کامران شد
و چون مدت نه سال از زمان روائی و جهانبانی او گذشت بت تنگری که از مبشران عالم غیب و مژده رسانان درگاه

کبریا بود با الهام ربانی تموچین را بخطاب چنگیز خانی مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان روز بروز بخت سعادتش فروزان
تر میشد و سال بسال برق دولتش سوزان تر میگشت بر تمام خطا و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقسین
و بلغار و آس و روس و الان و غیر آن سپه سروری یافت او را چهار فرزند بود جوجی چغتای اوکدای تولی ترتیب
بزم و شکار تعلق بجوجی داشت و بر غور رسیدن سیاسات بتقدیم رسانیدن که نظام ممالک آرائی بآن منوطست
برای رزین چغتای مفوض بود و تدبیرات جهانبانی و تربیت امور ملکی باوکدائی اختصاص داشت و سرانجام
مهام سپاه و محافظت اردو بتولی متعلق بود در شهور ششصد و پانزده بقصد سلطان محمد خوارزمشاه بجانب
ماوراءالنهر توجه نمود و اهل آن دیار بسطوت قهر پاسار رسیدند و چون از کار ماوراءالنهر پرداخت از آب آمویه
عبور نموده عنان کشورکشائی بجانب بلخ مصروف داشت و تولی خان را با لشکر گران بولایت خراسان
روانه ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد و از انجا متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی
شده در ماه رمضان ششصد و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال الدین را تا کنار آب سند تربیت داده و ازان
جا بماوراءالنهر شتافته بجانب یورت اصلی استقرار گرفت و در تنکوزییل مطابق چهارم صفر ششصد و بیست و چهارم
که سال ولادت و هم سال جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنکقوت ودیعت حیات سپرد و پیشتر ازین
وصیت کرده بود که چون قضیهٔ ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان دارند تا کار اهل تنکقوت بانجام رسد و
ممالک او در دست فتوری نرود و فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفای این حال کوشش
نمودند تا آنکه اهل تنکقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند و بعد از آن صندوق نعش او را برداشته روی
براه آوردند و هر آفریده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف زودتر نرسد
و چهاردهم رمضان همین سال نعش او را باردوی بزرگ آورده اظهار واقعه ناگزیر نمودند و در پای درختی که
روزی در شکارگاه جهت تربت خویش خوش کرده بود مدفون ساختند و در اندک روزگاری از اشجار گوناگون
چندان انبوهی روی داد که مرقد در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن سرزمین نتوانست برد و همانا
درین معنی سریست بهیچ که جز دانای هوشمند و در پی بآن نتواند برد یعنی چنانچه در زندگانی در حراست
ایزدی بود بعد از آن هم در کنف نگاه داشت آلهی در آمد تا کوته اندیشی بآن مقام دست بی ادبی دراز نتواند نمود

اگرچه بتربیت چنین اندیشه کردن خود را مسخرهٔ جهانیان ساختن است لیکن چون فرمان روایان را پیشتر معامله
با ظاهر پنهان باشد چنین صیانتی از مواهب عظمی است و جراحت ایزدی نگاهبانی این چنین بزرگی کند
که عالمی در سایهٔ پاس او بود اگرچه این بزرگ پیش عوام و در نظر اول خواص از مظاهر عظیمهٔ قهر آلهی بود اما در نظر
دوربین هوشمندان اخص خواص از مجالی الطاف ایزدیست چه در محکمهٔ عدالت آلهی که فرمان روائی خلایق بر نوبت
از ان بیدادی نزد دوستی بظهور نیاید و هر امری که در عالم کون و فساد مکون شود مبتنی بر چندین مصالح معنویست
که دیدهٔ ظاهر پنهان را بکنه حقیقتش راه نیست و جز رضا بر بیداد دلان دوربین بحقیقت آن آگاه نی عمرش هفتاد و دو
سال تمام شده بود و از سال هفتاد و سیوم اکثری سپری گشته از انجمله بیست و پنج سال بفرمان روائی و کشورکشائی منقضی
گشت و بملاحظهٔ تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ مذکور است مدت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده
باشد و همانا که خلاف باعتبار شهور و سنین شمسی و قمری تواند بود یا بوجهی دیگر از وجوه مشهوره و درین مدت همواره
انتظام مهمات ملکی و مالی باستصواب رای جهان آرای قراچار نویان رونق داشت و والا شکوهی را که چنین
برادری یگان و جهان برابری رهنمون دولت و اقبال باشد چگونه بآن همه کشورستانی و سلطنت رایت تارک عظمت
باوج علیین نپاید ع قراچار و چنگیز ابن عم بند • بکشورکشائی قرین همند • و هنگام نواختن کوس رحیل سریر
خانی را باوکدای مسلم داشت و مجمل این قصهٔ دلشکن آنکه در یورش ختای شبی بر پیشگاه خیال او بصورت
مثالی جنان جلوه داده اند که بدرود کردن این جهان سراب نمانده ویکست فرزندان گرامی و قراچار نویان
سپهسالار و دیگر اعیان دولت و ارکان سلطنت را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از نتایج او باشد در
میان آورده خانی را باوکدای مقرر ساخت و عهدنامهٔ قاجولی و قبلیخان که بآل تمنای تومنه خان رسیده بود
و اسلاف بزرگ تهادیتر تیب نامهای گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضران
مجمع عالی خواند فرمود که من بقراچار نویان بدین وثیقت نامه پیمان بسته بودم تما نیز بدین یوسون بسر
برید و وثیقت نامهٔ دیگر میان او و کدای و فرزندان و خویشان نوشته باوکدای سپرد و دیار ماوراء النهر و ترکستان
و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بچغتای خان مقرر ساخت و پیمان
نامهٔ قبلیخان و قاجولی بهادر بچغتای حواله کرد و گفت از استصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و در ملک

و مال شریک خود دانی و میان ایشان عقد فرزندی بست و بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیهٔ قدسیه را چغتای گفتند و الا
چغتای را با آبای کرام او نسبت حضرت شاهنشاهی باعث افتخار و مباهاتست نه نسبت قرابت و مصاهرات و خانزادها
و نوینان بموجب وصیت عمل نمودند سبحان الله از مثل چنگیز خان بزرگ دانای چنین نقض عهد شود بایستی که آن
پیمان نامه که باآل تمغای تومنه خان مزین بود با اوکتای قاآن میداد و تربیت و معاونت او را برای رزین قراچار
نویان می سپرد تا مطابق آن عهدنامه عمل میشد یا آن وثیقت نامه را حاضر نمی ساختند تا بر نسیان که همزاد ابناست
محمول میگشت و مدّ بدنامی در دفتر دانش او ملتبس بخط سهو میشد و عجب از سخن گزینان باستانی که درین باب باشره
حرف سرائی و حرص نکته گیری و دو زبانی بسر وقت این نرسیده اند و همانا که چون ایزد جهان آرا میخواست که این
لباس مستعار سپهسالاری که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشاه جمعیت حضرت شاهنشاهی سرانجام
داده بودند از قامت این سلسلهٔ علیه بردارد چنین سهوی و خطائی رفت که بر هزاران قصد شرف صواب دارد و چون
حراست ایزدی همواره نگاهبان این گروه والاشکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاجولی بهادر نشد
تا چون نوبت سلطنت از رشد ذهنی و مکتبی او باولاد قاجولی بهادر رسد و بدولت روز افزون مسندآرای
خلافت گردد مطعون خردمندان نباشد و همانا که این از مقدمات طلوع نیر اقبال حضرت صاحب قرانی بود که وجود
مقدسش طلیعهٔ دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهی است و چغتای خان بعد از شنقار شدن پدر بیش بالیغ را
دار الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار نویان گذاشت و خود بیشتر اوقات
در خدمت اوکدای قاآن بسر می برد و با آنکه اوکدای بسال از وی خورد بود در لوازم حقیقت و اطاعت دقیقه فرو
گذاشت نمی نمود و بالجمله پیدار وصیت خان را پاس میداشت چون چغتای خان را مدت حیات بنهایت
باخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراچار نویان را وصی خود ساخت و فرزندان را بدو سپرد و هفت
ماه پیش از اوکدای خان در اوایل ذی قعده ششصد و سی هشتم ازین سرای گذران درگذشت و قراچار نویان بر
قرار خود در ضبط و نسق امور مملکت قیام می نمود و بعد از چند گاه قراهلاکو خان بن موالتکان بن چغتای خان را بجلوس
ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید و پس از چند سال چون کیوک خان بن اوکدای خان بر مسند خانی نشست
دست قدرت قراهلاکو خان را از تصرفات حکومت و اختیار باز داشته عزل نمود و بیسومنکا بن چغتای را بجای او نظام بخش آن

ملک گردانید پوشیده نماند که اوکدای قاآن در ایام سلطنت پسر خویش بزرگتر خود را که چون ولی عهد خود گردانیده بود و او در
ایام حیات پدر وفات یافت ولی عهدی به پسر وی شیرامون که از همگنان دوستر میداشت ارزانی فرمود و هنگام جاغتو خان
ناگزیر قاآن کیوک که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهار سال باردوی والا رسیده مسند آرائی سلطنت گشت
و در عدل و رعیت پروری اساس عالی نهاد و چون پیوستگان بجانب فنا محقق شد قراجار نویان باز قرا هلاکو را بفرمان
روای آن دیار نصب فرمود و در ایام دولت او بتاریخ ششصد و پنجاه و دوم آن نوین کامبخش کامران هشتاد
و نه ساله شده رخت هستی بربست ایجل نویان بمزید دانش و مزیت خداشناسی از میان ده فرزند رشید کاردان
قراجار نویان نشان اختصاص داشت در عهد خانی قرا هلاکو از فرط دانائی و کمال توانائی رفعت بخش مقام پدر شد
و در سنه ششصد و شصت و دوم از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت و الوس جغتای در ایام دولت او خوش وقت
شدند و چون در میان فرزندان جغتای خان خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش
که جای موروثی بود قرار گرفت تا آنکه منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیز خان برادر خود هلاکو خان را بجانب ایران فرستاد
و از هر چهار الوس جوجی و جغتای و اکتای و تولی امرا و مردم همراه ساخت از الوس جغتای خان ایجل نویان را باستدعای
تمام برسم سالیوزی تعیین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد و خان مذکور مراغه و تبریز باو داد و بآداب بزرگ
سلوک نمود ابیه ایلنگر نویان ارشد اولاد و الانژاد ایجل نویان بود و چون ایجل نویان با هلاکو خان از توران بایران
نقل کرد او در الوس جغتای خان قایم مقام پدر گرامی شد و چون در ایران ایجل نویان از این جهان فریب را بدرود
کرد دوا خان بن براق خان بن موتوکن بن موا تکان بن جغتای خان بن چنگیز خان باو رسیده بود و او را امیر
الامرا ساخت و زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد و مرتبه پدران او را باو مسلم داشت و او چنانچه مقتضای
دانش و بینش است در رواج کار مملکت کوشید و او بلبت زبرای احمدی در آمد امیر بر کل عظیم قدر قوی حال
بود چون پدر بزرگوارش امیر ایلنگر نویان در زمان ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهان بی‌مواسا درگذشت
او و همین یک فرزند ارجمند ماند او همواره بمعالجه نفس خود پرداخته فرصت بتغیر پرداختن نیافت و از صحبت خانان
متقاعد بوده آیین پدران بر بنی اعمام گذاشت و فارغ البال در حدود کش می‌بود و در گردآوری رضای ایزد تکاپوی
داشت و در تحصیل مکارم اخلاق جد و جهد می‌نمود و در آن نواحی بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود ذخیره معیشت

وکشاف میکردتا آنکه بعالم تقدس وملک بقا پیوست امیر طراغای فرزند گرامی نژاد بزرگ منش امیر بر کل و پدر بزرگوار
حضرت صاحب قرانیست از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت واقبال از ساحت احوال او می تافت
وآثار عظمت وجلال از پیشگاه اطوار او میدرخشید وآن بزرگ منش را برادری بود خورد بهیبت نام درحق
شناسی وحقیقت طلبی کامل عیار اما قرعه بزرگی صوری ومعنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود وچون والد بزرگوار همواره روی
نیاز بر آستانه ارباب ریاضت میداشت ومنظور مقربان عتبه صمدیت بود خصوصا قدوه اصحاب وجد وحال شیخ
شمس الدین کلال که امیر را بغایت حرمت میداشت وبنظر تعظیم میدید وخدمت شیخ آن بزرگ دوران از صفای
باطن بظهور کوکبه صاحب قرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود وصاحب قران اعظم ثالث القطبین
قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکان اراده ازلی ومشیت لم یزلی بزاران حکمت در
هر چیز ودیعت نهاده جهان آراست ولهذا درین پنجاه و دو تن که سلسله علیه شاهنشاهی بآن انتظام دارد عبرت
بخش هوشمندانست ایزد متعال ریاست وحکومت وسلطنت وهدایت وعطوفت ورافت وچندین جلایل نعوت
وشرایف صفات را امانت سپرده سرانجام کوهر یکتای خلافت شاهنشاهی نمود مگر از قاجولی بهادر هفت تن بزرگ را
ازین سلسله قدسیه از نظام سلطنت صوری فرود آورده رتبه سپهسالاری وشاهنشانی داد تا این مرتبه تابعیت را در
لباس متبوعیت دریافته سامان کارخانه جامعیت بروجه دلخواه صورت دهد وآن بزرگان والاشکوه که در اکثر
قرون بسر برده اند اگرچه احوال انها معلوم نیست اما همان طریقه ربر پدر بزرگی داشته اند اگرچه اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت
ظهور داشت وانهم بجهت آنکه ذات عزت بیرون از سکنه عالم بظهور آورد واکنون که مراتب تجرد وتعلق سامان
یافت واستعداد قریب بفعل مهیا شد گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بظهور آمد خلعت مستعار تابعیت که برای تومنه
خان بظاهر درین سلسله درآمده بود خدای جهان آفرین آن خلعت عاریت را برگرفته بزرگی را بظهور آورد
که قابل ولایق خلعت والای سلطنت عظمی تواند بود ومصداق این معنی ظهور حضرت صاحب قران طرازنده هفت
اقلیم وفرازنده تخت ودیهیم قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکانست وآن والا نژاد عالیقدر در شب سه شنبه
بیست وپنجم شعبان سال هفتصد وسی وششم بحقایق بطالع جدی در ظاهر خط کش که بشهر سبز مشهورست از بلاد ایران از
عذر مطهر وستر مصفای حضرت عفت وبرکت رتبت صفوت وطهارت منقبت عصمة الدنیا والدین تکینه خاتون در انجمن

وجود قدم سعادة توام نهاده جهان افروز گشت و این قطب دایره خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبالست
که از بطن هشتم قاجولی بهادر در مطلع سعادة توام نهاله و اجلال طلوع نموده بقول یکی از مورخین رویای صادقه قاجولی
بهادر بظهور پیوست و دریافت والای خردمند دوربین امروز آغاز طلوع کوکب اول و درخشیدن ستاره نخستین است
چنانچه سابقا پرتو اشارت برین معنی تافت درین زمان مسعود که حضرت صاحب قرانی سعادة ولادت یافته در ماوراء النهر
ترمه شیرین خان بن دوا خان بن براق خان بن بیسونتوا بن میوکان بن چغتای خان فرمان روائی داشت و در مملکت
ایران زمین چهار ماه از وفات سلطان ابو سعید گذشته و بدین واسطه هرج و مرج تمام دران سرزمین بظهور آمده بود
و امیر صاحب قران از صغر سن تا عنفوان شباب همواره با داب شکار و آئین رزم و پیکار اشتغال میفرمود و در
بهتائیل هفتصد و شصت و دوم امیر طراغای ازین مرحله رحلت فرمود و از و چهار پسر و دو دختر بود صاحب قران
و عالم شیخ و سیورغتمش و جوکی و قتلغ ترکان اغا و شیرین بیگی اغا و چون عمر گرامی صاحب قرانی بسی و چهار سال شمسی رسید
بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خدا داد که مورد الهام ربانی است در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان
هفتصد و هفتاد و یکم سال ایتیل در بلخ افسر فرمان دهی و اکلیل کشور کشائی و کامکاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت
و جهانبانی را پایه بلند بخشید و مدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان آرای او بود ولایت ماوراء النهر و خوارزم
و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم
و غیر آن بهمت کشور کشائی و دانش فراخ حوصله در حیطه تصرف و قبضه اقتدار در آورد و رایات استیلا و استقلال
در ساحت ربع مسکون و عرصه هفت اقلیم سربلندی داد هر که سلامت حال رفیق روزگار دولتش بود و بقدم اطاعت
پیشواز آمد گل سعادة از نخل توفیق او شگفت و هر که شامت کردار و وخامت عاقبت دامن گیر او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون
آورد موی کشان بپای پستگاه قهرمان عدالت رسیده خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید و روز دوشنبه ذی
قعده هفتصد و هشتاد و نهم بواسطه فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و از آنجا
عنان عزیمت بجانب دار الملک فارس منعطف ساخت و آل مظفر بخدمتش پیوستند و چون خبر مخالفت توقتمش خان
که فرمان روای ممالک دشت قبچاق و از تربیت یافتگان آن حضرت بود شنید دو نوبت لشکر بسر او برد و لوای فتح
برافراخته مراجعت نمود و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس سیر فرموده از

خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردن کشی کج می
نهاد در شیراز بقتل آورد و آل مظفر را برانداخت و بهمت والا کارهای عظیم که تاریخ کارنامهای رستم و افراسیاب باشد
دران مرز و بوم بوقوع آورد و ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره گلزار بیخار ساخت و بعد ازان
بنیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد و چند نوبت بگرجستان درآمد و همعنان فتح و نصرت برآمد و دوازدهم محرم هشتصد
و یکم دریای سند را جسر عالی بسته عبور فرمود بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد و در هشتصد و سیوم بعزم شام اقدام
فرموده صبح اقبال بدمانید و انوار فتوحات آسمانی بر روزگار آن جهانگیر عالم پرای تافت آنگاه شهر حلب مفتوح شد
و ازانجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام را که در ذل قید اسیر بودند خون آنها هدر فرمود و در سال دیگر بعزم تسخیر
ممالک روم رایات جهانتاب نهضت داد و در جمعه نوزدهم ذی حجه هشتصد و چهارم در حدود انکوریه معرکه مصاف
آراسته و لوای نبرد را بمهجه فتح عالی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ سترگ نمود و از تائیدات غیبی که همواره همعنان آن
شاهسوار میدان شکوه بود و جنود مجنده فتح و فیروزی ملازم رکاب معلی گشته طغرای فتحنامه بنام نامی آن خدیو ممالک
کشورستانی خوانده شد و ایلدرم بایزید بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد چون او را بپایه اورنگ عالی حاضر ساختند
از کمال عاطفت و اعزاز در زیر دست شاهزادها رخصت نشستن یافت و ازانجا باذربایجان مراجعت فرمود یکسال و شش ماه
دران حدود بعدل پروری مشغول بودند و سلاطین و سلاطین نژادان از اطراف بخدمت پیوستند حاکم مصر نقود فراوان از سرخ
و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و سایر فرمان روایان آن حدود اعلام هواخواهی در
میدان اطاعت برافراشتند و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبه فرمان روائی بنام
آن حضرت خوانده شد و در ذی قعده هشتصد و ششم رایات ظفر پیرای بجانب فیروزکوه نهضت داد و بی توقف
و اهمال در همان روز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان معروف داشت و در غره شهر محرم هشتصد و هفتم
از راه نیشابور بماوراءالنهر ظلال اقبال گسترد و دران موطن مالوف طرح جشنی عظیم نموده طوئی بزرگ که حیرت فزای ارباب
همت و سماح باشد ترتیب داد و جهانیانرا بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک ختائی متوجه شد و در شب
چهارشنبه هفدهم شعبان هشتصد و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا انجا هفتاد و شش فرسخ است بفرمان قهرمان ایزد بیچون
روی بجانب دار الملک بقا آورده رخش حیات بفسحت سرای جهان باقی تاخت و نعش عرش پایه آن حضرت بخطه سمرقند کشیدند

شایسته آن بزرگوار باشد رسانیده‌اند و در تاریخ ضبط سنین احوال آن جهان آرا گفته اند سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود
در هفتصد و سی و شش آمد بوجود ۰ در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس ۰ در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود
آن صاحب قران سعادت قرین را چهار پسر والا قدر بود اول غیاث الدین جهانگیر میرزا او در اوایل سلطنت پدر
بزرگوار خود در هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود و از او دو پسر ماند اول محمد سلطان که او را صاحب قران او را ولی
عهد خود کرده بود و بعد از فتح روم در هفدهم شعبان هشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت زد دوم پیر محمد که بعد
از رحلت برادر گرامی طغرای ولی عهدی بنام او سربلندی یافت و حضرت صاحب قرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت
او وصیت فرموده و دران زمان او حاکم غزنه و حدود هندوستان بود در چهاردهم رمضان هشتصد و نه بدست پیر علی تازکه
یکی از امرای او بود درجه شهادت یافت و داغ لعنت ابدی بر پیشانی عمل آن حرام نمک گذاشت فرزند دوم حضرت
صاحب قرانی میرزا عمر شیخ است که حکومت فارس داشت و او هم در ایام حیات صاحب قرانی در ربیع الاول هفتصد
و نود و ششم در پای قلعه خرماتو در گذشت فرزند سیوم جلال الدین میرانشاه میرزا است که مجملا احوال سعادت اشتمال
او که درین سلسله علیه مقصود بالذات است مذکور خواهد شد فرزند چهارم میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان
داشت و در اکثر یورشهای در رکاب پدر عالیمقدار بود و بعد از صاحب قرانی باندک زمانی فرمان روای باستقلال شد
ایران و توران و آنچه در تحت تسخیر حضرت صاحب قرانی بود در حیطه تصرف در آورد و چهل و سه سال در سلطنت کامرانی
نمود و ولادت او روز پنجشنبه چهارم ربیع الآخر هفتصد و هفتاد و نهم است و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بیست
و پنجم ذی حجه هشتصد و پنجاه بعالم بقا شتافت جلال الدین میرانشاه جد ششم حضرت شاهنشاهی است
ولادت گرامی او در هفتصد و شصت و نهم بود در زمان حضرت صاحب قرانی حکومت عراق عرب و عجم
و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت و چون حضرت صاحب قرانی بهند متوجه شدند این ممالک بالکل بعهده
اهتمام همت عالی او بود چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقه نامرعی نگذاشت روزی در شکار قوچ
صحرای را در تاختن گرفته برداشته بود که اسب رم خورد و میرزا از سر زین بزمین آمد و آسیبی عظیم در سر
او رسید اطبا و جراحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند و مزاج شریف بصحت گرایید
دیگر غباری از آن گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند بعد از شتقار شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا

حضرت

که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکه بنام پدر عالیقدر کرد حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز میگذرانید و جمیع مهمات سلطنت را
میرزا ابابکر سرانجام می نمود و در بیست و چهارم ذی قعده هشتصد و دهم در محاربه قرا یوسف ترکمان که در حوالی تبریز
واقع شد شهادت یافت و آن حضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا الکر میرزا عثمان چلبی میرزا عمر میرزا خلیل سلطان
محمد میرزا ایجل میرزا سیورغتمش سلطان محمد میرزا فرزند دولتمند میرانشاه است والده ماجده اش مهرنوش نام داشت
از قوم فولادقیا میرزا همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند می بوده اند و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شده بودند
میرزا اباشت برنج انچه از مکارم اخلاق و شمایل علیه او دریافته بود میرزا الغ بیک گفته اند و جلایل قدر ایشان بیان
کرده اند و همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده با داب برادری سلوک میفرمود و آن حضرت را دو فرزند
سعادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا و منوچهر میرزا و در بیماری که عالم را بدرود خواهند فرمود میرزا الغ بیک بپرسیدن
آمده اند میرزا فرزند خود سلطان ابوسعید را سفارش عظیم کرده اند لاجرم پیوسته سلطان در سایه سلطنت و عاطفت
میرزا کامیاب عیش و طرب بود و منظر تربیت و عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشد
روزی یکی از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر عم شما عجب خدمت بجد میکند میرزا در
جواب فرمودند که او خدمت نمیکند آداب جهانبانی و گیتی ستانی از صحبت ما فرا میگیرد والحق میرزا از روی کمال دید
و دریافت چنان حال نموده اند سلطان ابوسعید میرزا سعادت ولادتش در هشتصد و سی بوده در بیست و پنج سالگی
سریرآرای سلطنت شد و مدت هژده سال بفرمان روائی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان و ما
وراءالنهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرف درآورد و در آخر با عراق نیز بحیطه تسخیر
درآمد و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایه هزار گونه هستی تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده از
درویشان و گوشه نشینان همت می طلبیدند و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان
که بجنگ اوزون حسن آق قویونلو رفته بود و از غایت بی پروائی و کمال بی تدبیری بدست او کشته شد سلطان
لشکر بر سر او کشید اوزون حسن هرچند در صلح زد فایده نکرد ناگزیر راهها را از آمد شد غله نگاهبانی نمود تا
در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب اسپان خاصه جو نیافتند تقریب آتش تا سپاهی پراکنده
شده اوزون حسن در میدان جنگ غالب آمد و بتاریخ بیست و دوم رجب هشتصد و هفتاد و سیوم بتقدیر ایزدی

سلطان بدست مردم اذون حسن درآمده اند و بعد از پنج روز بدست یادگار محمد میرزا بن سلطان محمد میرزا ابن بایسنغر
میرزا ابن شاهرخ میرزا که همراه اذون حسن بود داده است و آن بی حقیقت کم سعادت آن پادشاه بزرگ
قدر را بهانه خون گوهرشاد بیگم که بانوی دولت سرای شاهرخ میرزا بود بدرجه شهادت رسانید
و مقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا است از سلطان
احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و الغ بیگ
میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر ولادت آن والانژاد در سمرقند بتاریخ هشتصد
و شصت بوده سلطان ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیق کرده رخصت فرموده بودند
بعد از آن بجهت طوی از دره گز گردانیده بردند پس از آنجا ختن و ولایت اندجان و تخت او رجند بایشان داده
امرا و نواب مقرر ساخته تیمورتاش بیک را اتالیق کرده بولایت مذکور فرستادند و با آنکه این ناحیت
بایشان که فرزند ارشد نبودند عنایت شد فرط توجه در نگاهداشت ملک موروثی بود چون حضرت صاحبقرانی
این ولایت را بفرزند گرامی خود عمر شیخ میرزا که بکاردانی متفرد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی
ستانی نیز این ملک را بمناسبت همنامی باین والا خرد عنایت کردند آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرر
میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و در میان ولایت ما و دشت
قبچاق سد سدید شد و باهتمام او در حفظ ثغور و ضبط حدود اهل قبچاق نتوانستند که سر بغی و عناد بردارند و دست
فتنه و فساد بگشایند و ما بفراغ خاطر کمر همت در جهان کشایی بستیم و این شایسته تخت و تاج نیز آن ولایت را
که حدود مغولستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد و یونس خان هر چند
تدبیر انگیخت بر آن ولایت دست نیافت و جمعیت آن ملک خدشه آسیبی و تفرقه آشوبی نرسید آن
فرخنده بخت بلنداختر نکته سنج و سخن گستر بود و توجه تمام بارباب شعر داشت و [illegible] طبع
در نظم موافق بود اما پروای گفتن نداشت و غالب اوقات بکتب منظوم و تواریخ توجه میفرمود و در ملازمت
او اکثری شاهنامه میخواندند و بغایت خوش صحبت و شگفته پیشانی و نیک محاوره بود و ابیات مناسب
محل از کلام شعرای پیشین بر زبان گرامی او جاری میشد همت بلند از لوحه حال او می تافت و جمال اقبال از جبهه جاه

وجلال او هویدا بود و در قواعد ملک داری و رعیت پروری و آداب فرمان روائی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار
معادل و مساهم نداشت سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته و همت را با قدرت همنشین گردانیده مسند آرای سلطنت
بود چنانچه یکبار کاروان ختای در طرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده بود برفی عظیم بارید و تمام کاروان زیر برف ماند چنانچه
غیر از دو کس جان بسلامت نبردند چون این حادثه معلوم آن والا همت عدالت منش گشت وارث و فرزند جمعیت آن قافله را آگاهی
یافت با وجود احتیاج وقت مطلقا التفات بدان اموال ننمود و ارباب دیانت تعیین فرموده آن مال فراوان را ضبط کرد
و باصحاب امانت و صیانت سپرد تا جمیع وارثان را از مواطن اصلی گرد آورده هر یک را بحق خود واصل گردانیدند و حقوق جمیع اشخاص
وافرا بمرکز خود تدارک یافت همواره آن پادشاه درویش منش بصحبت درویشان خدا شناس متوجه بود و دریوزه ۵
همت از دلهای خدا آگاه میکرد علی الخصوص بولایت پناه هدایت انتباه ناصر الدین خواجه عبید الله که بخواجه
احرار مشهور شد و بعد از پدر عالیمقدار در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است زینت بخش سریر سلطنت گشت تاشکند
و شاهرخیه و سیرام در تصرف آن والا شکوه بود چند نوبت بر سمرقند لشکر کشید و چند بار یونس خان را که در یورت چغتای خان
و الوس مغلان بود و نسبت قرابت قریب داشت استمداد نموده آورده و در هر بار که می آورد ولایتی عطا میفرمود
و باز بتقریبات بمغلستان میرفت در نوبت آخر تاشکند را باو داد و تا ایام تاریخ نهصد و هشت ولایت تاشکند و شاه
رخیه در تصرف فرمان روایان چغتای بود و خانی الوس مغل بمحمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت تا آنکه
سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور با هم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند
از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد و درین اثنا قصه ناگزیر میرزا از کمین
تقدیر بوقوع پیوست و تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهور است یکی از بلاد معظمه ولایت فرغانه است و میرزا
عمر شیخ او را پای تخت خود ساخته بود و این شهر بر جری عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر جر است بجانب سر تخت
بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان هشتصد و نود و نه بجوالی کبوتر خانه که بر یکی از آن عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران
متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاه حضور آگاهی یافته از گسستن جر خبر داد و میرزا فی الحال برخاسته یکبار پا
در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر در آوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد و میرزا بحسب صورت
قدم در حضیض سفلی نهادند و نظر بمعنی ارتقا باوج علوی فرمودند سن گرامی آن حضرت سی و نه بود و ولادت مسعود در سال

تاشکند وشفت بهد در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم است و در کناره معموره عالم واقع شرقی آن کاشغر
و غربی آن سمرقند و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ والماتو و یانگی
که بالتار مشهورست اما الحال اثری از رسوم و اطلال انها هم نمانده غربی او که سمرقند وخجندست کوه ندارد و غیر ازینجا
گذار بیگانه صورت پذیر نیست و دریای سیحون که باب خجند مشهورست از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب
میرود و از جانب شمال خجند وجنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد میگذرد و ازانجا بطرف شمال میل کرده جانب
ترکستان میرود و بهیچ دریائی همراه نمیشود و بپایان ترکستان در ریگستان فرو رفته غایب میگردد. درین ولایت
هفت قصبه واقع است پنج بجانب جنوب دریای سیحون و دو بطرف شمال او از قصبات جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسفره
وخجند است و از قصبات شمال اخسی و کاسان آن کومرکیتای سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بودند بعد از ان بدو سال خوردتر جهانگیر میرزا مادرش عصمت سرشتش از انجان
بود از فاطمه سلطان از امرای تومان قوم مغل و سیوم ناصر میرزا بدو سال خوردتر از جهانگیر میرزا مادر عصمت سرشتش از اندجان
غنچه چی امید نام و از همه دختران عفت قباب کلان ترخانزاده بیگم همشیره عینی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پنجسال
از یشان کلان بودند دران هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک را در مرو زبر کرد آن پرده نشین مخفه عفت در مرو بودند شاه
اسمعیل احترام نمود و باعزاز بسیار در قندز پیش حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد و بعد از ده سال ملاقات واقع
شد حضرت گیتی ستانی میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش روبرو رفتیم بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند
هرچند تفحص کردیم بعد از مدتی بجا آوردند دختر دیگر مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا هشت سال از حضرت فردوس مکانی خورد بود دیگر
یادگار سلطان مادرش اغا سلطان غنچه چی بود دیگر رضیه سلطان بیگم مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراکوز بیگم میگویند واین هردو دختر
بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شده بودند و از الوس اغا دختر خواجه حسین دختری شده بود در صغر سن رحلت نمود حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بادشاه چار بالش هفت منظر شهریار سماوی سریر علوی افسر بلندی
بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آسمان حوصله زمین وقار شیر دل اقلیم شکار عالی فر والاشکوه بیدار مغز دانش پژوه
صفدر هژبر صولت رفیع قدر قوی دولت دریا دل کوه حزم دادار بادشاه درویش نهاد مسند نشین سلطنت حقیقی و مجازی ظهیر الدین محمد بابر
بادشاه غازی که مرعفرش مورد انار عظیمه و هم عالیه بود بی تعینی و آزادگی با تقید علو شان و سطوت عظمت از لا یحاط اطوار او بر تو

ظهور مبادی فقر و فنای جنیدی و بایزیدی باشکوه و همت اسکندری و فریدونی از ناصیه احوال او می‌تافت ولادت مقدس
آن حضرت در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس و صدر مطهر افتخار عفایف گرامی نژاد قتلق نگار خانم
شرف وقوع گرفت و این گوهر عمان دولت و دری آسمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود و آن عصمت معجر
عفت طیلسان دختر دویم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود و نسب عالی آن عصمت پیرایه برین نمط است
قتلق نگار خانم بنت یونس خان بن ویس خان بن شیرعلی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان
بن ایسن بوغا خان بن دوا خان بن براق خان بن ییسونتوا بن مواتکان بن چغتای خان بن چنگیز خان و مولانا حاجی
فراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته   چون در شش محرم زاد آن شه مکرم   تاریخ مولدش هم آمد شش محرم
هرچند این تاریخ از غرایب اتفاقات است و کلک را در آن گنجایش نیست اما غریب تر آنکه این تاریخ از
شش حرف که نزد اهل حساب عدد ذخیرست فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد ذخیره نیز دو تاریخ ظهور این
۸۸۸ ۸۸۱
عنصر مقدس از محاسن عجیب میگردد و یکی از غرایب جوهر حروفش آنکه آحاد و عشرات و مئات آن در یک تیره
واقع شده و بر تسویت سلوک اطوار اشارت نموده بدیع داتی که چندین آثار غیبی در ودیعت نهاده اند امثال این
برایع در باب او روی میدهد قدوه اولیای کبار ناصرالدین خواجه احرار زبان فیض آثار خود اسم گرامی این مسعود
طالع بظهیرالدین محمد تسمیه فرموده اند و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی
و معنوی بآسانی جاری نمیشد بابر نیز نام نامی آن حضرت مقرر شد و آن حضرت اعظم و ارشد فرزندان عمر شیخ میرزا
اند در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطه دلکشای اندجان بر سریر سلطنت و تخت خلافت
نشسته شدند و آن قدر مشقت و تردد که در مهام تسخیر ممالک آن حضرت را پیش آمده کم بادشاهی را رو نموده باشد و آن
مقدار دلیری و دلاوری و توکل و تحمل که آن حضرت بنفس نفیس در معارک و مخاطر خود در وا داشته اند مقدور
بشر نیست در وقتی که واقعه ناگزیر حضرت عمر شیخ میرزا از اخسی روی نمود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در چهار
باغ اندجان کامیاب عیش بوده اند روز دوم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانگاه باندجان آمد در
ساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان شده اند در محل رسیدن بدروازه شیرم طغائی جلو آن حضرت را گرفته بجانب
نمازگاه روان شده که بطرف اوزکند و دامن کوه برد خیال آنکه سلطان احمد میرزا با قتدار و شوکت تمام می آید مبادا

امرا عذری نسبت بآن حضرت اندیشیده ولایت بالو مسلم دارند اگر از حرام نمکی آن مردم ولایت از دست رود وجود
اقدس آن حضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغاییان خود النجه خان یا سلطان محمود خان مقدم گرامی ارزانی دارند
امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درزی را که از بابریان و قدیمیان حضرت عمر شیخ میرزا بود پیش آن حضرت فرستادند
دغدغه توهمی که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورد موکب عالی بنماز گاه رسیده بود که خواجه محمد برکاب بوسی مشرف
شد و بمقدمات معقوله آن حضرت را مطمئن خاطر ساخته عنان عزیمت را منعطف ساخت چون بارک اندجان نزول سعادت
فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرف شدند و بنوید انواع تربیت کامیاب گشتند سابقا ایراد یافته
بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا می‌آیند در بنولا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیه نا
گزیر واقع شده و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ کمر بر یکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده بر نگاهبانی قلعه لوازم جد
و مراسم اهتمام بجای آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا اوراتیپه و خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته بچهار
کروهی اندجان فرود آمد هرچند ایلچی فرستاده در صلح زد تمه قبول نکرده ~~بیشتر فرود آمد~~ چون تایید غیبی
همواره قرین حال این دودمان ابد پیوند است در اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب
قدرت و شیوع وبا در اردوی میرزا و سقط شدن اسپان از نشستن تنگ آمده از داعیه‌های سابق پاپس شد
و صلح گونه در میان آورده بناکامی برگشت و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده بود اطراف
اخسی را قبل کرد جهانگیر میرزا برادر آن حضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش آنجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت
امرای اخسی ~~خانرا~~ ترددات پسندیده کردند عاقبت خان نیز کاری نساخته از بیماری که عارض او شد ازین
خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود بازگشت و آن حضرت بتوجه همت بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند
و آن گیتی‌ستان زمانه یازده سال در ماوراءالنهر با سلاطین جغتای و اوزبک نبردهای عظیم روی داد سه نوبت
بیمن شمشیر صاعقه آثار و مشعل عقل جهان‌تاب فتح سمرقند فرموده اند یکی در سال نهصد و سه از بایسنغر میرزا ابن
سلطان محمود میرزا که از اندجان آمده بنیروی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر فرمودند دوم از شیبک خان در
سال نهصد و شش سیوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال نهصد و هفده چون مشیت الهی در اظهار گوهر
یکتای حضرت شاهنشاهی بود و میخواست که اقلیم هندوستان را کامیاب سازد و آن حضرت را در ملک غربت

براتب کامرانی و کامبخشی رساند در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع ملازمان صادقست ابواب کلفت بر روی روزگار
آن حضرت گشاده آنچنان ساخت که بهیچ وجه بودن آنجا لایق ناموس دولت ندیدند ناگزیر با معدودی متوجه
بدخشان و کابل شده اند چون ببدخشان رسیده اند تمام مردم خسروشاه که والی آنجا بود بخدمت شتافته اند
و خود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته با وجود آنکه این بی دولت سرحلقهٔ بی اعتدالان بود بایسنغر میرزا را
تهید کرده و میل در چشمان سلطان مسعود میرزا کشیده بود و این هر دو میرزا عمزادهای آن حضرت میشدند و در
هنگام قزاقی که عبور موکب عالی آن حضرت در بدخشانات شده بود نا آزرمی و نامردمی ازو بظهور آمده بود
ازین ولا که چهرهٔ اعمال در آیینهٔ مکافات دید و دولت ازان بی سعادة روی گردانید آن حضرت از کمال مردمی
و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود
او پنج شش قطار استر و شتر از مرصع آلات و طلا آلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خراسان
رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تنسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و دران وقت محمد مقیم
پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبد الرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا که عمزادهٔ حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی میشد گرفته بود و طنطنهٔ نهضت رایات اقبال شنوده متحصن شده بعد از چند روز
امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه بیگ رخصت یافت و کابل در اواخر ماه ربیع الآخر
سنه نهصد و ده بدست اولیای دولت ابد پیوند درآمد بعد ازان آن حضرت در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار
شدند و قلات که از مضافات قندهار است مفتوح گشت و از آنجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار فرموده
جانب جنوب آن توجه نمودند و قبایل افغانان سواسنگ و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت فرمودند مبادی این سال زلزلهٔ
عظیم در حدود کابل واقع شد فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد و خانهای موضع پمغان تمام از هم ریخت
سی و چهار مرتبه در یک روز زمین جنبید تا یکماه شب و روزی یکدو مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس عمر بسیاری از مردم
فرو ریخت در میان پمغان و بیک توت پارهٔ زمین که عرض او یک گته باغ انداز باشد بریده یک تیر انداز
پایان رفت و از جای بریده چشمها پیدا شد و از استرغچ تا میدان قریب شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان
شگافته شده بود که بعضی از اطراف او برابر فیل بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گرد باد برخاست و در همین سال

هندوستان بتزلزله عظیم عام شده و از سوانح آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده اراده توجه خراسان نمود
سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته متوجه دفع او شد و سید افضل پسر میر سلطان علی خواب بین را باستدعای
قدوم گرامی حضرت فردوس مکانی فرستاد و آن حضرت در محرم نهصد و دوازده بکومک او متوجه شده عزیمت خراسان نمودند
و در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید حضرت فردوس مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته بر
خلاف کنکاش اهل روزگار متوجه خراسان شدند و پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کوته اندیشان نامعامله
فهم از فرزندان میرزا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را باتفاق بر تخت سلطنت نشانده بودند و دوشنبه هشتم ماه
جمادی الاخری سال مذکور آن حضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد و باستدعای ایشان بهرات نزول
سعادت فرمودند و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهده ننموده و معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته
در هشتم شعبان این سال متوجه دار الملک کابل شدند و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمد حسین میرزا اوغلت
و سلطان سنجر برلاس جمعی از مغلانرا که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را بمیرزایی برداشته کابل را قبل
دارند و در میان مردم عوام این خبر را شایع کرده اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس مکانی غدری
اندیشیده اند ملا بابای پشاغری و امیر محب علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوهبر و احمد یوسف و احمد قاسم که حراست کابل بایشان
مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام داشتند بمجرد استماع این واقعه بر ثقال و اسباب را بجهانگیر میرزا که قدری بیماری داشت
سپرده با معدودی از عقبه هندوکوه که پر برف بود بصعوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند مخالفان هر یکی از صولت
هیبت قدوم موکب عالی بگوشه اختفا خزیده اند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر کلان
نسبی خود که باعث بر داشتن خان میرزا بود درآمده و زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند و از روی
تمکن و وقار و بزرگ منشی از راه عرفان درآمده بحسن ادا و لطف سخن عرض نموده که اگر مادری بفرزندی شفقت مزید خاص
کرده اند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن و چه حد سر از حکم پیچیدن باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه بسیار آمده ام
سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند و برای تسلی بیگم که بس مضطرب و متوحش بود انواع مهربانیها بظهور آورده اند و هنوز
خواب نربوده بود که مهر نگار خانم که خاله زاده آن حضرت باشد آمد و آن حضرت بسرعت برخاسته ایشانرا دریافتند محمد
حسین میرزا را گرفته آوردند و آنحضرت از آنجا که معدن مروت بودند جانبخشی فرموده رخصت خراسان دادند و بعد از آن

خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آورده‌اند و گفته‌اند ای جان ما در برادر گناهکار ترا آورده‌ام اشارت چیست
آنحضرت خان میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع پرسش و نوازش نموده‌اند و بعد از آن بودن و رفتن مخیر ساختند
خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن بخود قرار نخواست و اذن رخصت قندهار گرفت و این قضیه نیز در همان سال
واقع شد و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه شده‌اند و بحاکم آنجا شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر
خورد او محاربه عظیم واقع شد و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت و آنحضرت قندهار را بناصر میرزا که
برادر خورد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند و شاه بیگم و خان میرزا را به بدخشان
رخصت داده‌اند و او بعد از سرگذشت بسیار از میرزایی را گذشت و حکومت بدخشان باستقلال بحوزه تصرف
او درآمد و همواره تارک سعادت بر زمین فرمان برداری میسود تا آنکه در سال نهصد و شانزده مسرعی فرستاده
معروض داشت که شاهی بیک خان کشته‌اند مناسب آنست که باینجانب نهضت فرمایید بنابران در شوال این
سال بنیروی توکل نهضت عالی فرموده‌اند و با اوزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست و همواره فتح و نصرت
همعنان موکب عالی بود تا بار سیوم منتصف شهر رجب نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده‌اند
و هشت ماه بفرمان روائی آنجا سایه گستر گشته‌اند و در صفر نهصد و هژدهم در کول ملک بعبید الله خان جنگ
عظیم در پیوست و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبده آسمانی چشم زخمی رسید و عنان جنیبت جهان نورد بحصار منعطف
ساختند بار دیگر باتفاق نجم بیگ در پای قلعه غجدوان با اوزبک نبرد قوی دست داد و نجم بیگ کشته شد
و آنحضرت متوجه کابل شدند دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراء النهر را برطرف کرده تسخیر ممالک هندوستان پیش نهاد
همت والا ساختند و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شده‌اند و بجهت سنوح دواعی مراجعت فرموده‌اند
بار اول در شعبان نهصد و ده از راه بادام چشمه و جگدلیک از خیبر گذشته بجم نزول اقبال نموده‌اند در واقعات
بابری که کتابیست ترکی نگاشته خامه صدق نگار آن حضرت نوشته‌اند که چون از کابل بشش منزل در راه گرده
با دینه پور رسیده شد ولایت گرمسیر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن عالم دیگر
در نظر آمد گیاه و درخت بروش دیگر و وحوش و طیور آن بطرز دیگر راه و رسم ایل و الوس بوضع دیگر حیرتی روی داد و
فی الواقع جای حیرت بود ناصر میرزا از غزنین درین منزل بوز بساطبوسی استسعاد یافت در منزل مجلس

لشکر منعقد شد موکب عالی از دریای سند که مشهور بنیلاب است بگذار گذر رسیده بگذرد و شبقوی باقی چغانیان
گذشتن سند در توقف افتاد و بجانب کهت توجه فرمودند و بعد از تاختن کهت بنگش و بنور را تاختند و از آنجا
عیسی خیل رفته بچند منزل در ظاهر تربیله که قصبه ایست بر کنار آب سند از توابع ملتان رایات اقبال نزول فرمودند
دریا گرفته بچند منزل غزنین مقر موکب دولت گشت و در ماه ذی الحجه ساحت کابل بقدم عالی رونق گرفت بار
دوم موکب معلی در ماه جمادی الاولی نهصد و سیزده از راه خورد کابل متوجه فتح هندوستان شد از نواحی مندراول
تغیر و شیوه رفته از ناموافقی رای همراهان مراجعت دست داد و از عتر بکبز و نور گل عبور واقع شد و اکثر
در جاله نشسته بار دوی ظفر قرین رسیده براه باد پیچ ظلال افضال بر ساحت کابل انداختند و بر سنگی که بر بالای
باد پیچ واقع شده تاریخ این عبور را بفرموده آنحضرت کنده اند و هنوز آن رقم غیبی هست و تا این زمان اولاد عالی
نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا میگفتند درین تاریخ فرمودند که آن حضرت را بادشاه گویند و در سه شنبه
چهارم ماه ذی قعده این سال همایون فال بر بالای ارک کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
اتفاق افتاد چنانچه در جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبه سیوم روز دوشنبه غره محرم سال نهصد و بیست و پنج
که بجانب بجور متوجه بودند در اثنای راه زلزله عظیم شد امتداد آن تا نیم ساعت نجومی کشید و سلطان علاء الدین
سوادی معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت مشرف شد و باندک زمانی قلعه بجور را بتصرف در آورده
بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد صدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند و خواجه
مذکور را نسبت غریبی بآن حضرت بوده است شش برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم رضا و خشنودی
آن حضرت نثار کرده اند و خواجه خود از فرط عقل و فراست منظور نظر خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
بود و چون آن حضرت را یورش ولایت سواد و تسخیر یوسف زئی پیش نهاد ضمیر انور بود طاوس خان برادر خورد شاه
منصور که کلان تر خیل یوسف زئی بود دختر او را آورده زبان عجز و انکسار گشود و عبرت غله نیز دران ولا صورت
روی داده بود و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهان گشای تصمیم داشت عنان عزیمت از سواد بازگردانیدند
هر چند استعداد و سرانجام سفر هندوستان نبود و امرا هم برین یورش راضی نبودند مشعل همت افروخته بظلمت
زوایای سواد هندوستان متوجه شدند صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسب و شتر و پرتال از آب عبور کرده

مخیم اقبال شد و از آنجا بچند روز
اجلال رونمود و بلشکر نه چند روز

اردوی ظفر قرین را بجالهٔ گذرانیده نزدیک کچه کوت نزول اجلال فرمودند از بهره هفت کروه جانب شمال کوهیست
که آنرا در ظفرنامه و غیره کوه جود نوشته اند از آن موضع مخیم سپاه اقبال گشت آنحضرت در کتاب واقعات خود نوشته اند
که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک
قبیله را جود میگفتند و دیگر را جنجوهه و بجهت دلاسای عبد الرحیم شقاول را به بهره فرستادند که کسی دست تطاول دراز
نکند و آخرها روز پنجشنبه دولت و اقبال در شرقی بهره بر کنار آب بهت نزول فرمودند و چهار صد هزار شاهرخی
مال امان از بهره گرفته بهندو بیگ عنایت فرمودند سربراهی این ولایت برای رزین او قرار گرفت و خوشاب
بشاه حسن سپرده بکمک هندو بیگ مقرر ساختند و ملا مرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان سکندر
لودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرمان دهی هندوستان میکرد فرستادند که نصایح ارجمند نماید و دولتخان
حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاه داشته از کمال نادانی بی نیل مقصود باز فرستاد جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند
سعادت پیوند آمد چون متوجه تسخیر هندوستان بودند تفاؤل گرفته بموجب الهام غیبی هندال نام نهادند یکشنبه یازدهم
ربیع الاول بجهت مصالح ملکی هندو بیگ را بسرانجام بهره وداع کرده خود بصوب کابل مراجعت نمودند و پنجشنبه
سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر هندو بیگ از بی برواتی بهره را گذاشته
بکابل آمد و تاریخ توجه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده اند و از
تاریخ فتح دیبالپور که بتقریبی در قید سطور خواهد آمد معلوم میشود که در نهصد و سی بوده است چون سرکاری در گرو
وقت خود دست جمال این مطلب در جلباب توقف می بود دست رای امرا و ناهمپائی برادران بسبب ظاهری
میگشت تا آنکه مرتبه پنجم برهنمونی توفیق ایزدی و سپهسالاری اقبال ازلی روز جمعه غره صفر نهصد و سی و دو که نیر اعظم در برج
قوس رایات انوار افراخته بود بطالعی که ظلمت شکاف سواد عالمی تواند شد پای عزیمت در رکاب توکل اعتصام
آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند میرزا کامران را در قندهار مسلم داشته خبرداری کابل نیز تفویض فرمودند و چون
این یورش شد فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی داد لاهور و بعضی بلاد عظیمه هندوستان در تصرف اولیای دولت قاهره
بود و سعد سیم صفر که باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون
از بدخشان با لشکر خود آمده نیز بساط بوس مشرف شدند و خواجه کلان بیگ هم از غزنین درین روز سعادت

آستان بوسی دریافت و غره ربیع الاول این سال از آب سند نزدیک کچه کوت عبور فرموده سان واجب دیدند و از دوازده هزار
سوار از ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن بقلم عرض درآمد و از بالای جیلم از آب بهت مرور واقع شد و نزدیک
بهلول پور از آب چناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوای ظفر
شعاع برافراشته شد و بخاطر جهان پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهلولپور آبادان سازند
و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسید و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشته شد محمد سلطان میرزا و عادل سلطان
و سایر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشته شد بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند روز شنبه بیست و چهارم
ربیع الاول قلعه موت بدست اولیای قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب غنیمت گرفتند و کتابهای غازیخان که درین قلعه بود
آوردند بعضی را بحضرت جهانبانی مرحمت فرمودند و برخی را بفرزند ارجمند کامران میرزا ساختند چون بسامع علیه
رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه از انجا بقدم جرات دو سه منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی موکب
والا از انباله کوچ کرده در کنار کولی فرود آمده حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون را بر سر او رخصت فرمودند و امیر خواجه
کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان
مانده بودند چون هندو بیگ و عبد العزیز و محمد علی جنگجنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفر اعتصام نمودند
ببن که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس مفتخر شد و حضرت جهانبانی بهمعنانی بخت
بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشته روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه پیشتر موکب
عالی شتافتند آنحضرت حصار فیروزه را با توابع و لواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این
فتح که مقدمه فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند و بطلیعه سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه
شدند و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و هزار فیل از پیش می آید و نزدیک سرساوه مخیم اقبال
شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بزبان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم
خان با پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند بنابران روز یکشنبه هژدهم
جمادی الاخری چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جوانغار که سلطان
جنید و شاه میر حسین و قتلق قدم بوده اند و از غول هم یونس علی و عبد الله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعین

دولت

فرمودند که پای مردی نموده دست بردی با جماعه خون گرفته نمایند و این بهادران بزود طلب و دلاوران معرکه جوی
شده و تیز رفته بعد از آئین جنگ و روش پیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند و جمعی کثیر را اسیر کردند و گروه عظیم را
برق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند و در اردوی
معلی بیاسا رسیدند و حکم جهان کشای شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند و استاد علیقلی مامور شد که بروش روم ارابها
را از زنجیر و خام گاو که بصورت ارغمچی ساخته بودند با یکدیگر اتصال دهند و در میان هر دو ارابه شش هفت توره تعبیه سازند
تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در پنج شش روز این معنی سامان یافت تا آنکه روز پنجشنبه
سلخ جمادی الآخری شهر پانی پت همای دولت با جنحه اقبال سایه گستر گشت و صفوف عساکر بآئین شایسته مرتب آمد
برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شد و ارابها و تورها که ترتیب یافته بود در پیش غول استقرار گرفت و جرانغار
بخندق و درختان استحکام پذیرفت سلطان ابراهیم با لشکر گران در شش کروهی شهر عرصه نبرد آراسته بود چون
هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران کار آگاه بکنار اردوی مخالف رفته
با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر گران و فیلان پر
شکوه متوجه معسکر معلی شد و حضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف الحیان
پیراستند محاربه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بسلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد چون مهیمن کارساز
خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید و بکام روای تلافی مافات گذشته فرماید مقدمات آنرا ترتیب دهد و اسباب
آنرا سرانجام نماید از آن جمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانی است که با وجود
کثرت مخالف و قلت موافق چون تایید ایزدی همراه و اقبال روز افزون در پیش بود با خاطر مطمئن و دل آرمیده
توسل بفتاح بی منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند غول را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند
بر دست راست غول که ترکان آنرا اون غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور
برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبد الله کتابدار قرار یافتند و بر دست چپ غول که ترکان
سول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیک برادر قوچ بیک و محب علی خلیفه
و میرزا بیک ترخان را مقرر فرمودند برانغار بحسن تدبیر و بفر شکوه حضرت جهانبانی جنت آشیانی شایستگی پذیرفت

قرا التحمد

و امیر خواجه کلان بیک و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیک و ولی خازن و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت ابد پیوند
آرایش بخش رای و شمشیر گشتند جوانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس
و خواجه میر شاه حسین و امیر قتلق قدم و امیر جان بیک و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران نامی قرار یافتند و هراول خسرو کوکلتاش
و محمد علی جنگ جنگ بود و امیر عبدالعزیز بخدمت طرح مقرر شد در اوج برانغار ولی قزل و ملک قاسم بابا قشقه با مغلانش بتولغمه
متعین گشتند و در اوج جوانغار قوزی و ابوالمحمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و تنگری قلی مغول بتولغمه قرار یافت و جابجا
راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران تیغ زن بود پای استقلال در عرصهٔ نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و بسهام
جان ستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند • دلیران ستادند پا کرده سخت • ستادن در آموخت زیشان درخت

تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدمهای قوی تائیدات آسمانی عمعنان قلب و جناح موکب عالی شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات
سرگشته شکست بر مخالفان افتاد و فتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدی اعتصام روی نمود سلطان ابراهیم
دانسته در یک گوشه بقتل رسید و جمعی کثیر از سپاه افغان علف تیغ قهرمان اقبال بادشاهی شدند و این قوافل
شهرستان عدم بیدرقهٔ سپاه منصور و مشعل تیغ جهانگشای بمنزلگاه فنا پیوستند و قریب بقالب سلطان ابراهیم در
یک گوشه پنج شش هزار کس کشته افتاده بودند آفتاب عالمتاب یک نیزه وار بسمت ارتفاع گرفته بود که شعشعهٔ رایات
اقبال شعله افروز نبرد شد و آغاز مصادمه و مقاتله اتفاق افتاد و بهروز نسیم صبح نصرت و شمال بهار فیروزی وزیدن
گرفت شرح این فتح بزرگ که کارنامهٔ اقبال است چگونه در حوصلهٔ بیان گنجد و خردمند تا در سخن بجا آیین از عهدهٔ تقریر
بر آید که از وسعت آباد اندیشه بیرون نشست در زمانی که سلطان محمود غزنوی بهندوستان آمد خراسان را در تصرف داشت
ملوک ممالک در سمرقند و دار المرز و خوارزم فرمان پذیر او بودند و سپاه گران او از یک لک بیش بود و هندوستان
یک فرمان روائی باستقلال نداشت رایان و راجها جابجا پای ثبات افشرده با یکدیگر اتفاق نداشتند و
سلطان شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار سوار جوشن پوش برگستوان دار بتسخیر هند آمده است در آن وقت
نیز درین سواد اعظم یک فرمان روائی که مستقل توان گفت نبود و خراسان را اگرچه برادر او سلطان غیاث الدین داشت
از گفتهٔ او بیرون نبود و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصهٔ سانه بعرض سپاه فرمان داده بود که مولانا

شرف الدین علی یزدی میگوید که طول یسال آن حضرت که جای ایستادن نوکرست شش فرسخ بوده و تخمین سپاهیان
صاحب تجربه به تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکند پس سوای نوکر هفتاد و دو هزار سوار بوده باشد
و عرضش که محل ایستادن نوکر نوکرست دو گروه بوده و مخالفان ایشان ملوخان ده هزار سوار و صد و بیست فیل داشته
است و با این حالت از اردوی ظفر قرین حضرت صاحبقرانی جمعی کثیر اندیشناک بوده اند و آن حضرت دغدغه
در سپاه خود تفرس فرموده از بعضی کوته اندیشان کم همت حرفهای نامناسب شنیده اند و بنیروی همت خسروانه
بجهت اطمینان خواطر شرایط احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که از شاخهای درخت فرا روی لشکر منصور
حصار ساختند و در پیش آن خندق کندند و از پس آن از جنس گاو و گاومیش بسیار متقابل یکدیگر داشتند گردنهای
ایشان را بچرم گاو برهم بستند و خار خسک بسیار از آهن ساخته بودند مقرر شد که پیاده روان آنرا نگاه دارند
تا هنگام حمله و در آمدن فیلان بسر راه اندازند و همراه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی که چهارم گیتی نوازان هندو
ستانند در این فتح بزرگ که از جلایل عطیات والای ایزدیست از سپاهی و غیر آن از دوازده هزار سوار
زیاده نبود و غریب تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود و باز از آن ولایت فایده معتد
عاید نمیشد که مدد خرج لشکر تواند بود بلکه در محافظت بعضی از سرحدهای بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح
ملکی خرج از دخل زیاده میشد و با مثل سلطان ابراهیم که نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و از بهره تا
بهار در تحت تصرف او بود و حکومت خلاصه ممالک هندوستان بی مخالفی و منازعی بر نهج استقلال مینمود
بمحض توفیق غیبی و فرط تایید آسمانی این کار شگرف را پیش برده اند کارشناسان فراخ حوصله از تحسین و آفرین این
کارنامه ادوار عاجز اند آری ذات مقدسی که حامل نور جهان افروز حضرت شاهنشاهی است اگر مصدر این امور گردد
چه دور باشد و بالجمله حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آینه پیشانی را بخاک سجده شکر جلا بخشیده
عالمیانرا بانعام عام صلا دادند و اولیای دولت قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته
روان ساختند و کاری که بر همم عالیه سلاطین کشورکشای که بنیروی طالع بلند هندوستانرا تسخیر نموده اند
فزونی تواند کرد در فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی است که ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در
عرصه سهرند واقع شده است چنانچه بشرح و بسط رقم زده کلک بیان خواهد شد که با سه هزار کس از مثل سلطان سکندر سور که

از هشتاد هزار کس زیاده داشت استخلاص هندوستان فرموده اند و ازین بدیع تر کارنامهٔ اقبال جهان
آرای حضرت ظل اللهی است که بتائیدات ایزدی هندوستان را با اندک مردمی از دست چندین هزار
گردنکش جهان برآورده اند که زبان روزگار در چگونگی بیان آن لال است چنانچه مجملی ازان در جای خود رقم پذیر
خواهد شد ٭ کرم بخت امیدواری دهد ٭ فلک فرصت و وقت یاری دهد ٭ بگرمی هنگامه راستان ٭ طرازم همه
داستان داستان ٭ درین جدول دیرپایندگان ٭ کشم نقشی از بهر آیندگان ٭ درهمان روز فتح بموجب
فرمان بادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی و امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر
شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر خازن بایلغار بصوب دارالملک اگره که پای تخت سلطان
ابراهیم بود نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند و اهل شهر را که از ودایع ایزدی اند باشاعت انوار
معدلت اطمینان بخشند و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر
قتلق قدم بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا و سکنهٔ آن نواحی را
بنوید عاطفت بادشاهی استمالت نمایند و همدران روز فتحنامها نوشته مصحوب بریدان اقبال روانهٔ کابل
و بدخشان و قندهار ساختند و خود بدولت و سعادة روز چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور در دارالملک دهلی
نزول اجلال فرمودند و آدینه بیست و یکم ماه مذکور بدارالسلطنة اگره چتر اقبال برافراشته ظلمت زدای
آن سواد و رونق بخش آن فضا شدند و جمیع خورده و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف بادشاهی
نظر اختصاص یافتند و از شمول عطوفت والا والدهٔ و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته
اموال و خزاین خاصهٔ ایشان را بدیشان مرحمت فرمودند و اضافه آن هفت لک تنکه سیورغال از محکمهٔ استحقاق
بوالدهٔ او مقرر شد و همچنین اقربای او برواتب و وظایف و ادرارات بادشاهانه کامیاب شدند
و عالم پراکنده را جمعیتی تازه و آرامشی شایسته روی داد و حضرت جهانبانی جنت آشیانی که پیشتر بدارالسلطنه
اگره اجلال نزول فرموده بودند الماسی که هشت مثقال وزن داشت و بتخمین مبصران جوهرشناس بهای آن
بنصف خرج روزمرهٔ ربع مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانهٔ سلطان علاء الدین است از اولاد
بکرماجیت راجه گوالیار بدست او درآمده بود پیشکش کردند و حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول

نموده بایشان عطا فرمودند روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفاین که گرد
آورده چندین سلاطین بودند نمودند سفا دلک تنکه سکندری بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مکرمت شد و یک
خانهٔ خزینه بی آنکه تحقیق مخزونات او نمایند اضافه انعام فرمودند و بامرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب
از ده لک تا پنج لک تنکه نقد بخشیدند و تمامی یکه جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلات
و انعامات اختصاص یافتند و جمیع اهل سعادت از خورد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند و هیچکس از اردوی
معلی تا ازدو بازاری از نصیبهٔ وافی بی بهره نماند و جهت دوحات ریاض کامگاری که در کابل و بدخشان و قندهار
بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا ساخته اند چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنکه و محمد
زمان میرزا پانزده لک تنکه و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و دراری آسمان
خلافت و همه امرا و ملازمان غایب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشه نادره و زر سرخ و سفید
مقرر گردانیدند و برای جمیع منتسبان دودمان معلی و منتظران عواطف پادشاهی که در سمرقند و خراسان و کاشغر
و عراق بودند انعامات گرامی فرستادند و بمشاهد قدسیه و مزارات متبرکه خراسان و سمرقند و دیگر حدود
نذور و هدایا ارسال داشتند و فرمان شد که تمامی متوطنان کابل و صده و ورسک و خوست بدخشان از مرد و زن و خورد
و کلان یک شاهرخی رسانند چنانچه جمیع طوایف خواص و عوام از خوان احسان آن حضرت بهره‌مند شدند
زانعام آن دست گوهر نثار ه نشاطی نو انگیخت در روزگار ه خوشست ارمغانی که آید ز دور ه که مهر زمین برد از چرخ نور
و مقررست که دادار جهان آرا چون خواهد که نفایست جوهری از برگزیدهای خود در انظار گرداند کارهای غریب
پیش آورد تا از روی قول و فعل در چنین حالت مردآزمای ثبات پای و دوربینی در خواطر همگنان جلوه گراید
از انجمله این سانحه غرابت انتماست که با وجود فتح جهان و بخشش چنین قلت مجانست علت عدم موانست اهل
هند گشت و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب می نمودند اگرچه دهلی و اکره در حیطهٔ تصرف درآمده بود اما اطراف
و جوانب را مخالفان داشتند و قلعهای نواحی اکثر متمردان ضبط کرده بودند حصار سنبل قاسم سنبلی داشت
و در قلعهٔ بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت
و دهولپور را محمد زیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد و حصار گوالیار را تتار خان سارنگ خانی استحکام داده بود

و رابری را حسین خان نوحانی و اتاوه را قطب خان و کالپی را عالم خان می‌نظبت می‌نمود و مهاون را که متصل
باگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت و قنوج و سایر بلاد که آن طرف دریای گنگ واقع شده
اند در دست افغانان بود و سرگروه نصیر خان نوحانی و معروف فرملی که با سلطان ابراهیم نیز منازعت و مخالفت
داشتند و بعد از وقوعه سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر را قابض شده یک دو کوچ پیش آمده
بهار خان پسر دریا خان را بادشاه برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند و درین سال که عرصه اگره مخیم سرادقات
اقبال شد افراط گرمی هوا و شایبه سموم و وبا خمیمه کوته حوصلهای اردوی معلی گشت و جمعی کثیر از تو هم ناخوردند تام
فرار نمودند و از ظهور ارباب خلاف و ناسازکاری هوا و ناروانی راهها و دیر رسیدن سودا گران تنگی
معیشت و فقدان اجناس پدید آمد و کار بر خلایق دشوار شد اکثر امرا قرار بر انتقال از هندوستان بکابل و آن
حدود دادند و یکه جوانان بسیاری ترک این ممالک گفته بی رخصت رفتند اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان
سخنان غیر ملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت مقدماتی که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می
آوردند اما حضرت گیتی‌ستانی که بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند
تا از مخصوصان و تربیت کردهای آن حضرت که از ایشان چشم داشت دیگر بود حرکات بی‌مزه کهنه عمله روزگار
بظهور آمدن گرفت علی الخصوص احمدی پروانچی و ولی خازن و عجب‌تر آنکه خواجه کلان بیک که در جمیع معارک و مراتب
خصوصا درین یورش هندوستان سخنان مردانه عالی همتانه میگفت رای او برگشت و طرز او دیگرگون شد از کم
همتی هرچه بتصریح و چه بکنایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آن حضرت اعیان دولت و ارکان
مملکت را طلب داشته انواع نصایح خردپسند که طغرای منشور سعادت تواند بود فرمودند مخطورات ایشان که
متضمن چندین محذورات بود و لذا پرده خفا بیرون دادند و مکرر بر زبان اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین
سعی و اهتمام بدست آورده باشیم و باندک تعبی و کلفتی که رو دهد از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آیین جهانبانی
هوش پذیران دولتمند است شادی و غم و فراخی و تنگی باهم می باشد چون این همه محنت صعوبت بنهایت
انجامیده یقین که راحت سهولت بمقدار آن روی خواهد نمود باید که اعتصام بحبل متین توکل نموده دیگر ازین قسم
سخنان شورانگیز و واهمه افزا نگویید و هر که میل بولایت داشته باشد و خواهد که جوهر حقیقی خود را ظاهر سازد

و نصیر خان نوحانی و معروف
بسیاری از امرا و سرداران
افغانان باو اتفاق نموده نشستند

مضایقه نیست بر و د ما کتیبه برهمت والا که مؤید بتایید ایزدیست کروه بودن بهند را درخاطر مقدس مصمم ساخته ایم آخر کار
همه ارکان دولت بعد از تامل و تدبیر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرت پادشاه فرمودند سخن پادشاهان
پادشاه سخنانست و از مغز دل و صمیم جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند و خواجه کلان که بر رفتن
ولایت از دیگران گرم تر بود رخصت آن حدود فرمودند و ارمغانی و سوغات که بجهت شاهزادهای کامکار و دیگر
خاصان درگاه جدا کرده بودند همراه او گردانیدند و غزنین و گردیز و هزاره سلطان مسعودی در جاگیر او مقرر شد
و در هندوستان هم پرگنه کهرام عنایت فرمودند و میرمیران نیز رخصت کابل یافت و در روز پنجشنبه بیستم ذی حجه
خواجه مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد و از لطایف نبات پیداست که هر نیکو اندیشه اقبالمند که کار را بمشورت
خردخرده دان نماید آرینه بخوبترین وجهی بمراتب علیه رسیده کامیاب دولت شود و مرات این معنی احوال گرامی حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی است که درچنین تذبذب خواطر سپاهی و فزونی مخالف توسل بهمت کشورگشا جسته و توکل
بعنایت خداوندی کرده روی توجه بر گشادکار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستانست مستقر سریر
خلافت فرمودند و بنیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام انتشات این ولایت دادند چنانچه رفته رفته
بسیاری از امرای هندوستان و سران و سرداران این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند از انجمله شیخ گهورن
دولت ملازمت دریافت و تا سه هزار کس نامی را وسیله شده بعتبه علیه آورد و هرکدام زیاده از حالت خود رعایتها
یافت دیگر فیروزخان و شیخ بایزید و محمود خان نوحانی و قاضی جیا که از سرداران نامور بودند شرف خدمت دریافته
بمقصد خاطر گشتند بفیروزخان از جونپور یک کرور تنکه وجهی جاگیر مقرر شد و بشیخ بایزید از ولایت اوده
یک کرور نامزد گشت و بمحمود خان از غازی پور نود لک تنکه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنکه تنخواه شد
و اندک فرصتی بواعث امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایسته دولت
ابدپیوند باشد آماده گشت و از عید شوال چندروز گذشته بود که در دارالخلافه آگره در خانهای سلطان ابراهیم
جشنی عظیم داشتند و داد خوش دلی داده گنجینه انعام در دامن عامه خلق ریختند و ولایت سنبل در مواجب حضرت
جهانبانی مقرر داشته اضافه سرکار حصار فیروزه که سابقا بجلدوی آن حضرت مقرر شده بود ساختند و بوکالت
آن حضرت امیر هندو بیک بحکومت آن حدود نامزد شد و چون بین آمده محاصره قلعه سنبل نموده بود امیر مذکور کته بیک

و ملک قاسم و بابا قشقه با برادران و ملا آپاق و شیخ کهورن را با سپاهیان میان دو آب بایلغار فرستادند
بجمعی که پیش لشکر ظفر قرین میرفتند بجنگ پیش آمد و شکست خورد و چون آن حرام نمک شوربخت سعادت
ملازمت دریافته از بدنهادی پشت داده بود دیگر روی به بود نمیدید گنکاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن
حضرت جهانبانی یورش شرق رو به بردهٔ اخلاص خود چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دار الخلافه آگره کامیاب
و کامبخش بوده خاطر جهان کشا را از انتظام ممالک مفتوحه پرداختند و موسم باران که بهار هندوستانست در ماه طراوت
و نضارت با نشاط دوستان و نشاط باغ و بوستان گذشت و هنگام جلوه کشورکشایان و جولان با دیمایان درآمد با خردمندان
آگاه دل و دلاوران جلادت منش که در بساط حضور بودند حرف یورش شرقی در میان بجهت دفع نوحانیان که قریب پنجاه
هزار سوار از فوج پیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند یا غرب رو به بجانب رانا سانگا و استیصال او که بس قوی
شده بود و تازگی حصار کهندار را بقبض خود درآورده کلاه گوشه نخوت کج می نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت در
میان آوردند و بعد از کنکاش با امرای عظام و امنای کرام دولت رای برآن قرار گرفت که چون رانا سانگا همیشه
عرایض بکابل میفرستاد و لاف اطاعت را دست آویز خود ساخته دم نیکوخدمتی میزد و از این که چند گاه عرصه
داشت او نیامد یا قلعه کهندار را از حسن ولد مکن که هنوز بسعادت زمین بوس مشرف نشده گرفته تا دولتخواهی
او مشخص نمیشود بالفعل بجانب او نباید شتافت و مردم کاردان فرستاده بر چگونگی احوال او پیش ازین مطلع
باید شد تا ظهور حقیقت کار او دفع نوحانیان را مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد رای جهان آرای جنان
اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند
بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهدهٔ من مقرر شود امید چنانست که باعتضاد اقبال روزافزون
پادشاهی این مهم چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد آن حضرت را این التماس بغایت پسندیده آمده بشگفتگی روی
و گشادگی پیشانی درجه قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی بآیین لایق نطاق همت باقدام این خدمت
بستند و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتاش و امیرشاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبدالله
و امیر ولی و امیر جان بیک و پیر قلی و امیر شاه حسین بتسخیر دهولپور رو آورند و تعیین شده بودند که آن ولایت را از محمد زیتون
گرفته و سلطان جنید برلاس بیروده بر سر بیانه روند در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند و کابلی احمد قاسم بعد فتح مامور شدند

کرامرا را در قصبهٔ چندوار ببیکر والای آن حضرت رساندو سید مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبدالعزیز میرآخور با سایر چماکرکه بدفع قطب خان افغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آن حضرت مقرر شدند روز پنجشنبه سیزدهم ذی قعده بساعت سعادت قرین از دارالخلافت اگره برآمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمودند و از انجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند و نفحات بهار فتح و فیروزی و نسایم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت نصیرخان که در جاجمو لشکری فراهم آورده نشسته بود از پانزده کروهی رایات نصرت اقتران فرار نموده از آب گنگ گذشته بولایت خرید درآمد و موکب عالی نیز روی توجه بجز بید آورد و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت و جونپور را آمده و را بداد و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملک ستانی و ملکداری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند و هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح خان سروانی که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایونی داشت بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست او را برفاقت سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند و او تبارک سعادت شتافته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در برگرفت و مواجب پدرش بدو مقرر شد و یک کرور سوشش لک تنکه زیاده از ان تنخواه یافت اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرافراز شود اما بخطاب خان جهانی ممتاز ساخته بجاگیر رخصت فرمودند و محمود خان بسرش بدوام ملازمت سرافرازی یافت و حضرت گیتی ستانی در دارالخلافه اگره بصورت و معنی کامکار و کامبخش بودند تا آنکه در محرم نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از ستر عظمی و مهد علیا ماهم بیگم والده ماجده حضرت جهانبانی فرزندی گرامی شرف ولادت یافته حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق نام نهادند و ولادتش در بیست و سیوم شوال سنه نهصد و سی و دو واقع شده بود و در نهصد و سی و چهار پیش از انکه بنظر عطوفت پیوند بادشاهی منظور گردد این جهان را بدرود کرد ذکر بعضی سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سانگا و وصول حضرت جهانبانی بحضرت گیتی ستانی روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جونپور را بعضی امرا سپرده خود بزودترین وقتی دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانگا لشکری گران از هندو و مسلمان

فراهم آورده قدم جرات پیش نهاده است و باین خدمت علی ولد مهتر حیدر رکابدار تعیین شد و درین سال نظام خان
حاکم بیانه بوسیله خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود و قلعه بیانه را باولیای دولت
قاهره سپرده و تاتارخان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستانبوس دریافت و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان
عتبه جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود و هر کدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهی شده از صوادم
حوادث بی‌غم گشتند و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیله باورچیان قصدی کرده بود
بخیر گذشت و بداندیشان را این خیال خام ناگوار افتاد و بسزا رسیدند چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید
شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده و قاضی جیا را که از تربیت یافتگان حضرت گیتی
ستانی بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه استلام اورنگ خلافت شدند و شیخ بایزید را باوده تعیین
فرموده و بنابر آنکه عالمخان کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود میرزا عسکری
منصور را بصوبه کالپی انداختند و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان درآورده در رکاب نصرت
اعتصام خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت مسعود روز یکشنبه سیوم شهر ربیع الثانی در چهار باغ دار الخلافت آگره
که بهشت موسوم و بتازگی ترتیب یافته بهار دولت و اقبال بود بسعادت ملازمت حضرت گیتی ستانی
مشرف شدند و درهمین روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده بتلقی اکرام معزز گشت و درین ایام پیوسته از مهدی
خواجه که در بیانه بود عرایض می آمد و از شورش رانا سانگا و پای جرات نهادن او بیکبارگی خبر میرسید مصاف
نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برانا سانگا و رایات فتح افراختن دولتمندی که
خرد والا را که ایزد جهان آرا تاج سلطنت معنوی بر فرق عزت او نهاده است بزرگ داشته در امتثال اوامر
خدیو خدائی اهتمام نماید سرآینه نقد آرزوی او را در کنار نهند و کار را و اندیشه مختصر عاقبتان روزگار برساخته
کامیاب دین و دنیا گردانند و نمودار این ادراج حال نصرت قرین حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی است که هرچند
دولت افزود و هوشمندی زیاده شد و هرچند اسباب مستی بسیار فراهم آمد فروغ هوشیاری بیشتر تافت پیوسته
بجناب کبریای احدیت ملتجی بوده در دل و دانش و انتظام مهام ملک گیری و ملکداری سرموئی از شاهراه عقل تجاوز نفرمود
و درین ولا که رانا سانگا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ او پیچیده و بد مستی آغاز کرده

پا از دایره اعتدال برون نهاده و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک آن حضرت همچنان عنایت خاص ایزدی را حصار
ساخته و از هجوم عام اندیشه بخود راه نداده متوجه دفع آن مخذول بخت پریشان روزگار شدند و روز دوشنبه نهم جمادی
الاولی بعزم استیصال این فتنه از دار الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی شهر سرادقات عظمت منصوب ساختند و اخبار
متواتر رسید که این سیه روز با لشکری گران حوالی بیانه را تاخته است و جمعی از قلعه بیانه بیرون آمده بودند تاب
مقاومت نیاورده برگشته اند و سنگر خان جنجوهه بشهادت رسیده و امیر کته بیگ زخمی است درین منزل چهار روز توقف
نموده روز پنجم نهضت فرمودند و در عرصه مندهاکر که در میان آگره و سکری است نزول اجلال اتفاق افتاد در خاطر خطیر گذشت
که درین نزدیکی آبی بزرگ که سپاه اقبال را وافی کند در غیر قصبه سکری که بعد از ادای شکر این فتح حضرت گیتی ستانی آنرا معجم
ساخته سکری بشین منقوط نام فرموده اند و الحال بهمین دولت روزافزون حضرت شاهنشاهی باسم فتحپور که فتح بخش دلهاست
مشهوریست آبی دیگر نشان نمیدهند و دور باشد که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرف شود بنابرین اندیشه
صایب روز دیگر بآئین عظمت متوجه فتحپور شدند و امیر درویش محمد ساربان را جهت تعین جای دولتخانه پیشتر فرستادند
امیر مذکور در نواحی کول فتحپور که غدیریست پهناور و آبگیریست دریا صفت جائی شایسته قرار داد و در آن عرصه دلکشا
مخیم سرادقات فتح و نصرت شد و از آنجا کسان بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند شتافتند و بیکبیک
ملازم حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران خاصه خود را جهت زبانگیری فرستادند صبحگاه فرستادها رسیده بموقف
عرض رسانیدند که لشکر مخالف از بساور یک کروه پیشتر فرود آمده است که مسافت مابین هژده کروه باشد
و در همین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و سایر امرا که در بیانه بودند آمده بدولت آستانبوس سربلند شدند
درین ایام هر روز میانه قراولان چپقلشها میشد و بهادران کارطلب داد دست برد داده مورد آفرین بادشاهی میشدند
تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی الاخری نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از سرکار بیانه حوالی کوهی که در دو کروهی
مخالفان مخیم سرادقات اجلال بود رانا سانگا با لشکر گران قدم پیش نهاد و آن حضرت در واقعات خود مرقوم
کلک بیان فرموده اند که بقاعده هندوستان که یک لک ولایت را صد سوار و کروری را ده هزار سوار اعتبار میکنند
ولایت رانا سانگا بده کروه رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و بسیاری از سران و سرداران نامور که
هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان تبعیت و امداد او نکرده فرمان برداری او نموده ضمیمه لشکر او شده بودند چنانچه

سلهدی حاکم رای سین و سارنگپور وغیره آن سی هزار سوار را ولایت داشت و راول ادی سنگ باگری دوازده هزار
سوار و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازده هزار سوار و بهارمل ایدری چهار هزار سوار و نربت هاده هفت هزار
سوار و ستردی کهچی شش هزار سوار حاکم چرهل و برم دیو حاکم میرته چهار هزار سوار و برسنگ دیو چوهان چهار هزار سوار
و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری اسلاف ده هزار سوار را با خود همراه ساخته
بود که مجموع جمعیت گروه مخالف بدو لک و یکهزار سوار کشیده، چون آمدن مخالفان بمسامع علیه رسید ترتیب
عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمودند موکب خاص بادشاهی در غول متمکن شد و دست راست آق چین تیمور سلطان و میرزا
سلیمان و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبدالله کتاب دار
و دوست ایشک آغا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شدند و بر دست چپ غول علاء الدین بن سلطان بهلول لودی
و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیک برادر قوچ بیک و شیرافکن ولد قوچ بیک
و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند و برانغار بوجود دولت
پیرای حضرت جهانبانی آراسته شد و در یمین نصرت مکین حضرت جهانبانی قاسم حسین سلطان و احمد یوسف
اوغلاقچی و هندو بیک قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام بیک اردوشاه و ولی خازن و قراقوزی و پیرقلی
سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تهور آیین تعیین شدند و بر یسار ظفر قرین حضرت
جهانبانی میسره و محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد جاندار نامزد گشتند و در برانغار از امرای هندوستان مثل خانخانان
و دلاور خان و ملک داد کررانی و شیخ گهورن بآداب خدمت قیام نمودند و جوانغار میمنت آثار سید مهدی
خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میرآخور و محمد علی جنگجنگ و قتلق قدم قراول
و شاه حسین یارکی و جان بیک اتکه از امرای هند جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علیخان
شیخزاده فرملی و نظام خان بیانه و جمعی دیگر از غازیان شجاعت پیشه و بهادران جلادت پرور کمر بندگی باخلاص
کامل بستند و جهت تولقمه تردی یکه و ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعی مغول در جانب برانغار تعیین یافتند و مومن
اتکه و رستم ترکمان با جماعهٔ از خاصان بادشاهی در طرف جوانغار نامزد شدند و بطریق حزم موافق قانون غزات
روم جهت پناه تفنگچیان و رعد اندازان که در پیش سپاه دولت بودند صف ارابه ترتیب نموده بازنجیر اتصال دادند

و بجهت ترتیب و انتظام این صف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی اعیان و ارکان افواج قاهره را در محال
خود مقرر داشته باستماع احکام بادشاهی که با الهام ربانی پیوند داشت در حضور اقدس ایستاده بود و تواچیان
و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکرد و احکام و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بسرداران
میرسانید و چون ارکان لشکر بآیین شایسته قایم گشته هر کس بجای خود استقرار گرفت فرمان معلی شد که هیچکس از محل
خود حرکت ننماید و بی رخصت قدم در میدان محاربه ننهد از روز یک پاس گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت
سپه ب و رونه را در هم آمیختند ٭ سپاه از دو سو جنبش انگیختند ٭ دمادم برآمد ز هر دو طرف ٭ دو دریای کین بر لب آورده کف
سم باد پایان فولاد نعل ٭ بخون دلیران زمین کرد لعل ٭ جهاندار در موکب خاص خویش ٭ خرامنده بر گنگ رقاص خویش
در برانغار و جوانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاد جوانغار مخالف بجانب برانغار بادشاهی
جنبش نموده بر چپه و کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه حمله آورد و تیمور سلطان بحکم عالی بکومک ایشان رفت و مردانه دست
بردی نموده مخالفان را برداشته تا قریب بعقب غول ایشان رسانید و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفی رومی از
غول حضرت جهانبانی ارابها را پیش آورده بتفنگ و ضرب زن آنچنان صفوف مخالف را در هم شکست که زنگ از آیینه دلهای
بهادران برد و وجود بسیاری از مخالفان با خاک هلاک برابر کرده بر باد فنا داد و چون زمان زمان افواج اعدا از پی هم میرسیدند
حضرت گیتی ستانی نیز مردم را چیده چیده از پی هم بکومک سپاه منصور میفرستادند دفعه قاسم حسین سلطان و احمد
یوسف و قوام بیک را فرمان شد و دفعه هندو بیک قوچین مامور گشت و دفعه محمد کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید بعد
از آن یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پی ایشان دوست ایشک آقا و محمد خلیل اخته بیگی بکومک مامور شدند
و برانغار مخالف بکرات و مرات حمله بر جوانغار لشکر فیروزی اثر آورد و هر نوبت غازیان اخلاص نهاد بعضی را بتیر
باران بلا زمین دوز میکردند و برخی را ببرق شمشیر و خنجر خاکستری ساختند و مومی الیه و رستم ترکمان بموجب حکم والا
از عقب سپاه ظلمت آیین شتافتند و ملا محمود و علی اتکه باشلیق ملازمان خواجه خلیفه بکومک آنها رفتند و محمد سلطان
میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میرآخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین یارکی مغول غانچی دست بجای
کشاده پای ثبات محکم کردند و خواجه حسین با جماعت دیوانیان بکومک ایشان رفتند و همه برادران لشکر فیروز جنگ کمر
عزیمت جانفشانی کرده همت بجان ستانی بسته بودند لوای کیرایی کام خود از انتقام دشمن بلند کردند و چشم امید مخالفان را

بجای ناکامی انباشته شده گره بر گره دست پیکان زنان • ززه زره بر پشت روئین تنان • فرو بسته راه سلامت بکار
ز سر سوسنهای خارا گذار • درخشنده شمشیرهای نقش • ز دیده بصر می‌ربود از درخشش • غبار زمین کله بر ماه بست
نفس را درون گلو راه بست • و چون زمان کار و کارزار از بسیاری سپاه دشمن امتداد یافت ملازمان خاص
بادشاهی که در پس ارابها مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد که از راست و چپ غول بیرون آمده و جای تفنگچیان را
در میان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشارة والا جوانان شجاعت نهاد و دلاوران جلادت
آئین چون شیران زنجیر گسل خود را باختیار خود یافته داد دلیری و دلاوری دادند و چکاچاک تیغ و شپاشپ
تیر بافلاک رسانیدند و نادر العصر علیقلی با توابع خود در پیش غول ایستاده بود در انداختن سنگ و ضرب زدن
تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانید و مقارن این حالت قهرمان فرمان قضا نفاذ وارد شد که ارابهای غول پیشتر
روانه شوند و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف بعزم درست و همت بزرگ نهضت فرمودند و از
اطراف و اکناف عساکر علیه این معنی را مشاهده نموده بتموج دریا جنبش نمودند و یکبارگی دلاوران اقبال مند حمله بر صفوف
مخالفان آوردند و در اواخر روز بازار قتال جنگ اشتعال یافت که میمنه و میسره سپاه نصرت قرین میسره و میمنه لشکر
خذلان نورد را ربوده و رانده با قلب تیره مخالفان در یک محل فراهم آوردند و بنحوی صولت صدمات دلاوری
بران گروه پریشان روزگار تاختند که همه این تیره بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی برگرفته بر جانب
راست و چپ غول بادشاهی حمله آوردند و خود را بنهایت نزدیک رسانیدند و غزات عالی درجات بهمت والای
ثبات و قدم استقامت استوار داشته لطمات نبرد و صدمات مردان مرد بکار بردند و بتائید آسمانی مخالف را
مجال قرار و محل ضبط نماند تا آن تیره بختان سیه روزگار زمام اختیار عنان ثبات از کف تدبیر گذاشته رو بگریز
نهادند و از این مصاف مردآزمای که نیم جانی بسلامت بردن مفت خود دانستند نسیم فتح و ظفر بر اهتزاز اعلام دولت
اثمار وزیدن گرفت و غنچهای نصرت و تائید از اغصان توکل و تردد بشکفتن آمد لشکر مخالف بسیاری طعمه تیغ خون آشام
و تیر شاهین پرواز گشت و خون گرفته چند که بقیة السیف بودند رخسار همت غبار آلود ادبار ساخته خس و خاشاک وجود
خود را بجاروب هزیمت از میدان نبرد پاک رفتند و سراسیمه چون ریگ روان گم گشته صحرای آوارگی شدند
حسن خان میواتی بضرب تفنگ در گذشت و راول اودی سنگ و مانکچند چوهان و رای چندربهان و مولپت رای و کنگو

جواب

دیگر پلنگ و دو نگرسی بسیاری از سرداران کلان ایشان غبار راه عدم گشتند و چندین هزار زخمی در زیر دست
و پای باد پایان لشکر اقبال پست و نابود شدند محمدی کوکلتاش و عبد العزیز میرآخور و علیخان و بعضی دیگر را بتعاقب
راناسانگا تعیین فرمودند و حضرت گیتی ستانی کامیاب اقبال شده برین نصرت عظمی و عطیه علیا بسجدات شکرگذاری
حضرت باری عز اسمه که گشاد و بست صوری و معنوی بازبسته سلسله تقدیر اوست بجای آورده بنفس نفیس یک کروه
از جنگ گاه مخالفان را رانده بیشتر بردند تا آنکه شب درآمد و آن روز سیاه بود بر دشمنان و شبستان عشرت
بر دوستان بهمت ارجمند از کار اعدا جمع ساخته و کوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند و بعد از گذشتن
ساعتی چند از شب بمنزلگاه رسیدند و چون تقدیر ایزدی نرفته بود که آن مخذول دستگیر شود از آن مردم که در
پی گریختگان نامزد شده بودند اهتمام شایسته بظهور نیامد آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود بامید کس نگذاشته بار خود
بایستی رفت شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح بادشاه اسلام یافت و میر گیسو از کابل بر همین
تاریخ نوشته فرستاده بود و آنحضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحات سابق نیز مثل این توارد در فتح
دیپالپور شده بود که وسط شهر ربیع الاول دو کس تاریخ یافته بودند چون فتحی چنین بهمت کشورکشای روی نمود
تعاقب سانگا نمودن و بولایت او شتافتن موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاد همت والا شد و محمد علی جنگ جنگ
و شیخ گهورن و عبد الملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند که بدر میان دوآب سر فتنه برافراشته
قصبه کول را گرفته بود و کیچک علی حاکم آنجا را بند کرده چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده
برگراهن شد و چون موکب عالی بدار الخلافه آگره رسید آن شوربخت پریشان روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه
معلی آوردند و بیاسا رسید و چون تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتفاق افتاد و چهارشنبه
ششم رجب بنواحی الور که حاکم نشین میوات است نزول اجلال شد و خزاین الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت
و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود رخصت
حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان و نهضت موکب جهان نورد حضرت گیتی ستانی بمستقر خلافت چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام
آن ولایت بر ذمه سلطنت علیا لازم بود و وقت مقتضی و از سال نهصد و هفده که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال
ازین عالم بربست حضرت گیتی ستانی بدخشان را بآنحضرت جهانبانی مرحمت فرموده بودند و اکثر ملازمان میرزا خان

ال را داشتند

بودند لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشورستانی گوهر تیغ اقبال فروغ ناصیهٔ اجلال عنوان مفاخر و معالی طغرای مثال
ی شالی قرة عیون السلطنة والخلافة ابو النصر نصیر الدین محمد همایون را در پرگنهٔ کروهی الور نهم رجب این سال
همایون فال رخصت آن ممالک فرمودند و در همین زودی توجه والا بر استیصال بتن افغانان که در زمان
آشوب رانا کلکهور را محاصره نموده گرفته بود معروف داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا
قشقه و ابو المحمد نیزه باز و حسین خان و از امرای هندوستان علیخان فرملی و ملک داد کررانی و تاتار خان لکن
جهانرا ابو المحمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن تحت برگشته باستماع نهضت مواکب عالی اسباب و اشیای
خود را گذاشته نقد جان در کف گرفته گریخت و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بفر قدوم عالی
دار الخلافه آگره را پایهٔ آسمانی بخشیدند و در نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده از آنجا بشکار سنبل توجه گماشتند
و آن کوهستان دلکشا را تماشا کرده بدار الخلافه نزول فرمودند و در بیست و هشتم صفر فخر جهان بیگم و خدیجه
سلطان بیگم از کابل تشریف ارزانی داشتند و آن حضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند و لوازم فتوت
بجای آوردند و چون خبر متواتر میرسید که میدنی رای حاکم چندیری جمعیت میکند و رانا نیز استعداد پیکار می‌نماید
و برای ادبار خود اسباب سرانجام میدهد بنابرین رایات سعادة افزا متوجه چندیری شدند و شش هفت هزار جوان جنگی
نثار کار گذار را همراه چین تیمور سلطان از حدود کالپی بر سر چندیری فرستادند و صباح چهارشنبه هفتم جمادی
الاولی فتح چندیری بر وجه دلخواه نقش بست و فتح دار الحرب تاریخ این تایید آلهی است و بعد از حصول این مامول
چندیری را باحمد شاه نبیرهٔ سلطان ناصر الدین عنایت فرمودند و یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مراجعت اتفاق
افتاد و از بعضی ناقلان ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رانا اراده طغیان نموده لشکر
میکشید و چون بایرج رسید افاق نام ملازم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنرا محکم ساخت و آن سیه‌بخت
آمده محاصره نمود شبی یکی از بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهر شده تهدید نمود چنانچه او از وحشت و دهشت
آن خواب بیدار شد و لرزه بر اعضای او مستولی شده تب کرد و بهمان حال مراجعت نمود. در اثنای راه پیک
اجل برو تاخت آورده ازین عرصه او را هزیمت داد و عساکر فیروزی مند از آب برهانپور میگذشت که مسامع
علیه رسید که معروف و بین و بایزید استیلا یافته اند و ملازمان درگاه قنوج را گذاشته برابری آمده اند و قلعه

اقبال

شمس آباد را از ابو المحمد نیزه‌باز بزور گرفته اند بنا بران عنان عزیمت بآن حدود منعطف شد و جمعی از بهادران
کار طلب را پیشتر روانه ساختند بمجرد دیدن سیاهی زبان گیران پسر معروف از قنوج گریخت و بین و بایزید معروف
خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال گذر بندی نشستند رایات عالیه
کوچ بر کوچ رسید و روز جمعه سیوم محرم سال نهصد و سی و پنج میرزا عسکری که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش
چندیری طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت و روز جمعه که عاشور بود گوالیار مخیم سرادقات جلال
شد و صبح آن تماشای عمارت راجه بکرماجیت و مانسنگ فرموده متوجه دارالخلافه شدند پنجشنبه بیست و پنجم محرم
دارالخلافه بفر مقدم گرامی مورد سعادات شد دوشنبه دهم ربیع الاول قاصد آن حضرت جهانبانی از بدخشان
آمدند و عرایض متضمن انواع خوشدلی و خورمی آوردند مرقوم بود که از صبیه محمد یادگار طغایی در خانه حضرت
جهانبانی فرزندی شد و نام آن را الامان نهاده اند چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارتی نا سنجیده میشد خوش
نیامد و نیز چون در استرضای خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد در رضاجویی پدر و آنکه چنین پدر و چنین پادشاه هم اسباب
سعادات صوری و معنوی است و نارضامندی باعث صد گونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی و لهذا اگر در عالم
شتافتن آن نوباوه سلطنت را ازین جهان گذران از همین نارضامندی دانند در پیش مزاج دانان روزگار
چه دور باشد و بالجمله چون دارالخلافه مستقر رایات عالیات شد با سلاطین دولت و سلاطین عزت امرای
ترک و هند بآیین شگرف جشنی بزرگ ساخته در تصفیه ملک شرقی و اطفای نایره تمرد ارباب عصیان کنکاش فرمودند
و بعد از گفت و گوی بسیار قرار بران یافت که پیشتر از توجه رایات عالیات میرزا عسکری با لشکر
گران متوجه شرقی شود و امرای آن طرف آب گنگ با لشکرهای خود همراه شده درین خدمت جهد عظیم بتقدیم
رسانند بموجب این قرار داد دوشنبه هفتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد و خود بسیر و شکار بسمت
دهولپور توجه فرمودند در سیوم جمادی الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته سر شورش دارد از شکار
مراجعت نموده بدارالخلافه فراگره نزول اقبال فرمودند و قرار یافت که خود نیز بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیه
فرمایند درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان ویس
بخود همراه ساخته با چهل پنجاه هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح هم در میانست در ساعت [illegible]

عنایت شرف صدور یافت که اگر کار از حصار گذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح کوته نمایند و در فرمان
عطوفت بنیان طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بود و نوشته بودند که ان شاء الله چنانچه چون کار هندوستان
که قریب الاختتام است بانجام رسد مخلصان هواخواه کاردان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد
باید که استعداد این یورش را جمع بندهای آگند و دنبوده منتظر موکب عالی باشند پنجشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت
واقبال از آب جون عبور فرموده متوجه شرق رویه شدند و درین روز ایلچیان نصرت شاه والی بنگاله پیشکشهای گرامی
آورده اظهار بندگی نمودند و نوزدهم دوشنبه جمادی الاخری در کنار دریای گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت
وحکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می آمده باشند و در نزدیکی کره خبر ویران شدن محمود خان پسر سلطان سکندر
رسید و تا حدود دغاز یور شتافته بهوجپور و بهیه نزول اقبال فرمودند و درانجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت
و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطر جمع فرموده بجهت دفع شربن و بایزید بجانب سروار نهضت اتفاق افتاد
محمود خان با افواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند و آنحضرت خریده و سکندر پور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بالغار
متوجه دار الخلافه اگره شدند و در اندک زمانی عرصه آن مصر اقبال را از فر قدوم والا غیرت نزهت سرای مقدس [illegible]
و حضرت جهانبانی جنت آشیانی تا یکسال در بدخشان عشرت برای خاطر سعادت مظاهر بودند تا ناگاه یکبار شوق محفل عالی
حضرت گیتی ستانی که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی گریبان گیر شده بی اختیار عنان تماسک از دست داده و [illegible]
پیر سلطان ویس که میرزا سلیمان بدامادی او انتساب داشت سپرده بجانب آن قبله اقبال و کعبه آمال شتافتند چنانچه در
یکروز بکابل رسیدند میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود در عیدگاه بملاقات آنحضرت سرور استسعاد یافت
و حیران شده سبب توجه را پرسید فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان می برد هرچند بدیده خیال جمال آن کعبه
آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه لقای جانفزای آن قبله اقبال را مشاهده می نمودم اما رتبه عیان را حالتی است
که بیان بکنه آن نتواند رسید و میرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمودند و از انجا قدم عزیمت در
رکاب همت آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدار الخلافه اگره که از فر پایه اورنگ پادشاهی
سجده گاه سعادتمندان روی زمین گشته بود رسیده بسعادت ملازمت کامیاب گشتند از غرایب حالات آنکه حضرت گیتی
ستانی با والده ماجده ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان

سزاده بر شوال انجم سعادت فروزان شد دلها گلشن و دیدها روشن گشت مقرر است که هر روز شهریاران عید است اما آن روز از قدوم
مسرت بخش حضرت جهانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامهٔ دولت و تاریخ عنوان مسرت توان ساخت
و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال نهصد و سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی متوجه
هندوستان شدند و فقیر علی را در بدخشان گذاشتند و دران ایام قرة العین سلطنت میرزا الور برحمت ایزدی پیوسته بود
و آن حضرت را ازین واقعه اندوهی عظیم روداده مقدم گرامی حضرت جهانبانی را تسلی بخش خاطر اشرف ساختند و حضرت جهانبانی
مدتی در ملازمت آنحضرت بهره مند دین و دولت بودند و آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند و بارها بر زبان مقدس ایشان
میرفت که همایون مصاحبی بی بدلیست ولهذا انسان کامل عبارت از وجود اقدس آن حضرت بود و چون آن حضرت از بدخشان
متوجه هندوستان شدند سلطان سعید خان که از خوانین کاشغر است و نسبت خویشی دارد و با این همه بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی آمده رعایتها و تربیتها یافته بطلب سلطان ویس و دیگر امرای بدخشان بخیال خام خود رشید خان را در یارکند گذاشته متوجه بدخشان
شد و پیشتر از آنکه او به بدخشان آید میرزا هندال به بدخشان رسیده قلعهٔ ظفر را عشرتگاه حضور ساخته بود سعید خان سه ماه محاصره
قلعه نموده بی بهره بکاشغر مراجعت نمود و در هندوستان بموقف عرض حضرت گیتی ستانی چنان رسید که کاشغریان آمده بدخشان را
متصرف شدند آنحضرت بجهت انتظام مهام بدخشان خواجه خلیفه را حکم رفتن فرمودند خواجه از معاملهٔ نافهمی تقاعد نمود و آن حضرت بحضرت
جهانبانی که با بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بینند ایشان عرض
کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده ام و نذر کرده ام که دیگر باختیار خود حرمان بر خود نه بندم و امتثال حکم اقدس را
چاره نیست بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند و بسلطان سعید نوشته شد که با وجود چندین حقوق صدور این
امر بغایت عجب نمود اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا
که نسبت فرزندی دارد بدهند بموقع خواهد بود والا ما از ذمت خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند
و میرزا سلیمان پیش از آنکه بکابل رسد بدخشان از آسیب بداندیش محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود و چنانچه
پیشتر ازین گذارش یافت و چون میرزا سلیمان به بدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را بمیرزا سلیمان سپرده
خود متوجه هندوستان شد و آن حضرت حضرت جهانبانی را بعد از چندگاه که در ملازمت بودند بسنبل که بجاگیر ایشان مقرر بود
رخصت نمودند و تا شش ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضهٔ تب بر مزاج اعتدال امتزاج ایشان طاری شد

ورفته رفته باشتداد کشید حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ازین خبر جانکاه بیقرار شده از فرط عطوفت فرمودند که بدهلی
آرند و از آنجا بکشتی روانه حضور اشرف سازند تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر از اطبای دانا که در پای
تخت حاضر بودند باستصواب افکار در علاج همت گماشتند در اندک فرصتی براه دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند هرچند اندیشه
در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت رابطه رجوع نکرد و چون مرض مزمن گشت روزی
در اطراف آب جون نشسته باتفاق عقل دانایان اندیشه معالجه میفرمودند میر ابوالبقا که از اعاظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که
از خردپروران پیشین چنان رسیده که در امثال این امور که اطبای صوری از معالجه آن عاجز ند چاره کار چنین دیده اند که بهترین اشیا را
تصدق نموده صحت از درگاه الهی مسئلت نمایند حضرت گیتی ستانی کشورکشائی فرمودند که بهترین چیزها نزد یک همایون منم و بهتر
و خوشتر از من همایون چیزی ندارد من خود را فدای او میسازم ایزد جهان آفرین قبول کناد خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط
والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الهی صحت عاجل خواهند یافت و در سایه دولت آن حضرت بعمر طبیعی خواهند
پیوست این حرف چرا بر زبان اقدس میگذرانند مقصود از آنچه از بزرگان پیشین نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق
نمایند پس همان الماس پربها که از مواهب غیبی در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود و آنرا بایشان عنایت فرموده اند
تصدق باید کرد فرمودند مال دنیا چه قدر دارد و عوض همایون چون تواند شد خود را فدای او میکنم که کار بر وی سخت شده
و طاقت از آن گذشته که بیطاقتی او را توانم دید و این همه رنج او را توانم تاب آورد آنگاه بخلوت مناجات در آمده
شغل خاصی که این طبقه قدسیه را می باشد بجای آورده سه بار گرد حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشتند چون دعوت
ایشان باجابت پیوسته بود اثر گرانی در خود دریافته فرمودند برداشتیم برداشتیم فی الفور حرارت غریبه عارض بدن
آن حضرت شد و در عنصر حضرت جهانبانی خفتی طاری گشت چنانکه در اندک فرصتی صحت کامل روی نمود و ذات معلی
صفات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدی رسید که اختلال در مزاج تزاید و ضعف
گرفت و امارات رحلت و انتقال از وجنات حال هویدا گشت تا آنکه بادل بیدار و باطن حقیقت بین ارکان دولت و اعیان
مملکت را احضار فرموده دست بیعت خلافت را بدست همایونی نهاده بجانشینی و ولی عهدی خود نصب نمودند و بر تخت
خلافت جلوس داده خود در پایه سریر خلافت مصیر صاحب فراش گشتند خواجه خلیفه و قنبر علی بیگ و تردی بیگ و هندو بیگ و
جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند نصایح بلند و وصایای گرامی که سرمایه دولت ابدی و پیرایه سعادت جاودانی تواند بود بجای آوردند

و بذل و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای الهی و رعایت رعایا و نگهبانی خلایق و عذر پذیرفتن متقصران و گذرانیدن جرایم
گناهکاران و رعایت حزم کار آگاهان و از پا در انداختن سرکشان و ستمکاران رهنمونی فرموده‌اند و بر زبان اقدس
رانده‌اند که خلاصه وصایای ما آنست که قصد برادران نکنید هر چند سزاوار آن کردند و الحق پاس انفاس وصیت آن حضرت
بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند و با انتقام نکوشیدند چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد
کیفیت و تاریخ ششم جمادی الاولی نهصد و سی و هفت در چهار باغی که بر لب آب جون در دار الخلافه آگره سر سبز کرده آن
بهار اقبال بود این عالم بیوفا را پدرود کردند فضلای عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت قصاید و تراکیب گفته‌اند از آن
جمله مولانا شهاب معمائی این مصراع تاریخ یافته «همایون بود وارث ملک وی» محال است که کمالات ذاتی
و صفاتی آن ذات قدسی آیات بدفترها گفته آید مجملش آنکه اصول هشتگانه جهانبانی را که اول بخت بلند باشد دوم
همت ارجمند سیوم قدرت کشورگشائی چهارم ملکداری پنجم کوشش در معموری بلاد ششم صرف نیت بر
رفاهیت عباد هفتم خوش دل ساختن سپاهی هشتم ضبط ایشان از تباهی بتمام و کمال بر وجه مستوفی داشتند و در
فضایل مکتسبه متعارفه رسمیه روزگار نیز سرآمد بودند و آن حضرت را در نظم و نثر پایه عالی بود خصوصاً در نظم ترکی
و دیوان ترکی آن حضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه دران مندرج است و کتاب مثنوی
که مبین نام دارد تصنیفی است مشهور و نزد زبان دانان این لغت بعزت تحسین مذکور و رساله والدیه خواجه
احرار را که در دانه بیت از بحر معرفت در سلک نظم کشیده‌اند و بغایت مطبوع آمده و واقعات خود را از
ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح بلیغ نوشته‌اند که دستور العملی است بجهت فرمان روایان عالم
و قانونی است در آموختن اندیشه‌های درست و فکرهای صحیح برای تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار و آن
دستور العمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهان مطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهارم الهی وقتی که رایات عالیات
از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده بود میرزا خان خانخانان ابن بیرام خان بفارسی ترجمه نمود
تا فیض خاص الخاص آن بعموم تشنه لبان رشحات سعادت فایز شود و گنج پنهان او در نظر تهی دستان دانش
آشکارا گردد و آن حضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر
دارند از انجمله این رباعی از زوارد طبع فیاض آن حضرت است «درویشانیم گرچه نه از خویشانیم لیک از دل و جان معتقد ایشانیم»

هنگام اشتداد مرض حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
سیفراز انی که عالم بشریت بواسطه توهمی که از حضرت
جهانبانی نحو طالع راه یافته بود که مبادا اندیشه گشته مستوجب
بخواجه را سلطنت بردارد و خواجه نیز از تباه رائی و بد بینی
مدعی بخود خیال باطل راه داده هر روز بدربار آمده
بجهوم کرم منافست آغاز نموده بوسیله درست گویان درین
مراه راست آمده از این اندیشه باز آمد و خواجه مذکور
کرد که بدربار حاضر نشود و منادی کردند که کسی پیش او
نباشند الهی کی بجای خویش و هیچ کس بجز خود قرار گرفت

دوست کوی شاهی از درویشی • شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم • واین دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر آن حضرت
سوبهاک میکندم فرقت تو دانستم • وگرنه رفتن ازین شهر می توانستم • تا بزلف پریشش دل بستم • از پریشانی
عالم رستم • و آن حضرت را در عروض رسایل شریفست وازانجمله کتابیست مفصل که شرح فن توانند بود و از آن
حضرت چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر بلند اختر مانده‌اند اول حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه
دوم کامران میرزا سیوم عسکری میرزا چهارم هندال میرزا صبیات قدسیات گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم
این هرسه از یک والده اند و از اجلهٔ اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال که در بساط عزت حضرت فردوس
مکانی کامیاب سعادت بوده اند یکی میرابوالبقاست که در علم و حکمت پایهٔ بلند داشت دیگر شیخ زین صدر نبیرهٔ
شیخ زین الدین خوافی بود و واسطه علوم متعارفه ورزیده بود و حدت طبع داشت و از نظم و انشا آگاه بود و بدوام
صحبت آنحضرت امتیاز داشت و در ایام دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت یافته بود هم
دیگر شیخ ابوالوجد فارغی خال شیخ زین خوش صحبت و خوش طبع بود و شعری میگفت دیگر سلطان محمد کوپه لطیف
طبع و شعرشناس بود و از مصاحبان میر علی شیر و در ملازمت معزز میزیست دیگر مولانا شهاب معمائی حقیری
تخلص از علم و فضل و شعر نصیبهٔ وافر داشت دیگر مولانا یوسفی طبیب او را از خراسان طلب فرموده بودند
در مکارم اخلاق و میمنت دست و مزید توجه ممتاز بود دیگر سرخ وداعی کهنه شاعر بی تعین بود در فارسی و ترکی
شعر میگفت دیگر طاہر تغائی در شعر سلیقه درست داشت در زمین مخزن بنام نامی آن حضرت مثنوی گفته است
دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آن حضرت
مرتبه عالی داشت از فضایل و کمالات خصوصا طب بهره‌مند بود دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور ناصر الدین
خواجه احرار در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته بود دیگر خواندمیر مورخ خوانده
و فاضل و خوش صحبت بود و تصانیف مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا
وغیره دارد دیگر خواجه کلان بیک از امرای بزرگ و اهل نشست بود و در پسندیدگی اطوار و شایستگی
فضایل ممتاز بود و برادرش کیچک خواجه مهردار و معتمد خاص و اهل نشست بود دیگر سلطان محمد دولدای
از امرای بزرگ بود و اخلاق پسندیده داشت چون مقصود ازین شگرف نامه احوال سلسلهٔ علیهٔ حضرت

شاهنشاهی است از احوال دیگران باز مانده شروع در احوال قدسی اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی می
کند و باختتام این بزرگان خود را آماده احوال نویسی بزرگ دین و دنی و خدیو صورت و معنی سرگذشت م
میسازد حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی مظهر کرامات عالی مصدر الهامات
متعالی رافع سپهر خلافت عظمی ناصب لوای ریاست کبری ملک بخش ممالک ستان مسندنشین سعادت
نشان موسس قوانین نصفت و عدالت مرتب براهین عظمت و جلالت منبع عیون رافت و احسان مورد انهار
علم و عرفان ابر مدرار صفوت و صفا بحر مواج فتوت و وفا حق گزین حقیقت شناس کثرت آئین وحدت
اساس هم بادشاه درویش نصاب هم درویش بادشاه خطاب چمن پیرای نظام دین و دنی نخلبند بهار
صورت و معنی کرسی کره سپهر ابدی و ازلی عضاده اصطرلاب حکمت علمی و عملی در صعاب ریاضت
و مسایل افاضت افلاطون یونانی در فنون حکمت و ممالک همت اسکندر ثانی گوهر هفت دریای فروغ
چهار گوهر مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر همای آسمان بال اوج بلند پروازی نصیر الدین محمد همایون
بادشاه غازی انار الله برهانه سبحان الله گویا بر نفس قدسی و نور قدوسی نقاب بشری
و جلباب عنصری انداخته بودند میدان عبارت در تکاپوی مدایحش تنگست و جولان اشارات
از شهرستان مناقبش فرسنگ فرسنگ لله الحمد که نزدیک شد که زمام اختیار از دست سلسله
علیه باز داشته در دامن مقصود حقیقی آویزم اکنون شروع مجملی از وقایع بدایع حضرت جهانبانی جنت
آشیانی مینمایم که هم مقدمهٔ نزدیک مقصد دوربین منست و هم شرح احوال پیر و بادشاه من متضمن
هم خدائی مجازی این خدیو آلهی را پرده کشائی کرده تشنه دلان دانائی را بزلال معرفت سیراب
می سازم و هم خود را تشنه جگر بساحل دریای شرح شمایل قدسیه این کامل الذات نزدیک می
گردانم حاشا حاشا بیان کمالات این جوهر فرد کجا از مثل منی آید ثنا گوی او مثل اوئی می باید بلی
گوهر یکتای دریای معرفت را مثل کجاست سخن خود را تسلی میدهم و برای خود کاری میکنم دل را آشنای
معرفت میسازم و زبان را جلای معنی میبخشم ای جویای دریافت سوانح آگاه باش و بپذیرای سخن شو
که ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شب سه شنبه چهارم ماه ذی قعده

نهصد و سیزده در ارک کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده نشین سرادقات
عفاف ماهم بیگم واقع شد و آن عفت پناه از دودمان اعیان و اشراف خراسان اند
و بسلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند و از بعضی ثقات شنیده شده که نسب عالی ایشان
چنانچه نسب والای والدهٔ ماجدهٔ حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ جام میرسد آن قدسی قباب
نیز بهمان سلسلهٔ مقدسه منتهی میشود و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی وقتی که بپرسش فرزندان سلطان
حسین میرزا نزول اقبال ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حبالهٔ عقد درآورده بودند
مولانا مسندی تاریخ ولادت آن حضرت سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز قدر و شاه
صف شکن و کلمهٔ خوش باد نیز تاریخ این زمان سعادت قران میشود که افاضل عصر یافته اند
و خواجه کلان سامانی گفته سه سال مولود همایون نش هست ۰ ۰ زاد که الله تعالی قدرا
برده ام یک الف از تاریخش ۰ تا کنم میل دو چشم بد را ۰ جلوس آن حضرت بر سریر فرماندهی
نهم جمادی الاولی سنه نهصد و سی و هفت در دار الخلافه آگره بوده است خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف
شده و بعد از چند روز سیر دریا فرموده اند و سفاین طرب در بحر شوق درآورده یک کشتی پر از زر
دران روز انعام کرده اند و باین زربخشی بنای دولت را اساس زرین نهاده آری کسی را که فرمان
روای جهان گردانند اول داد و دهش را باو کرامت فرمایند سه نه هر مردمی سرفرازی کند
سر آن شد که مردم نوازی کند ۰ دود ودام را شیر از آن گشت شاه ۰ که مهمان نواز است در صیدگاه
و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته و از بدایت حال تا هنگام سریر آرائی که سن اشرف
به بیست و چهار رسیده بود آثار بختیاری و کامگاری از ناصیهٔ اقبالش پیدا و انوار سری و سروری از
لایحهٔ مجد و جلالش هویدا بود و چگونه شعشعهٔ بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل آن
نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بودند و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی ظهور داشت و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری حضرت صاحب
قرانی جلوه گر شد و همین نور بود که از صدف بحر عفت النقوا در نقاب موالید از اصداف

و لآلی شاهوار نمودار گشت و همین نور بود که بروشنایی آن اغوزخان دولت آرای شد
و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ استعدادات نورافزایی بود و اسرار سواطع این نور
و آثار عجایب این ظهور از دایرهٔ حصر و احصا بیرون است هر کس را قوت شناخت کنه این
معانی نیست و قدرت دریافت این دقایق نی و مجملا حضرت جهانبانی بنیروی این نور ایزدی
که در چندین دهور و اعصار بروشنی خاص لباسی مخصوص پوشیده جان افروز بود و نزدیکست
که بظهور اعلی رسد چنانچه فر بزرگیهای صوری و معنوی از پیش طاق پیشانی نورانی آن حضرت پرتو ظهور
دارد و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات مقدس فراهم آمده همگی همت عالی مصروف رضا
جویی پدر بزرگوار سپهر مقدار داشتند و فرط شجاعت را با کمال تمکین و وقار پیوند داده بودند و با
این بزرگی و بزرگ منشی نگاهی بخود نینداختند و خود را در میان ندیدند و لهذا همین نسبت درست
و همت بلند بهر کاری که متوجه شدند و بهر خدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند و در تمامی عمر سعادت
قرین دانش را با دولت و دولت را با شفقت و مرحمت جمع ساخته جهان آرای بودند در
اقسام علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و سهیم نداشتند با صولت سکندری دانش ارسطو در ذات عالی
سمات فراهم بود چون در متابعت مراسم وصیت تقسیم مملکت صوری پرداختند غایت عدالت
کار فرمودند و کمال انصاف بلکه وفور تفضل و احسان بجای آوردند و فوز بکمالات معنوی که سلطنت حقیقی
همان تواند بود آن خود عطیهٔ الهی بود که اختصاص بوجود اشرف آن حضرت داشت که هیچ یک از
اخوان را از نسیم آن موائد میراث بهره نرسید و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب
عنایت فرمودند محال جاگیر میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبل بمیرزا عسکری اختصاص
یافت و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر و مسلم داشتند
و با تدبیر درست دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم افراد عساکر منصوره در قید اطاعت
و انقیاد در آوردند و هر کس که دم مخالفتی میزد مثل محمد زمان میرزا بن بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین
میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بوده بدامادی آن حضرت مشرف بود و از کوته

نظری و ناقص بینی آستین منازعت می افشاندند کمر خدمت کاری برمیان موافقت بست و آن حضرت
بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند و قریب یکماه آن قلعه را محاصره
داشتند چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب
پیشکش فرستاد و آن حضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته او را بخشیدند و از آنجا علم نهضت
افراشته متوجه قلعه چنار شدند و افواج گیتی ستان آمده بمحاصره آن پرداخت پوشیده نماند
که این قلعه فلک اساس در تصرف سلطان ابراهیم بود و از جانب او جمال خان خاصه خیل سارنگ خانی
بحراست او اشتغال داشت بعد از قضیهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمر جمال خان از بد اندیشی بسر آمد
خورد را او بر شد شیر خان بفسون و فسانه کوچ او را که لاد ملک نام داشت و در سیرت و صورت
ممتاز بود بزنی خواست و باین حیله اینچنین قلعه عالی را بدست آورد شیر خان چون از آمدن
افواج جهان کشا آگاهی یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود بر
و ایلچیان کاردان را فرستاده در کربزت سخن سرا شد آن حضرت زمانه سازی فرموده سخنان او را
بتوقف قبول داشتند و او عبدالرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاده
تا از صدمات مواکب بادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت و استکبار سرانجام دهد و این پسر پیوسته
در ملازمت بوده دایم خدمت کردی و در هنگام که رایات جهان کشا برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر
بمالوه رسید آن بی سعادت از موکب همایون گریخت و در نهصد و سی و نه ببن و بایزید از گروه افغانان
سر فتنه برداشته بودند آن حضرت متوجه رویه شدند بایزید در مبارزت بهادران اخلاص گزین به نشیب آباد
عدم فرو شد و خس و خاشاک آشوب آن گروه اشرار را پاک ساختند سلطان جنید برلاس را جونپور و آن حدود حکومت
نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند چون طنطنهٔ ملک گیری و فیروزمندی آن حضرت باقطار ممالک
بلندی یافت در نهصد و چهل فرمان روای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور
فرستاده محرک سلسله اخلاص شد و آن حضرت فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته دستخط
عنایت فرستاده خاطر او را مطمین فرمودند و همدرین سال قریب دار الملک دهلی برکنار دریای جون شهری

اساس فرموده نام آنرا دین پناه نهادند و یکی از فضلای تاریخ آنرا شهر بادشاه دین پناه یافته و بعد ازین
محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با برشلغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند و آن حضرت عنان
عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته بر کنار گنگ نواحی بوجپور نزول اجلال فرمودند و یادگار ناصر
میرزا را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند و بتایید ایزدی جنگ کرده مظفر گشت
و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتادند محمد زمان میرزا مقید ساخته به بیانه فرستادند
و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایه اعتبار انداختند و محمد زمان میرزا قدر عافیت ندانسته فرمان ارکا
ظاهر کرده از بند برآمده گریخته بطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت و اکثر ممالک معموره دلکشای هندوستان
که در زمان سعادت پرتو حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی از عدم فرصت و قلت مجال مفتوح نشده بود ببازوی
دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند. ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب چون میرزا کامران خبر منتقل
شدن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنید از روی بیحوصلگی میرزا عسکری را قندهار سپرده متوجه هندوستان
شد که شاید کاری تواند پیش برد سرکاه تاج دولت بتارک دولتمندی سربلندی یافته حمایت ایزدی و صیانت
الهی نگاهبانی او کند اندیشه تباه او جز تباهی شدن چه کار برد و چنین روایت کنند که دران ایام میر یونس علی بحکم حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه بیک از راه مکر و تلبیس شبی اعراض کرد
و سخنان درشت با او گفت و قراچه بیک شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور آمد و میر یونس علی
مقدم او را گرامی داشته کمال مردمی بجا آورد و اکثر اوقات او را بمنزل خود میطلبید و با هم صحبت دوستانه میداشتند
و قراچه بیک منتظر فرصتی می بود تا آنکه شبی در مجلس شراب در هنگامی که سپاهیان عمده او بجاگیر رفته بودند گرفته در بند کرد و کسان خود را در دروازهای
قلعه لاهور تعیین کرد و بتعجیل طلب میرزا کامران کس فرستاد میرزا که منتظر این معنی بود ایلغار کرده زود خود را بلاهور رسانید و شهر را متصرف گشت
و میر یونس علی را از بند برآورده عذرخواهی کرد و گفت اگر اینجا می باشید حکومت لاهور تعلق بشما دارد میر یونس علی قبول خدمت او نکرد و از و رخصت گرفته متوجه
ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را بر پرگنات سرکار پنجاب تعیین نمود تا کنار آب ستلج که بآب لودیانه اشتهار دارد
بتصرف در آورد و از راه گربزی ایلچیان در آنها فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نمود و استدعای مقرر داشتن این محال کرد حضرت
جهانبانی نیز از انجا که دریای جود ایشان موج خیز بود این محال را بمقتضای نسبت عقیدت بظاهر بسـ

و پاس نصایح دولت افزای گیتی ستانی فردوس مکانی برو مقرر داشتند و فرمان معلی در مسلم داشتن کابل و قندهار حضرت
و پنجاب شرف نفاذ یافت و میرزا از ین عاطفت غیر مترقب شکرانها بجای آورد و پیشکشها بدرگاه والا فرستاد
و بعد ازین میرزا پیوسته ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته مدایح حضرت جهانبانی گفته فرستادی از انجمله
این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاده ◦ چمن تو دمبدم افزون بادا ◦ طالعت فرخ و میمون بادا
هر غباری که ز راهت خیزد ◦ نور چشم من محزون بادا ◦ گرد کان از ره لیلی آید
جای او دیدهٔ مجنون بادا ◦ هر که گرد تو چو پرگار نگشت ◦ او ازین دایره بیرون بادا
کامران تا که جهان راست بقا ◦ خسرو دهر همایون بادا ◦ و تمامی که دعای او باجابت رسیده بود
که بمقتضای کم اخلاصی از دایرهٔ اعتبار بلکه از دایرهٔ هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش یابد و با اینهمه بمقتضای
رافت ذاتی نظر بر خطاها انداخته او را مشمول مراحم خسروانی میداشتند و بعض التفات جایزه غزل تقریب
ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند و همواره میرزا با منظاهر داشته در موقف فرمان برداری می ایستاد
و مشمول عواطف و محفوف عنایات میشد و در نهصد و سی و سه هلالی ایالت قندهار را بمیرزا کامران بخواجه کلان
بیک داد و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می آمد در اثنای راه بهزاره جنگ کرده شکست یافت میرزا
کامران از این ناخوش آمد و قندهار را ازو تغییر کرد نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر
بنگاله و فسخ عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت. چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی از جهات ممالک شرقی
محروسه فارغ شد در نهصد و چهل و یک عنان عزیمت بفتح دیار شرقی معطوف داشتند که بنیروی اقبال ممالک
بنگاله مفتوح شود رایات اجلال بقصبه کنار که در حدود کالپی است رسیده بود که بمسامع علیه رسید که سلطان
بهادر محاصره قلعه چیتور نموده و جمعی کثیر همراه تاتار خان کرده است و او باندیشه تباه خیالات محال در سر دارد
آنحضرت باستظهار بخت بیدار در جمادی الاولی نهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان گماشته کوس مراجعت
بلند آوازه گردانید بر مستبصران کار آگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر همیشه در اندیشه بلند پروازی می بود
و خار آرزوی تباه در کام جان نخچسته میداشت تا چون متعهد ایالت گجرات که موروث او میگشت و بچشم عبرت
کارنامه جنگ حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی را که بسلطان ابراهیم واقع شد دیده بود بهیچ وجه مقابله سپاه

نصرت قرین این دودمان عالی بخود قرار نمیداد و این معنی را مکرر بمحرمان خاص خود اظهار میکرد چون تاتارخان آمده
او را دید همواره مقدمات باطل خاطرنشان میکرد و پیش آمدن از حریم ادب را آسان وا می نمود و سلطان
بهادر چندانی مقید نمیشد تا آنکه روزی پوست کنده بتاتارخان گفت که من تماشاگر دست برد این سپاه شگرف
بوده ام لشکر گجرات حریف ایشان نیست من تدبیر و حیل لشکر ایشان را بخود رام خواهم ساخت و بهمین نیت
ابواب خزاین گشاده زربخشی کردی و ازین جنس لشکر که حکم مو و بی بود داشت تا ده هزار کس ملازم خود ساخته
بود درین اثنا محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی که نگاهبانان او بودند از بندخانه برآمده
بگجرات رفت و والی آنجا بمقتضای سودای خامی که می پخت آمدن میرزا را غنیمت دانسته در مراعات احوال او
پرداخت حضرت جهانبانی بسلطان بهادر نوشتند که مقتضای مواثیق و عهود آنست که جماعه که حقوق خدمت
بعقوق مبدل کرده اند و بنصوب گریخته رفته اند گرفته بدرگاه معلی فرستند یا آنکه از پیش خود رانده
اخراج نمایند تا اتحاد یکجهتی بر عالمیان ظاهر گردد سلطان بهادر از معامله نافهمی یا مستی دنیا در جواب نوشت
که اگر بزرگ زاده پناه بما آرد و بقدر رعایتی یابد بقاعده محبت و اخلاص منافاتی ندارد و بعهود و مواثیق
مضرتی نمیرساند چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت بود
و سلطان علاء الدین برادر او و چندین سلاطین نژادان بتقریبات از آگره و دهلی بگجرات آمدند و آنچه
مردمی دیدند و این معنی اصلا باعث فتور در مواد مودت نگشت حضرت جهانبانی منشور سعادت در جواب
فرستادند باین مضمون که علامت رسوخ و ثبات بر جاده عهد و پیمان غیر ازین نیست که امری که موجب
تزلزل ارکان صداقت بوده باشد مطلقاً بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد و این دو بیت
در آن جریده اقبال درج بود بیت ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق است ✽ طالی لکن ار زبان تو با دل موافق است
درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد ✽ نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد ✽ زنهار و صد هزار زنهار پند ما را بگوش
هوش شنیده آن مخذول را بپایه سریر اعلی فرستند یا دست رعایت از تربیت او باز داشته در آن
ولایت نگذارند و الا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیه علاء الدین
و امثال او کرده اند این قیاس مع الفارق را چه پایه قبول آن خبر دیگر بود و این طرز دیگر است و شاید از جراید تواریخ

معلوم شده باشد که حضرت صاحب قرانی با وجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم مایل نبودند چه
همت عالیه بجنگ فرنگ اشتغال میداشت اما چون قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیش او
رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصایح ارجمند از رعایت آنها منع فرمودند چون او از قبول این امر سرباز زد
آنچه مقصود همت بود بظهور رسید سلطان بهادر از تنگ شرابی و بدمستی جواب هوشمندانه ننوشت در میان
تاتارخان سخنان دراز کار که فریبنده کوته اندیشان تواند بود بسلطان بهادر میگفت و در روان ساختن خود بسمت
ممالک محروسه مبالغه داشت و اظهار میکرد که لشکر پادشاهی بعشرت خو کرده فراغت دوست شده است
و آن خیان که سلطان دیده بود نمانده بنابر تسویلات فتنه انگیزان سلطان بهادر اسباب روان شدن تاتارخان
آماده ساخته بیست کرور زر قدیم گجرات که چهل کرور معمول دهلی است بقلعه رنتهبور فرستاد که بصلاح
تاتارخان در مواجب سپاهی تو خرج کرده شود و سلطان علاء الدین پدر تاتارخان را با فوجی عظیم بجانب کالنجر
فرستاد که در آن ناحیه رفته شورش افزاید و برهان الملک بنیانی و طایفه از بکرائیان را نامزد ساخت
که بجد و دنا کوره شتافته عزیمت پنجاب نمایند و بخیال آنکه در لشکر منصور آسیبی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخت
هرچند تیزهوشان کاردانی گفتند که یکجا رفتن لشکر مناسب مینماید سودمند نیامد و نیز بی میمنتی پیمان شکنی را برمز
و تصریح برلوح ظهور نگاشتند فایده نکرد و بخود اندیشه نادرست راه داد که چون طبقه لودیان دعوی ریاست
هندوستان دارند تلاش ایشان در میان سلطان مفرقتی ندارد و نتایج نقض عهد بسلطان عاید نخواهد شد
تاتارخان را بعزیمت بی اصل روانه سمت دهلی ساخت و خود در انغارج و داخل ساخته داعیه محاصره قلعه چیتور
پیش گرفت تا هم این قلعه را بگشاید و هم در وقت حاجت میان با مداد لودیان بندد پوشیده نماند که سلطان
علاء الدین عالم خان نام داشت او برادر سکندر لودی و عم سلطان ابراهیم بود و بعد از قضیه سلطان سکندر با
سلطان ابراهیم مخالفت نموده در حدود دیهرسند دعوی سلطنت کرده سلطان علاء الدین خطاب خود ساخت و باتفاق
جمعی از افغانان دو روی متوجه آگره شد و سلطان ابراهیم بقصد پیکار برآمد و نزدیک هودل چون هر دو فریق
بهم رسیدند سلطان علاء الدین مقاومت جنگ صف را در خود ندیده شبیخون آورده کاری نساخت
و خسران زده باز گشت و از راه سالوسی و بد دروئی بکابل رفت و در جنگ ابراهیم از سپاهی لشکر منصور بود

تاتارخان بگجرات شتافت و سلطان بهادر او را اعتبار کرد و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بعد
از فتح هندوستان بر مکامن خاطر او آگاهی یافته بدخشان فرستادند و بدستگیری افغانان سودا
از قلعه ظفر گریخته با فغانستان آمد و از انجا ببلوچستان پیوست و از آن دیار بگجرات شد القصه چون این
فوجها روانه شدند تاتارخان دست بخزانه نهاده بجمع لشکر پرداخت و قریب چهل هزار سوار از افغانان
وغیره برو گرد آمد تا آنکه آمده بیانه را گرفت و چون بحضرت جهانبانی که بیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت
فرموده بودند این خبر رسید عنان توجه معروف ساخته در زود ترین هنگامی بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرمودند
و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقر علی و زاهد بیک
و دوست بیگ را با پانزده هزار سوار بدفع این فتنه روانه ساختند و فرمودند که دفع این فوج بزرگ که بخیال
تباه دهلی می آید در معنی استیصال فوجهای دیگرست پس همان بهتر که همت بر دفع همین فوج گماشته شود
و چون افواج قاهره نزدیک لشکر مخالف رسید ترس بر لشکر غنیم غالب آمده هر روز جمعی از ایشان جدا میشدند
چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانی بسه هزار سوار کشید چون بابرام تمام این لشکر اختیار کرده
بود و مبلغ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت و نه روی جنگ کردن آخر دست از جان شسته در
مندرایل بمعرکه در آمد و چندانکه توانائی داشت دست و پا زد و آخر کار زخمی دست و پا شده بهدف تیر هلاک
و علف تیغ مبارزان سفاک گشت و از پراکندگی این لشکر همان طور که بر خاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور
آمد و آن دو فوج دیگر از هیبت نصرت و اقبال لشکر منصور خود بخود پراکنده شدند ذکر نهضت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک هر چند خاطر جهانگشای از اندیشه تسخیر ولایت گجرات فارغ
بود که والی انجا پیوسته راه وفاق و اخلاص می پیمود لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی را بفر قدوم دادگری
آرایش بخشد ناگزیر اسباب آنرا آماده سازد و مصداق این معنی کردار والی گجرات است که از غرور
ذاتی و هجوم خوش آمدگویان و فزونی مستی و مستان دکنی هشیاری هوشیاران بیجهتی نقض عهود
و نقض روابط صوری نمود و مصدر چندین امور ناملایم شد لاجرم همت والا نقاضای آن نمود که موکب
عالی متوجه گجرات گردد بنابران در جمادی الاولی نهصد و چهل و یکم بتایید دولت و هدایت اقبال بساعت

اوایل

مسعود پای عزیمت در رکاب سعادت نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند چون نزدیک
قلعه رایسین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرایض با پیشکشهای گرامی فرستادند
که قلعه از بادشاه است و ما بنده بادشاهیم هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه خواهد بود لیکن چون
مقصود فتح ممالک گجرات بود بآن مقید ناشده متوجه ولایت مالوه شدند و چون سارنگپور مخیم سرادقات
اقبال شد طنطنه یورش جهانگشای و کوچ بکوچ نهضت اعلام منصوره بسلطان بهادر که قلعه چیتور را محاصره داشت
رسید از خواب غفلت بیدار شده بملازمان خود مشورت نمود جمعی بر آن شدند که مهم قلعه بوقت
میسر است و از اهل قلعه بالفعل ضرری نمیرسد مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موقوف داشته روبروی
لشکر بادشاهی شویم صدرخان که سرآمد طبقه علم و فضل بود و در جرگه سپاهیان صاحب منصب و الا گشته بثبات
رای و تدبیر متمیز بیت گفت مناسب آنست که کار قلعه را که نزدیک رسانیده ایم بآخر رسانیم و ما که بر سر کفار
آمده باشیم بادشاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد و اگر باید در ترک غزا و جنگ با او معذور باشیم این رای
پسندیده خاطر سلطان بهادر آمد و از روی استقلال ثبات قدم ورزید تا آنکه در سیوم شهر رمضان
نهصد و چهل و یک سلطان قلعه چیتور را مفتوح ساخت و بصوب موکب عالی روان شد مخیم اقبال عرصه اجین
بود و چون جسارت سلطان بهادر بمسامع علیه رسید آن حضرت نیز تیزتر توجه فرمودند و در نواحی مندسور که
از مضافات مالوه است در کنار کول آب که در کلانی و پهناوری دریایی بود از دو جانب این دو لشکر
فرود آمد و میان هراول حضرت جهانبانی بیگه بهادر و جمعی و میان هراول سلطان بهادر سید علیخان و میرزا مقیم
که خراسانی خان خطاب داشت کارزار پیوست و مخالفان را شکست افتاد و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد تاجخان صدر
خان باو گفتند لشکر ما تازه فتح چیتور کرده و هنوز چندان ضرب حرب لشکر بادشاهی ندیده بدل قوی بکار جنگ خواهند
پرداخت توقف ناکرده متوجه جنگ باید شد رومی خان که توپخانه حواله او بود و جمعی دیگر بسلطان گفتند که توپخانه
عظیم همراه داریم باوجود چنین استعداد آتش بازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد مناسب آنست که حصار
کرده بدور آن خندق زده اول این سلاح دوردست بکار فرماییم تا لشکر مخالف روز بروز تنقص پذیرفته
از هم باشد و جنگ تیر و شمشیر بجای خود است آخر بهمین قرار ایستادند همواره هنگامه جنگ گرم میشد و پیوسته

شکست بر گجراتیان می افتاد و از سوانح اقبال آنکه روزی جمعی از بهادران و یکه جوانان بزم ثانی پیمای گرم کرده بودند
و هر یکی سرخوش گشته سخن از مردانگی میراند یکی را که هوش معامله دانی کمتر مانده بود بحکایت درآمد که از
گذشته تاکی حرف سرایی خود امروز که غنیم در برابر است متوجه او باید شد و عیار کار خود را ظاهر ساخت و بی آنکه
هوشیاران لشکر منصور آگاهی یابند این بزم آرایان می گسار که قریب دویست کس بودند مسلح شده بر لشکر
غنیم روان شدند چون نزدیک رسیدند یکی از اعیان گجرات با قریب چهار هزار کس بیرون اردو آمده پاس
میداشت پیش آمد و عرصه نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت در نیاید و گجراتیان را دل از دست رفت و انهزام
یافته باردو درآمدند و این رزم دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند صیت این دلیری و دلاوری آرام ربای
لشکر سلطان بهادر شد و بعد از آن از غلوا را به خویش کم کسی برآمدی و پیوسته سپاه نصرت قرین اطراف رفته
بار آمده و شده غله میزدند تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم پدید آمد روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد
کس قدم جرات نهاده پیش برآمد و از این طرف نیز جمعی بجنگ پیش آمدند و سه مرتبه مردم گجرات تیر
انداخته گریختند و حیله و روباه بازی عیار کرد فیروزی مآثر بادشاهی را بر مجرای توپخانه رسانیدند و بیکبار
توپها را آتش دادند آن روز بعضی مردم بادشاهی را چشم زخم رسید بعد از هفده روز که ساعت مختار بود حضرت
جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند درین میان روز بروز کار گجراتیان
بر بیم و هراس بیشتر میکشید و بیدولتی را اسباب آماده تر میگشت تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب یکشنبه
بیست و یکم شوال سال مذکور سلطان بهادر خود ویران شده بر نمود تا تمام ضرب زنها و دیگهای کلان را
پر دارو کرده آتش دادند تا همه در هم شکستند چون شام درآمد سلطان بهادر با میران محمد شاه و پنج شش از نزدیکان
خود از فرجه سراپرده برآمده رو بجانب آگره کرده بجهت پی غلط کردن بجانب مندو روانه شد و صدر خان
و عماد الملک خاصه خیل هر دو باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست متوجه مندو شدند و محمد زمان میرزا با جمعی
جهت فتنه و فساد بصوب لاهور رفت از روز غریب غریو و غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست و حقیقت بصوب
حال در اردوی معلی ظاهر بود و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند و انتظار ظهور
بتاثیر فتح غیبی داشتند تا آنکه بعد از یک پاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مندو فرار نموده است

بهادران لشکر فیروزی مند باردوی سلطان بهادر درآمده دست بغارت کشودند و اسباب و اموال
و فیل و اسب فراوان بدست درآمد و خداوندخان که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد
و آنحضرت او را بنوازشهای بادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاه داشتند و یادگار ناصر میرزا و قاسم
سلطان و میر هندو بیک را با لشکر گران عقب لشکر گریخته فرستادند تا ری مرکس که بتیره رایان نقشبند تیره
رای شود خصوصا عهد و پیمان شکسته با چنین خدیو جهان که قبله صدق و سداد باشد نعبده بازانه پیش آمده نرد
مخادعت بازد مرآینه او را چنین روز بد پیش آید مجمل آنکه چون صدرخان و عماد الملک از آنجا روان شدند
راست بقلعه مندو بر آمدند و حضرت جهانبانی نیز متعاقب عساکر منصوره آمده در تعلیچه نزول اجلال فرمودند و دور
قلعه مخیم اقبال گشت و رومی خان از لشکر مخالف گریخته بملازمت پیوست و خلعت سرافرازی یافت و روز
چهاردهم سلطان بهادر از راهها مختلف گشته از طرف دروازه جولی بهیر بقلعه مندو بر آمد و سخن صلح درمیان آورد
که گجرات و چیتور که الحال بدست آمده بسلطان باشد و مندو و آنحدود که از این حضرت جهانبانی متعلق شود
مولانا محمد پرغلی از طرف حضرت جهانبانی و صدرخان از طرف سلطان بهادر در نیلی پیل با هم نشسته قرار
دادند در آخر همین شب حارسان قلعه از محنت تردد مانده شده بودند که از عقب قلعه سپاه نصرت قرین مقدار
دویست نفر بعضی نردبانها نهاده و برخی بطنابها دست زده بقلعه برآمدند و از دیوار حصار خود را پایان
انداخته دروازه قلعه را که دران سمت بود کشودند و اسبانرا درآورده سوار شدند و سپاهیان دیگر از
راه دروازه درآمدند خبر بصاحب موجل که ملوخان مندو والی بود و لقب قادرشاهی داشت رسید خود را
براسب گرفته تاخته پیش سلطان آمد سلطان هنوز در خواب بود از آواز قادرشاه بیدار شده درمیان خواب
و بیداری رو بگریز نهاد و با سه چاری بیرون شتافت و در اثنای راه بهوبت رای ولد سلهدی که از جمله کلیان
او بود با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد و چون بدروازه سرمیدان رسیدند از سپاهیان نصرت
قرین قریب بدویست سوار روبروی آمدند سلطان خود اول برانها تاخت و چندی دیگر متعاقب او تاختند آخر فوج
شکافته با ملوخان و یک ملازم دیگر بدر رفت و بقلعه سونگیر آمد و اسبانرا اطنابها بسته پایان فرستاد و خود نیز بهزار
تعب فرود آمده راه گجرات گرفت در نواحی قلعه قاسم حسین خان ایستاده بود یوری نام اوزبکی که از نوکری

سلطان که گریخته ملازم قاسم حسین خان شده بود سلطان را شناخت و بخان گفت خان از کهنه عملگی شنیده و نا شنیده
انگاشت تا آنکه سلطان نیم جانی بسلامت برد و تا رسیدن بقلعه چانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوسته
چون بقلعه رسیدند از خزاین و نفایس آنجا آنچه توانست به بندر دیب فرستاد سخن چون باینجا رسید آغاز
این فتح انجام گفتن چاره نیست چون بهادران نصرت پیشه این چنین تیز دستی نموده بالای قلعه مندو رفتند
و این چنین کارنامه جلادت نمودند در ان سحر خبر مشخص بیرون نیامد چون دو ساعت از روز گذشت خبر در آمدن
جنود اقبال در درون قلعه مندو و مفتوح شدن آن موقف عرض حضرت جهانبانی رسید آن حضرت
سوار دولت شده متوجه قلعه گشتند و از دروازه دهلی در آمدند صدر خان بمجانان با تمام مردم خود بر در
خانه ایستاده جنگ میکرد هرچند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت آخر مردم اعیان عنانش گرفته
بجانب سونگر بردند و کس بسیار بهمراهی او شتافته آنجا متحصن شد و سلطان عالم نیز آنجا رفت سپاه ظفر
قرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کرد بعد از ان حکم منع بر یغماگران شرف نفاذ یافت و معتمدان را
پیش صدر خان و سلطان عالم فرستادند این کاردانان بنصایح گرامی دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند
و پس از درازی گفت و شنود و کوتهی سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند و چون از سلطان
عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده بود او را پی کرده رها کردند و اتفاق خیر وانه در باره صدر خان
بظهور آمد و بعد سه روز از این فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوار کار طلب بطریق ایلغار متوجه گجرات
شدند و حکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل متعاقب می آمده باشد چون عساکر فیروزی مآثر بچانپانیر نزدیک شد
بجانب دروازه پیپلی قریب بحوض عماد الملک که سه کروه دوره اوست ایستاده افواج ترتیب دادند
چون خبر سلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازه دیگر که بجانب سنگر تلاوست بیرون
آمده بجانب کنبایت فرار نمود و در شهر باشارت او آتش درگرفت حضرت جهانبانی بشهر نزول اقبال کرده حکم
فرمودند که آتشها را باب رحمت فرو نشانند و برهندو بیک و جمعی دیگر را در حدود چانپانیر گذاشته مقدار
هزار سوار جنود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند سلطان بکمبایت رسیده بجانب دیپ شتافت
و صد غراب جنگی را که بجهال فرنگ ساخته بود آتش زد که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان

روزی که او بدیب رفت حضرت جهانبانی بکمبایت نزول اجلال فرمودند و ساحل دریای شور مخیم اقبال شد و از انجا
جمعی را بتعاقب سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند سلطان چون بدیب درامد بهادران نصرت
قرین از نزدیکی دیب بغنایم فراوان برگشته بکمبایت آمدند و بتائیدات آسمانی در سال نهصد و چهل و دو
فتح مندو و گجرات روی نمود و آنرا که با خدای بازگشت و معیار آن نیت درست هرآینه مقصود را درکنار
او نهند و در غره شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت و بسام میرزا برادر شاه طهماسب
صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمدند مارا
خواجه کلان بیک استحکام داده بود تا هشت ماه نگاه داشت درین اثنا میرزا کامران باستعداد تمام
از لاهور نهضت نمود و میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست و اغزیوار خان را که از
امرای کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانیدند و بسیاری از لشکر قزلباشی
سر بصحرای عدم نهادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بجدود لاهور رسید و شورش میرزا محمد
زمان برطرف شد و شرح این داستان اقبال برسم اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته بود که میرزا محمد زمان
بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیه فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت چون مشارالیه بحدود سند آمد
شاه حسین ولد شاه بیک ارغون والی سند در پیش خود جای نداده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران
متوجه قندهار شده است و ملکی چنین معمور خالی است آنجا باید شتافت میرزای بخت برگشته عرصه را خالی خیال
نموده بلاهور آمد و محاصره نمود درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس سطوت زد و میرزا محمد سراسیمه وار زمان
چاره کار خود غیر ازانکه باز بگجرات رود ندید محروم و مخذول برگشته باز بآن دیار رفت و درین سال
میرزا حیدر کورکان از کاشغر راه بدخشان سرکرده میرزا کامران را در لاهور دریافت و در بهار دیگر شاه طهماسب
خود بجدود قندهار آمدند و خواجه کلان بیک جمیع کارخانها را از توشک خانه و رکاب خانه و غیرها را بآئین شایسته
ترتیب داده مقالید قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد و گفت سامان قلعه داری ندارم و توانائی نبرد
وآمده دیدن و آئین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری روا نی ناچار خانه آراستن و مهمان
سپردن و خود را کناره داشتن مناسب میداند و خود براه تته و اُچ بلاهور آمد و میرزا کامران یکماه کورنش

نداد که چرا این قدر نتوانستی نگاه داشت که من خود را به رسانم و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران
سرانجام نموده بار دوم یورش قندهار نموده متوجه شد میرزا حیدر را بجهت سربراهی مهمات لاهور گذاشت
شاه طهماسب پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قاجار را که از امرای بزرگ بود بحکومت قندهار گذاشته رفته بود
میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود بداغ خان امان طلبیده رفت و میرزا قندهار را متصرف شد استحکام
داده بلاهور مراجعت نمود و سخن کجا بود بکجا کشید همان بهتر که ازین دست باز داشته بسر رشته مقصود
پیوندم القصه چون حضرت جهانبانی بر مردم کم بجد و دکمایت نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لاور کرا
داود که از اعیان سلطان بهادر بودند و نزدیک کولی واره بسر می بردند بکولیان و گواران آن سرزمین
قرار دادند که با موکب حضرت جهانبانی مردم کم رسیده اند فرصت غنیمت دانسته شبخون باید
آورد و باین قرار مستعد شده اند و از آثار بیداری اقبال آنکه پیرزنی ازین معنی خبردار شده خود را
بحوالی سراپرده بادشاهی رسانید و یکی از نزدیکان درگاه گفت که حرفی ضروری است میخواهم بی واسطه
بی توقف عرض رسانم چون مبالغه از حد متجاوز میکند و آثار راستی از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت بار
یافته قرار داد شبخون را بعرض اقدس رسانید آنحضرت فرمودند که این دولتخواهی او را از بند استخلاص
نمایم و اگر دروغ گفته باشم مرا با سر سیاست رسانند حسب الحکم پسر او را پیدا ساختند و بر مردم موکل گذاشتند
و آرزوی احتیاط سپاه نصرت قرین را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند نزدیک سحر یک باره پنج
شش هزار بهیل و گوار بر سراپرده‌های دولت ریختند و حضرت جهانبانی با سپاه دولت قرین
خود را بر سر تلی کشیده بودند گواران آمده بتاراج اردو پرداختند و اکثر کتب نفیسه که مصاحبان
معنوی بودند پیوسته با خود داشتندی تلف شد از انجمله تیمورنامه بود بخط ملا سلطان علی و تصویر
استاد بهزاد و اکنون در کتابخانه حضرت شاهنشاهی موجود است القصه در اندک فرصتی صبح سلامت
از مطلع اقبال دمید و بهادران جلادت آیین روبرین بی اعتدالان آورده بشبه تیر همه آن بی دولتان
سیه بخت را منهزم و متفرق گردانیدند و آن پیرزن سفید رویی یافت و بکام خود رسید و سطوت
غضب بادشاهی و صولت قهر جاری بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن کمایت نافذ گشت و بعد از آن

قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بچانپانیر مراجعت موکب عالی شد و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره
داشتند و اختیار خان که از قاضی زادهای قصبهٔ زیاد بود که از قصبات آن ولایت است و بر شد و کار
دانی از معتمدان سلطان شده بود در لوازم نگاه داشت قلعه سعی بلیغ بجا آورد و با این همه محافظت
و احتیاط گاه گاه از درهای کوه که از کثرت درخت و انبوهی خارزار گذر پیاده بصعوبت میسر بود چه جای
سوار بعضی از هیزم کشان کوه بوزد بمصلحت منافع خود منفذی پیدا کرده از قسم غله و روغن بقصد گران فروختن
در پای قلعه می بردند و مردم قلعه طنابها فروهشته زر پایان میفرستادند و متاع بالا می کشیدند چون مدت
محاصره بدور و دراز کشید روزی حضرت جهانبانی بسیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال میفرمودند و محلی
که بجای درآمد عساکر ممکن باشد می جستند یک مرتبه از طرف ماول که باغستان بود و سیرکنان پیشتر رفتند
جمعی که غله و روغن فروخته از میان جنگل برآمده بودند بنظر اشرف درآمدند حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه
چه کاره اند گفتند هیزم کشیم چون از اسباب هیزم کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق
نگشت حکم اشرف شد که تا براستی سخن نگویند از سیاست نجات نیابند ناچار اقرار کردند که حال اینست
حکم شد که پیش باشند و آن جایگاه را بنمایند چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلندیست در کمال همواری
که برآمدن بران در نهایت دشواریست بحکم عالی میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند و بفاصلهٔ یک گز جب در آن
در دیوار کوه فرو کوفتند و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی برآیند سی و نه نفر برآمده بودند
که بنفس نفیس خود خواستند که برآیند بیرام خان بموقف عرض رسانیدند که این مقدار توقف شود که مردم از
میان راه بالاتر روند آنگاه خود متوجه شوند این گفت و خود پیش شد و از عقب بیرام خان حضرت جهانبانی
خود بدولت و اقبال صعود فرمودند و آنحضرت چهل و یکم بودند خود ایستاده قریب سیصد جوانان را ازین
سلّم فولادی بسلامت بالا گرفتند و حکم شد که لشکر نصرت پیوند که بمورچلها تعیین یافته بود بقلعه حمله کنند
مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو بیداشتند که
ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده بشیبه تیر اهل قلعه را هلی پا ساختند و از آگاه شدن آنکه حضرت
جهانبانی خود بذات اقدس بمدارج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته اند مخالفان تیره رای هر یک بسوراخ

در بیان صعود کردن بر آمدن بر [illegible]

فرو رفتند و نقارهٔ فتح بلند آوازه شد و اختیار خان از جائی که بود بالاتر بر سر کوهچه که آنرا مولیه گویند بر
آمده متحصن شد روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند او با وجود دانش و سربراهی مهمات سلطنت از علوم
حکمت خصوصاً هندسه و هیئت نصیبهٔ تمام داشت و از شعر و معما بهره‌مند بود در مجلس عالی برخصت نشستن
در جمع مجلسیان دانشور سرافراز شد و بعواطف خسروانه امتیاز یافت و داخل مقربان عتبهٔ سلطنت
شد و یکی از فضلا تاریخ این اول هفتهٔ ماه صفر یافته است و چون ولایت گجرات تا آب مهندری در تصرف
اولیای دولت در آمد و از آن طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود بسلطان بها در عرضه داشت
نوشتند که محصول ولایت رسیده و عاملی که برسم تحصیل قیام نماید از وجاره نیست اگر کسی تعیین شود رعایا
از عهدهٔ ادای مال بیرون آیند سلطان بهر یک از ملازمان خود که از بنمقوله حرف میزد همه را خاموش می
یافت عماد الملک قدم جرأت پیش نهاده استدعای این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضای برآمد
کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد باز پرس آن نباشد عماد الملک با دویست سوار متوجه احمدآباد
شد در راه بمردمی که میدانست مواجب چند نوشته میداد چون باحمدآباد رسید ده هزار سوار بر او گرد آمد
هر که دو اسب داشت یک لک گجراتی باو میداد در اندک فرصتی سی هزار کس فراهم آورد و مجاهد خان حاکم جونه گر
با ده هزار سوار آمده باو پیوست و در آن ایام حضرت جهانبانی بجهت فتح قلعهٔ چانپانیر و بدست افتادن اسباب
و اموال فراوان به بزم خسروانی اشتغال میداشتند و پیوسته بر لب حوض دوریه جشنهای پادشاهانه
و بزمهای رنگین ترتیب می یافت و از جلایل غلطات فرمان دهی آنست که خدمتگاران خاص و ملازمان بساط قرب را
ضابطه چند قرار دهند و در هر گروهی یکی از خردمندان احتیاط اندیش تعیین فرمایند تا همواره از نشست و خاست
و ماند و بود و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد که پدر و مادر اندیشهای تباه است نگاهبانی
نماید علی الخصوص وقتی که خدیو زمانرا کثرت مشاغل پرده بر جزئیات امور کشیده باشد و باید که با این کفایت‌مندی
منهیان راست گفتار درست کردار تعیین نمایند تا همواره از حقیقت احوال و مغز مقاصد این جماعه بسامع
اقبال میرسانیده باشند و اگر نه بسیاری از تنک حوصلگان بواسطهٔ دوام ملازمت سطوت پادشاهی
کمتر ملحوظ باشد و باده تقرب از هوش بُرده در پای لغزیدن خیره‌سران ابدی انداز دو فسادهای عظیم ازین بدمستی رو

نماید چنانچه در نیولا سانح شد و شرحش آنکه در خلال احوال کشادهای فتوحات غیبی بزم آرای دولت روز
افزون بود چندی از کم حوصلگان ناقص نهاد که بحسب سرنوشت داخل باریافتگان حواشی مجلس عالی شده
بودند از کتابدار و سلحدار و دوات دار و امثال آن اتفاق نموده بباغستان ملول که بوی گلهایش
سودای جنون را تازه سازد و هوای دلگشایش خون خفته را بجوش آرد رفته بزم صراحی و جام ترتیب
دادند و در عالم سرخوشی که رخت عقل و هوش را بیغما داده بودند کتاب ظفرنامه درمیان داشته مبادی
احوال نصرت قرین حضرت صاحب قرانی میخواندند که آن حضرت در آغاز بهار دولت از مخلصان جانسپار
چهل کس همراه داشتند روزی از هریکی دو تیر فراگرفتند و یکجا بسته بهریکی دادند که بشکنند هرچند بسر زانو
نهاده زور آوردند فایده نکرد و چون آن تیرها از هم گشوده بهریک دو دو تیر دادند هرکدام تیرها را
شکستند آن حضرت فرمودند که ما چهل تنیم اگر مثل این دسته تیر یکدل باشیم بهر جا که متوجه شویم ظفر ملازم ما باشد
باین اندیشه درست و خیال بلند که همت چست کرده متوجه ملک گیری شده بودند آن بیخبران پنجره این سرگذشت را
شنیده خیال نکردند که هریکی از آن چهل تن لشکری بود از تایید آسمانی قیاس بر محض صورت نموده در اندیشه تباه
افتادند و خودها را چون شمردند چهار صد شمار آمدند از عالم دیوانگی و بیهوشی مضمون اتفاق را در عدد چهار صد اقوی
یافته داعیه گرفتن دکن را بخود مصمم ساخته دران بدمستی ساحت فراز و نشیب راه اجل پیمودن گرفتند
روز دیگر هرچند ازین نزدیکان دورنشان جستند اثری و علامتی نیافتند عاقبت پی بر خیال فاسد ایشان برده
بقصد گرفتن ایشان هزار کس تعین فرمودند در اندک زمانی آن بخت برگشتهای اجل رسیده را دست و گردن بسته
بدرگاه والا آوردند روز سه شنبه بود که آن حضرت جامهای سرخ رنگ برای دربر کرده بر کرسی قهر و غضب نشسته
و زمره گناه کاران را گروه گروه می‌آوردند و در حق هر طایفه فراخور رقم تقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم میفرمودند
بعضی را دست بسته پایمال فیلان کوه پیکر ساختند برخی را که سر از خط ادب بیرون برده بودند بسر برداشتن
بار سر از تن اختصاص دادند و جماعه که دست از پا نشناخته بخیال فاسد دست زده بودند بی دست و پا گشتند
و فرقه که از خود بینی گوش اوامر بادشاهی نداشته بودند گوش و بینی را بر جا نیافتند و طایفه که سر انگشت عزیمت
بر حرف خطا نهاده بودند نقش انگشت در مشت ندیدند بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت نماز شام در رسید

امام که از خالی ساذکی نبود در رکعت اول سوره الم ترکیف خواند بعد از فراغ سلام حکم کردو ن انتقام بنفاذ
پیوست که امام را ته پای فیل انداز ند که او عمدا سوره فیل را بکنایه خوانده است و این عدالت بنظم فرود
آورده فال بدزده است مولانا محمد پرغلی عرضه داشت نمود که این امام معنی قران نمیدانند اما چون سورت الم ترکیف
زبان کشیده بود غیر از خطاب عتاب در جواب نشنید بعد از زمانی چون پرتو ساده لوحی امام بر حاشیه
ضمیر قدسی تافت و اشتعال نایرهٔ غضب تسکین پذیرفت تاسف عظیم فرموده تمام شب را برقت و بکا گذرانید
و بعد از انصرام این امر تردی بیک خان را در چانپانیر گذاشته رایات نصرت را متوجه احمد آباد ساختند و بر لب آب
مهندری نزول اجلال فرمودند و عماد الملک نیز دلیری کرده پیش آمد بهر یک کوچ موکب معلی و نیز کوچ میکرد
میان قصبه نریاد و محمود آباد با میرزا عسکری که هراول بود و چند منزل پیشتر می آمد رو برو شده جنگ عظیم در
پیوست و شکست بر میرزا افتاده بود که یادکار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هندو بیک با جمعی کثیر رسیدند
و علم دولت را افراشته طنطنه وصول کوکبه عظمت بادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که اینک موکب
عالی رسید این سخن گفتن و صدا بگوش اعدا رسیدن و فتح یادکار ناصر میرزا و شکست مخالفان معاً روی نمود
یادکار ناصر میرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سر او آمد از جانب مخالفان عالمخان لودی و چندی دیگر تردد
نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت بدر برد و درویش محمد قراش پسر شجاعت خان درین
جنگ بشهادت رسید درین اثنا سطوع رایات بادشاهی و فتح بر فتح روی نمود و دران هنگام که موکب
مقدس آن حضرت رسید از سه هزار بیشتر و از چهار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بود و از خداوندخان
پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده است یا نی او جواب داد که اگر آن غلام مبروص یعنی عماد الملک خود درین
جنگ بوده جنگ آخر شد و اگر او خود نبوده است ظاهرا یک حرکت مذبوح دیگر محتمل است بتحقیق این معنی
مردم تعیین شدند و کس زخمی که در میان کشتها نیم کشته افتاده بودند از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ
بسرکردگی عماد الملک بود و روز دیگر موکب والا شکوه کوچ کرده پیشتر نزول اجلال فرمود و میرزا عسکری
با عساکر دولت همچنان پیش پیش میرفت و چون این طرف حوض کانکریه مخیم اقبال شد میرزا عسکری بعرض رسانید
که اگر تمام اردو بشهر در آید بعموم خلایق آزار خواهد رسید حکم شد که بیاولان بر سر دروازه شهر باشند و غیر

از میرزا عسکری و مردم او هیچکس دیگر را بدرون نگذارند و چون بساعتی کوچ فرموده در حوالی سرکیج که
معموره ایست دلکش نزول اجلال فرمودند روز سیوم با مخصوصان بساط عزت بسیر شهر بر آمدند و بعد از آن
در تنسیق مهمات گجرات توجه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند و هندو بیگ را با جمعی کثیر بکمک گذاشتند
که هر جا احتیاج کمک شود خود را بآنجا رساند و پتن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند و قاسم حسین
سلطان را بروچ و نوساری و بندر سورت مکرمت نمودند و دوست بیگ ایشک آغا کنبایت و بروده یافت
و محمود آباد بمیر بوجکه بهادر اختصاص گرفت و چون انتظام مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجه
بندر دیب شدند در وقتی که موکب عالی از دندوقه که در سی کروهی احمد آبادست گذشته بود عرایض دولت
خواهان از دار الخلافه آگره رسید که چون رایات عالی از پایه سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمردان و
سرکشی و تمرد برداشته دست افساد گشاده اند و از مالوه نیز مسرعان آمدند که سکندر خان و ملو خان خروج کرده
بر سر مهتر زنبور جاگیردار سرکار مندو آمدند و او اموال خود را گذاشته باجین آمد و جمعی سپاهیان
که درین صوب جا بجا تعیین بودند در اجین فراهم آمدند و ارباب فتنه بجمعیت فراوان آن شهر را محاصره نمودند
و درویش علی کتابدار حاکم اجین بزخم بندوق درگذشت و باقی متحصنان قلعه امان طلبیده دیدند رای گیتی نمای بران
قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه در مالوه بوده مندو را مستقر اورنگ اقبال گردانند تا هم ملک مالوه از
اهل فساد پاک شود و هم ولایت گجرات که بتجدید مفتوح گشته بضبط درآید و هم نایره فتنه و فساد که در حدود مستقر
سلطنت اشتعال یافته منطفی شود بنابران ~~گجرات را بمیرزا عسکری و گروهی از امرا سپرده~~ عنان معاودت
معطوف داشته بکمبایت نزول فرمودند و از آنجا ببروده و بروچ و از آنجا بجانب سورت تشریف اعلی اقبال
نموده از آن راه بسر اسیر و برهانپور توجه فرمودند و هفت روز در برهانپور توقف نموده از آنجا کوچ فرمودند و از
پهلوی قلعه اسیر گذشته مندو را مخیم فتح و اقبال ساختند و فتنه اندوزان بمحض صیت معاودت رایات اقبال پریشان
شده هر یکی بگوشه خزیدند و آن حضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاده اکثر ملازمان رکاب
دولت را جاگیر در آن ولایت فرمودند و در های کامرانی و کامبخشی بروی روزگار گشودند گذاشتن میرزا عسکری
گجرات را انجال قا سه بزرگی که قدر نعمت و دولت نشناخته راه ناسپاسی سپرد و هر آینه بدست خود تیشه بر پای خود

گجرات را بمیرزا عسکری و گروهی از امرا سپرده

زندو بزور خود در مهاویه هلاکت افتد و مصداق این مقال احوال میرزا عسکری و امرای گجرات است که از محک
حوصلگی باندک کامیابی اندیشها کج در راه داده‌اند و از زیست ناشایسته اول کرد خلاف در یکدیگر پدید آوردند و غبار
نفاق ساخته احوال ایشان را تیره گردانید چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند خانجهان
شیرازی و رومیخان که صفر نام داشت و قلعه سورت بنا کرده اوست با یکدیگر اتفاق نموده ولایت نوساری را که
در تصرف عبدالله خان خویش قاسم حسین خان اوزبک بود برآوردند عبدالله خان آن نواحی را گذاشته بهروچ آمد
و مقارن این حال بندر سورت نیز گرفتند خانجهان از راه خشکی روانه بروچ شد و رومیخان از راه دریا بر غرابهای
جنگی سوار شده با توپ و تفنگ ببروچ آمد و قاسم حسین خان دست و پا گم کرده بجانپانیر شتافت و از آنجا باحمدآباد
پیش میرزا عسکری و هندو بیگ آمد که کمک گیرد و سید اسحق که از سلطان بهادر خطاب شتابخانی داشت
کنبایت را بتصرف در آورد و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از چنپانیر باحمدآباد رفت و دریا خان و مجاهد
خان از رای سین برآمده پیش سلطان بدیب رفتند چنپانیر را خالی یافته متصرف گشتند و از کمال بی اتفاقی و بی تدبیری
حال باینجا رسید که غضنفر نامی از نوکران یادگار ناصر میرزا با سی صد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت و محرک
آمدن سلطان شد و نوشتهای دولتخواهان او پی در پی رفت تا آنکه سلطان بهادر متوجه احمدآباد گشت
و بنزدیکی سرکیج فرود آمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و قاسم حسین خان نزدیک
به بیست هزار سوار عقب اساول روبروی سلطان رفته فرود آمدند تا سه شبانه روز مقابله داشتند
و از آنجا که نه با حضرت جهانبانی اخلاص درست داشتند و نه سودای پاک از بد رائی و اندیشه نادرست
جنگ ناکرده بجانب چانپانیر روان شدند و انواع خسران روی داد نمک خوردن و کاسه بر سر خوان شکستن
و در محل تقدیم شکر عرصه تقصیر و ساحت کم خدمتی پیمودن ظاهرست که چنین روز نشانند سبحان الله کرتم
که دل اخلاص گزین که گوهر بیت بی بها و در خراب آباد دنیا بدست کم افتد نداشتند نقد معامله دانی
و سوداگری که رایج این چار بازارست چو از دست داده بودند القصه سلطان بهادر که هزار گونه اندیشه‌ای
داشت دلیر گشته متعاقب روان شد سید مبارک بخاری هراول سلطان بود نزدیک بلشکر پادشاهی رسید
جنداول یادگار ناصر میرزا بود برگشته جنگ مردانه کرد و بسیاری از هراول سلطان را بقتل رسانید و بدست

میرزا از زخمی رسید غنیم بجود آباد ایستاد و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل بای
داده بود از آب مهندری که پیش راه بود بی محابا گذشت و خیلی از سپاه رخت زندگانی بسیل فنا دادند
سلطان نیز تا آب مهندری آمد میرزا چون بچانپانیر رسید تردی بیگ خان لوازم مهمانداری بجای آورده بمحل خود باز گشت
روز دیگر میرزا یان باندیشه فاسد بتردی بیگ خان پیغام فرستادند که ما پریشان حال آمده ایم و لشکر بد حال است از
خزاین قلعه پاره برسم مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم و اینجا نفس راست کرده بدفع خصم مبادرت نماییم
و بمندو که معسکر والاست قاصد بشتاب روزمره سد عرایض میفرستیم تردی بیگ قبول این معنی نکرده و میرزا یان بکنگاش
گرفتن او نمودند که تمام خزاین را متصرف شوند و سلطنت بنام میرزا عسکری مقرر شود و اگر به بهادر دستی یابیم بهتر
والا چون حضرت جهانبانی را هوای مالوه خوش آمده است و حدود دار الخلافه آگره خالیست بآن صوب توجه کنیم
تردی بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمت میرزا یان میرفت که در اثنای راه این خبر باو رسید برگشته بقلعه
شتافت و کس پیش میرزا یان فرستاد که بودن شمایان اینجا مناسب نیست میرزا یان پیغام دادند که ما میرویم تو بیا
تا وداع کرده بعضی سخنان گفته روان شویم او بر منصوبه ایشان اطلاع داشت جواب آن چنانچه بایست داده صلاح
آن توپ انداخته میرزا یان بخیال فاسد از آنجا کوچ کرده از راه کهنبات کرجی بطرف دار الخلافه آگره روان
شدند و لشکر فیروزی مند در حدود چانپانیر بود و سلطان از آب مهندری که پانزده کروهی چانپانیر است گذشت
و چون برگشتن میرزا یان و رفتن ایشان صوب آگره شنید و بر خیالات واهیه ایشان مطلع شد از آب
گذشته بر سر چانپانیر آمد و تردی بیگ خان با وجود محکمی قلعه و سرانجام لوازم قلعه داری قلعه را گذاشته راه
سلامت پیش گرفته در مندو بشرف بساط بوس مستسعد گشت و صورت ارادهای ناصواب میرزا یان را بعرض
اقدس رسانید حضرت جهانبانی بملاحظه آنکه میرزا یان بی اعتدالی نموده بدار الخلافه پیشتر نروند از راه
چیتور بایلغار نهضت فرمودند و از اتفاقات حسنه آنکه در میان راه در نواحی چیتور بهم رسیدند میرزا یان بیچاره
شده بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بمقتضای عطوفت ذاتی و عفو جبلی اعمال ناپسندیده ایشان را
منظور نداشته و لطف عمیم را عذر خواه گناه ایشان ساخته اصلا بروی نیاوردند و فیض احسان را ضمیمه عفو کرده
بعنایات خسروانه امتیاز بخشیدند و یکی از ناپسند کارهای زمانه که باعث توجه موکب عالی حضرت جهانبانی

ازین دیار بحدود آگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا و الغ میرزا ولد او که از شاه راه اطاعت نموده طریق
بغی و طغیان مسلوک داشته بودند چنانچه سابقاً گذارش یافت در بنولا باز از بی سعادتی ذاتی از کنج خمول بر
آمده سر بشورش برآوردند و سامانا جمعی که برای نا بیناساختن او تعیین شدند شرایط احتیاط بتقدیم رسانیده بودند
او برکنه بلکرام تاخته بقنوج رفتند و پسران خسرو کوکلتاش که در انجا بودند امان طلبیده قنوج را بآنها دادند
میرزا هندال که در آگره بود بدفع این فتنه برامد و در حدود بلکرام از آب گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند
و جنگ در پیوست چون رواج کار فتنه سازان حق ناشناس شعله خس ماند در ساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله
فرو نشست و شمال فتح وزیدن گرفت و دولتگر اقبال تعاقب نموده تا باود آمد و در انجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده
باز آماده پیکار شدند درین اثنا مژده وصول موکب عالی از گجرات بدار الخلافه رسید خان لقمان ادبار
منش باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبه والا دریافت و چون
موکب همایون حضرت جهانبانی باگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگره قلعه مندو را خالی یافته دلیرانه در آمد و قابض
نیز بمندو متعاقب رسید و میران محمد فاروقی نیز از برهانپور آمد و سلطان بهادر قریب دو هفته در چانپانیر بوده
باز بدیپ رفت چون بانظار سطوت و جلال حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دودمان عالی دولت از و
برگشته بود کاری که برای سود خود می اندیشید سرمایه زیان او میگشت چنانچه بعد از هزیمت عساکر منصور
و مشاهده صدمات جنود عظمت کسانرا با تحف و هدایا پیش وزری فرنگ که امیر الامرای بنادر بود فرستاده
استدعای آمدن خود کرد درین اثنا که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت و سلطان بدیپ آمد وزری
با غرابها و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیب آمد و احوال معلوم او شد بخود اندیشید که چون در بنوقت
سلطان از مدد ما مستغنی است مبادا بعد از دیدن بغدر پیش آید خود را مریض وانموده کسان پیش سلطان
فرستاد که بموجب طلب آمده ام چون صحتی روی دهد بخدمت میرسم سلطان از شاه راه احتیاط بیرون آمده
در سیوم رمضان نهصد و چهل و سه آخر روز با معدودی بر غراب سوار شده به پرسش وزری رفت بمجرد
رفتن تمارض او دریافت و از آمدن پشیمان شده فی الحال برگشت فرنگیان بخود اندیشیدند که چون این چنین
صیدی در قید ما آمده اگر بنادری چند ازو بگیریم بر جای خود است وزری بر سر راه آمده اظهار نمود که این مقدار

توقف نمایند که بعضی تحف بنظر در آید سلطان گفت از دنبال فرو پس شد و این سخن گفته بزودی متوجه غراب
خود شد قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفته تحکم در توقف نمود سلطان از روی بی تحملی شمشیر کشیده او را از میان بدو
نیم زد و از غراب ایشان بغراب خود جست غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده سلطان را گرد
گرفتند و جنگ در پیوست سلطان و رومیان خود را در آب انداختند رومیی را آشنای از مردم فرنگ دستگیری
کرده پیش خود کشید و سلطان غرقه دریای فنا شد و همراهان سلطان نیز ضایع شدند و تاریخ این واقعه فرنگیان
بهادر کش یافته اند و بعضی میگفتند سری برآورده بساحل نجات افتاد بعد از آن در گجرات و دکن هر چند گاه آوازه
ظهور او در میان مردم می افتاد چنانچه یکبار در دکن شخصی پیدا شد و نظام الملک قبول کرد که اوست و با او چوگان باخت
و ازدحام بر گرد او شد از این هجوم نظام الملک ملاحظه نموده قصد او کرد و همان شب از سراپرده او غایب شد
مردم جزم کردند که نظام الملک او را ضایع ساخت روزی میر ابوتراب که از اکابر گجرات است نقل کرد که ملا قطب
الدین شیرازی که نسبت استادی بسلطان بهادر داشت دران ایام در دکن بود بقسم میگفت که بیقین سلطان
بهادر بود و بعضی سخنان که میان من و او گذشته بود و غیر از او کسی نمیدانست مذکور ساخت و نشانها درست
آمد و از وسعت آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت بار دیگر چون سلطان آن روز از آب
فرو رفت و منتسبان او بخاک نشستند محمد زمان میرزا جامه کبود بمصیبت سلطان پوشیده در لباس زراقی خزاین
گجرات بعضی را بدست تصرف خود در آورد و بعضی بدست فرنگ در آمد و جزوی بغارت رفت و خود را با مادر
سلطان بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهی با فرنگان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت و گاهی زرهای
خطیر پنهان و پوشیده بدیشان میفرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند تا آنکه روزی چند در مسجد صفا خطبه
بنام او خواندند و مدتی بلوندی سماجی بسر برد تا آنکه عماد الملک بر سر او لشکر آورده تنبیه داد و از آنجا
بیچاره و خجالت زده روی امید بآستانبوس حضرت جهانبانی آورد چنانچه مجملی در جای خود گذارش یافته و از
تفصیل این مقدمات که ذکر آن بتقریب از تذییلات مقصود و محسنات کلام است در نوردیده شروع در
اصل مقصود می نماید چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف
و نواحی آن بی باکان که سر تمرد برداشته کوس تنازع افراشته بودند در مقام اطاعت و انقیاد آمده فرمان

پذیر گشتند و باج و خراج را سرمایهٔ امن و امان خود ساختند اکناف ممالک محروسه برفاهیت و استقامت
آراسته گشت نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک
و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود چون خاطر جهان آرا از مهمات این حدود پرداخت همت
خسروانه بر سرانجام تهیه یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بآن صوب معطوف دارند و برخلاف سابق
ممالک را بمردمی که از اوضاع ایشان صفت استقامت در مملکت داری هویدا باشد و تبدل احوال و توسط
اختلال بمبانی اطوار ایشان راه نیابد بسپارند و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغبال ساخته بمستقر
خلافت جاه و جلال معاودت نمایند درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی او بحدود شرقی بمسامع قدسی
رسید عزم تسخیر بنگاله که بر پیشگاه خاطر فیض مظاهر قبل از مهم گجرات چهره گشا بود بجهت دواعی مذکور
در پرده توقف و تراخی جلوه داشت آن داعیه از سر نو تازه شد و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله
صادر گشت و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند و این
شیرخان از طبقهٔ افغانان سور بود نام قدیمش فرید است ابن حسن ابن ابراهیم شبراخیل و این ابراهیم
پیوسته سوداگری اسب میکرد و در زمرهٔ سوداگران تعیینی نداشت در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن
بود و پسرش حسن بقدر رشدی پیدا کرده از سوداگری بسپاهیگری آمد مدتی پیش رای مل جد رایسال درباری
که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد نوکری میکرد از آنجا بموضع جونه از اعمال سهسرام پیش
نصیرخان نوحانی که از امرای سکندر لودی بود در رفته ملازم شد و بخدمت و کاردانی خود را از همسران
گذرانید چون نصیرخان در گذشت پیش دولتخان برادر او کمر خدمت بست از آنجا در سلک
ملازمان ... که از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی بود منسلک شد و کار او قدری پیش آمد اکثر سرانجام مهام
تدبیر او صورت می یافت فرید بر او از زیاده سری و بدنهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد و مدتی از
نوکران تاجخان لودی بود و چندگاه در اوده ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس
گشت روزی سلطان جنید برلاس بتقریبی او را با دو افغان دیگر که از ملازمان او بودند بملازمت حضرت
فردوس مکانی گیتی ستانی برده بود بمجرد آنکه نظر دوربین حضرت بر او افتاد بر زبان مقدس گذشت که سلطان

جنید جنمان این افغان و اشارت بفرید فرمودند دلالت بر شور و فتنه انگیزی میکند او را مقید باید ساخت آن
دو کس دیگر را نوازش فرمود فرید از نگاه حضرت گیتی ستانی اندیشه نمود و راه داد و پیش از انکه سلطان مرحوم
خود بسیار دفرار نمود درین اثنا پدر او را اجل در رسید و اموال بدست او افتاد و در حد و د سهسرام در کهستان
جونه کر پرگنه ایست از رهتاس براهزنی و دزدی و مقدم کشی سر فتنه برافراشت و باندک زمانی بروباه بازی و نادرستی
خود را از سرهنگان روزکار گذرانید خانجه سلطان بهادر گجراتی بدست سوداگران امداد خرج کرده او را بیش
خود طلبید او آنرا دست مایه فساد ساخته در رفتن بهانه آورد و در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع
وقصبات اهتمام نمود و در اندک فرصت بسیاری از مردم رند و اوباش برو کرد آمدند درین میان حاکم بهار
که یکی از امرای نوحانی بود رخت زندکانی بربست و کسی که سررشته امارت را انتظام دهد نبود شیرخان با
اوباشان خود بایلغار خود را رسانید و مال فراوان بدست آورد و از انجا باز برگشته بجای خود آمد و بر
الغ میرزا که نزدیک سرو بود ناکهانی ریخت بحیله پردازی بر وغالب آمد و از انجا برگشته بنارس را تاخت و چون
جمعیت مال و مردم بهم رسیده بود به پتنه رفته آنجد و در امتصرف شده و در سورج گده که سرحد ملک حاکم بنگاله
است با لشکر انجا جنگ کرده نصرت یافت و آنجد و در انیز بتصرف در آورد و تا یکسال با نصیب شاه والی بنگاله جنگ
و جدل مینمود و مدتی مدید محاصره کور داشت و از غرایب انکه شیرخان منجمی ممتاز را شنید که راجه او دیه دارد
او را طلب نمود که چون خیالهای فاسد و داعیهای باطل در سر داشت از کار او آگاهی بخشد راجه او را رخصت
نداد ولیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا بر بنگاله دستی نیست و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و آن
روز دریای کنک یکساعت پایاب خواهد شد قضا را آنچه نوشته بود همان طور بظهور آمد

شنیدم ز دانا که دانش بسی است ولیکن پراکنده با هر کسی است اینست مجمل مبادی احوال شیرخان
و تتمه احوال و خاتمه کار و وخامت عاقبت در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهد یافت
تا ارباب فتنه و فساد را کارنامه عبرت گردد الحاصل چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی
نقش بست میر فقیر علی که از امرای کلان حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بود بضبط دار الملک دهلی قرار یافت
و حکومت دار الخلافه اگره بعهده اهتمام میر محمد بخشی که از معتمدان دولت بود تفویض شد و یادگار ناصر میرزا ابن عم

آن حضرت بکالپی که جاگیر او بود رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام بخش آنصوبه باشد و نور الدین محمد میرزا که
گلرنگ بیگم همشیرهٔ آنحضرت در حبالهٔ عقد او بود و عفت قباب عصمت نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادق صلب
او بوجود آمده قنوج و آن نواحی بجاگیر او نامزد گشت و بالجمله آن حضرت سرانجام مهمات ملک فرموده باقتدار
تتق عصمت براه کشتی شرق رویه نهضت فرمودند میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند و از امرا ابراهیم
بیگ چاپوق و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان قوچ بیگ و تردی بیگ اتاوه و پیر اخان قایم
حسین خان اوزبک و بوجکه بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و بیگ میرک و حاجی محمد باباقشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ
و روشن بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر از امرای عالیقدر در رکاب نصرت اعتصام بودند و از راه بر و بحر لشکر فیروزی
اثر میرفت و آن حضرت خود گاهی بر کشتی نشسته و گاهی بر اسپ سوار شده بمشاغل ملکی و ضوابط ملک گیری پرداخته
عنان عزیمت بصوب قلعه چناره که شیرخان درانجا بود معطوف داشتند و از انجا که میرزا محمد زمان از سعادت
بهره داشت چون موکب عالی در نزدیکی چناره رسید گرد خجلت بر جبین و عرق حیا بر روی از گجرات رسیده شرف
عتبه بوسی دریافت و مجملی ازین واقعه آنکه پیش از آنکه میرزا بیاید همشیرهٔ عزیزهٔ آن حضرت معصومه
سلطان بیگم که کوچ میرزا باشد در اکره گناه میرزا را درخواست کرده فرمان استمالت گرفته بود و آن حضرت
از روی عواطف ذاتی رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند و چون نزدیکی
موکب معلا رسید جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند و چون مسافت یکروزه درمیان ماند میرزا
عسکری و میرزا هندال بموجب اشارت عالی رفتند و میرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا
هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند و میرزا را از راه احترام باردوی معلی آوردند و آن روز
میرزا بموجب فرمان بادشاهی بخیمهٔ خود فرود آمد و روز دیگر بدولتخانهٔ عالی آمده استلام بساط اقدس نمود
و بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت و دو مرتبه در یک مجلس بخلعت خاصه و کمرشمشیر و اسپ افراز
شد آری بدرگاه خاصان ایزدی سیآت را بحسنات خریداری کنند و بدیها را در عداد نیکوئی بشمار آرند
در کارخانهٔ کرم آلهی چنین مشیت رفته که رحمت خاص او فراخور عصیان میرسد هر چند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم
بیشتر یابند و این صفت نسبت بسلاطین که ظل اللهند مناسبتر و مطابقتر است که در گذشتن از گناه

عزری بسعهٔ رحمت و فسحت دولت ایشان نمیرساند و نامرادی که ثمرهٔ افعال ناشایسته است او را
از وبال عقوبت پروانه نجات می بخشد ملخص آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی با وجود چنین عصیان
بزرگ که بخشش را سزاوار نباشد باخلاق ربانی متخلق گشته در مکافات بدی بنیکوئی پیش آمدند والحمد لله
که حضرت شاهنشاه زمانرا این خصایل شایسته و این اخلاق پسندیده ملکهٔ فطرت عالی و ذاتی عنصر قدسی صفات
و دوراجرای سیاسات چندان بملاحظه و تانی اند که هیچ پادشاهی والاشکوه از دور آدم تا این دم باین
صفات کمال آراسته نگشته چنانچه درین شکرنامه اندکی از بسیار گفته آید حق تعالی این نسبت را روز
افزون گرداند و به نتایج این شیمهٔ کریمه بر عمر و دولت آن حضرت برکات کرامت فرماید القصه چون شیرخان
از طلوع رایات نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعهٔ چناره گذاشت و قلعه را استحکام
داده بجانب بنگاله روان شد و آن ملک را بجنگ گرفت و مال بسیار بدست آورد چون موکب گیتی گشای
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحدود چناره نزول اجلال فرمود رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت رومی
خان که در فتح حصون حصین و قلاع سماوی ارتفاع یگانهٔ روزگار بود و بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر
جدا شده در سلک ملازمان درگاه انسلاک یافته بمنصب میرآتشی سربلندی داشت بر کشتیها ترتیب ساباط
نمود و از قطعهای پخته بر روی تخته آنچنان سطحه مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شگاف و هنرمندان
حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت حیرت بدندان گرفتند و آنچنان نقبها بدیوار فرو برد که با آتش زدن
آن منافذ زمین و زمان درلرزه آمد قطب خان پسر شیرخان از انجا فرار نمود و سایر اهل قلعه امان
طلبیده برآمدند و قلعه بتصرف اولیای دولت درآمد و امان یافتها که قریب دو هزار کس بودند اگرچه
حضرت جهانبانی قول رومیخان را معتبر داشته باو بخشیده بودند اما مویدبیگ دولدی که نزدیکان بساط از
عزت بود و تسویل دستهای ایشانرا فرمود که بریدند و آنچنان نمود که حکم پادشاهی است و اینچنین بیگمی از
دست او بوجود آمد حضرت جهانبانی ملامت فرمودند رومیخان بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت و اعتبار
و جاه او افزونی گرفت و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرمودند و در چند روز بحسب سرنوشت
محمود روزگار شده مسموم از عالم رفت و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت

جهان پناه

والا نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه عالم‌پناه آمده از شیرخان استغاثه نمود و این معنی ضمیمه باعث تسخیر بنگاله و علاوه دواعی توجه عالی گشت آنحضرت اورا بتفقدات خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند و چون این یورش والا مصمم گشت جونپور را بخدو درا بیر هندو بیک که از کبار امرا بود مکرمت فرمودند و چنار به بیک میرک عنایت شد و سامان و سرانجام این دیار فرموده از راه برو بحر عساکر نصرت قرین در جنبش آمد و چون عرصه پتنه مضرب خیام گردون قباب شد دولت‌خواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است اگر آن حضرت یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند در آئین ملک گیری بروش فیروزی یافتن بحصول مامول هر آینه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است و باعث ویرانی و تباهی سپاهی و والی بنگاله نظر باغراض خود بعرض اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خود را هنوز راست نکرده است بزودی بر سر او رفتن باعث استیصال او بسهولت خواهد بود آن حضرت بجهت نگاه داشت خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت کنکش او حکم بر نهضت رایات جهان کشای فرمودند در بهاکلپور لشکر را دو جا ساختند میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذرانیدند که از آن طرف آب میرفته باشد چون ساحت منگیر معسکر اقبال شد خبر آمد که جلال خان بن شیرخان که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده بود با خواص خان و بر مزید و سرمست خان و هیبت خان نیازی و بهار خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبه گدهی که بر منافذ دروازه بنگاله است مضبوط کرده آهنگ فتنه و فساد دارد و حقیقت معامله آنکه شیرخان باستماع توجه رایات عالیات جنگ را بهیچ وجه بخود قرار نداده راه جهارکند پیش گرفت که چون موکب عالی به بنگاله درآید ازین راه به بهار و آن صوب رفته شورش انگیزد و هم اموال بنگاله را بامنی رساند و جلال خان و جمعی را نزدیک گدهی گذاشته مقرر ساخت که چون افواج گیتی کشا نزدیک رسد من بشیرپور برسم ایلغار خود را بمن برسانند و از اقدام بر دلیری متقاعد باشند و حضرت جهانبانی از بهاکلپور ابراهیم بیک چابوق و جهانگیر قلی بیک و بیرم بیک و نهال بیک و روشن بیک و کرک علی بیک و بحکه بهادر و جمعی کثیر نزدیک به پنج شش هزار کس تعیین فرمودند چون عساکر بادشاهی بنواحی گدهی رسید جلال خان از تحت بیرون

رفته فوج بسته بر سر راه و آمد این مردم خود را راست نکرده بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند و آداب
ترتیب افواج قایم سازند لشکر مخالف بسیار و این مردم بر سر استعداد و عزیمت جنگ نه پیر اکخان چند تنه
برگشته بر سپاه دشمن تاخت و روی سپاه را از هم گسلانید و جنگهای دلیرانه کرد اما از کمک افواج قاهره
بسبب بی تربیتی کوتاهی شد و کارها بر حسب دلخواه انتظام نیافت علیخان مهاونی و چندی بخشی و چندی دیگر از
اعیان دولت پایه والای شهادت یافتند چون این خبر بمسامع قدسی رسید آن حضرت خود بعزم نهضت
فرمودند درین توجه کشتی بحر آرا که بجهت سواری خاصه بود در کهلگام غرق شد و چون موکب بادشاهی نزدیک
افغانان تیره روزگار رسید این سیه بختان فرار نمودند آن حضرت میرزا هندال را که بترهت و پرنیه نامزد
نامزد شده بود بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجاگیر خود تازه رفته سامان لایق از ان طرف
بنگاله در آید و حضرت جهانبانی از انجا کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند و بتاییدات الهی در سال نهصد و چهل و پنج
فتح بنگاله شد و شیرخان با سایر افغانان خلاصه خزینه بنگاله را گرفته از راه جهارکند بجدو و رهتاس آمد و برو
بازی قلعه رهتاس را متصرف شد و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون بجدو و رهتاس که قلعه ایست در غایت
محکمی و نهایت استحکام رسید براجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داده
وطرح یکجهتی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است میخواهم که مردمی بکار آری و اهل و عیال مرا
و همراهان مرا در قلعه جای دهی و مرا رهین احسان خود سازی بصد زبان چاپلوسی و نیرنگ سازی راجه ساده
لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد و این بیگانه ملک آشنائی شصد دولی سرانجام داد و در هر دولی دو
جوان مسلح را در آورده و باطراف دولی کنیزان را گماشت و باین حیله سپاهی را در آورده قلعه را گرفت
و عیال خود و سپاهی را در ان قلعه گذاشته دست فتنه دراز کرد و در انجا گمند و ساخت و حضرت جهانبانی
هوای بنگاله را خوش کرده بعیش و شادمانی پیش شد و عساکر اقبال ملکی معمور وسیع را دریافته اسباب
بی پروائی را سرانجام دادند و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق دار باب فتنه اندیشهای
تباه بخود راه داده بی رخصت عالی در عین موسم باران متوجه دارالخلافه آگره شد هر چند مناشیر نصیحت فرستادند
سودمند نیامد پس از روزی چند در دارالخلافه آمد اسباب شورش را ترتیب میداد و در خلوتخانه دماغ بی خرد

ایزدی سودای سلطنت می‌پخت شیرخان وقت را غنیمت دانسته در فتنه و فساد گشود و آمده بنارس را محاصره
کرد و باندک فرصتی بنارس را در تصرف خود آورد و میر فضیلی حاکم انجا را کشت و از انجا روانه جونپور شد جونپور را
بابا بیگ جلایر برادر شاهم خان داشت که بعد از فوت میر هندو بیگ باو کرامت فرموده بودند در قید ضبط آورده
در مقام استحکام آن شد یوسف بیگ برادر ابراهیم بیگ چابوق از او و در عزم بنگاله کرده میرفت آمده همراه شد و پیوسته
اطراف و جوانب بقراولی میرفت و طلبکار ربزد و بی کاری بود جلال خان این خبر را شنوده بدو سه هزار کس
ایلغار کرده رسید و یوسف بیگ سپاهی لشکر دیده مستعد جنگ شد هرچند همراهان کثرت مخالفان و قلت خود را
گفتند فایده نداشت و در نواحی جونپور مردانه شربت و ابین در کشید دخیانان روز دیگر آمده جونپور را قبل
کردند و بابا بیگ جلایر در نگاهبانی داد مردانگی و کاردانی داد و حقیقت احوال بمیرزایان وا را نوشت
و عرایض متواتر نیز بدرگاه معلی ارسال داشت میر فقر علی از دهلی بدار الخلافه آگره آمده و نصایح ارجمند بمیرزا هندال بمیرزا
بظهور آورده و بعد از گفت و گوی بسیار میرزا را از آگره برآورده آن طرف آب گذرانید و محمد بخشی را بر آن
داشت که آنچه در وقت گنجد با مداد میرزا نماید که بزودی بجونپور خود را رساند و از انجا میر فقر علی رخصت
گرفته بجد و جد و کابلی رفت که یادگار ناصر میرزا را مستعد لشکر سازد و در حدود کره میرزایان باهم اتفاق
کرده پیشتر روانه شوند و مقارن این حال خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیگ و میرزا
نظر و جمعی دیگر از ناهنجاری و شورانگیزی از بنگاله فرار نموده پیش میرزا نورالدین محمد که او را در قنوج گذاشته
بودند آمدند و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت و استدعای استمالت ایشان نمود میرزا
هندال نوشتهای التفات مصحوب محمد غازی توغبایی که از معتمدان میرزا بود فرستاد و شرح الد
امرا را بیادگار ناصر میرزا و میر فقر علی نیز نوشته روان ساخت و امرا خود پیش میرزا نورالدین محمد
انتظار جواب نبرده بکول که در مواجب زاهد بیگ بود آمدند فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان
شتافت کوته اندیشان تنگ بجرام زبان هذیان گشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی بادشاه نداریم
اگر شما چنانچه خیال کرده اید بنام خود خطبه میخوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم میرسانیم
واگرنه پیش میرزا کامران میرویم و انجا کامروائی و دوستکامی در کنار ماست محمد غازی توغبایی آمده

پیغام بهانها باید و گفت که یکی از دو کار ناچار است یا خطبه بنام خود باید خواند و امرا را طلب داشته تواخت
یا بهانه امرا را گرفته مقید کرد میرزا هندال که پیوسته سرش بیوداے محال منجار بید این معنی را از مغتنمات
دانسته بوسیله مواعید لطف جرام نمکان عاقبت نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود و خیال تباه را
بیشتر استحکام داد چون تفرقه بنارس و جونپور رو آمد و بمسامع علیه حضرت جهانبانی رسید و حقیقت
اراده طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ بهول را که از اعیان مشایخ هند و مقرون جلایل عواطف
بادشاهی بود از بنگاله رخصت فرمودند که بالغار خود را بدار الخلافه رساند و بمواعظ حقیقت اساس
میرزا را از خیالات فاسده باز آورده بزودی در استیصال افغانان یکدل و یک زبان سازد در چنین
هنگام که امرا اندیشهای نادرست و فکرهای ناسودمند پیش داشتند و نزدیک است که میرزا هندال را از جاده
قویم بلغزانند ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال
بمنزل خود آورد شیخ سخنان سنجیده دولتخواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتی که برآمده بود ثابت قدم ساخت
روز دیگر محمد بخشی را آورد که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و پشته و اسب و یراق جنگ
همه را سامان نماید محمد بخشی معذرت خواست خزینه نیست که بسپاهی داده شود اما اسباب و اجناس
فراوانست همه را بدلخواه سرانجام میدهم چهار پنج روز برین سخن نگذشته بود که میرزا نور الدین محمد
از قنوج بالغار آمده همانا که امرا قرار داده سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث تقویت اراده
امرا شد و مرتبه دیگر محمد غازی تونغبای را پیش امرا فرستاد و امرا همان سخن را معاودت نموده گفتند
و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست شیخ بهول را که فرستاده بادشاه است وصلاح
کار ما را بر هم میزند علانیه بقتل رسانند تا بر همگنان یقین شود که شما از بادشاه یکرو شده اید و ما نیز خاطر جمع نمائیم
کنیم شیخ در سامان اسباب سفر بود و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد و باتفاق میرزا
نور الدین محمد داعیه ناخجسته مصمم شد و میرزا نور الدین محمد بفرموده میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته
و او از آب گذرانده در ریگستانی که نزدیک باغ بادشاهی بود فرمود که گردن زدند و امرای مخذول
العاقبه آمده میرزا را دیدند و در ساعت نحس و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند و بیشتر

کوچ کردند هرچند عصمت مآب دلدار اغاچه والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و دیگران دیگر نصیحت کردند اصلا سود مند نیامد
و زبان حالش این مضمون می سراید که ۔ با دست نصیحت کسان در گوشم ۔ اما بادی که آتشم کند تیز
جون میرزا خطبه بنام خود خواند و پیش والدهٔ خود رفت آن عصمت قباب جامه کبود در بر داشت میرزا گفت
باشد که در جنین وقت شادکامی این جه طور جامه ایست که پوشیده اید آن عصمت قباب از روی دوربینی فرمودند
جه می بینی من ماتم ترا میدارم تو خورد سالی و از حرف و حکایت فتنه سازان ناعاقبت اندیش راه صواب
گم کرده کمر بر هلاک خود بسته محمد بخشی آمده گفت تیغ را خود کشیده در بارهٔ من جرا توقف دارید میرزا او را
استمالت نموده همراه گرفت یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی این قصهٔ ناگوار را شنیده از حدود کالپی براه
کوالیار الغار کردند و خود را بدار الملک دهلی رساندند در استحکام مبانی شهر و لوازم قلعه داری اهتمام نمودند
میرزا در حمید پور که نزدیک فیروزآباد است رسیده بود که خبر ایلغار یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی بجانب
دهلی رسید میرزا و امرا ایلغار کرده بتصرف دهلی متوجه شدند اکثری از جاگیرداران خورد از اطراف و نواحی
آمده میرزا را دیدند و کوچ بکوچ رسیده دهلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی در قلعه داری
کمر همت بستند و بمیرزا کامران صورت واقع نوشته التماس توجه در دفع فتنه نمودند میرزا از لاهور
متوجه شد جون بجدود قصبه سنپت رسید میرزا هندال کار نا ساخته بجدود دار الخلافه آگره شتافت
میرزا کامران جون قریب بدهلی رسید میر فقر علی آمده میرزا کامران را دید و میرزا یادگار ناصر میرزا بر
همان نهج در استحکام قلعه کوشش داشت میر فقر علی بمقدمات هوش افزای میرزا کامران را باگره روانه
ساخت میرزا هندال در آگره بودن بخود قرار نداده بالور رفت میرزا کامران باگره آمده از عصمت قباب
دلدار اغاچه بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند آن کدبانوی سرادق دانش
میرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردن او انداخته بمیرزا کامران ملاقات داد و میرزا بآئین
لایق پیش آمد و روز دیگر امرای فتنه انگیز را گناه بخشیده کورنش داد و میرزایان و امرا باتفاق یک
دیگر از آب جون عبور کردند که دفع فتنه شیرخان نمایند اما جون سعادت رهنمون این گرامی نژادان
نبود توفیق این خدمت دولت پیرای نیافتند الحاصل جون بیامن تاییدات آسمانی ملک بنگاله بدست

اولیای دولت ابد پیوند در اندک پای تخت آن ولایت مستقر موکب عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم
در جاگیرهای خود یافتند مواد عیش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود گشادند
و ارکان سلطنت بانتظام امور ملکی کمتر پرداختند و فتنه انگیزان ملک که بحیثیت فسحت آباد عالم از ان قسم لی
با کان خالی نباشد سر آشوب و شورش بر آوردند و نزدیک رسید که فتنه غنوده خرکان نزوهشته را
بالا کند اختلال در مبانی احتیاط راه یافت چنانچه خبری که اعتماد را شاید بمعسکر اقبال نمیرسید و اگر اندکی
از بسیار معلوم یکی از مقربان بساط عزت میشد یارای آن نداشت که بتوقف عرض اقدس رساند چه نقش
نشسته بود که حرف نا ملایم مذکور مجلس قدسی سرشت نشود رفته رفته چون حقیقت فتنه هندوستان بوسیله دولتخواهان
حقیقی که صلاح خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند معروض موقف حضور شد حضرت جهانبانی بدولت
و اقبال ارکان خلافت را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند هر چند از کثرت باران
زمین تمام در زیر سیلاب بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعاً هنگام یورش نبود بمقتضای صلاح
وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدند تفویض ملک بنگاله بزاهد بیگ می فرمودند آن بی دولت
روش کهنه عمله باطل اندیش در میان آورده ارادهٔ تکلی پیش گرفت و از تیره رائی و سیه بختی فرار نموده پیش میرزا
هندال آمد آن حضرت حکومت بنگاله بجهانگیر قلی بیگ عنایت فرموده جمعی کثیر را بمعاونت او گذاشتند
در عین باران عنان مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند شیرخان چون آوازهٔ مراجعت
موکب بادشاهی و روان شدن میرزایان از دار الخلافه آگره شنود و از جونپور دست باز داشته متوجه
رهتاس شد و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو شده از راه جهارکهند که آمده بود باز
مراجعت نموده ارادهٔ بنگاله نماید و اگر نقش چنین نشیند و متوجه دار الخلافه شوند و قابو باشد از عقب در آید
و قصد شبخون کند چون موکب والای حضرت جهانبانی به نرهن رسید شیرخان که لشکر و بی سرانجامی اردوی
معلی معلوم کرده شیرک شد و با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد و نزدیک نزدیک لشکر از
هر طرف قابو می طلبید و هیچکس را مجال آن نمیشد که از نیرنگ سازی غنیم واقف شود دابن علی قراول بیگی
رفته خبر مشخص آورد و بوسیله میرزا محمد زمان حقیقت حال بعرض اقدس رسید اگرچه موکب عالی از آب گنگ عبور

فرموده بسمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن شیر خان و نزدیک شدن او بمعسکر اقبال شعله افروز
نایرهٔ غضب پادشاهی شد از کمال سطوت قهر عنان توجه بجانب او منعطف ساختند هرچند معروض شد
که درچنین وقتی که بی سامانی عساکر اقبال که با و پایان گیتی نورد چندین مسافت بعید را پای در گل نموده اند
در اعلی مرتبه است روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصهٔ قتال بقدم استعجال پیمودن از استحکام
مصلحت دوربست لایق دولت آنکه در جائی طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه
گروه شود آن حضرت پرتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان
نهضت فرمودند و باید دانست که رسمی است قدیم و قاعده ایست که چون کارآگهان ملک تقدیر نقدی که نماد
یکی مقرر سازند بیشتر از آن ابواب ناکامی گشوده در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا
از جا نبرد و بتدارک آن غم پرداخته کار باعتدال آرد بنابر آن چون ظهور کوکب روشنی افزای جهانبانی
که آن جیب قاجولی بهادر در عالم مثال آگاه دلان را نموده بدولت انتظار سرافراز گردانیده بود
نزدیک رسید مرآینه اگر پیشتر از آن نامرادی چند بظاهر روی نماید چهره تامل خرده پروران دوربین خراشیده
نگردد و لهذا با لشکری چنین که عالمی تسخیر توان کرد از افغانی چند تیره رای ناشسته روی چنین امور
بظهور آمد بنابران برخلاف مصلحت دید اولیای دولت بجانب افغانان توجه موکب عالی واقع شد
و در موضع بهیه از مضافات بهوجپور با شیر خان تقابل اتفاق افتاد و در آنجا سیاهٔ آبی است
گنباس نام در میان دو لشکر واقع شد موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمود هرچند لشکر بادشاهی
اندک و بی سامانی بسیار بود پیوسته قراولان طرفین جنگی که دست میداد نصرت از جانب اولیای
دولت قاهره می بود و افغانان از هر طرف بقتل میرسیدند تا آنکه مدة تقابل و تقاتل با متداد کشید
و برادران گرامی که هر یکی گشایش اقلیمی را بس بود از کوتاه بینی اندیشهای دور از کار پیک راه دولت خود
ساخته بسعادة اتفاق فایز نگشتند و توفیق ادراک خدمت درچنین وقتی مساعد روزگار دولت ایشان نشد
هرچند مآثر نصیحت می آمد نقش آن الواح آلهی در ضمایر این آهنین دلان صورت نمی بست و شیر خان از
روی روباه بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلی فرستاده در صلح میزد و گاه اندیشهٔ فاسد جنگ را در عرصهٔ خیال

جولان میداد تا آنکه بضرب وفسون جمعی از پیاده ومردم زبون را با آتش بازی روبرو گذاشته خود دو منزل
عقب رفته نشست وعساکر پادشاهی که پیوسته نصرت ایشان را بود از مقدمات مکر وزانای آن حیله اندوز آگاه
نشدند وبس رفته نشستند وبجبب تقدیر چون امری میخواهد که ظاهر شود بعد زلل پروائی بارکان کار آگاهی ملحق
میکردد وازین سبب در شرایط نگاهبانی تهاونی عظیم راه می یابد تا شبی که باتیش محمد زمان میرزا بود وازو
غفلتی تمام واقع شد آن روبه بازکه فرصت را درکمین بود شبگیر کرده وقت صبح از عقب اردوی معلی پیدا شد
لشکر خود راسه توب داشت یک توب خود ویک توب جلال خان ویک توب خواص خان لشکر پادشاهی را فرصت
زین کردن اسب ومجال جبه پوشیدن نشد حضرت جهانبانی از غفلت سپاه اطلاع یافته حیران نقش کارگاه تقدیر
شدند سررشته تدبیر از دست رفته بود در وقت سواری بابای جلایر وتردی بیگ وقوچ بیگ بملازمت رسیدند
حکم اشرف شد که زود رفته مهد علیا حاجی بیگم را برآرند آن دو وفاکیش غیرت اندیش بر در سراپرده عزت
شربت گوارای شهادت درکشیدند ومیر پهلوان بدخشی نیز با جمعی کثیر درگرد سراپرده عزت توفیق جان نثاری یافت
وقت بغایت تنگ شده بود حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد واز آنجا که حفظ وصیانت ایزدی متکفل
حال وضامن مال بود ساحت حریم حرم عفت را عواصف خیال بداندیشان نتوانست پیمود وغبار اندیشه
تیره جانان برحواشی سرادقات عصمت پردگیان جاه وجلال نتوانست نشست ونفوس ناموس آگاهی از
تقدیس خانه رفعت بدور باش حاجبان غیرت حراست پرده نشینان خلوتخانه عفت نمود وخیال فاسد
ضمیر آن تیره درونان راه نیافت وشیرخان آن عصمت قباب را در کمال صیانت وپرده پوشی با بردگی تمام
روانه ساخت وبالجمله چون آن حضرت متوجه پل شدند پل را گسسته یافتند ناچار خود را سواره چون نهنگان
دریانورد بآب زدند قضا را از اسب جدا میشوند مقارن این حال چون نگهداشت ایزدی حافظ احوال آن
حضرت بود سقای خضر راه ایشان گشت وبدستیاری شناوری او ازین گرداب فتنه بساحل نجات رسیدند
آن حضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست او بعرض رسانید که نظام فرمودند که نظام اولیای وعنایت
ومرحمت بجا آورده با او وعده فرمودند که چون بسلامت بر تخت سلطنت نشینیم تا نیم روز ترا پادشاهی دهیم
واین قصه پرغصه در نهم صفر نهصد وچهل وشش بر ساحل آب گنگ بر گذر چوسا از کمین تقدیر پرده گشا گشت

میرزا محمد زمان و مولانا محمد برغلی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال تتوی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر
فنا گشتند و آن حضرت با میرزا عسکری و معدودی الغار کرده بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران
باستانبوس عالی سرافراز شد و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیله میرزا کامران و والده ماجده او شرمنده
و سرافکنده از الور آمده ملازمت نمود و آنحضرت بمقتضای مراحم ذاتی نوازش فرموده تقصیرات او را بروی
او نیاوردند و بتفقدات بی پایان که از اندازه بشری زیاده باشد پیش آمدند و چون ناگهان از روی بی تدبیری
امری سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارک این امری بودند و در سرانجام آلات و ادوات تلافی اشتغال داشتند
از اطراف مملکت امرا و سپاهیان باستلام عتبه علیه مشرف میشدند درین اثنا سقای پاک سرشت بامید وعده
گرامی در پای تخت عظمت حاضر گشت حضرت جهانبانی که تاج ده و تخت بخش ملک مروت و احسان بودند چون سقای بی
نوا را از دور دیدند فی الحال بسر وعده خود در آمده بر سریر وفا جای دادند و تخت سلطنت را بجهت آن خطره
خالی ساخته سقا را بموجب وعده او تا نیم روز بر تخت نشاندند و تخت نشین ملک نیم روز برابر ساختند و بعضی احکام
و اوامر پادشاهی را که ظرف فهمش گنجایش آن نداشت مستثنی ساخته بحکم رانی پایه همتش از اوج بلندی بخشیدند
و از بحر مواج بخشش گرد احتیاج از چهره احوال او و قبیله او برداشتند هر حکمی که در آن جلوس او در نگ شاهی
از سقا ظهور یافت با مضا مقترن گشت میرزا کامران از ظهور چنین علو همت چین شکایت بر جبین حکایت ظاهر
ساخت و خاطر آزار جوی را بهانه پدید آمد و بعد ازین قضیه از روباه بازی شیرخان قصد بنگاله کرد و از حدود
بهار آمده متوقف شد و جلال خان را با جمعی پریشان بر سر بنگاله تعیین کرد و باندک فرصتی با جهانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست
داد و داد جلادت داده عرصه نبرد را بقدم شجاعت پیمود اما از آنجا که مشیت الهی و حکمت ازلی نقشبند صورتی
دیگر بود تمامی امرای بنگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته ننمودند و فراغت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند
لاجرم جهانگیر قلی بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدم ثبات افشرد روی گردانیده بزمینداران
پناه آورد و بعهد و پیمان نادرست بر امداد و جمعی کثیر بصحرای نیستی شتافتند شیرخان خاطر از بنگاله فراهم
آورده بجد و جهد تمام آمده شورافزا شد و آن ملک را بتصرف و تغلب خود در آورده دست فتنه دراز ساخت
و قطب خان که پسر خورد او بود با جمعی کثیر از اوباشان بر سر کالپی و اتاوه فتنه ساز گشت چون این خبر بمسامع قدسیه

رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک که آن حدود بجاگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که
از جانب میرزا کامران باهتمام بعضی محال کالپی قیام داشت بر سر او نامزد شدند این شیر مردان مهوکر
لاوری در برابر آن روبه صفتان حیله گر در آمده جنگ عظیم کردند و بتاییدات غیبی فتح روی داد و قطب خان
در میدان جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی مدتی در دار الخلافه آگره بسرانجام سپاه بنصرت قرین و گرد آوری
دلهای پریشان برادران و خویشان و اصلاح بواطن و سرایر ایشان اشتغال داشتند هر چند رخسار غبار آلود
ضمیر میرزا کامران از زلال نصایح شسته شد چهره صفا بهیچ وجه روی ننمود و چند آنکه زنگار خلاف بصیقل مواعظ زدودند
جلای وفاق در آیینه روزگار او بهیچ روی پدید نیامد و در چنین مهم عالی که با وجود خلاف باطن اتفاق ظاهر
از لوازم پاس دولتش بود در چنین هنگامی که با چندین استعداد و قریب بیست هزار کس خوب با او بود و از دولت
تفضل و احسان حضرت جهانبانی از کابل تا دامن زمین شمال رویه و تا حد سامانه جنوب رویه در حیطه تصرف
داشت با چنین پادشاه مفضل و برادر بزرگ و ولی نعمت خود معتذر و متعذر ظاهر شده تمارض نمود و بمقتضای
افراط غفلت و تفریط فکر ازین خدمت گرامی تخلف و تقاعد ورزید ایزد تعالی درین کارگاه مکافات
نتایج کردار بر و عاید ساخت چنانچه در صدر حیات سزای اعمال خود را بچشم خود دید و بعضی از آن بعد ازین
بطریق اجمال بقلم توضیح در جای خود گذارش یابد و چون بزبان خود فال بد زده بود حال او نیز چنان شد
چو اختر میگذشت آن فال مشهور است بیماری چند مزمن پیش او آمد و از بخت برگشتگی بتنبیهات غیبی
متنبه نگشته بر مسلک ناخشنودی منعم و بی رضائی مفضل خود اصرار ورزید اول خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر
بلاهور فرستاد و روی از قبله اقبال گردانیده از دنبال او خود روان شد و وبال دو خبر آنکه جلب
مضرت دوست و جذب منفعت دشمن باشد باعث وبالی گشت هر چند حضرت جهانبانی فرمودند که میرزا
اگر ترا توفیق همراهی نمیشود و این چنین قابوئی از دست میدهی مردم خود را همراه کن میرزا برعکس
خواهش آنحضرت بهمگی اندیشه که مردم پادشاهی را بد راهی داده همراه خود ببرد و میرزا حیدر بن محمد حسین
گورکان که خاله زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و همراه میرزا کامران بدار الخلافه آگره آمده
شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود و بنوازشهای فراوان ممتاز گشته میرزا کامران بیماری خود را

بهانه ساخته اورا بهراهی خود سعی کرد میرزا حیدر بجانب میرزا کامران میل نموده در مقام عذرخواهی
شد و از بی فکری حرف رخصت در میان آورد حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظورست
از طرفین علی السویه است و اگر ارادة و اخلاص است این نسبت بما بیشتر ظاهر ساخته و اگر تلاش ناموس
و مردانگی است خود باید همراه ما شوی که ما بر سر غنیم میرویم و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری مینماید
تو طبیب نیستی و دارو شناس نه که همراه روی و آنکه میرزا لاهور را مامن تصور کرده خیال فاسد است
چه از بازپس ماندن ازین یورش اگر امری سانح شود کنج سلامت در هندوستان یافت نمی توان و نیز امر
دو بیرون نیست اگر ما را فتح است شمایان را چه رو و کدام ابرو که از شرمندگی سر از زمین نمی توانید
برداشت که مردن بران زیستن شرف دارد و اگر عیاذا بالله حال برخلاف اینست بودن شما در لاهور
محال خواهد بود و هرکس که این گفتگوش بمیرزا کامران داده دماغش خبط یافته یا خیانت ورزیده چشم
از و پوشیده از راه خوش آمد در آمده است الحاصل میرزا حیدر بدلالت بخت بیدار طریق هدایت
یافت و بدولت رفاقت موکب عالی معزز و ممتاز گشت و میرزا کامران از دو هزار جمعیت خود سه هزار
کس را با شلیخ میرزا عبدالله مغل همراه ساخته و خود توفیق خدمت نیافت توجه موکب حضرت
جهانبانی جنت آشیانی از دار الخلافه آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنه شیر خان و مراجعت بعد از محاربت
و سوانح عبرت افزا که بعد از آن وقوع یافت چون کارآگاهان بدایع صراز نگارخانه تقدیر در نقش و نگار طرح دیگراند
اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شکرست نه مقام شکایت ولهذا ایزد جهان آرا اتفاق از چنین
برادران گرامی برداشت و جمعیت را متفرق ساخت و آن حضرت با لشکری اندک متوجه بسیاری
از دشمن شدند و از قوت دل و استقلال همت جلی خود قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند
و چون موکب عالی بهوجپور رسید شیر خان با لشکر انبوه آن طرف دریای گنگ آمده نشست آن حضرت
با سپاه معدود خود اراده عبور از آب فرمودند و در اندک زمانی بر گذر بهوجپور پل بسته شد و جمعی از
یکه جوانان تیز جلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان بی زین سوار شده بآب
زدند و مانند شیران دریائی از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند و چون نهنگان دریانورد در بحر غدا

قطره زده از آب گذشته جمعی کثیر را منهزم ساختند و داد مردانگی و پهلوانی داده برموادی جرأت
عزم اردوی معلی نمودند چون نزدیک به پل رسیدند افغانان فیل گردباز نامی را که در جنگ جوسه بجای
فوج عدو مانده بود بشکستن پل سر دادند آن فیل بی اعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آن را درهم شکست
درین وقت از اردوی معلی تومی رها کردند که قوایم فیل گردباز را خورد ساخت و لشکر غنیم که زور آورده بود
هزیمت یافت و جوانان فدوی داد شجاعت داده بسلامت آمدند و صلاح دران دیدند که کنار آب گرفته
بقنوج روان شوند بملاحظه و تانی کوچ بکوچ میرفتند در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد تومی از توپخانه
بادشاهی سر دادند کشتی کلان مخالفان درهم شکست و از تلاطم امواج قهر زیر و زبر شد و مدت یکماه زیاده
در نواحی قنوج تقابل بود درین اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسر او الغ میرزا و شاه میرزا که نسبت ایشان بحضرت
صاحبقرانی منتهی میشود و نبیره دختری سلطان حسین میرزا اند بملازمت حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی سربلند بودند و بعد از ستغفار شدن آن حضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مخالفتها
بظهور آوردند چنانچه ایمائی برین معنی گذارش یافت چون ستیزه با ظل الله جهانبانان شد و ستیزه کار با ولی
نعمت کار وانه کار زنا ساخته باز بعتبه علیه حضرت جهانبانی آمده سجده عبودیت بتقدیم رسانیدند و آن
حضرت از کمال مروت و فتوت گناهان کرده ایشان را ناکرده انگاشته براحم بادشاهانه سعادت امتیاز
بخشیدند و چون در سرشت اصلی این ناسپاسان بدنهادی افتاده بود دیگر باز از بیدولتی و کم فرصتی درچنین
وقتی اختیار فرار نموده پای از دایره قرار و اصطبار بیرون نهادند و براه نمای کج بختان دیگر شده راه
گریز بیدولتان نمودند و بسیاری از مردم طریق حرام نمکی سپرده خود را بکنار کشیدند رای مصلحت
اقتضای حضرت جهانبانی چنان مقتضی گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگی باید انداخت تا هر صورتی که
از پرده غیب چهره کشا باشد جلوه ظهور نماید و اگر درین مقصد تاخیر رود کار طور دیگر خواهد شد و جمعی کثیر جدا شده
خواهند رفت بهمین عزیمت که سد راه رفتن مردم نمایند پل بسته عبور فرمودند و پیش لشکر خندق زده
ارابهای توپخانه درجای خود انتظام دادند و مورچلها قسمت فرمودند شیرخان در برابر بنه نمته و آشوب را
فراهم آورده خندق زده نشست و هر روز جوانان از هر طرف بر آمده کارزار میکردند درین اثنا تحویل سرطان شد

و موسم باران در رسید و سحاب چون فیلان مست بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت و آن سرزمین که معسکر
خیام عالی بود از آب باران لبالب شد ناچار فضائی بلند که از آسیب و گزند آب و گل محفوظ باشد طلب کرده
تا سراپرده ها و توپخانه و اردوی معلی را بآن ساحت کشند و قرار یافت صباح که روز عاشورست افواج را ترتیب
داده بایستند اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید بجنگ پردازند و اگر بجای خود بماند بجائی که جهت نزول مقرر شده
فرود آیند دهم محرم نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند و صفها آراسته محمد خان رومی و پسران استاد
علی قلی و استاد احمد رومی و حسن خلفات که سرکاران توپخانه بودند هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده
بقانون مقرر زنجیر کشیدند قول بوجود شریف آن حضرت امتیاز یافت و میرزا هندال را پیش قول جای مقرر شد
و میرزا عسکری برانغار سر کرده و یادگار ناصر میرزا جوانغار را انتظام داد میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می نویسد
که آن حضرت در آن روز مرا منصب جانب چپ خود که یمین من بیسار آن حضرت اقتران داشت جای داده بودند
و امرا بنده تا حد جوانغار قول بیست و هفت امرای توقدار بودند شیر خان پنج فوج ساخته برآمد دو جوق
که در کمین بیشتر بودند بیرون خندق ایستادند و سه جوق متوجه لشکر شدند جلال خان و سرمست خان و تمام
نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند و بایزید خان و بهادر خان و رای حسین جلوانی و جماعه کررانی مواجه یادگار
ناصر میرزا و قاسم حسین خان در رسیدند و خواص خان و برمزید و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری شدند اول جنگ
میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد و جنگهای غریب بظهور آمد و جلال خان از اسب افتاد و جوانغار
بادشاهی غنیم خود را برداشته برغول ایشان زد چون شیر خان این را مشاهده نمود خود با لشکر
فراوان هجوم آورده و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند و بجز حمله افغانان اکثر امرا
دست بکارزار نبرده روی بازپس نهادند و آن حضرت بنفس نفیس خود دو مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد
فرمودند هر چند حاجت نیست که بادشاه خود مرتکب جنگ شود اما در بیوقت مرد آزمای جودت جلادت
و حدت شجاعت کی میگذارد که عمل بر قانون خود چنانچه [illegible] در این کارزار بدست آن حضرت شکسته
شدند و او تردد مردانگی داده اند اما برادران برادری بجا نیاوردند و امرا قدم رسوخ در دایره ثبات نگاه نداشته
از وخامت تقصیرات خود ذاهل شدند و چشم زخمی چنین بولی نعمت روا داشتند و آن بزرگوار صورت و معنی که

بدیدهٔ حقیقت پناه و بشارت دهٔ اسرار توانا بوده‌اند با چنین لشکر بسیار که به نفاق نهی از اخلاص که متوجه این یورش
شده‌اند همانا که بخاطر عبور عبور کرده باشد که بیارگی فردا که شهرستان عدم شتافتن و سمند حیات را
به منزل فنا تاختن به مراتب بهتر است از مدارا با دشمنان دوست‌نما و با ایشان به نفاق درساختن و نرد زرد و بدل
بحریفان کج باختن از آنجا که باین نیک رویان خورده شود سراب اولی چنانچه از روش تاختن نفس نفیس خود در نظر
اهل روزگار صورت این معنی غایت ظهور داشت بعضی از دولتخواهان بکجهت دست شفاعت والحاح در رکاب
دولت زده بزور برآوردند این حرف نظر بوسایل عالم اسباب میگوییم والا در عالم تحقیق برآرنده ایزد جهان آرا است
چون صعود کوکب اجلال و علو طنطنهٔ ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده بود دادار
بدایع آفرین این چنین نیرنگها هویدا ساخت گروهی از خردمندان را قیاس آنکه این واقعه برسم مزید آگاهی و تنبیه
اجرا یافته نه از قسم پاداش کردار چنانچه نزد حکمای سلف مقرر است که حوادث روزگار نسبت بخواص بمنزله
صیقل است و نسبت بعوام بجای زنگار طایفه از روشن ضمیران پاک سیرت یا مطمح نظر آنکه این سانحه نقش تربیتی آست
چون کارکنان کارگاه تقدیر مستعدی را بپایه بلند برسانند نخستین او را بجامع مراتب گونه‌گونه از شادی و غم
و صحت و سقم و راحت و محنت و بسط و قبض بیکر دانند تا مرتبهٔ والای جمهوری را شایسته شود و برخی از
تیزروان عرصهٔ شهود برآنند که غرض ازین ابتلا آنست که سنت آلهی بر آن رفته که هرگاه سعادتمندی را عطیهٔ
عظمی کرامت میشود و زمان حصول این دولت علیا نزدیک میرسد در پیشگاه آن وقت مورد محن و مصرف
فتن میسازند و گرد نقصی بر اذیال جاه و جلال او می‌نشانند تا چون بر درجهٔ کمال و ذروهٔ قصوی متصاعد شود خالی
این نقطه سپند عین الکمال او گردد و در روشن‌تر بیان کنم که چون اوان ظهور نور اقدس از مطالع انسی و مطالع بشری
که طینت قدسی زینت حضرت النقوهٔ حامل آن گشته بود در مکامن بطون و ظهور افراد متنوع جلوه‌گر شده
قدم در عالم ملک و شهادت می‌نهاد و بنظرات خاص ایزدی بمراتب رفعت شرف تربیت می‌یافت
و اکنون که زمان ظهور مقصود اصلی از آن نور که وجود اقدس حضرت شاهنشاهی است قریب شد قضیه نامرضیه را
سپند این دولت ارجمند ساخته جمال آرای کارگاه ابداع چنین کارفرمائی کرد اکنون از پرده‌کشائی باز آمده
بسر سخن می‌آید و بالجمله چون بکشتی که درستی جهانی را آغاز اساس باشند بظهور آمد تا کنار آب گنگ که نجمینا یک

فرخ بوده باشد از امای جنگ روی گردانیده گشته فتند جزای کافر نعمتی و حق ناشناسی یافته غریق گرداب
ناکامی شدند و بقایای حیات خود را بمکافات نادرستی بموج خیز فنا دادند و حضرت جهانبانی بتقدم شتاب
و تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور فرمودند و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه می نمودند چون کناره
بلند بود راه برآمد میسر نیست یکی از سپاهیان از غرقاب نجات یافته در آنجا رسیده دست مقدس آن حضرت
را گرفته بالا آورد و در معنی بدستیاری سعادة جاودانی بخت و دولت بخود کشید آن حضرت نام و مولد او
پرسیدند او بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزنی است از ملازمان میرزا کامرانم آن حضرت
او را بنوازشهای خسروانه امیدوار فرمودند و درین اثنا مقدم بیک از اعیان میرزا کامران آنحضرت را شناخته
خود را در سلک جمعیت یافتگان نوید دولت درج ساخت و باین نیت اسب خود را پیش کشید و بمواعید الطاف
پادشاهی نوید اختصاص یافت حضرت جهانبانی از آنجا متوجه دار الخلافه آگره گشتند و در اثنای راه میرزایان آمده
همراه شدند چون بچندو دموضع بهکانو رسیدند اهل آن قصبه را [illegible]یده و فروخت بر دم پادشاهی بسته در مقام
بی هنجاری درآمدند چنانچه هرکس بدست ایشان می افتاد قصد او می نمودند حقیقت این معامله چون بعرض معلی رسید
حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال رفته باین گروه شقاوت پیشه دست بردی نمایند
و تادیب کنند قریب سی هزار کس از سوار و پیاده ازین گروه شقاوتمند فراهم آمده بود چون حکم پادشاهی
بایشان رسید میرزا عسکری از رفتن تقاعد نمود یادگار ناصر میرزا قمچی چند انداخته میگوید که از بی اتفاقی
نمایان کار باینجا رسیده هنوز متنبه نمی شوید و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال فرمان برداری نموده
متوجه آن جماعت شدند جنگ عظیم در پیوست و جمعی کثیر از گواران بی سعادة بقتل رسیدند و میرزایان
تنبیه نموده مراجعت کردند و میرزا عسکری که شکایت ناک آمده بود معاتب شدند و از آنجا حضرت جهانبانی
الغار فرموده باگره نزول اجلال فرمودند اطراف ممالک برهم خورده بود و فتنه از هر طرف سر برداشته
صبح دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع که انسان ذات صفوی بکمال علم و عقل متفرد و باکرام و اجلال سلاطین
ممتاز وقت بود تشریف برده مشورت فرمودند آخر الامر رای جهان آرای قرار بر آن یافت که بجانب پنجاب
نهضت فرمایند اگر میرزا کامران را عقل داوری و سعادة یاوری کند و در مقام تلافی و تدارک درآمده کمر یکجهتی

بر بند و بر آینه رخنهٔ فتنه بسته میگردد باین عزیمت صایب از آنجا متوجه لاهور شدند میرزا عسکری از سنبل
شتافت و میرزا هندال بالکور رفت و هژدهم محرم این سال قاسم حسین سلطان بموافقت بیگ میرک درساحت
دهلی سعادت رکاب بوس دریافت و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند و در بیستم شهر مذکور از آنجا پیشتر
نهضت فرمودند و در بیست و دوم این ماه در قصبه رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولت حضور
اقدس دریافتند و در بیست و سیوم ماه حضرت جهانبانی در همین منزل نزول اقبال فرمودند اهل قلعه
دروازهٔ شهر را بر روی آن حضرت بستند و ابواب شقاوت بر خود گشودند و آن حضرت بدولت
و سعادت متوجه شده در اندک زمانی اهل قلعه را تنبیه فرمودند هفدهم صفر موکب والا بسهرند رسید
در بیستم این ماه میر فقر علی در اثنای راه محمل حیات بربست و چون موکب عالی در حوالی لاهور قریب سرای
دولتخان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرد و آن حضرت در باغ خواجه دوست منشی که
دلگشاترین منازل لاهور بود بدولت فرود آمدند و میرزا هندال در باغ خواجه غازی که در آن ایام دیوان
میرزا کامران بود منزل گرفت و متعاقب آن میرزا عسکری از سنبل رسید و در خانهٔ امیر ولی بیگ
نشست و در بیولا دولتمند سعادت منش شمس الدین محمد که بر کنارهٔ دریا دست داده بود آمد و بنوازشهای
خسروانه سربلندی یافت و در غرهٔ ربیع الاول نهصد و چهل و هفت تمامی برادران گرامی و امرا و پایه
ملازمان جمع آمدند و با وجود چندین اسباب آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نشدند و کمر
صدق بر میان همت نبستند و هر چند که در ملازمت حضرت جمع آمده کنگاش میکردند و بر اتفاق و یکجهتی
عهد و پیمان می بستند و اکابر و معارف را برین گواه میگرفتند و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادر
خواجه عبدالحق و میر ابو البقا داخل کنگاش می بودند تا آنکه روزی جمیع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شده
بر اتفاق و یکجهتی تذکره نوشتند و تمام علما و اعیان گواهی خود در آن سجل سعادت ثبت نمودند و چون
این محضر وثوق باختتام رسید شروع در کنگاش کردند آن حضرت در هر باب نصایح بلند و کلمات ارجمند
فرمودند و بر زبان گوهر بیان گذشت که وخامت عاقبت طایفه که از جادهٔ قویم اتفاق عدول کرده اند بر همگنان
روشن است علی الخصوص درین نزدیکی چون سلطان حسین میرزا در خراسان کوس رحلت زد هیجده پسر کامگار اقبالمند

گذاشت باجهان دولتی مستقل و سامانی موفور از بی اتفاقی برادران ملک خراسان که چندین سال بیمن معدلت
مرکز امنیت بود در اندک فرصتی مورد چندین حوادث گشته بنای بیک انتقال یافت و از جمیع فرزندان
بغیر بدیع الزمان میرزا که بروم رفت اثری نماند و همه فرزندان میرزا بالسنه و افواه خواص و عوام مطعون و ملوم
شدند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی هندوستانی بدین وسعت را بچه مشقت گرفته اند اگر از بی اتفاقی
شما این از حیطه تصرف برآمده بدست چنین ناکسان در آید دانایان شما را چه گویند اکنون درین باب بحسب
تفکر نیک فرو باید برد و از غیرت گریبان بیرون باید آورد تا در میان خلایق سربلندی حاصل آید و موجب گرد آوری
رضای ایزدی گردد و هریک از ارباب عهد و پیمان و اصحاب مواثیق و ایمان چنین عهدی قریب را فراموش کرده
بمقتضای هوا و هوس خود حرف سرا گشت میرزا کامران گفت آنچه بخاطر من میرسد آنست که پادشاه و همه میرزایان
جریده روزی چند در جبال بسر برند و اهل و عیال تمام مردم را من برداشته بکابل برم و بجامنی رسانده باز آمده
ملحق گردم و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ با افغانان صورت نمی بندد و مناسب آنست
که بجد و جهد رفته آن ولایت بدست آریم و بقوت وی گجرات را تسخیر کنیم و چون این دو ملک بدست
افتد و کار بانتظام آید تخلیص این ملک باحسن وجوه میسر خواهد شد میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان
از کوه سهرند تا کوه سارنگ و انهار را محکم ساخته بنشینند و من متعهدم که باندک تقویتی در دو ماه کشمیر را مستخلص
سازم و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هرکس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که مامنی محفوظ تر از آن نیست چهار ماه
می باید که بشیرخان برسد بارگردونها و ضرب زنها که اعتقاد مدار به اوست بکوهستان نمی تواند رسید
و در اندک فرصتی لشکر افغان ویران خواهد شد چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن ناتمام شده مجلس تمام
شد و هرچند سخن گاه در میان می آمد و آنحضرت نصایح ارجمند میفرمودند که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن
شود و از تیره رائی برگشته در مقام صفا آید میرزا از سخن خود برنمی گشت و همگی همت او آنکه هر یکی بطرفی ویران
شوند و خود بکابل رفته گوشه عشرت را غنیمت شمارد پیوسته در اندیشهای نادرست فرو رفته بود و سخنان
اقبال بخش هوش افزا او را پندار نمی ساخت بظاهر مردم از موافقت میزد و میگفت بفلان ساعت مسعودی برآئیم
و از یکدلی و یکرنگی به پیکار مخالف کمر همت می بندیم و از راه باطن اساس مخالفت را استوار تر می ساخت تا آنکه از

خبر کین و تیره رائی قاضی عبدالله صدر خود را پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطهٔ وداد و استحکام عهد و پیمان
محبت با او بندد و کام خود را از مدد دشمن جوید و در مضمون مکتوب جان نوشته که اگر پنجاب بدستور سابق برمن مقرر دارند
در اندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم شیرخان بعد ازین واقعه تا دهلی آمده قدم پیش نهاد و این قضیه را
از مساعدات بخت خود می شناخت و اندیشه مند بود که اگر پیشتر روم مبادا کار من بی ترا فتد و از جمعیتی که در لاهور می
شنید متوهم بوده کمال مراسم پاس داشت درین اثنا صدر پرغدر که با دنائت فطرت شرارت جبلت داشت رسید شیرخان
گرد او رشد او بر روباه بازی بود صدر را کرم دریافت و از مژده های اتفاقی از یکدل بهزار دل شده جواب او را
موافق مدعای میرزا گفت و این بی دولت تحریص پیش آمدن مخالف نمود و مقدمات خذلان در میان آورد
شیرخان حیله ساز ویرا با و همراه ساخت تا بر حقیقت معامله آگاهی یافته باز گردد و میرزا کامران فرستاده
شیرخان را در باغ لاهور دیده و در ان روز جشن داشت و حضرت جهانبانی را نیز التماس کرده آورده و بار دیگر
میرزای کوته اندیش خاطرخواه باز همان بی سعادت را پیش شیرخان فرستاد و درین مرتبه این نمک بحرام بکنار دریای
سلطانپور رسیده حرف نادولتخواهی در میان آورد و شیرخان را بر گذشتن آب دلیر ساخت درین اثنا مظفر
ترکمان که بقراولی بنواحی آب سلطانپور تعین شده بود آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آب سلطانپور عبور
کرد جلیدهٔ پیک برادرزادهٔ من که بسیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاه بود بشهادت رسید او آخر جمادی
الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لاهور که پایاب بود عبور فرموده کوچ بکوچ تا کنار آب چناب پیوستند
و حضرت جهانبانی را چون داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب
کشمیر فرستاده بودند در ان هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار شتافت میرزا حیدر را از جانب خود بحکومت
لاهور گذاشته بود خواجه حاجی و ابدال ماکری و زنگی چک و جمعی از امرای کشمیر مخالفت والی نموده بجد و در لاهور آمده
بودند که باشنائی میرزا حیدر لشکری از میرزا کامران ولایت کشمیر را در تصرف خود در آرند و هرچند میرزا حیدر سعی نمود
نقش این آرزو صورت نبست و در وقتی که میرزا هندال خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد و میرزا کامران از حدود
لاهور بدار الخلافه آگره توجه نمود میرزا حیدر بکوشش تمام از دار الخلافه لشکری با تلیغی بابا چوجک که از عمدهای میرزا
کامران بود ترتیب داده فرستاد که بمدد رفقا امرای کشمیر که نام ایشان ذکر یافت رفته ولایت کشمیر را در تصرف آرند

انجا گرفته

بابا جوجک در رفتن مبادرت نمود تا آنکه قصه پر غصه گذر جوی که چشم زخم دولت ابد پیوند بود بر زبان خاص و عام افتاد و انتشار
الیه فتح عزیمت نموده امرای کشمیر در حدود نوشهره و راجوری در شعاب جبال بسر برده منتظر امری می بودند و از ایشان
پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر می آمد مشتمل بر ترغیبات تسخیر کشمیر و میرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانبانی
میرسانید و خاطر اقدس را روز بروز بسیر ملک دلگشای کشمیر شوق می افزود درین ولا بموجب آن رخصت دادند
که اولا میرزا با جمعی بنوشهره رود که امرای کشمیر که همواره ترغیب رفتن کشمیر میکردند آمده پیوندند سکندر توپچی با مردم خود
که جاگیردار نزدیک آن حدود داشت آمده ملحق شود و چون بعقبه رسیدند امیر خواجه کلان بیگ که از امرای کلان
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود مجمل احوال او ایراد یافته خود را بکومک رسانند و چون خبر رسیدن
خواجه کلان بیگ بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آن صوب گردیدند و آن حضرت
در کناره دریای چناب بودند که میرزا کامران و عسکری میرزا با خواجه عبدالحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند
و محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا از حدود ملتان جمعیت تفرقه کشیده بر لب دریای سند
بمیرزا کامران ملحق شدند و در غره رجب نهصد و چهل و هفت حضرت جهانبانی را که عزم رفتن کشمیر مصمم بود
میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند خواجه کلان بیگ
که همراهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی قرار داده بود از سیالکوت رفته بمیرزا کامران همراه شد
و سکندر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید و در رجب نهصد و چهل و هفت که حضرت جهانبانی بسعی میرزایان
متوجه حدود سند شدند بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بی تاملی باغوای بیک
میرک که از ملازمت جدا شده بایشان پیوسته بود راه مخالفت پیش گرفته از آن حضرت جدا گشتند
درین اثنا قاضی عبدالله با چندی از افغانان رسید قراولان میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا
آوردند افغانان سیه روزگار بقتل رسیدند و عبدالله تیره بخت که نفسی چند از عمرش هنوز مانده بود
بشفاعت میر بابا دوست از سیاست نجات یافت و تا چند روز میرزایان در تیه حیرت سرگردان بودند
هیچ نمیدانستند که چه کار کنند و کجا روند از بخت و سعادت جدا گشته و سر رشته دولت را گذاشته
مقصد گم کرده و راه مقصود را پی نبرده هایم و متحیر گشتند و حضرت جهانبانی براه دشت متوجه بکر بودند

بتخمین و قیاس راه می‌رفتند آب نایاب و غله هیچ جائی بدرقهٔ تحمل و زاد توکل طی منازل و قطع مراحل میشد
تا آنکه روزی آواز نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که در دو سه کروهی میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا
قدمی در وادی طلب میزنند حضرت جهانبانی میر ابوالبقا را که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش
مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود پیش میرزایان فرستادند تا از مستقر این موکب اعلام دهد
و سخنان سعادت‌بخش خردافزا گفته میرزایان را باستلام عتبهٔ علیه هدایت نماید میر بموجب اشارت عالی میرزایان را
پندپذیر ساخته بدولت ملازمت و سعادت مرافقت رهنمون گشت و باتفاق متوجه ولایت بکر شدند خواص
خان و فوجی عظیم افغانان از دنبال می‌آمد هرچند لشکر ظفرقرین بغایت اندک بود جنگ دلیری نمیکرد و در اواخر جمادی‌الاولی
که اردوی والا بابجه رسید سید امیر محمد باقر چینی که دیباجهٔ سادات و علمای عهد بود رحلت نمود و همانجا مدفون
شد و آن حضرت برفوت او تأسف عظیم فرمودند و چون عالم کون و فساد نشأه‌ایست که رفتنی و گذاشتنی رضا
بقضا که شیوهٔ بالغ‌نظران مقام تسلیم است داده بحکم ایزدی راضی گشتند و چون نزدیک بوطن بخشوی لنگاه که
از زمینداران و اعیان آن سرزمین بود مخیم سرادقات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخر
مصحوب بیک محمد بکاول و کپک بیک فرستادند و او را بخطاب خان جهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته در باب دولت
خواهی و خدمتکاری و فرستادن غله بار دیگر امر معلی فرمودند بخشوی لنگاه استقبال فرستاده لوازم تسلیمات
بجای آورد و باحترام پیش آمد اگرچه بخت یاوری نکرد که آمده سعادت زمین‌بوس دریابد اما در آنچه مأمور شده بود
فرمان‌پذیری بتقدیم رسانید هم پیشکش لایق فرستاد و هم سوداگران را سر راه کرد که از اقسام اجناس بمعسکر
والا آورده فروختند و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند و یادگار ناصر میرزا
برسم هراولی پیش پیش میرفت و در بیست و هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالی بحدود بکر رسید و پیش ازین
بدو روز قاضی غیاث‌الدین جامی را که انتساب باین دودمان عالی داشت و بفضایل و مکارم متحلی بود بمنصب صدارت
ممتاز فرمودند چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بحدود بکر منزل شد قصبهٔ لوهری که در کنار دریای
سند روبروی بکر واقع شده است مضرب خیام عالی گشت آن حضرت بنفس نفیس خود در باغی که حوالی آن قصبه در
نزهت و لطافت عدیل نداشت نزول اجلال فرمودند عمارات دلپذیر که در آنجا تعمیر یافته بود بذات اقدس حضرت

جهانبانی رونق پذیرفت و سایر پایین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت میرزا هندال چاریخ کروه
گذشته فرود آمد و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد و یادگار ناصر میرزا نیز بعد از و بآن جانب
آب منزل گرفت سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسن بیک ارغون بود ولایت بکر را ویران ساخته
استحکام قلعه داری نمود و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد و این شاه حسن بیک ولد میرزا
شاه بیک ارغونست که چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی قندهار را از و بزور گرفتند او بجدود تته و بکر
افتاد و تمامی این ناحیه را در تصرف خویش درآورد و چون موکب همایون بقصبه لهری نزول یافت منشور عالی بسلطان
محمود فرستادند که آمده احراز سعادة آستان بوس نماید و قلعه را بملازمان درگاه سپارد و او معروض داشت
که من نوکر میرزا شاه حسنم او دام که او بملازمت نیاید آمدن من در آیین نمک خوردن پسندیده نیست و بی
رخصت او قلعه سپردن هم سزاوار نه و امثال این ضعیف نالی نمود آن حضرت او را معذور داشته امیر طاهر
صدر و میر سمندر که از ملازمان معتمد بودند پیش میرزا شاه حسن بته فرستادند و بمواعید عنایات شرف
امتیاز بخشیدند میرزا شاه حسن فرستادها را آب و اسب دیده و شیخ میرک را که نقاده اولاد شیخ پوران بود
و جماعه ارغون از قدیم بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتند برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان بادشاهی
بدرگاه معلی فرستاد و عرضه داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد و ولایت جاجکان در معموری و آبادانی
و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتازست مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآن صوب منعطف سازند
و آنرا در تصرف درآرند که هم سپاه دولت را فراغت خاطر بود و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد دولت بمن
قرین و سعادة همنشین آمده که آن حضرت ایلغار و نزول اجلال ارزانی داشته اند و برورو تدریج دغدغها
از خاطر زایل کرده بسعادة رکاب بوس سرافراز خواهم شد و معروض داشت که چون من بعزم پابوس
مستعد گردم باید که توجه حضرت ملک گجرات در حوزه تصرف اولیای دولت خواهد درآمد و بعد از
انتظام مهام آن سایر ممالک هندوستان بدست خواهد افتاد آن ناجوانمرد حقوق را بعقوق مبدل
ساخته از در مکر و تزویر درآمده سخنان دروغ راست نما را جلوه میداد آن حضرت میرزا هندال را
بجانب باتر و آلحند و تعیین فرمودند تا پنج شش ماه خود در نزد همگاه لهری بسر بردند که شاید حاکم ته که راه

سعادة پیش گیرد درین اثنا بجهت سرافرازی میرزا هندال بیورت او که بپاتر بود تشریف ارزانی داشتند
و بمقدم دولت فزا پایهٔ سعادت او را سربلند گردانیدند چون زمان ظهور نیّر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال
که زینت بخش جمال صورت و معنی و حسن افزای کمال دینی و عقبی است نزدیک رسید اسباب حصول این دولت
عظمی و آثار وجود این عطیهٔ کبری زمان زمان آماده تر میگشت که بفیض قدوم آن نور پرور ایزدی دیدهٔ
انتظار چندین هزار سالهٔ قدسیان عالم بالا روشنی پذیرد و شام امید زمانه از پرتو نور مقدم آن درهٔ
اکلیل خلافت ضیاء صبح سعادت گیرد آن بود که درین یورش در خوبترین آنی و شریف‌ترین زمانی در
نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی نشانی مریم مکانی را که فروغ عفت و طهارت و نور سلطنت
و ولایت از جبین مبینش میدرخشید بآیین بادشاهی و روش بزرگی در حبالهٔ عقد در آوردند و جشن
اقبال آراسته شد و از گنجینهٔ انعام نقدها بر فرق روزگار ریختند دلها را بیغم و دولت مسرور
و معمور ساختند و خواجه هجری جامی درین امر سعادت پیرا کمال خدمت و عبودیت بجا آورد و از انجا بمعاونت
دولت و اقبال متوجه اردوی معلی شدند و مدتی حدود بکر مخیم سعادت بود و رفته رفته از تنگی دولتی زمین
داران گرانی غله و ویرانی ولایت روی داد و پیوسته در خواطر میرزایان که همرکاب و همعنان بودند
اندیشهای سست و فکرهای نادرست که بمشرب منافقان گوارا و مطبوع تواند بود میگذشت تا آنکه میرزا هندال
بموجب اغوای یادگار ناصر میرزا که پیوسته در باطن داعی مخالفت بود و بتحریک قراجه خان که از جانب میرزا
کامران ایالت قندهار داشت برخاسته بقندهار رفت و کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود
و طلبیدن او اعلام بخشید چون این خبر بمسامع قدسی آنحضرت رسید روز سه شنبه نزدهم جمادی الاولی
نهصد و چهل و هشت بمنزل میر ابوالبقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند و باعزاز تمام میر را پیش
یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاه خطا بمسلک مستقیم صواب آورد و میر سعادة
رفته میرزا را بسخنان سعادة آموز و مقدمات نصیحت آمیز از راه مخالفت باز آورده براه موافقت ره
نمونی کرد و بدین عقیدت و آیین حقیقت خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت و مقرر ساخت که میرزا
از آب گذشته ادراک ملازمت نماید و بعد ازین در پیشگاه خدمتکاری و جانسپاری ثابت قدم باشند شرط

بنعیم

بانکه چون هندوستان فتح شود از پنج حصه یک حصه از و باشد و چون بکابل نزول اجلال واقع شود غزنی
و چرخ و مواضع لوهگر که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالده میرزا عنایت فرموده بودند باو تعلق گیرد
روز چهارشنبه میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود مردم قلعه بگمان رفتن میر واقف شده
جمعی را بسر کشتی فرستادند و بر میر تیرباران کردند زخمی چند کاری بمیر رسید روز دیگر ازین عالم فانی بملک
بقا پیوست حضرت جهانبانی را ازین واقعه غم اندوز رفت تمام روی داد و تاسف عظیم فرمودند و بر
زبان حقایق ترجمان آن حضرت گذشت که از مخالفتها و سرکشیهای برادران و حق ناشناسی نمک پروردها و بی
مددی یاران و دوستان که ملک هندوستان از دست بیرون رفت و چندین کلفتها روی نمود دستگیر طرف
و واقعه میر یکطرف بلکه هنوز آن حوادث طرف این نمی تواند شد و الحق بزرگی میر همین قدر بود که از روی
قدرشناسی فرمودند لیکن چون در ذات مقدس حضرت جهانبانی خرد دوربین و عقل حق شناس ودیعت
نهاده دست قدرت بود در چنین مواقع که لغزشگاه بزرگان دین و دولت قرین عقل کامل بوده برضا
و تسلیم گرایند و بهر آینه در امثال این سوانح دانش ربا که بسا مردم را پای صبر از جای میرود هوشمند خدا
پرست با عقل خدا داد مشورت فرموده برضا گراید و اگر بواسطهٔ هجوم عوام و استیلای طبیعت باین مقام
نتواند رسید جزع و فزع که شیوهٔ دلبستگان عالم صورتست گذاشته بشکیبائی الهی درسازد الله الحمد که آن
حضرت اگر بمقتضای بشریت در اول حال قدری مغلوب احزان و هموم شدند لیکن برهنمونی عقل کامل بطرزی که
بالغ نظران خداشناس در گلستان رضا و تسلیم گلدسته بندند و میوه چین باشند بسوانح کونی خرسند گشته
بهبود را در تقدیر ایزدی دانسته و بدیدهٔ حقایق بین تماشاگر حقایق این حدایق شدند بعد از پنج شش
روز ازین سانحهٔ عبرت بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانبانی دریافت
آنحضرت او را بروابط مهربانی پیوند روحانی دادند درین اثنا شیخ میرک فرستادهٔ حاکم تته را رخصت
داده بحاکم تته منشور عالی فرستادند که آنچه التماس نموده بود بموقف قبول پیوست بشرطی که از روی
عقیده آمده ملازمت کند والی تته مدتی حرف آمدن در میان داشت چون سخن او از چراغ صدق نا
فروغ بود پرتو وثوق نیافت تا آنکه حضرت جهانبانی بکر و آن حدود را بیادگار ناصر میرزا مرحمت فرموده

غره جمادی الاخری نهصد چهل و هشت بموجب تته نهضت فرمودند و این چنین ولایت خراب که بیامن عدالت
بادشاهی رو بابادانی نهاده بارتفاع غلات و محصول حبوبات بتدریج اعلی رسیده بود بمیرزا داده پیشتر
عزیمت فرمودند نزدیک قلعه سیهوان فضیل بیگ برادر منعم خان و ترش بیگ برادر بزرگ شاهم خان و جمعی دیگر
تا بیست نفر بر کشتی سواره میرفتند که جمعی از قلعه برآمده قصد این جماعت نمودند ایشان باتفاق از کشتی برآمده بجانب
مخالف تاختند و مخالفان رو بگریز نهاده بقلعه درآمدند چندی ازین شیران بیشه مردانگی نیز بقلعه درآمدند
چون از جنگ ناامید بودند مراجعت نموده باردوی معلی ملحق گشتند در هفدهم رجب حضرت جهانبانی بدولت
و اقبال رسیده قلعه سیهوان را محاصره فرمودند پیشتر از انکه موکب همایون بگرد قلعه نزول فرماید محافظان حصار
حدایق و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند در ایام محاصره حاکم تته پیش آمده سر راه گرفت و نگذاشت
که غله باردوی ظفر قرین رسد از امتداد محاصره و کم رسیدن غله بعضی کم اقبال فرومایهای بی حقیقت راه گریز
پیش گرفتند تا انکه مردم کلانتر اکه گمان حقیقت بانها برده میشد پای صبر از جا بی لغزید چنانچه میر طاهر صدر و خواجه
غیاث الدین محمد جامی و مولانا عبدالباقی برخاسته باردوی حاکم تته رفتند و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علی ولد
فخر علی بیگ و خواجه محب علی بخشی پیش یادگار ناصر میرزا شتافتند و درین اثنا بمسامع علیه رسید که منعم خان
و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتفاق نموده میخواهند که خود را بر کنار کشند آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را که سرکرده آنها
بود مقید ساختند سخن باین سر بند داشته بشرح شمه از احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته میشود چون آنحضرت
او را به بکر گذاشتند او لهری را جای اقامت خود ساخته دو مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا ریختند
و خواهی نخواهی از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد محمد علی قابوچی و شیر دل که هر دو بمنعمخان قرابتی داشتند
مردانه شربت خوشگوار شهادت درکشیدند بار سیوم دلیرانه از کشتی برآمده در ریگ زمین جنگ صف کردند
درین مرتبه مردم میرزا را آنچنان دست برد نمودند که قریب سیصد چهارصد کس مخالف بقتل رسیدند و آن
تشنه بخون فاسد این خون گرفتها سیراب شد و آنچنان ترس فرو گرفت که دیگر اراده پیش دستی نکردند
و میرزا شاه حسن بیشتر از پیشتر داعیه فریب بخود تراداده میرزا را از راه راست بیرون برد و یادگار قلی
مهردار خود را پیش او فرستاد که متعهد شده ام و غمخواری ندارم صبیه خود را بتو نسبت میکنم و خزاین تو

میگذارم و روزی چند که از حیات مستعار من باقیست رایگان از دست نمیدهم و باتفاق ملک بکرات تیز
خواهد شد الغرض آن ساده لوح را بمواعید کاذبه عرقوبی فریفته ساخت وهمواره بمخافت عقل و اعوجاج فکر داغ واو
بیوفائی بر جبین حال خود نهاد و اگر ذره از مروت و شمه از فراست در جبلت او تعبیه می بود تقدیر بر صدق مواعید
هم هرگز قدم در دایره بیوفائی نمی نهاد و بر سخنان غرض آمیز عذر اندیشان گوش هوش نداشته بحقیقت در زی
خود را سربلند میداشت و چون حضرت جهانبانی عسرت لشکر را دیده کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند
که خود را بر سر حاکم تته که سر راه گرفته بزودی رساند تا مهم اقبال از تنگنای ضیق بتوسع گراید میرزا اگرچه
از دل برگشته بود اما پاس ظاهر بقدر نموده توپخانه خود بیرون فرستاد و در روان شدن بر همان خیال خام
تعلل و اهمال می نمود و درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبدالغفور را که از نسل مشایخ ترکستان بود و آن حضرت
او را یکی از میرمالان خود ساخته بودند فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارد این بی سعادت چنانچه
گفته اند مصراع کین ره که تو میروی بترکستانست کج روی کرده برعکس مدعا چندان سخنان ناشایسته خاطرنشان
میرزای کوتاه بین کرد که از دراز کاری ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت و توپخانه را که بیرون فرستاده بود برگردانید
و عذرهای موجه گفته فرستاد چون معلوم حضرت جهانبانی شد که روزگار بسخنان بر سر ناساز کاریست و تنگی معسکر
اقبال از اندازه میگذرد توقف در حوالی قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذی قعده بجانب بکر
و لهری توجه فرمودند و در خلال این احوال یکی از اعمال نامرضیه یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوای حاکم تته
گندم و غله که از زمینداران دولتخواه بودند در کشتی بهم رسانیدن و غیر آن دولتخواهیها بموکب عالی نموده
بودند گرفته پیش حاکم تته فرستاد تا آن حق ناشناس آنها را بجریمه توفیق این خدمت بقتل رسانید
و آن حضرت این عمل ناشایسته او و صد مثل آن را گذرانده همواره در مقام مدارا بودند که شاید بر صفحه اعمال
رقم پشیمانی کشیده در مقام تدارک درآید چون رایات عالی بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا
با جمعیت خود بقصد اردوی معلی متوجه گشت آن حضرت از شنیدن این خبر فی الفور بدولت و اقبال سوار شدند
هاشم بیگ که از معتمدان خیراندیش میرزا بود ازین حرکت شنیع آگاهی یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید
و جلو میرزا را بعنف گرفته تاب داد و انواع سرزنش و نکوهش کرد و تلخ و درشت گفت که مکر راه و رسم مروت

و شرم و آداب ادب و آزرم از عالم بر افتاد چنین سبک سری کردن و با ولی نعمت خود برابری نمودن در کدام
مذهب و ملت و کدام قانون عقل و حکمت روا است ؎ یکی نوشتی زد آن سپهدار • که اندازهٔ کار خود نگهدار
بر پایهٔ قدر خویش نه پای • تا بر سر آسمان کنی جای • هر مرد که شغل خویش بگذاشت •• بر خورد ز هر چه در جهان کاشت
این سخنان هوش افزا که میرزا را به تبدلری باز آورد و درین اثنا جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان راه بی حقیقتی
پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند چون بمقتضای غوامض حکمت الهی و دقایق مصلحت
ازلی که در ضمن هر نامرادی چندین اسباب مراد سرانجام می یابد در دیار سند نقش مراد بنشست و عیار جوهر مردی
مردم گرفته آمد و بی اخلاصی لشکر و بدمددی برادران و بیخردی اقربا و نامساعدی روزگار مشاهده افتاد خواستند
که در لباس تجرد و تفرید قدم شوق در بادیهٔ رهروان راه خدا زنند و در حلقهٔ کعبهٔ مراد و سر رشتهٔ دامن مقصود بدست
آرند یا آنکه کنج عزلتی گزینند و زاویهٔ فراغی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند و ازین جهان پر آسیب و جهانیان
پر فریب برکران باشند جمعی از همراهان خیراندیش که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت
بودند بالحاح و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت در آنست که
درین ولا سایهٔ همای دولت بر سر ولایت مالدیو انداخته نفسی راست کنند که بارها عرایض عبودیت فرستاده
لاف بندگی زده است و لشکر و سامان دارد ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمرده در رکاب دولت بوده مصدر
خدمات پسندیده گردد و بتدریج آنچه مکنون و مأمول خاطر دولتخواهان است صورت وقوع یابد حضرت جهانبانی
خواطر ارباب اخلاص نگاه داشته بآن صوب توجه فرمودند و منشور عنایت متضمن نصایح دولت افزا مصحوب
ابراهیم ایشک آغا پادگار ناصر میرزا فرستادند که شاید بر افعال شنیعهٔ خود واقف گشته مسلک ندامت پیموده
باشند و از آیین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نمایند و در آن فرمان عطوفت نشان این بیت رقم
زدهٔ کلک عنایت شده بود ؎ ای برخساره چو مه چشم و چراغ دگران • سوختم چند شوی مرهم داغ دگران
میرزای غنوده عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد بهمان خام طمعی طریق بیوفایی اختیار
کرده در حدود لهری توقف نمود حضرت جهانبانی بیست و یکم محرم نهصد و چهل و نه بجانب اچه نهضت فرمودند و از آنجا
نوزدهم ربیع الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند و در چهاردهم این ماه بقلعهٔ دیورلول نزول

اقبال فرمودند در بستم ساخت واصل پور مضرب سرادق رفعت اعتصام شد و هفدهم ربیع الآخر در دوازده کروهی
بیکانیر اتفاق نزول افتاد و در اثنای راه دوربینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشمند بوده بخاطر کلانی آداب
حزم باشد بموقف عرض میرسانیدند و پیوسته بمضمون احتیاط که عنوان منشور دولت آگاهی است مبادا ندتا آنکه
میر سمندر که از هوشمندان سرآمد بود بحکم عالی پیش مالدیو شتافت و بر مکنونات ضمیر و منویات خاطر او اطلاع یافته
معاودت نمود و بعرض اقدس رسانید که هرچند مقدمات اخلاص تمهید میدهد اما ظاهر آنست که پرتو صدق
نداشته باشد چون رایت اقبال نزدیک بولایت او رسید سنگانی ناکوری که از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری
فرار و وی معلی رسیده الماس گران بها را در مقام جست و جوی خریداری درآمد چنانچه از اوضاع او بوی خیر استشمام
نمیشد حضرت جهانبانی فرمودند که باین مشتری خاطرنشان کنید که امثال این جواهر گران بها بجز بدین بهم نمیرسد یا بجوهر شمشیر
آبدار بدست افتد که رای جهان آرای باو انضمام یافته باشد یا بعنایت بادشاهان والا میسر میشود و با جمله
از آمدن این مزور اندیشه مند تر شدند و بر دریافت سخن او تحسین نمودند و باز از روی حزم و احتیاط که
دام کار فرمان روایان است علی الخصوص در هنگام فترت و تنگدستی رای مل سونی را فرستادند که بمسارعت خود را
بآنجا رسانند و آنچه بفروغ فراست دریابد بعرضه داشت نماید اگر مجال نوشتن نباشد باشارت معهود اعلام نماید
اشارت وفا و وفاق مالدیو آنکه فرستاده هیچ انگشت را باهم گیرد و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر
تنها بگیرد و موکب عالی از قصبه پهلودی که در سی کروهی جودهپور که موطن مالدیو است دو سه منزل گذشته بکنار
کول جوکی نزول اقبال فرموده بود که قاصد رای مل سونی رسید و انگشت خنصر را گرفت و ازین اشارة کشف حقیقت
شد و عاقبت بصریح تیز انجامید که اندیشه این سیه بخت تیره روزگار مکر و غدر است و جمعی کثیر را بعنوان استقبال تعیین
کرده خیالات باطل در سر دارد آن حضرت عنان عزیمت بصوب پهلودی منعطف گردانیدند اگرچه گروهی از مردم این
اندکه مالدیو در بدایت حال در مقام خیراندیشی و خدمتگاری بود آخر بواسطه اطلاع بر بی سامانی سپاه و قلت لشکر
از نیت اصلی برگشت یا بواسطه مواعید خداع آمیز شیرخان و ملاحظه استیلای او یا بسبب تحذیر او از اعانت
و خدمت بر هر تقدیر از راه هدایت و سعادت از دست داده ورق گردانید و جمعی اتفاق دارند که از
مبداء تا مختتم اظهار بندگی نمودن و عرایض عبودیت فرستادن بالکل مبتنی بر نفاق و شقاق بود القصه چون در آن هنگام

جهان آرایان نگارخانهٔ تقدیر در آرایش کار دیگر بودند هر کاری که پیش گرفته میشد بنظام نمی‌انجامید و از هر جا که
خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور می‌آمد و چون زراندودی این سپاه ناسره بمحک تجربه رسید
و غدر این نادرست در پیشگاه خاطر مقدس ظهور یافت تردی بیگ خان و منعمخان و جمعی دیگر از ملازمان موکب
مقدس را حکم شد که پیشتر رفته سر راه بد اندیشان را گرفته نگذارند که باردوی معلی پای جرات نهاده در
اضرار رسانند و همچنین ملاحظه کرده می‌آمده باشند و اگر قابو یابند دست بردی هم نمایند و آن حضرت
با معدودی از جان سپاران حقیقت کردار و مخدرات سرادق عصمت روان شدند امرا سپاهیان ظفر پیکر شیخ
علی بیگ جلایر و ترسون بیگ ولد بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا به بیست نفر میکشید
دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگرد پیشهای و قابکیش و از طبقهٔ اهل سعادت ملا تاج الدین و مولانا چاند منجم
در رکاب نصرت قباب حاضر بودند چون موکب عالی از پهلودی گذشته بساتیر رسید فوجی از مردم الیو
نودار شد و امرائی که بدفع این مردم تعیین شده بودند راه گم کرده بطرفی دیگر افتاده بودند و گروه مخالف را
عبور در حوالی رایات عالیات واقع شد آن حضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات
در دامن تمکن و وقار در آورده با عقل خدا داد و خرد مادرزاد در رجوع فرمودند و اکثر از عقایف را پیاده
ساخته اسپان ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر
از برادران حقیقت اساس پیشتر شده بر فوج مخالف که در تنگنای تنگی در آمده بود تاختند تاختن همان بود
و برداشتن همان جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و بتائید ایزدی و اولیای دولت ظفر یافتند
و حضرت جهانبانی بعد از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیسلمیر شدند غرهٔ جمادی الاولی جیسلمیر مورد کوکبهٔ
عالی شد درین منزل امرا که راه گم کرده بودند و از اراجیف مجروح خاطر شده سعادت ملازمت دریافتند
گرد موکب والا را توتیای چشم اقبال خود ساختند رای جیسلمیر که رای لونکرن نام داشت از بیدولتی در مقام
بدمددی شد و کول آب را محافظت کرد تا موکب بادشاهی که محنت جول کشیده و از بادیهٔ سراب درین محل
خراب رسیده بود و از بی‌آبی در آزار باشند شیران بیشهٔ حقیقت پیش آمده دست بردی نمودند و آن گروه
بی‌شکوه را شکست دادند و از آنجا نهضت فرموده متوجه حصار فیض انحصار امرکوت گشتند و هم جمادی الاولی بعد از

عسرت معیشت و تنگی آب تا آن حصن حصین که مطلع نیر جلال و مخزن کوهر اقبال است شرف نزول ارزانی داشتند
حاکم قلعه که رانا پرساد نام داشت قدوم عالی را پیرایهٔ افتخار دولت خود دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید
و از برکات وجود مقدس حضرت شاهنشاهی که حیرت افزای دیده وران زمانه گشت آنست که در هنگام
سعادت بخشی که حضرت مریم مکانی بآن یگانهٔ در کارخانهٔ تکوین حامله بودند روزی که در جولی در آمده گرم رفتن
بودند میل اقدس بانار شد دران صحرای بی آب و دانه که نشان غله بدشواری بهم رسد متفحصان بارگاه قدس
حیران ماندند که ناگاه شخصی انبانی پر از جواری بفروختن آورده چون او را در بارگاه مقدس حاضر ساختند در مقام
برآوردن شدند ناگاه از میان آن ظرف اناری کلان سیراب پدید آمد و موجب عشرت و انبساط گشت و جهانی
در حیرت فرو شده حمل بر کرامات نمودند روزی چند دران سرزمین دلکشا توقف اتفاق افتاد و در یغما تردی
بیگ خان و جمعی دیگر که مال و منال و اسباب و اشیا که همه بدولت ابد قرین بهم رسانیده بودند در چنین عسرت
و شدة از آنحضرت با وجود اظهار طلب دریغ میداشتند باتفاق رای امرکوت گیرانیدند و آن حضرت از کمال مروت
و فتوت ذاتی غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان بجهت مدد خرج ملازمان رکاب نصرت اعتصام
برداشته قسمت فرمودند و اکثر آنرا بهمان پست فطرتان و تنگ حوصله باز دادند سبحان الله ازین ذات
برکات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی ظل اللهی گردن ابنای زمانه و رقبهٔ اهل روزگار چگونه در قید کمند ارادت
و اخلاص آمده است که دران روزگار امرای عظام و امنای کبار با دنی درجه اخلاص مشرف نبودند و در
مالی که از برکات عنایت صاحب بهم رسانیده بودند در چنین وقت احتیاج خست نمودند و امروز محقران
و دور ایستادگان بارگاه عبودیت را در صفت جانسپاری شوق عروج بر اعلی مدارج کمال اخلاص است
اگرچه در مقام خطاب و عتاب باشند تکلیف خاصان درگاه و مقربان پایهٔ اورنگ والا ایزد تعالی قرون
و دهور این برگزیدهٔ ازلی را برای انتظام احوال جهان و جهانیان بر مسند رافت و سریر خلافت سربلند دارد
چون حضرت جهانبانی را داعیهٔ پیش رفتن در ضمیر صایب تمکین داشت و وقت ظهور صاحب زمین و زمان
نزدیک رسیده بود بملاحظهٔ اختیار ساعت سعادة آثار غره رجب نهصد و چهل و نه هودج عفت و محمل عزت
حضرت مریم مکانی را با بعضی از جانسپاران دران حصار سعادة اساس بجا گذاشته بجان آفرین سپرده بدولت

واقبال پیشتر نهفت فرموده اند درین هنگام که چشم امید بیدار نشینان شب انتظار باز بود و در ناامیدی بر روی
روزگار فراز از شرف ولادت حضرت شاهنشاهی ظل اللهی روی نمود در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه
آن نور پرورد الهی چنانچه سمت گذارش یافت از بطن مکنون بعالم ظهور آمد تا همه غمهای جهانیان بشادی
جاوید انجامد و دل حضرت جهانبانی که آبله زده کلفت بود در مرهم آسایش یابد و آشوبگاه صورت نظام گیرد و تفرقه
زار معنی بجمعیت گراید نظارگیان قوت از تماشای فعل کام روا شوند منتظران ملک صورت و معنی کامیاب
گردند خرد را صاحب پدید آید انصاف را پدر مهربان شود تمیز را دوست دانا گردد عدالت را با دخاه
راستین باشد عطوفت را چون حق شناس خورده بین ظهور کند قدردانی را بازار رواج گیرد صلح کل را میانجی دانش
نواز پیدا شود ظاهر را آراینده و باطن را نماینده گردد والمنة لله که برحسب امید شب دیجور تفرقه را صبح جمعیت
ساطع شد و شام اندوه را صبح شادمانی طلوع نمود آرزوی آسمانیان برآمد و آبروی زمینیان پیدا گشت
و چون این بارقه ظلمت سوز و لامعه گیتی افروز از آسمان قدس در ان گل زمین پرده گشائی نمود مژده رسانان
تیزرو برسانیدن این نوید سعادت شتافتند و در اثنای راه که چشم دوربین حضرت جهانبانی بظهور این لایحه
غیبی نگران بود ازین مژده جانبخش یکدل هزار دل شده بسجدات شکر پروردگار که در خارستان نامرادی
گل مراد شگفانند و در تهی دستی ناکامی هزاران کام در کنار نهاد بجای آوردند و درون و بیرون جشن شاهی
ترتیب دادند نشاط پرداختند و وضع و شریف و غنی و فقیر و خورد و بزرگ دست شوق افشان و پای عشرت وضیع
کوبان دران جشن اقبال بکامیابی الطاف بیکران شرف افتخار یافتند و شرح این جشن عالی که عید آسمان
و نوروز روزگار بود و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والای حضرت جهانبانی و بعضی سوانح
دیگر که لیاقت طرازی این منشور سعادت و عنوانی این مثال اقبال داشت در ابتدای این کتاب عالی خطاب
اندراج یافته چه این ارژنگ معنوی در نگارش بدایع واردات و شرایف واقعات و جلایل فتوحات حضرت
شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس و هرچه غیر این نگاشته قلم نیاز گردد تقریبی است و پیرایه
سخن و پیوند معنی بران باعث والمنة لله که احوال گرامی این سلسله ابدی اعتصام نیز از آدم تا این دم بطن بطن بطریق
اجمال گذارش می یابد و تامیره و نقاب از چهره تفصیل میگشاید القصه ازانجا که عنصر مقدس حضرت جهانبانی

جنت آشیانی جهان مروت و فتوت بود برای خاطر احباب اخلاص ارادت تجرد را موقوف داشته
و انتظام عالم تعلق را که وجود سلاطین مخصوص این معنی است در نظر دوربین آورده متوجه ولایت مالدیو
شدند مالدیو دیو مآل دد سیرت قدر این دولت بیدار که بخواب نتوان دید نشناخته آن جهان ناشناسی
پیش آمد ناگزیر باز بالتماس جانسپاران بارگاه سلطنت متوجه سند شدند که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار
گشته تدارک گذشته نمایند هرچند رای جهان آرای برین نبود بهر حال برحسب تقدیر صورت معاودت اتفاق
افتاد و چون موکب عالی نزدیک بآن حدود رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبهٔ جون انبوه شده اراده مقابله و محاربه
دارند حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلایر را که آبا عن جد بجانسپاری و اخلاص موروثی از زمان ارتفاع
رایت دولت جهانگیر حضرت صاحب قرانی علم امتیاز می افراشت با جمعی از دلیران و دلاوران پیش
فرستادند و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند چون پشت شیخ علی بیگ بکوکب منصوری قوی
بود روی بمعرکه نبرد شیرمردانه نهاد و باندک کسی داد جلادت داده در کم فرصتی هنگامهٔ آن جماعت
متفرق و منهزم ساخت تا نیر صبح ظفر از مشرق تیغ و افق کمان بردمید و خورشید اقبال ظلمت سوزان
عرصهٔ غبرت شد و ساحت قصبه جون مخیم موکب عالی گشت و درین قصبه رفیع عتبه ورود مهد عزت حضرت
مریم مکانی و مهد عظمت حضرت شاهنشاهی از حصار امرکوت که مولد اشرف بود دست داده و اقبال اتفاق
افتاد چنانچه تفصیل آن طراز عنوان کلام شد و چون این معموره بر کنار آب سند واقع شده و در کثرت
حدایق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمهٔ آن شده
بود چندگاه در ظاهر قصبه در میان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد و در اطراف و جوانب پیوسته با
ارغونیان جنگ میشد و آن جماعه شکستهای درست می یافتند و شیخ تاج الدین لاری که از منظوران حضرت
جهانبانی بود درین ایام بدرجهٔ شهادت رسید روزی شیخ علی بیگ جلایر و تردی بیگ خان و جمعی بتاخت
ناحیتی نامزد شده بودند سلطان محمود بکری و جمعی کثیر بر سر ایشان ریختند و تردی بیگ خان در جنگ
مساهله نمود و شیخ علی بیگ ثبات قدم ورزیده در آن عرصهٔ رزم که بساط بزم شیرمردان بود شکفته
روی شربت شهادت آشامید خاطر مقدس حضرت جهانبانی از واقعهٔ چنین مخلصی بغایت مجروح شد و بعضی امور

دیگر در میان آمد لاجرم دل از خدود دیگر سرد ساخته اراده توجه بجانب قنوج مصمم ساختند در خلال این
این ایام مغتنم محرم نهصد و پنجاه بیرام خان از حدود گجرات تنها خود را بپایه سریر مقدس رسانیده مرهمی بر جراحت
خاطر اشرف نهاد و موجب انس و الفت گشت و از غرایب آنکه چون مشار الیه بمعسکر اقبال رسید اول
گذرش بر جنگ گاه افتاد و پیش ازانکه سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آماده جنگ ساخته
مردانه کارزار کرد چنانچه سپاه نصرت قرین متحیر ماندند که همانا از جنود غیبی است و چون ظاهر شد که بیرام خان
است غریو از ایستادگان مصاف نصرت برخاست و باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت
و باین تقریب چند روزی در ان کل زمین توقف روی نمود و مجملی از احوال بیرام خان آنکه در قضیه نامرضیه
قنوج جان سپار رهیا کرده سنبل روی افتاد و براجه مترسین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود در
قصبه لکهنور التجا برد و مدتی در حمایت او بود و چون این خبر بشیر خان رسید کس فرستاده طلب داشت
راجه بیچاره شد خان را پیش او فرستاد و در راه مالوه باو رسید در اول مجلس شیر خان برخاسته دید
و در جلب خاطر سخنان فریبنده گفت و در میان سخنان اظهار نمود که هر که اخلاص دارد خطا نمی کند بیرام خان
در جواب گفت چنین است هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد و از نزدیک برهانپور بهزار گونه بیقراری
باتفاق ابو القاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمت گجرات شد در راه ایلچی شیر خان که از گجرات
می آمد آگاه گشته کس فرستاد و ابو القاسم را که بصورت وجه نمودی داشت گرفت بیرام خان از نیک
ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم ابو القاسم مردمی بجای آورده گفت این ملازم منست
که فدای من میخواهد شود و زینهار دست ازین باز دارید و همان معامله که ع مرا بگذار و دست یار من گیر
در میان بود باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت و ابو القاسم را که پیش شیر خان
آوردند از ناشناسی آن معدن مروت را بشهادت رسانید و بارها شیر خان میگفت که همان
زمان که بیرام خان در ان مجلس گفت که هر که اخلاص دارد خطا نمی کند فهمیده بودیم که با ما نمی سازد و سلطان
محمود گجراتی نیز هر چند تکلیف بودن کرد بیرم خان قبول ننمود و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد
و از آنجا بولایت مرو وار شتافت و از آنجا بزیر پای صاحب خود و ولی نعمت جهانیان در قصبه جون رسیده

ازان که

سربلند گشت ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباچهٔ مقامات تواند
بود در ماه هشتم از شرف ولادت. در جریدهٔ علم ایزدی که لوح محفوظ ازل و ابد است چنان ثبت افتاده
که چون جهان آرائی را از افراد کاینات در جلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نهند از
مبادی سعادت ولادت آن جلیل الشان بوارق حالات و خوارق عادات از مطاوی احوالش پرتو
ظهور یابد که هریکی از آن منهی غیب باشد بانگ بلند طنطنهٔ علو مدارج قدرش بگوش هوش زمانیان رساند
و باظهار این معنی سعادت فزای جهانیان گردد و از بدایع مصداق این حال آنست درین زمان فرخنده
که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده
بود نادره امری بدیع از آن حضرت روی نمود شامگاهی که پرتو تباشیر صبح دولت داشت عفت قباب ججی انگه آن
نوباوهٔ باغ قدس را شیر میداد و از مخالفت عصمت نقاب ماهم انگه و جمعی دیگر آزردگی خاطر داشت
و از این که بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میرغزنوی سحر می کند که حضرت
شاهزادهٔ عالمیان غیر از و بشیر دیگری میل نمی فرمایند بغایت دل تنگ بود درین اثنا وقتی که کس آنجا حاضر نبود
آن حضرت خلوت دیده متکلم شدند و زبان کرامت بیان خود بتسلی خاطر محزون ججی انگه مسیح وار
گشودند و فرمودند خاطر خوش دار که نیر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت و شب اندوه ترا نور شادمانی
خواهد بخشید و زنهار این راز را آشکارا نکنی و این اسرار قدرت الهی بوقت شهرت ندهی چه حکمتهای غیبی
و مصلحتهای کلی در ضمن این مندرج است ججی انگه میگفت مرا این نوید جانبخش عظیم در شگفت آورد و عقدهٔ
اندوه یکبار از دل من گشوده گشت و ازین پرده گذر که کفایت جان نوپروری و حضانت جان فیض گستری
بی مشارکت و منازعت دیگری از درگاه صمدیت حوالهٔ من شد انشراح خاطری بصد و صد هزار انجامید و در رو
ابواب فرح و نشاط پیش از پیش بر روی روزگار من گشوده میگشت و بشکر این نعمت عظمی قیام نموده از دل
و جان بخدمت متوجه شدم و نعمت و دولت دو جهانی بمن روی آورد و این راز سربمهر را پنهان می
داشتم تا آنکه آن نونهال دولت سریرآرای ملک کشورکشائی گشته روزی از عرصهٔ دهلی بشکار حوالی قصبه
پالم تشریف برده بودند در آنجا ماری بغایت بزرگ و مهیب در سر راه پیدا شد که ارباب تهور را دل از جای

رفته بود و آن حضرت درین مرتبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته می اندیشه که نیاط خاطر رسانند ید بیضا نموده متوجه
مار شدند و به بشارت غیبی دلیرانه دم مار بدست اقدس گرفته زبون ساختند یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز
کوکلتاش خود این آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجب بمن آمده نقل کرد و دران وقت آن راز سربسته و سرّ
پوشیده که خود دیده و شنیده بود بفرزند ارجمند خود در میان آورد و گفت آن حضرت که در صغر سن آن اعجوبه را
نموده بود اگر در کبر سن این کرامت نماید بدیع نیست چه هر فعل را وقتی است و هر قوتی را محلی این راز سربسته
که تا غایت بر زبان نیاورده بودم سبب آن بود که با هرکه می گفتم باور نمیکرد بلکه مدعیان بسخافت عقل من نسبت
میکردند و چاشنی این سخن در کام مرام آنها تلخ می نمود و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود اکنون فرزند من چون
از تو سخن مار شنیدم لب بافشای آن راز گشودم که آن نشانهٔ خورد سالی بود و این نمونهٔ کلان سالی ای فرزند
گرامی از ان مظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست و جامع این شگرفنامه ابوالفضل این دو قضیه را
اگرچه از مردم ثقه شنیده بود اما از ان عفت مآب بیواسطه نیز استماع نمود و آنچه راقم از کمالات قدسی و خوارق
عالی ازین نور پرورد آلهی بچشم خود دیده است و بنظر اندیشهٔ خود سنجیده از اندازهٔ بشری و حوصلهٔ انسانی بیرون است
لکن آنچه از والدهٔ ماجدهٔ میرزا عزیز کوکه منقول شد حیرت بخش اصحاب ظاهر است و آنچه این مسکین مشاهده نموده
عبرت افزای ارباب باطن توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و از ان حدود
سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن ارادهٔ ازلی و مشیت آلهی برین رفته که بادشاهی که خلعت والای
دولتش را بطراز خلود و بقا مطرز سازند و قوایم سریر عظمت و سلطنتش را بقواعد ارکان استمرار و استعلا مشید
و موکد گردانند بعضی طوارق انقلاب نما و سوانح انصراف اشتمال پیش راه او می آرند و فی الحقیقه آن نمودیست
ی بود و عقدهٔ ایست عاقبت محمود که کوته نظران آنرا از اسباب منقصت داشته در حیز اعتبار می در
آرند و بلند بینان خال رخسار دولت دانسته نشان دفع عین الکمال میسازند دولتمند را آنچه نا ملایم طبع
پیش راه آید آنرا از متمم کمالات می شمارد نی دولت خسران دین و دنیای خود دانسته بکر بیان
اندوه فرو میرود و رجعت کواکب که سریرآرایان هفت اقلیم افلاکند نموداریست ازین حال و تمثالیست
ازین نقش هرچند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد و در حقیقت آن پرده پیش نیست که بر چشم

جهانیان فرو هشته میشود و منفعتی بآن بارگاه عالی نمیرسد اما چون بطا مرسب خفا میشود تند باد
سطوات الهی عاقبت غبار ادبار سرگردان ساخته بخاک سیاه می نشاند و نیز حدیث طلوع و غروب
نیر اعظم را ببر سپهر مشعله در دست جز همان نسبت و حالتی که آن گنج انوار را در مشرق است همان
نسبت و حالت در تتق مغرب حاصل و همان حالی که در حین سمت الراس و زوال نصف
النهار هست بی نقص کمال همان حال در وقت رابع نصف اللیل متیقن و این تفاوت نسبت برائیان
خاک نژاد و ساکنان مشتی گل مخیل است والا فروغ جلال او از آن مقدس تر است که اندیشهای ارباب
نقص پیرامون آن تواند گشت بنابرین مقدمات هر که بصاحب دولتان تاجدار و تاجداران صاحب
اقبال بداندیش بود سرانجام کار بچنگال اعمال خویش گرفتار آید و در اضاعت وجود خود سبب العظم
باشند و مرات این حال واقعه عبرت افزای حضرت جهانبانی جنت آشیانی است که در اندک
فرصتی دامن اقبال آن حضرت که غبار آلود حوادث بود بسر چشمه افضال شست و شو یافت جمیع کافر
نعمتان بسزای نیات و اعمال خود رسیدند و خرمن عمر و دولت ایشان ببرق قهر الهی سوخته شد
و نشان هستی این بی دولتان از صفحه روزگار سترده گشت چنانچه مصاعب و متاعب عمر و موارد
و مطالع سیر جابجا بتوافق ترتیب زمانی و تنسیق مکانی گذارش می یابد و بالجمله چون حضرت جهانبانی
جنت آشیانی را باطن قدسی مظاهر از طرز دنیای ناپایدار افسرده گشته بود و از ولایت سند توجه
عالی بر خاسته بخاطر اقدس رسید که بحاکم ته صلح گونه فرموده بقندهار نهضت فرمایند و چون موکب والا
آنجا رسد حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خاصان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه تجرید و تفرید
نهند و بارتقای مصاعد شوق و شغف سماوار اوج عشق را زیر پر و بال همت گیرند و چنانچه بطواف قبلهٔ دل
مشرف شده فیض معنوی یافته اند محمل بکعبهٔ گل نیز برده صورت را بمعنی متحد سازند و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام
یافته صورت کدهٔ ظاهر را نیز آرایش دهند تا این معنی باعث تالیف قلوب شود و موجب هدایت حقیقی ساده
لوحان صورت پرست گردد درین اندیشه بودند که حاکم ته این معنی را دریافته سعادت خود دانست و عرضه داشت
صلح فرستاد چون آن حضرت را شاه باز بلند پرواز همت بصید عنقا پر گشاده بود و نظر دوربین از صیدهای مختصر باز

آمده بر آشیان بلند افتاده صورت التماس او بعرض قبول افتاد ارغونیان که کار بر ایشان تنگ شده بود از
مژده صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند و این معنی را نهایت مطلب داشته و نعمت غیر مترقب شناخته
پیشکش فراوان فرستادند و انواع معذرتها خواستند و آن حضرت بدولت و سعادت هفتم ربیع الآخر
سال مذکور از قصبه جون بصوب قندهار از راه سیوی توجه فرمودند میرزا عسکری خبر توجه موکب بادشاهی
شنیده بفرموده میرزا کامران بدعملی خود استحکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشه نادرست متوجه اردوی معلی
شد که پای مردی شقاوت رفته دستگیر کند درین اثنا امیر الله دوست که از فضلای عصر بود و چندگاه وکالت
میرزا کامران با و تفویض داشت و شیخ عبدالوهاب از اولاد شیخ پوران از جانب میرزا کامران بجهت
خواستگاری دختر شاه حسین بیک ارغون میرفته اند خبر موکب عالی شنیده در قلعه سیوی متحصن شدند
حضرت جهانبانی میر الله دوست را مثال عالی فرستاده طلب فرمودند او از بی سعادتی حرمان شرف
ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهل قلعه مرا نمیگذارند چون موکب عالی بجدوه شال که از قندهار
قریب سه فرسخ است نزول فرمود جلال الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود و جاگیری در آن حدود
داشت بز باکمیری کسان گذاشته بود دو کس از ملازمان بادشاهی را که پیشتر بسر چشمه رسیدند دستگیر
کرده بردند یکی از آن دو کس فرصت یافته از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بداندیشان که از قراین احوال
دریافته و از زبان آن جماعه شنیده بود آمده بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی کافر نعمتی ایشان را
دانسته بمقتضای صلاح وقت رفتن قندهار بر طرف ساختند و بجانب مستنگ عنان عزیمت منعطف
فرمودند بایند و محمد ویسی رخصت گرفته بقندهار متوجه شد مصحوب او منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری
مصدر باین عبارت که برادر کم بهزلی ارادت معلوم نماید نوشته بمواعظ و نصایح آگاهی بخشیدند اما گوش حق
شنو و دل دانای و دست فهم کجا آن نصیحتها را نا شنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد
قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند که مبادا
درین صورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند و حوادث عظیم روی دهد ابوالخیر
و جمعی از اشرار بعضی از سخنان خوش آمد خانه بر انداز که بظاهر صورتی دارد و باطن جز خرابی و ویرانی نتیجه

گفته گفته میرزا را بر داعیهٔ خطا مصمم ساختند صبح آن روز که شام آن بار او بود میرزا ایلغار فاسد متوجه چپتنک شد
یکه و کروه راه رفته از ملازمان خود پرسید که این راه را که دیده است جبی بهادر اوزبک که نوکر قاسم حسین
سلطان بود و درین بر آمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود گفت این راه را من بواقعی میدانم و مکرر آمد
شد کرده ام میرزا جواب داد که راست میگوید جایگیر دار این حدود بوده است او را فرمودند که پیشتر
میرفته باش و راه را سر کن او اظهار کرد که یابوی من زبونست میرزا بجانب ترسون برلاس که یکی از ملازمان
او بود اشارت کرد که اسب خود را باو بده او بعد از تعلل کار خود را بدرشتی رسانده اسب داد جبی بهادر
که سابقا در هندوستان در سلک ملازمان بادشاهی منسلک شده بود برهنمونی سعادت از آنجا پاره راه پیشتر
آمده جلوریز خود را بجا در پیر محمد خان رسانیده پرده کشای حقیقت حال شد پیر محمد خان باتفاق او در ملازمت
حضرت جهانبانی آمد و از عزم نادرست آن حق ناشناس آگاه ساخت آن حضرت کسان پیش تردی بیگ
خان و بعضی ملازمان دیگر فرستادند که اسپی چند برسند آن تنگ چشمان فرومایه از ادراک این دولت
متقاعد گشته ابا نمودند آن حضرت خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را ادب کنند و سزای کردار در کنار
شان نهند پیر محمد خان بموقف عرض رسانید که وقت تنگ شده فرصت توقف بر نمی تابد کار فرمایان را بعهد
ایزدی حواله فرموده خود بدولت متوجه ارادهٔ خود شوند التماس او مسموع آمده آن حضرت با معدودی از
مخلصان جانسپار راه دشت پیش گرفتند و ارادهٔ قندهار و کابل از خاطر اقدس بر آورده باهنگ
حجاز متوجه عراق شدند و پایان راه نورد فراق گشتند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی خواجه
عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الطاف الهی است غبار آسیبی بر دامن
اقبالش نمیرسد بهر طوری که باشد هودج عزت حضرت مریم مکانی را بموکب عالی رسانند این سعادتمندان
گرم شتافته خدمت بسزا بجای آوردند قدری راه طی شده بود که شبی تیره تر از دل کافر نعمتان حق ناشناس
روی نمود پیر محمد خان بموقف عرض رسانید که حقیقت محبت زر و اسباب که میرزا عسکری دارد بر ضمیر انور لایح است
درینوقت میرزا خاطر جمع و دل آرمیده با دو سه نویسندهٔ خود در خیمه نشسته تفصیل اموال و اشیای اردوی
معلی را می بیند لایق دولت آنست که تکیه بعنایت الهی کرده خود را ناگهانی بر سر آن خیمه برسانیم و کار او

بسازیم هرگاه میرزا از میان رفت ملازمان او همه نمک پرورد این درگاه اند ناگزیر آمده ملازمت اختیار می کنند
آن حضرت از روی حساب و معامله این نگارش را تحسین نمودند اما از پاک طینتی و خیراندیشی بکردن
داعیه نگشته فرمودند اکنون روبراه غربت نهاده ایم و راه در از پیش گرفته فتح آن نمیکنیم مجدداً حضرت
شاهنشاهی را در پناه حضرت ذوالجلال که دافع آفات و رافع مخافتست سپرده و هدایت ازلی بدرقه را
ساخته و عنایت ابدی رفیق گاه و بیگاه کرده بر توپس همت زین دولت بسته و پای توجه در رکاب
توکل آورده قدم پیش نهادند میرزا عسکری که باندیشه تباه نزدیک بمستنگ رسید میر ابوالحسن صدر را
پیشتر روان ساخت که رفته حضرت جهانبانی را اگر داعیه رفتن داشته باشند بحرف و حکایت نگاه دارد در
وقت سواری حضرت جهانبانی میر مذکور میرسد و مجوا اعد که از جانب میرزا پیغامی چند ساخته بگذرانند و باعث
توقف شود آن حضرت بتعلیم الهی بخاطر آن واهیه او متوجه نا شده گرم رفتن میشوند میرزا عسکری متعاقب رسیده
شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود را فرستاد که اردو را محافظت نمایند و نگذارند که کسی از اردو
بجای رود و حقیقت خبر کردن بیچی بها در و روان شدن حضرت جهانبانی از میر ابوالحسن صدر
بتفصیل معلوم کرد تردی بیک خان و سایر ملازمان بی حقیقت آمده میرزا را دیدند و میرزا همه را بمردم معتمد
خود سپرد و کوته اندیشی که از روز بد و عاقبت وخیم نیندیشیده راه نامردمی و بی آزرمی پیش میگیرد
در معنی تیشه بر پای دولت خود میزند و خود را آماجگاه بلیات و نکبات آسمانی میکرداند چنانچه بر مطالعه
کنندگان اوراق روزگار پوشیده نیست میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا
گفتند که ما بجهت دیدن بادشاه آمده بودیم چرا ایشان راه جول پیش گرفتند باز پرسید که میرزا کجا اند یعنی
حضرت شاهنشاهی میر غزنوی گفت در منزل اند میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه از رکاب خانه میرزا
ببرید من هم می آیم و شب در خیمه خود با یکه و نویسنده بعضی از اسباب که از سرکار بادشاهی آورده بودند
میدید و می نوشت و صورت حال بعینه همچنان بود که پرامخان بتفرس صایب دریافته معروض داشته بود
فردای آن روز چاشتگاه بلند میرزا نقاره نواخته از منزل خود با روی معلی آمد و بر در دولتخانه حضرت
جهانبانی نزول نمود جمیع مردم را یک یک از خورد و بزرگ را گیرانید تردی بیک خان ابشاه ولد سپرد و هر کدام از مردم

و ملازمان بیوفا را بمردم خود حواله کرد و بقتلشان برد و جمعی کثیر را بقید و شکنجه هلاک ساخت و مبلغی کلی از تردی بیک
خان گرفت و در اندک فرصتی بپاداش اعمال خود رسید حاشا حاشا الجهانکشا را این پاداش چون تواند شد
این طوفان بلا را اگر گردی از زلزل پاداش نام نهند هنوز گنجایش ندارد — اگر بدکنش مرد بد روزگار همان کرده از بند گیرد بکار
سرانجام را آشکارا کند — همان گوهر خویش پیدا کند — بر باریک‌بینان رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکی
از برگزیدگان ازل را بنگین سلطنت برآراید و تارک دولت او را بتاج خلافت بلندی بخشد لوامع آثار
و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند و از غرایب مبشرات غیبی و تفالات آسمانی که درین
ولا نسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور آمد آن بود که چون میرزا عسکری با روی مغلی رسید و اعمال ناشایسته
بجای آورد و میر غزنوی و ماهم آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت و کنار عافیت گرفته پیش میرزا آوردند
میرزا هرچند روی توجه بجانب آن حضرت کرد و در مقام شگفتگی و زهرخند آمد آن حضرت که در آن هنگام
مجموعهٔ کمالات سال‌خوردان جهان بودند با وجود خوردسالی اصلا شگفته نشدند و قبض خاطر از ناصیه
حال آن حضرت هویدا بود میرزا طریق شده گفت که میدانیم فرزند کیست با ما چگونه شگفته شود و بعد از زمانی
انگشترین میرزا را که در گردن او حمایل بود و علاقهٔ گلگون آن نمایان بطریق عادت اطفال نی نی بلکه
بدستیاری اقبال دست بجانب علاقه برده خواستند بگیرند میرزا در ساعت از گردن برآورده بحضرت
شاهنشاهی داد دقیقه‌شناسان محفل این معنی را تفاول بر سعادت نمودند که عنقریب مهر دولت و نگین
سلطنت بنام نامی آن حضرت شود و از چشمه‌سار افضال الهی آب رفته بجوی آید و از اینجا حضرت
شاهنشاهی مؤید بتایید الهی برفاقت میرزا عسکری متوجه قندهار شدند در قیام و جلوس و نوم
و یقظ سواطع بزرگی و فرمان‌روائی از پیشگاه احوال آن حضرت پیدا درخشید و انوار خداشناسی
از لایحهٔ اطوار و آثار هویدا بود در اثنای راه کوکی بهادر که یکی از معتبران میرزا عسکری
بود و نزدیک کجاوه حضرت آمده به میر غزنوی گفت که اگر میرزا را بمن دهید بحضرت بادشاه
میرسانم میر مذکور جواب گفت که چون حضرت بادشاه خود نبردند همانا مصلحت در نگذاشتن
بود و نیز بی حکم عالی این دلیری از من نمی آید بهادر گفت من عزم ملازمت آن حضرت کرده ام

در چنین ایام تنهای لوازم خدمتگاری بجای آرم و میخواستم که آن خدمت نیز بتقدیم رسانم اکنون
که مرا این سعادت برسید از نیسار زند نشانی از حضرت شاهنشاهی بدرسند که بحضرت
گذرانم میر غزنوی طاقیه آنحضرت که اکلیل ماه سعادت بود ببها درداده او را این دولت سربلند
ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را نهم رمضان نهصد و پنجاه بقندهار آورده در
بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت ماهم آغا و جیجی انگه و اتکه خان بدوام خدمت کامیاب
سعادت ابدی بودند و استفاضه انوار قدسی میکردند و میرزا آن نونهال اقبال را که در ظل
حمایت ایزدی نشو و نما می‌یافت بسلطانم بیگم خود سپرد و آن عفت مآب از دور عقل در لوازم
مهربانی و مراسم خدمت اهتمام می‌نمود بظاهر نگاهبانی میکرد و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشنی
پذیر بود و روز بروز فر بزرگی از جبین نورافزای آنجهان سعادت منتشر میشد هرکه را تا بند آلهی روشن نماید و در
ذات نور پرور ایزدی باشد بداندیش را درحق او جز نیکی در خیال نگذرد و از مخالف جز خدمت و
موافقت بظهور نیاید چنانچه مشیت ازلی درین هنگام که عطوفت پدری و رأفت مادری نباید که
تکفل مهمات نماید بدست دشمنان جانی پرورش میداد تا دوربینان ملک دانا بینی را پایه
ارادت محکم تر شود و کوته اندیشان ساده لوح را چراغ هدایت بدست افتد و حقیقت نگاهبانی
ربانی بر دوست و دشمن ظاهر گردد و از زبان اقدس شاهنشاهی شنیده‌ام که احوال یکسالگی خود را
علی الخصوص دران هنگام که حضرت جهانبانی متوجه عراق شدند و مرا بقندهار آوردند یکسال
و سه ماهه بودم نیک بخاطر دارم که روزی ماهم انگه والده ادهم خان بمیرزا عسکری معروض داشت که
رسم ترکان آنست که چون فرزند را از زمان روان شدن بپای رسد پدر یا پدرکلان یا کسی که
در عرف بجای آنها تواند شد دستار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند
گرامی میزنند چنانچه آن نخل امید بزمین می‌آید اکنون حضرت جهانبانی تشریف ندارند مناسب است که
این شگون بمنزله سپند چشم زخم است شما بجای آرید میرزا در ساعت دستار خود را گرفته بسوی
من انداخت و من از پای در آمدم میفرمودند که این زدن و این افتادن بشبیه مرا بخاطر است و نیز در همان

ایام برای تبرک و تیمن بجهت برداشتن موی سر مراعطاف بابا حسن ابدال بردند آن زله رقص و آهوی
سر گرفتن بعینه در پیش نظر است کسی را که نزهت سرای دل چراغستان افروخته باشند صد مثل اینها و
زیاده از آن چه دور نماید چون سررشته سخن بدینجا کشید برای سیرابی سخن از بقیه سرگذشت شیر خان
و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و حال کامران میرزا که بکابل رفت و میرزا هندال که بقندهار شتافت و یادگار
ناصر میرزا که در بکر مخالفت کرده ماند ناگزیر است تا جویای آگاهی بدرای عبرت گشته به نیروی بخت
بیدار زندگانی را هشیار دلی و نیک عملی سپری کند پوشیده نماند که شیر خان از آب بیاه گذشته
باهستگی قدم پیش می نهاد و با چندین اسباب نبرد بملاحظه تمام می بود و هراس
عظیم داشت که مبادا از یک جانب بهادران موکب بادشاهی قدم در میدان
کارزار نهاده داد انتقام دهند و غلبا زنهای تدبیر نمای او را بیکبار به هیچ برآرند
جمعی کثیر را پیشتر روان ساخته بود و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی میداشت
بعد از چند روز که بی اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک
و دور بوضوح پیوست بلاهور آمده و از آنجا تا خوشاب رفت و در بهره و آنجا دو
روزی چند بود و کس بطلب سلطان سارنگ گکر و سلطان آدم که از زمین
داران معتبر آن حدود اند فرستاد چون نعمت پرورده حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی بودند و از دولت این دودمان عالی عمری کامرانی داشتند
حرف او را بگوش رضا نشنیدند شیر خان از آنجا بهتیا که از محال منسوب
گکرانست شتافت و جمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد گکران داد
مردانگی داده لشکر افغانان را شکست دادند و افغان فراوان در
بند ایشان افتاد و بتوخت رفت شیر خان میخواست که خود بر سر ایشان رود
با هواخواهان خود مشورت کرد همه صلاح در آن دیدند که کار این گروه که کوههای محکم و زمینهای قلب دارند
بتوجه و تدبیر باید ساخت و مناسب آنست که درین حدود لشکری گران گذاشته شود که هم فکر گکر منصور شده باشد

وهم در حدود ولایت گکران بوده دست تاخت و تاراج دراز کنند قلعهٔ مستحکم بجهت انتظام این
دو کار اساس باید نهاد تا بمرور ایام این مردم از تنگنای خود به تنگ آمده سر گردن کشی فرود آرند
و خود باز گشته بسامان و سرانجام مملکت وسیع هندوستان باید پرداخت بنابرین مصلحت دید
قلعهٔ رهتاس را بنیاد نهاد و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت و باگره آمد و از انجا بقلعهٔ گوالیار
رفت که میر ابو القاسم انجا متحصن بود و میر بیچاره از بی آذوقی آمده دید شیرخان در مقام ضبط و ربط شد و تمام
هندوستان را سوای بنگاله بچهل و هفت اقطاع قسمت کرد و داغ اسب سپاهی درمیان آورد و اندکی از تدبیرهای
بسیار سلطان علاء الدین را که در تاریخ فیروز شاهی تفصیل یافته است شنیده بعمل آورد و از انجا
بر سر پورنمل راجهٔ قلعهٔ رایسین و چندیری رفت و بعهد و پیمان نادرست راجه را از قلعه بر آورد
و بسعی بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تبه روزکار امان داده خویشتن را از هم گذرانید و از انجا باگره
آمده و بطرز حکام بنگاله سراها در طرق و مسالک بمفاصله یک کروه بنا کرد و بعد از بیماری جانگاه که دگره
برو طاری شد بر سر مالدیو که حاکم اجمیر و ناگور و بسیاری از محال و امصار بود لشکر کشید و کار آنجا و داد بغریب
و فسون ساخته بنواحی چیتور و رنتهنبور شتافت و انجا نیز بنیرنگ سازیها نمود تا نگهبانان آن قلاع کلیدها را
فرستادند و انجا جمعی گذاشته درمیان ولایت دهندیره در آمد و از انجا روی بقلعهٔ کالنجر آورد و آنرا محاصره
کرده ساباطها برو مشرف ساخت و نقبها زد و دهم محرم نهصد و پنجاه و دو بشعلهٔ آتشی که خود افروخته بود از
دود آه مظلومان بسوخت و تاریخ سوختن او ز آتش مرد یافته بودند اگرچه در گرفتن این حصار حصین جانش
از چار دیوار عنصر برآمد اما قلعه بدست افتاد و پنج سال و ده ماه و سیزده روز بنیرنگ و ریو حکومت
هندوستان کرد و بعد از و جلال خان پسر خرد او هشتم روز جانشین پدر شد و اسلام خان نام
نهاده اسم شاهی را بر خود بست و او هم در ناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانیده بود و چون تسلط
این دو فتنه سرشت خداع منش در جنب شعشعهٔ مهچهٔ جهان افروز رایت این دولت ابدی
اساس مانند فروغ کرم کان شب تاب حکم نبودنی بود داشت حکمت غامضهٔ ایزدی بجهت مصلحتی
چند که در مکامن علم او مطوی بود روزی چند جلوه داده تا کی ادبار برابر ساخت و روزکار

از ننگ وجود این مو بدان پستیزه کار واد است و صورت حال میرزا حیدر آنکه چون تایید حضرت
جهانبانی یافته متوجه کشمیر شد چنانچه سمت گذارش یافت چون بنوشهر در آمد امرای مذکور
که اسامی آنها پیشتر گذشت مخلصانه آمده دیدند و راه درویش در آمدن کشمیر و گرفتن آن را
مجدداً خاطرنشان نمودند میرزا اتکیه بر نصرت ایزدی و دولت بادشاهی نموده بر طی عقبات کشمیر قدم
پیش نهاد و درین اثنا تفرقه در معسکر بادشاهی چنانچه مذکور شد راه یافت خواجه کلان بیگ بمیل خود
پابوسی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد و منظور توبکچی خود را بکوهسار نک
کشید غیر از چندی از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر که حضرت جهانبانی بکومک نامزد فرموده
بودند همراه نشدند اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بجد بشت کری عجایب
کشمیریان در بیست و دوم رجب نهصد و چهل و هفت از عقبه پنج در آمده بی جنگ و جدل تسخیر کشمیر نمود چه
دران ایام مدتی گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل خالی بود و امرای آن ملک را بتغلب در تصرف خود
داشتند و هر یکی از مدعیان حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک رانی میکردند و درین
زمان نازک شاه نام شخصی باسم بی مسمای حکومت اختصاص و اشتهار داشت و با این حالت هر گاه در میان
یکدیگر اتفاق و تدبیر و عقل و رای نباشد سرانجام کار ملک باین سرحد کشد موسم چله دی بود و باران با شدت
می بارید کاجی چک چون رقم استقلال از جبهه احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع که کشمیری
از آن گزیر ندارد از کشمیر بر آمده پیش شیر خان رفت چه مقصود از آوردن میرزا حیدر
کام روائی خود بود چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست از دین باز داشته
در اندیشه دیگر شد و طرح دیگر خیال کرد و خواهر اسمعیل ولد محمد شاه را بشیر خان داد و باین وسیله
خود را مقبول ساخته علاول خان و حسین خان سروانی و جمعی دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته
بکشمیر آمد و درین اثنا ابدال ماکری که استظهار او بود بعلت استسقا درگذشت و میرزا حیدر
اهل و عیال خود را در اندرکوت که استحکام تمام دارد گذاشته متحصن شد اهل کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا مردم
کم ماندند و تا سه ماه در شعاب جبال بسر می برد تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد

وبتایید یزدانی فتح کرد و هرچند مخالفان جز افغانان کوکی و جز از کشمیریان بحقیقت زیاده از پنج هزار سوار بودند
جون کار ایشان به بیوفایی و حرام نمکی مبتنی بود کار از پیش نرفته شکست یافتند و جمعی کثیر از مخالفان بقتل
رسیدند و گروهی دستگیر شدند و کشمیر باستقلال در تصرف میرزا درآمد و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین
محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود و تکرار این فتح اگرچه در همین رفیق: میرزا نیز صورت دارد اما
آنچه میرزا خود اشارتی در تاریخ خود مینماید آنست که یکبارگی میرزا فرستاده سعید خان حاکم کاشغر از راه لار
بکشمیر آمد در چهارم شعبان نهصد و سی و نه در تصرف درآورده بود و در سلخ شوال سال مذکور با امرای کشمیر
و محمد شاه که اسم حکومت بنام او بود صلح گونه کرده دختر محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از
راهی که آمده بود مراجعت کرد جون درین نوبت فتح غیبی دست داد و ملک کشمیر مسخر شد مدت ده سال
در انتظام آن ولایت سعی بلیغ نمود و آن عرصه دلپذیر را که حکم خرابه داشت لباس شهری پوشانید
و اقسام محترفه و ارباب صناعات را از هر جا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد علی الخصوص
موسیقی را بازار گرم گشت و انواع ساز در میان آورد و مجملا صورت ظاهری آن مملکت که نشاه دنیای
اوست معنی پیدا کرد اما بواسطه تعصبهای خنک بی نمک میرزا که منشاء آن نارسایی بادعوی رسیدگی است
متاع معنی کشمیر که عالم یکرنگی و دینداریست کساد یافت و تا امروز بوی تعصب از کشمیریان می آید که صحبت را
تاثیر عظیم است سیما اطوار فرمان روایان که قوی اثر می باشد امید که بیمن انتشار حقیقت و حقانیت حضرت
شاهنشاهی صورت و معنی کشمیر اتحاد پذیرد و متاع حق پرستی و خداشناسی بی شایبهٔ تکلف و تعصب
رواج گیرد و از سهوهای عظیم که میرزا از روی داد و همت نداشت آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام
نازک شاه بدستور امرای کشمیر ساخت بایستی که حق نمک حضرت جهانبانی بجای آورده وجوه دراهم
و دنانیر و رؤس منابر را بنام قدسی حضرت جهانبانی مشرف میساخت همانا که بازمانه مدارایی میکرد و نه بی
اخلاصی را رواج میداد و لهذا در آن ایام که فتح کابل شد خطبه را بنام مقدس حضرت جهانبانی ساخته
سربلند شد و در تاریخ نهصد و پنجاه و هشت هجری در شبخونی که کشمیریان آورده بودند مسافر ملک نیستی
شد و مجملی ازین سانحه آنکه میرزا از آیین عدالت که نگاهبان دولت است عدول نمود و بمقتضای هوا و هوس

خود زیست کردن کرفت وهوشیاری وبردباری که دبازوی بختیار زیست از دست داد بمکر وعذر کشمیریان که بنابر
وهوشمندی میرزا از پای در آمده بود باز بر پا شد واین کروه خرابیه باطن نفاق سرشت راه مکر وعذر پیش کرفته
در لباس دوستی کار دشمن ساختن کرفتند وعمدهٔ این کاران نه بود که لشکر میرزا را بحیلها از وجدا کرده نزد مردم
کار آمدنی او را متفرق ساختند طایفه را بجانب تبت وبرخی را بصوب بکلی وجندی را بطرف راجوری
فرستادند وعیدی زینا وحسین ماکری پسر ابدال ماکری خواجه حاجی بقال کشمیری را که سرکردهٔ مهمات میرزا
بود از راه برده بخود متفق ساختند وجمعی بخود همداستان کرده بر سر میرزا روان شدند غازیخان وملک دولت چک
نیز آمده ملحق کشتند وقریب خانپور که میان هیره پور وسری نکر که اصل شهر کشمیر وحاکم نشین است بر سر
میرزا شبخون آوردند میرزا نزدیک خانهٔ خواجه حاجی رفته بود تا قرابهادر را که در بند بود خلاص سازد
ناکاه بدست کمال دونی حیات را سپری کرد وبعضی میکویند که تیری از ملازمان او نادانسته رسید چون
مجملی از حال میرزا حیدر کذارش یافت اکنون سرکذشت میرزا کامران نکارش می یابد در ان ایام نامساعد
که میرزا کامران از حضرت جهانبانی جدایی اختیار کرده بصوب کابل روان شد چون بحدود خوشاب رسید
سری وسروری را رنجه داشته وزمانه لعبت باز را بکام خود پنداشته خطبه بنام خود ساخت هر که خرد در نهنی
ومصاحب مصلحت آموز وهمنشین دلسوز نداشته باشد هر اینه چنین کارهای ناشایسته از وبظهور آید
محبت حق نشناسد ونه طریق مروت داند بدی دیکر از اینکی خود انکارد وتخم بدی در زمین نیکان افشاند
ظاهر است که از ان کشت و کار چه بر دود ودرخت امیدش کدام میوه مراد بار آورد روزکار زنی عاقبت اندیش
را بقایی دولت بزور بر خود بسته را پیوندی نه سربلندی کاخ بی بنیاد را چه اساس که چون منار برفی
زود از هم پاشد وهلال شب اول را چه ثبات که چون برق خاطف تا چشم برهم زدن فرو نشیند
سلطنتش چون طراوت کل زود زوال ودولتش چون نسیم بهار سریع الانتقال وبالجمله از راه ونکوت
آب سند رسید ودرینجا محمد سلطان والغ میرزا که بحدود ملتان خود را کشیده بود نزد وانجا خود را نتوانستند
کرفت برخاسته بر کنار دریا میرزا کامران را دیدند ومیرزا مدتی در انجا توقف نمود وچون عسرت غلبه الطغیان
کشید پل بسته از آب کذشت از انجا بکابل آمد وابواب کامرانی بر روی روزکار خود کشاده بمقتضای

هوا و هوس روزکاری بسر می برد و مثلی که از جمشید مرویست که تا شیر از بیشه نزود چراکاه بر آهو فراخ نشود
تا باز در آشیان کریز نکند دراج را پریدن آسان نکردد درین واقعه بظهور آمد غزنین و آنجه درا بعسکری میرزا
داد و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا به بدخشان فرستاد و خواهش متابعت نموده
خواست که سکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد میرزا سلیمان فرستاده را بی مقصود برکردانید میرزا کامران
از بیمعنی در تاب شده لشکر به بدخشان برد و در نواحی موضع تاری میان فریقین جنک پیوست میرزا سلیمان
جون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد خطبه و سکه بنام او ساخت
و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و مقصود روا کشته مراجعت
نمود درین اثنا خبر رسید که هندال میرزا آمده قندهار را متصرف شد میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر
فراهم آورده متوجه قندهار شد و تا شش ماه محاصره قلعه نمود و از بی آزوقی میرزا هندال تنک آمده امان طلبید
دید و قلعه را سپرد و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نمود و میرزا هندال را همراهی
خود آورده روزی جند در محنت داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در لباس اتفاق معموره جوی شاهی که اکنون
نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است بمیرزا داد و حاکم سند نیز اطاعت
نموده روزکار اسباب غفلت را آماده میکرد تا آنکه میرزا سلیمان بر آنجه میرزا کامران از بدخشان جدا
کرده بود متصرف شد و نقض عهد نمود میرزا کامران باردوم لشکر بان صورت برد و در حدود موضع اندراب
جنک در پیوست میرزا سلیمان شکست خورده بقلعه ظفر متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره
کرد و از آمد و شد آذوق راهها را مسدود ساخت اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند
میرزا سلیمان جون از سپاهیان خود که چشم وفا داشت ناامید شد و نیز از بی آذوقی قلعه کار بدشواری
کشید بی اختیار آمده دید میرزا قاسم برلاس و میرزا عبدالله وجمعی دیکر از هواخواهان خود را برداری برلاس مذکور
بدخشان کذاشته خود مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی یافته
بود و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نکاه میداشت و جون بکابل رسید تا یکماه شهر را آیین بست
و روزکار را بغفلت میکذرانید و بنیاد معهود میکرد و نه داد مظلوم میداد تا آنکه کوکبه اقبال فلک صعود حضرت جهانبانی

ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آمده بزای او را در کنار او نهادند چنانچه گذارش یابد چه هرکه بولی و والی نعمت
خود طریق بی حقیقتی سپرد و بمسلک بی اخلاصی شتافت هر آینه در همین نشاء پاداش اعمال خود دید هم برین منوال
است احوال میرزا هندال که چون در جبال دقتی با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه
بیوفایی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراجه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود میرزا شنیده
از قلعه برآمد و باحترام دریافت و آن ملک را بمیرزا سپرد و روزی چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده
آنرا بتصرف خود در آورد و میرزا را مقید داشته تادیب نمود چنانچه مجملی مذکور شد و مقررست که انجام حال
بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود دلها ست هوشمندان از اعتبار ناپایدار اعتبار نگرفته در انتظار جزای
این حق ناشناسان می باشند تا بسزا یافتن که اقتضای عدل حقیقی است شکرگذار و بصیرت پذیر شوند که هم
سرمایهٔ عبرت جهانیان میشود و هم دست آویز ندامت بی سعادتان میگردد و از انجمله چون یادگار ناصر میرزا
که بفریب و فسون حاکم تته از راه راست انحراف ورزیده در لهری توقف نمود بعد از توجه حضرت
جهانبانی قریب دو ماه درین حدود بود آخر برو ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم تته از صدق و صفا فروغی
ندارد و همه آن مقدمات حیله پیوند مبتنی بر کذب و سفاهتست ناچار از ان داعیه باز آمده بصوب قندهار روان
شد هر چند هاشم بیگ که از دولتخواهان راست کو و هواپرستان رضا جوی او بوده گفت که رفتن بجانب
میرزا کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده نیست و دنیا جای مکافاتست اندیشه
آن باید کرد از انجا که امریست ثابت هرکرا روزگار ادبار پیش آید عقل او تیره کرد و بآزار ولی نعمتان جرات
نماید و نصیحت خیر اندیشان با دشمرده بگوش هوش در نیاورد و سخنان سنجیده دانشوران افسانه و افسون
پندارد بنابران یادگار ناصر میرزا از بی توفیقی متوجه قندهار شد و در زمانی که میرزا کامران قلعه قندهار را در
محاصره تنگ آورده آمده میرزا را دید و بهمراهی میرزا بکابل آمد و میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد
که حضرت بلقیس مکانی شهربانو بیگم والدهٔ ایشان میرزا سنجر که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر
مانده بود بلوازم آداب روانه سازد و حاکم تته ایشانرا با جمعی کثیر که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی
جدایی اختیار کرده در ان حدود بوده بودند با آیین لایق روان ساخت و خطایی یا عمدی که واقع شد آن بود که این

مردم را از راه بیابان بی آب و علف فرستاد و جمعی کثیر تلف شدند و جون بموضع شال رسیدند درین
مردم تبی افتاد و حضرت بلقیس مکانی رحلت نمودند و از دو سه هزار آدمی که درین قافله سرکردان بودند
معدودی جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنجه در سفر دیدند جون جواد قلم سوانح پیمای به بهنا قدمی جندزده سخن
را بسرانجام آورد اکنون بر مقصود رفته راه بدر از میرود و مجملی از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق
که حضرت جهانبانی را روی نمود و ببدرقه عنایت ایزدی قطع فیافی و طی صحاری و براری فرمودند گفته آید
و آن جنانست که آنحضرت جون بمشیت ازلی قدم در وادی توکل نهاده راه جول پرخطر اختیار فرمودند
ملازمان رکاب سعادت جولی شرف ساختند و از فضل نامتناهی الهی درین جول پرهول ملک هائی بلوج که
قافله سالار راه زنان بود بزمین بوس شرف اختصاص یافت و آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم
خدمتکاری کوشید و ازان وادی هولناک راه بری نموده بولایت کرمسیر آورد و میر عبد الحی که کلانتران
ولایت بود بملاحظهای نادرست اکرجه بسعادت ملازمت فایز نشد اما در لوازم مهمانداری و آداب
خدمت کذاری اهتمام تمام بجای آورد و دران حدود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری
جهة تحصیل اموال آن ولایت آمده بود و آن حضرت بابا دوست بخشی را پیش او فرستادند تا رهنمای
سعادت او کشته بملازمت آورد خواجه این را دولت عظیم شناخته بملازمت شتافت و هر جیز که
از جنس و نقد در بساط خود داشت همه را نثار موکب سعادت کرد و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده
میر سامانی سرکار خاصه را برای زرین او مفوض داشتند و روزی جند دران سرزمین بوده با دولتخواهان
که درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب معلی بودند نصایح دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند و بیوفایی دنیا
و بی اعتباری سلسله ظاهر را بجندین دلایل خاطرنشان فرموده خواطر اصحاب تعلق را از تکاپوی این
باز داشته متوجه مقصد حقیقی و مطلب اصلی که طلب ارباب همت را سزاوار تو اند بود میساختند و همکی
همت بلند آنحضرت مصروف آن بود که جون اسباب تجرد و مواد تفرید روز بروز در تزاید است
کوشه خمول کزیده ظاهر و باطن را از غیر باز داشته بیکتایی همتا پردازند لیکن مروت نمیکذاشت که دلهای ملازمان

رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند و این گروه وفاکیش از آن ره که زدست از خدمت باز
نمیداشتند که چنین ذات کاملی که شایان خلیفگی حق است و در انتظام معموری ظاهر و باطن مثل او بوجود آمدن
دراد و ادوار قرون مشکل یکبارگی دست از جهان باز دارد و سلسله سلطنت ابد قرین را منقطع سازد همگی خواهش
این طبقه انکه بباطن با حق و بظاهر با خلق بوده بمقتضای نشاه جامعیت کار فرماید و الحمد لله که گوهر یکتای آن
دریای افضال یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بر وجه کمال حاصل است با وجود پرداختن بکیر و دار عالم
ملک و شهادت استغراق ببحر امواج عالم جبروت و لاهوت بر نهج مسنونی میسر و قدم همتش بر صعود مدارج
علیا مقرر و مسلم القصه بمقتضای ارادت ازلی و فتوت فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بعزمان روای
ایران و عنان عزیمت بصوب آن حدود منعطف داشتن در ضمیر الهام مورد تصمیم یافت که اگر حاکم ایران
حقوق موروثی منظور داشته لوازم محبت و فتوت بتقدیم رساند هر اینه یکبار دیگر بسلسله ظاهر پرداخته
دل این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود و الا در اختیار انزوا بمشرب مروت بی اختیار باشد بنا برین
روز پنجشنبه غره شوال سنه هزار و پنجاه مکتوبی مصحوب بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کارفرمایان قضا
و قدر که چندین مصالح و حکم در هر کاری ودیعت نهاده اند سببی انگیخته آمد که ملاقات گرامی بزودی میسر آید و
مجملی از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند بیت
که گذشت از سر ما آنچه گذشت ، چه بدریا چه بکهسار و چه دشت ، و آنحضرت میخواستند که روزی چند در ولایت
گرمسیر توقف فرمایند میر عبدالحی گرمسیری کسان فرستاده عرضداشت که چنین استماع می افتد که میرزا عسکری
جمعی کثیر را فرستاده است مبادا با نجود دبرسند و کار از علاج بگذرد اگر بالکای سیستان و آن حدود که
بحاکم ایران تعلق دارد توجه فرمایند هر اینه از اندیشه آسیب این گروه بی عاقبت موکب عالی
محفوظ خواهد بود آنحضرت قلت ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشته
و توقف در آن ولایت از طریقه حزم که راه خرد پرورانست دور دانسته بسیستان نهضت نمودند
و از آب هلمند عبور کرده بکنار کولی که این آب بآن در می آید نزول سعادت فرمودند احمد سلطان شاملو
که حاکم سیستان بود مقدم گرامی را دولت ناگهانی شمرده بآیین نیکبختان ملازمت کرد و بوظایف خدمتکاری

و اداب میزبانی اقدام نمود و روزی چند دران سرزمین عبرت فزا که جولانگاه شاه سواران عرصهٔ اقبال بود
بشکار قشلاغ اشتغال نمودند برای تسلی خواطر همراهان وفااندیش خود را بشاغل ارباب تعلق مشغول
داشته تماشا گر بدایع تقدیر بودند و ازانجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند احمد سلطان
والده و عورات خود را بملازمت حضرت مریم مکانی که درین یورش هودج اقبال و محمل اجلال ایشان همراه
بود فرستاد و جمیع اموال ولایت خود را پیشکش نمود آنحضرت اندکی ازان بجهت انشراح خاطر او
قبول فرموده تتمه را بر گردانیدند و درین منزل حسین قلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد بدیدن والده
و برادر آمده تا رخصت ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد بشرف بساطبوس مشرف شد آنحضرت ازو
در باب مذهب و ملت سخنان پرسیدند بموقف عرض رسانید که مدتیست در معتقدات شیعه و سنی
غور کرده میشود و کتب فریقین بمطالعه میرسد آنچه شیعه اعتقاد دارد انست که لعن و طعن اصحاب موجب
درجات و ثوابست و معتقد سنیان انکه سب اصحاب کفرست بعد از تامل و تفکر خاطر بران قرار
گرفته که بگمان ثواب کافر نمیتوان شد آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد از فرط توجه مشمول عنایت
و استمالت ساخته تکلیف ملازمت فرمودند او چون سفری پیش داشت و اسباب سفر سامان نموده
بود از احراز این دولت متقاعد ماند و درینجا حاجی محمد بابا قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب
عالی پیوستند و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور منعطف شود که امیر بیک
حاکم آنجا بملازمت میرسد و چلمه بیک حاکم قلعه بست احراز سعادت خدمت مینماید و بزودی اکثر
مردم میرزا عسکری جدا شده بملازمت خواهند رسید و قندهار و آنچه در تصرف اولیای دولت
خواهد در آمد چون احمد سلطان شنود که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می آیند بملازمت
اقدس آمده از مقام دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمه همت علیا لازم است این
گروه که ازین سفر مانع می آیند بغیر از عذر و خدیعت غرضی ندارند چون احمد سلطان بعنوان عقیده و اخلاص
در خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود سخن او بمعرض قبول پیوست و برین کنگاش عمل فرموده متوجه
عراق شدند و باین تقریب روزی چند حاجی محمد مردود بساط قرب بود احمد سلطان ملازم رکاب معلی بوده

میخواست که از راه تبس کیلکی بدرقه باشد آنحضرت را چون سپهری کنون ضمیر اقدس بود براه قلعه اوک متوجه آن
سمت شدند چون مکتوب مودت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتخت آرای ممالک ایران
شاه طهماسب رسید مقدم سعادت التزام آنحضرت را نعمت غیر مترقب شناخته خوش وقت شده خواست
که سایه فر همای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت را عنوان کارنامهٔ افتخار
خاندان خود سازد بشکر این نعمت فرمود تا سه روز در قزوین نقارهٔ شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب مشتمل
بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در اسرع ازمنه با الوف محامد و اثنیه و صنوف تحف و هدایا
مصحوب مقربان خاص ارسال داشت و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود بیت
همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام ما افتد و فرستاده را رعایت شایسته کرده روانه
ساخت و اظهار انواع شکرگذاری و حق شناسی و تذکار محبت قدیمی نموده جلایل تعظیم و اکرام بجای آورد
و بحکام و ولات بلدان و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهری که موکب همایونی نزول فرمایند شرف
روزگار این خاندان عالی دانسته اعاظم حکام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بنور استقبال شتافته
بتقدیم مراسم ضیافتهای بادشاهانه شرف کردند و از اسباب و اشیای لایقه و اشربه و اطعمه و فواکه تازه
بتازه منزل بمنزل مهیا ساخته لایق نظر قبول اشرف گردانند و منشوری که بمحمد خان حاکم هری نوشته بودند
بجنس و رسالک تحریر در آورد تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمی نظر بران
دیباجه مروت داشته در تعظیم و تبجیل حادثه پیمایان مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده
دقیقه از آداب فتوت فرو گذاشت ننماید فرمان شاه طهماسب بحاکم خراسان
فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمسی الایاله و الاقبال محمد خان
شرف الدین اوغلی تکلو لله فرزند ارجمند اغلو حاکم دار السلطنه هرات و میرد بوانه با نواع اعطاف
و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند که مضمون واجب العرض او که درینولا مصحوب کمال الدین
شاه قلی یک برادر امارت پناه قراسلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود در تاریخ
دوازدهم شهر ذی الحجه رسید و مضامین فرخنده آیین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه درباب

توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامکاری دوحهٔ چمن آرای فرماندهی
وجهانداری نور عالم افروز ایوان سلطنت بلال برج سرافراز جویبار سعادت و اقبال شجرهٔ طیبهٔ گلشن شوکت
وعظمت ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و نصفت بادشاه برین و بحرین نیر عالمتاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج
خلافت وجهانبانی قدوه قبلهٔ سلاطین عدالت آیین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی نسب
تخت سروری والا حسب ملک عدل گستری خاقان سکندر نشان جمجاه عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان
صاحب هدایت و یقین جهانبانی صاحب تاج و تخت صاحب قران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین
روزگار تاج فرق خواقین نامدار المؤید من عند الله نصیر الدین محمد همایون بادشاه خلد الله تعالی عزه حسب الآمال
الی یوم المآل نوشته بود ندچه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نمود بیت
مژده ای پیک صبا گر خبر مقدم دوست ٭ خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست ٭ باشد آن روز که در بزم
وصالش یکدم ٭ بنشینم بمراد دل خود همدم دوست ٭ اقدام بی ملال و توجه آن بادشاه فرشته احترام را
غنیمت عظمی دانسته بدانند که بمتعلق آن خبر خجسته اثر ولایت سبزوار را از ابتدای حمل توشقان ئیل بدان
ایالت پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستند که مال و اجبی و وجوهات دیوانی انجا را
از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید و بدستوری
که درین نشان مذکور شده فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننماید و پانصد کس از
مردم عاقل روزگار دیده که یک اسب کتل و استر رکاب دیراق درخور آن داشته باشند تعین نماید باستقبال
آن بادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسب بدو که از درگاه معلی مع زین طلا جهت آنحضرت
فرستاده شد و آن ایالت پناه نیز از طوایل خود شش راس اسب بدو آسوده خوش رنگ قوی جثه که لایق
سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب نموده و زینهای لاجوردی منقش
با غاشیهای زربافت و زردوز که لایق اسپان و سواری آن بادشاه جمجاه باشد بر بالای اسپان مذکور
نهاده هر اسب را بدو نفر ملازم خود داده روانه کرده اند و کمر خنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب
مغفوری مرحومی علیین آشیانی انار الله برهانه شاه بابام بنواب همایون ما رسیده و بجواهر نفیس لطیف

مکمل بود مع شمشیر طلا و کمر مرصع جهت فتح و نصرت و شگون آن بادشاه سکندر آیین فرستاده شد و موازی
چهارصد توب مخملی و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت و یکصد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت است
تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب و غالیچه مخمل دو خوابه طلاباف و نمدتکیه کرکی استر اطلس
و سه زوج قالین دوازده زرعی کوش کانی خوش قماش و دوازده چادر قرمزی سبز و سفید فرستاده شد بطریق
احسن رسانند و روز بروز اشربه لذیذ سر راه نموده با نانهای سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند و رازیانه
و خشخاش داشته باشد مکمل نموده جهت آن حضرت میفرستاده باشد و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر
ملازمان فرد افرد ارسال می نموده باشد و انچنان قرار دهد که فرداد در منزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرها بصفا
لطیف و سفید و منقش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکاب خانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را تمام
ساخته نصب نماید که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت
گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و برف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت مرباهای سیب مشکان
مشهدی و هندوانه و انگور وغیره با نانهای سفید بدستوری که مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که اشربه تمامی
در نظر آن سلطنت پناه درآید و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر
دارد که میکشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و لله تمابی جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را تا هزار
کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستد در ان سه روز امیران و لشکریان مذکور را
رنگ برنگ بنظر در آورد نزد اسپان توبچاق و تازی مقرر دارد که ملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را
از اسب خوب بهتر نیست و سرو پای آن هزار کس تیر رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون
این امرا بملازمت آن حضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده بیکیک خدمت نمایند
که در سر سواری وغیره ناگاه میانه ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوی واقع نشود و بهیچ وجه از وجوه آزردگی
بنوکران پادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور در فوج خدمت کنند و نوبت کشیک
هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکهای محلی که قرار یافته باشد تردد نمایند و دگنک خدمت در دست
گرفته بنوعی که در خدمت پادشاه کسی خدمت نماید خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته

بعمل آورند وبهر ولایت که برسند همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید ومهمانی
بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام وحلاوه واشربه کمتر از یکهزار ویانصد طبق نباشد وخدمت وملازمت آن
سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی هر کی تعلق بدان ایالت پناه دارد وچون امرای مذکور بملازمت رسند
هر روز یکهزار ودویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهانه باشد در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده
شود هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید که سه اسپ خاصکی باشد ودیگری بامیر
معظم محمد بیرامخان بهادر داده شود وپنج دیگر با مرای مخصوص هر کس لایق باشد بدهند ونه اسپ تمامی از نظر خجسته اثر
گذرانند وذکر نمایند که کدام کدام اسپ از نواب کامیاب است وهر یک که قبل ازین قرار یافته باشد
که از فلان وفلان امیر باشد بگویند که آن حکایت هرچند بدنماست لایق خواهد بود وبدنخواهد نمود وبهر دستور
که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند وآنچه نهایت غمخوارگی ویکجهتی باشد بظهور آورند
وخاطر آن جماعت را که از گردش روزگار ناهموار بقدر غباری دارد بدلداری وغمخوارگی که درین نوع اوقات
لایق وخوش نماست مسرور کرده اند واین دستور هر وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند بعد ازان آنچه لایق
باشد از جانب ما معمول خواهد گشت بعد از طعام منصرفات حلاوه پالوده که از قند ونبات طبخ نموده باشند و
مرباهای متنوع ورشته خطایی خاصه که بگلاب ومشک وعنبر اشهب معطر باشد بمجلس برند وحاکم ولایت بعد از
مهمانی وخدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السلطنه هرات هر که رفیق خدمت وملازمت
بوده باشد دقیقه از دقایق خدمت وملازمت نامرعی نگذارد وچون بدوازده فرسخی ولایت مذکور رسند
آن ایالت پناه یکی از اویماق کاردان خود را که در خدمت فرزند اعز ارشد سعادت باز گذارند که از شهر وخدمت
آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر وولایت در سرحدها از هزاره ونکذری وغیره تا سی هزار کس که بشماره
صحیح رسد از ملازمان لکگی آن ایالت پناه آنرا همراه برداشته استقبال نماید وجادر وسایبان واسباب ضروری
از شتر واستر قطار همراه برد وجابجا اردوی آراسته بنظر سعادت اثر پادشاه در آید وچون بملازمت آنحضرت
سرفراز گردد وپیش از جمیع حکایت از جانب ما دعای بسیار رساند ودر همان روز که بملازمت ممتاز گردد بنزدیک
وقاعده لشکر وارد وزوال نماید وآن ایالت پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز در تهران منزل مقام

کہ روز اول جمیع لشکریان ایشان از خلعت فاخره که از مکمن ایزدی و دارائیها مشهد و خانه یافته باشد مخلع سازند و مجموع را
بالاپوش مخمل بدهند و بهر نفر از لشکریان و ملازمان ده تومان تبریزی یوم الحج بدهند و طعامهای الوان بدستوری که
مقرر شده سر براه نمایند و مجلس نوکانه بدارند که زبانها نخستین آن گویا باشد و آخر نیها بگوش عالمیان رسد و تفصیل
لشکر ایشان داده روانه درگاه عالی نمایند و مبلغ ده هزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه
که در دار السلطنه مذکور میرسد بازیافت نموده صرف ضروریات نمایند و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد
بجان منت داشته بظهور آورند و از منزل مذکور تا شهر بچهار روز بیایند و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول
بکشند و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمر خدمت بر میان بسته آداب
ملازمت بعمل آورند و بشکرانه که این نوع پادشاه که هدیه است از هدایای الهی مهمان باشد در ملازمت و خدمت
آنچه نهایت تردد باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع جان سپاری و خونگرمی نسبت بآنحضرت
بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر داشته اند که امروز درون باغ عیدگاه
سرخیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباسی طبسی و بالا مثقالی اصفهانی که درین ایام اهتمام داده
عرض نموده بود ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر کل زمین که در آب
و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد رضاجوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم دار
بر سینه نهاده پیش رود و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب است و خود در
راه و سر کوچ دمبدم خاطر اشرف را بهم زبانی که در کمال استحکام باشد خوش وقت سازد و خود از منزل مذکور که
فردا بشهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح آن فرزند اعزار شد را بعزیمت
استقبال از منزل بیرون آورده و سردیائی که در نوروز بارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم پوشانند و یکی از
سفیدریشان و اویماق تکلو که پسندیده و معتمد آن ایالت پناه باشد در دار السلطنه مذکور گذاشته سوار گنند و در وقت
توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت نواب و اردو و چادر و شتر و اسپ گذارند که چون فردا
نواب کامیاب سوار شوند اردو نیز کوچ کند و ایالت پناه بدرقه مشارالیه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون
آید قدغن نماید که جمیع لشکریان بشتاب سوار شده مقرر متوجه استقبال شوند و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه

رسند چنانچه میدان جهاز ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که بادشاه
از اسب فرود نیایند اگر قبول کنند در ساعت بازگردد و فرزند برخوردار از اسب پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته
ران و رکاب آن بادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور و ممکن باشد بظهور
آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسپ فرود آورند و خدمت
کنند آن حضرت را سوار کرده دست بادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند بدستور سوار
گردانند و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر شوند و آن ایالت پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت بادشاه
باشد که اگر بادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند و آن فرزند بواسطه حجاب جواب آنچنانکه باید
نتواند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید در منزل مذکور آن فرزند بادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون
جا شنگیر نزدل نمایند فی الحال سیصد طبق طعام الوان بطریق ماحضر بمجلس بهشت آیین آورند و پیش الصلوتین یکهزار
و دویست طبق طعام الوان بر طبقهای لنگری که مشهور است. بمحمد خانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره
سرپوشهای طلا و نقره بردی آن خوانها نهاده بمجلس آورند و بعد از آن مربیات لذیذ آنچه ممکن باشد و
حلوا و پالوده بکشند بس هفت راس اسب لایق و رعنا از طوایل آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس
پوشانیده و تنگ قصب بافی ابریشمی برجل مخمل منقش و تنگ سفید برجل مخمل سرخ و تنگ سیاه برجل مخمل
سبز بکشند و باید که حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانون و استاد شاه محمد سرنایی و حافظ دوست محمد خانی
و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند هم وقت حاضر بوده هرگاه بادشاه
خواهند بی توقف بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوش وقت سازند و هرکسی که قابل آن مجلس بوده اند بود
در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته ساعات ایشان را
بهر نوع که تواند شگفته داشته باشند و دیگر شنقار و باز و جرغ و باشه و شاهین و بحری و آنچه در سرکار فرزند
و آن ایالت پناه با اولاد بوده باشد پیشکش نمایند و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس
و بهر رنگ علاحده علاحده فراخور انگس از الوان مخمل و خارا و تکمه کلابتون و طلا باف بپوشانند و چون بمنزل خود
روند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند در آورند آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد است

بدیشان معاش نموده بهریک از ایشان جدا جدا سروپا و اسب فراخور هرکس بدهد انعام زیاده از سه تومان
نباشد و دوازده تقوز پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و تکمهای فرنگی و یزدی و تافته شامی وغیره که بغایت
لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد در سی کیسه با قماش مذکور بکشند و لشکری بهر تقوزی سه تومان تبریزی که
ششصد شاهی باشد بدهند و سه روز در سر خیابان و کارزگاه سرمیز موده باشند و درین سه روز از در باغ جارباغ
شهر که منزل پادشاهانه است تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است بفرمایند که محترفه اصناف چهار طاقی بندی
و آئین شیرین بندند و بهر صنعت گری یکی از امرای مذکور را شریک سازند تا بتعصب یکدیگر بصنعت و شیرین کاری که
دانند بعمل آورند انسب آنست که چون پادشاه آن مرز و بوم را بقدوم فرخنده مشرف ساخته اول شهری که
آن نور چشم عالمیانست بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و
شیرین کوی که در شهر هستند درآورده که باعث سرور باشد روز سیوم که ازین جارطاق و خیابان شهر و صفا دادن
جارباغ فراغ خاطر روی نموده باشد جارچیان را در شهر و محلات و حدود و مواضع به نزدیک شهر مقرر دارند که
جار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر کردند در هر دکان و بازاری که آئین بسته قالی
و پلاس فراش انداخته باشند عورات و بیگها بنشینند و چنانکه قاعدهٔ آن شهرست عورات با آینده و رونده
در مقام شیرین کاری و شیرین کویی درآیند و از سر محلّه و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن
نباشد تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از آن پادشاه را بعزت و ادب کویند که پای دولت در رکاب سعادت
نهاده سوار شوند و فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر و گردن اسب ایشان پیش باشد براه روند و آن ایالت
پناه خود از عقب ایشان نزدیک میرفته باشد که اگر از عمارات و منازل و بساتین هرچه پرسند جواب
دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بسعادت بشهر درآیند جارباغ را سیر فرمایند و در باغچه که در هنگام سکنی نواب
همایون مادران بلدهٔ طیبه جهت بودن و خواب کردن و نشستن و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهورست بباغ
شاهی ایشان نزول فرمایند و حمام بارباغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند
که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد روز اول فرزند بطعام و از مهمانی نماید و چون ایشان بفراغت متوجه
خواب شوند آن ایالت پناه خود برین دستور تمهید مهمانی بکند که مذکور خواهد شد چون ایشان بشهر درآیند همان روز

عرضداشت نماید و روانه درگاه معلا کرده اند و مقرر شد که معزالدین حسین کلان زد ادار السلطنه هرات مردی خوشنویس
صاحب وقوف تعیین نماید که از روزی که آن بانصد کس استقبال نمایند تا آن روزی که بشهر در آیند روزنامچه مفصل
نوشته بثبت مهر آن ایالت پناه رسانند و جمیع حکایات و روایات بدین نیک که در مجلس گذرد بقلم گرفته بدست
معتمدان داده روانه درگاه معلا کرده اند که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه
بدین دستور که طعام و حلاوه و شیره و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور سر براه نماید
اول پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ الابته که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود با دوازده زوج قالی
دوازده زرعی و ده زرعی و هفت زرعی و هفت زوج قالی پنج زرعی نه قطار پایه دو دست پنجاه طبق چینی بزرگ
و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی با سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار استر و تتوز در مهمانی خود آن
ایالت پناه پیشکش نماید و امرای مذکور را امر شده بود که مهمانی نماید بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد
طبق بکشند و راسب و یک قطار شتر و یک قطار استر که آن ایالت پناه اول آنرا دیده و پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم
غوریان و توسنج و کوشو در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام میهمانی نمایند و حاکم خاف و ترشیز و زاوه
و محولات در محال سرای فرها دکه پنج فرسنگی مشهد است مهمانی نمایند انتهی چون موکب عالیحضرت جهانبانی جنت
آشیانی در نواحی فراه رسید ایلچی شاهی با فرستاده حضرت جهانبانی آمد و حقیقت مقدم دانستن مقدم گرامی
و مسرور شدن او بوضوح پیوست آنحضرت را که معدن مروت بود نه از رفتن عراق و دل همراهان حقیقت گزین
بدست آوردن چاره نماند تا گزیر پای عزیمت در رکاب دولت آورده بعزم جزم متوجه هرات شدند و در هر منزل از نزدیک
نواحی که نزول اجلال مینمود ندیکی از مشاهیر و اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بصدارت مقربان بساط اقدس ملازمت
میکرد و صیت موکب پادشاهی ابواب شادمانی بر روی متوطنان آن دیار کشوده خلایق از اکثر قصبات مانند جام و تربت
و سرخس و اسفراین بهرات آمده انتظار مقدم عالی می بردند و چون قاصدان تاتار سلطان و اعیان خراسان که استقبال
نموده بودند بمحمد خان اعلام نمودند که وصول موکب عالی بزیارتگاه نزدیکست محمد خان با اعیان امرا مثل ولی سلطان
و شاه قلی سلطان و اکابر فضلا مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کربلایی و سایر اعزه و اهالی بادراک سعادت استقبال
شتافتند و بر سر پل مالان که سیرگاه مشهور هراتست بدولت رکاب بوس والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب

شاه رسانیدند و شرح شوق شاهی و اداب تواضع که جوهر بزرگی است اظهار نموده اداب خدمت بتقدیم رسانیده اند و مقرر
شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا بازارها جاروب کرده و آب زده دارند و بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف
هر روز آمده منتظر باشند و چون رایات پادشاهی بمنزل درقرا رسید سلطان محمود میرزا بسعادت استقبال شتافته
اداب اخلاص و احترام بظهور رسانید و باینکه مامور بودند شاه زاده کامکار سلطان محمد میرزا و دیگر امرای عالیقدر بشرف
استقبال کامیاب سعادت شده و این اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند و از زیارتگاه تا پل مالان و از انجا تا باغ
جهان آرای که چهار فرسخ مسافتست تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشا می نمودند و اجتماع
خلایق بشادمانی بر نهجی بود که گویا ایام عید و نوروز بوده باشد غرهٔ ذی قعده نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا
نزول فیض ورود فرمودند محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای و الا بنظر اشرف در آورد و در
مجلس اول صابر قاق که در خوانندگی یگانهٔ خراسان و عراق بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهی را خواند که ارکان
وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد و الحق بسیار مناسب و بتاثیر خواند مطلعش اینست — بیت
مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد * همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد * و چون باین بیت رسید
ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم * که آیین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد * حضرت جهانبانی را رقت شده و بغایت
متاثر شدند و انعامها در دامن امید او ریختند چون هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود و جشن نوروزی نزدیک رسیده
روزی چند آنجا توقف اتفاق افتاد و هر گاه آنحضرت بسیر سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده ادای نیکو بندگی بجای می آورد
و از هر دو جانب آنحضرت زرها نثار میکرد و هر روز مقامی مشهور و سیرگاهی بوده و هر وقت محفلی تازه عشرتگاه میگشت و ترتیب
انعقاد مجلس بر نظم معهود مقرر بود گاه عشرت سرای کارزگاه نشاط پیرای ضمیر اقدس میشد و گاه باغ مراد و هم چنین خیابان
و باغ زاغان و سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرموده در هر گل زمین صحبتهای رنگین میداشتند و در همین ایام زیارت اولیا
عظام خصوصا پیر هرات خواجه عبد الله انصاری قدس سره بنعت نیاز فرموده و بتجرد منشان خدا اندیش از بزرگان کامل استعداد
و عالی فطرتان صدق نهاد و خوش فهمان روزگار و فضلای نامور از صحبت فیض موهبت مستفید شدند و بعد از
فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاههای عشرت افزای باهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند درین
روز احمد سلطان حاکم سیستان که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود و مشمول توجه و التفات پادشاهی شده رخصت ولایت خود یافت و پنجم ذی الحجه

مرقد منور حضرت زنده فیل احمد جام قدس سره فرمودند و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه قلی
سلطان استاجلو که ایالت آنجا داشت با اکابر سادات بدولت استقبال مشرف شد و آداب خدمت
بجای آورد و پانزدهم محرم نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضهٔ رضویه علیه و علی
عاکفها التحیه فایز گشتند و چند روز در حواشی آن بقعهٔ شریفه اقامت فرمودند و از آنجا بدولت متوجه
نیشابور شدند شمس الدین علی سلطان که حکومت آنجا بدو متعلق بود با اهالی و موالی آنجا پیشواز آمده آداب
عبودیت و لوازم خدمت و ارادت بتقدیم رسانیدند و آنحضرت بیرکان فیروزه که دران حدود است فرمودند
و از آنجا بسبزوار و از آنجا بدامغان رسیدند و از عجایب درانجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیش طلسمی
دران تعبیه کرده اند که هرگاه چیزی پلید دران چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد
و خاک هوا تاریک میگردد این راقم نیز بچشم عبرت امتحان فرمود در کارخانهٔ قادر حکیم صانع بدیع خواص
و تاثیرات اشیاء بخدانست که بجایزت ادراکات افهام و اوهام احاطه آن توان نمود آنگاه از
دامغان به بسطام توجه ارزانی داشتند و روضه مقدسه بحر طامی شیخ بایزید بسطامی قدس سره در سر راه بود
عنان موکب منصرف ساخته زیارت فرمودند و از آنجا بسمنان شتافته بصوفیاباد که مرقد شیخ علاء
الدوله سمنانی است قدس سره نزول فرمودند و در سفر و حضر طریق انیق آن حضرت چنان بود که پیوسته زیارت
خداپرستان توسل میجستند و بظاهر و باطن از طوایف زنده دلان همت میخواستند و منزل بمنزل
که میرسیدند حکام و اکابر آنجائی در خدمات کمال اهتمام بجای می آوردند و در اکثر اوقات رسایل شوق
و جلایل هدایا از جانب شاه می آمد چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب
سلطانیه و سورلیق بیرون برآمد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین که دران نزدیکی پای تخت شاه شده
بود نزول فرمودند اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض منقبت آن حضرت
مستفیض گشتند روزی چند درانجا بسیر مواطن شریفه و اماکن متبرکه آن شهر توقف فرمودند و در خانهای
خواجه عبدالغنی که کلانتر اهل آن دیار بود در اوایل شاه انجا می بودند منزل داشتند و از آنجا
بیرامخان را پیش شاه فرستادند موکب شاهی نزدیک بمقصد رسیده بود که بیرامخان تبلیغ رسالت نمود

از همان منزل بقدم مسرت معاودت نمود و از انجا توجه بسلطانیه واقع شد مقیم شاهی میان ابهر و سلطانیه نخیم
بود چون موکب عالی حوالی نزدیک رسید اول اکابر را نمود استقبال فرمود با مراعات قواعد اعزاز بآن
طبقه طبقه آمده ملازمت کردند بعد از ان بهرام میرزا و سام میرزا برادران گرامی شاه استقبال نمودند در جای
الا والی شاه خود استقبال فرموده با مراعات قواعد اعزاز و اکرام و تقدیم آداب اجلال و احترام ملاقات نهصد و پنجاه و یک م
فرمودند و شرایط توقیر و تعظیم و ضوابط تبجیل و تفخیم در دیدن بتقدیم رسید و در محل عالی که در مدت
مدید بتذهیب آن نقاشان باریک بین در بدایع صنعت نقاشی ید بیضا نموده بودند اول مجلس آرائی
آن نگارخانه خاطر فریب باتفاق حضرت جهانبانی چهره گشا گشت و محفل بادشاهانه انعقاد یافت
و بقانون بزرگی و لوازم پرسشهای گرامی همدم و همزبان گشتند و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح
داشته ابواب سرور و صحبت و انبساط کشودند و تقریبات سخنان بلند در میان آوردند و میرزا قاسم
گونابادی در کتاب مثنوی که در احوال شاه انتظام داده در باب ملاقات این دو شهریار کامگار
چنین گفته است دو صاحب قران در یکی بزمگاه • قران کرده با هم چو خورشید و ماه • دو نور بصر چشم اقبال را
دو عید مبارک مه و سال را • دو کوکب کز ایشان فلک راست زین • بهم در یکی عرصه چون فرقدین
دو چشم جهانی بهم همعنان • بهم چون دو ابرو تواضع کنان • دو سعد فلک را یکی برج جای
دو والا گهر را یکی درج جای • شاه فرمودند که فتح هندوستان که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را
میسر شد حضرت جهان آفرین جانبخش شهنشه جهانگیر شما را کلید گنج خانه کشورکشائی گردانید و قصوری
و فتوری که در مملکت داری و جهانبانی در بنولا پیش آمد از نامساعدی و بی اتفاقی برادران
بی اخلاص بوده و شما را دران اختیاری نبود در عالم اسباب موافقت برادران امری مهم است
که کارهای بسته کشاده کرده و اکنون ما را برادر خورد خود تصور فرموده ممد و معین دانند که منت بر جان
خود نهاده انچه شرایط امداد و لوازم اعانت و اسعاد بوده باشد برحسب آرزو بتقدیم رسانیم
و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کومک که در کار باشد سرانجام نمائیم و اگر خود ما را باید رفت بطریق
کمک برویم و بسیار از سخنان حقیقت پیرائی که بزرگ منشی را نشان بزرگ باشد فرمودند و چند روز جشن

خسروانی داشتند حضرت شاه هر روز خود بهمه کار و بار رسیده مجلس غیر مکرر می آراستند و زینت افزای صورت
و معنی میگشتند و روز بروز در صداقت و محبت می افزودند ترتیب مجلس آرائی که چنان شاهی بذات
خود مباشر شود چگونه بیان توان نمود که چه قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاجه باف بر پای میکردند و خرگاههای
منقش و خیمهای مغلی چه مقدار نصب میشد گلیمهای ابریشمی و قالیهای قیمتی آن قدر که نظر کار میکرد در آن محل
گسترده داد عشرت و نشاط میدادند و چه شرح دهد که در لوازم گذرانیدن تحف و هدایا که امریست ضروری
بجا آئین خود توجه فرمودند و از اسپان عراقی چیده با زینهای مطلی و مرصع و عبایها و زیر پوشهای فاخره
بر وعی آراسته و پیراسته و شترهای بدیع پیکر از قسم نر و مایه با پوششهای گرامی و چندین شمشیر و خنجر مرصع بجواهر
و تمثالهای نقره و قماشهای نفیس و پوستینهای کپنش و جلغاوه و پنجاب و تین و جامهای پوشیدنی از اجناس نفیسه زر
مخمل و تاجه و اطلس و مشجر و تکی و یزدی و کاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصع بیواقیت
و لآلی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای مزین و بساطهای اعلی که در کلانی و خوبی نادره روزگار بود
و سایر اسباب پادشاهانه یک یک بنظر اقدس گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب دولت را از
نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید حضرت جهانبانی
در روز جشن عالی الماس گران بها که خراج ملکها و اقلیمها بود و دویست و پنجاه لعل بدخشانی برسم ارمغانی
بنظر شاه درآوردند ولی شائبه تکلف از وقت در آمدن حضرت جهانبانی بالکای شاهی تا زمان برآمدن
بهر اسم و رسمی که از سرکار خاصه و منتسبان شاهی خرج شده بود زیاده از آن باضعاف مضاعفه یادداشت شد
و از آنجا متوجه سلطانیه شدند و در آنجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند و در خلال اوقات فرخنده ساعات
قران سعدین باغوای بعضی از اهل فساد غبار خاطری از جانبین حادث شده بود و آن کدورت بامتداد نکشید
و بزلال صفا مصفی گشت و حضرت شاه همه روزه اسباب مسرت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند
از آنجمله بجهت تنشیط و تفریح خاطر صفا گستر شکار قمرغه طرح فرمودند و از ده روزه راه لشکر شاهی جانوران
صحرائی را رانده در چشمه که اوراساوق ییلاق گویند که اول منزل ییلاق سلق است شکاری مجتمع شد حضرت
جهانبانی و شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه در آمده آئین اسب تاختن و شکار انداختن را تازه گردانیدند و بعد

سرزمین

از آن بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه پیره محمد خان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و درویش
و حسن کوکه کوکه و جبی و دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت در آمدن درون قمرغه شد و از امرای شاهی مثل عبید الله
خان استاجلو که بداماد شاه والا شکوه شاه اسمعیل مخصوص بود و ابوالقاسم خلفا و سیوندک سلطان قورچی باشی
افشار و بدر خان استاجلو و جندی دیگر نیز بموجب حکم در آمدند و بعد از زمانی رخصت عام در دادند مردم از
سپاه و لشکریان بگرفتن و بستن شکار اشتغال نمود و درین اثنا بهرام میرزا که با خلفا بد بود در میان شکارگاه
دانسته تیمسری بروزد و او رخت هستی بربست و بملاحظه خاطر میرزا کسی این سخن را بشاه نگفت و بعد از آن
عساکر دولت را رخصت شد که رفته نزدیک حوض سلیمان بار دیگر قمرغه بهم آوردند و چون فراهم آمد باین
بزرگان شکار کردند و درین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی نیز شطری از اوقات گرامی صرف
شد و درین روز که بازار قبق گرم بود پیرام بیک بخطاب خانی و حاجی محمد کوکی بلقب سلطانی سرافراز شدند
و در آخر آن مجلس اطوار دوازده هزار سوار که بهمراهی فرزند ارجمند شاهی میرزا مراد بکمک نامزد
شده بودند با طومار اسباب کارخانها که بهمه کار حضرت جهانبانی قرار یافته بود بنظر در آوردند اسامی
اجله که درین کومک عالی مقرر شدند بدین تفصیل است میرزا مراد بدا اغخان قاجار لله میرزا شاه علی سلطان
افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه پسنجاب سلطان افشار حاکم فره یار علی سلطان تکلو سلطان
علی افشار سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان یعقوب میرزا طغائی سلطان محمد خدابنده سلطان حسین
شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزا ولد دیو میرزا تهمتن میرزا ولد دیو سلطان حمزه سلطان
شیبانی علیقلی و بها در برادران مشار الیه مقصود میرزا اخته بیکی ولد زین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا
نبیره جهانشاه میرزا مشهور شاه بردی بیک کچل استاجلو علی سلطان چلاق خواهرزاده محمد خان ابوالفتح
سلطان افشار حسین سلطان شاملو یادگار سلطان موصلو احمد سلطان الاش اغلی استاجلو صافی ولی سلطان
ولد صوفیان خلیفه روملو علی بیک ذوالفقار کش محمدی بیک کتابدار قاجار و سیصد قورچی خاصه بسامان شاهی
نیز تعیین یافتند و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت که آخر منزل ییلاق سرلق است
سیوم بار شکار قمرغه در هم آوردند و انواع شادمانی و کامرانی فرمودند و آداب خاطرجوئی بتقدیم رسانیدند

و در عرصهٔ دلگشای میانه که در لطافت هوا مشهور آفاق است شاه والاقدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند
و بمشایعت مبادرت جسته باحسن وجوه و آیین آداب بساعت مسعود وداع یکدیگر فرمودند حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بموجب اقتدا بسنت سنیهٔ حضرت صاحب قرانی از انجا بدولت و اقبال متوجه اردبیل
و تبریز شدند هودج اقبال حضرت مریم مکانی را با خیل و حشم و عبید و خدم از راه راست بجانب قندهار روانه فرمودند
و حاجی محمد خان را سر لشکر ساخته در خدمت هودج اقبال آن عفت قباب گذاشتند و دوازده هزار سوار که ملازم
رکاب نصرت قباب فرموده بودند رخصت یافته بجهت سامان و سرانجام خود روانه شدند که چون رایات
نصرت آیات حضرت جهانبانی بآب هلمند رسد شاهزادهٔ عالیقدر با لشکر مقرر او را ملازمت نماید حضرت
جهانبانی اول بجهت تماشای تبریز عنان عزیمت منعطف فرمودند و چون نزدیک بآن دیار رسیدند
حکام و اکابر تا بسدهی که میرزا امیران شاه بر رودخانه که از دامن سهند تبریزی می آید بسته اند باستقبال آمده عز بساط
بوس دریافتند حاکم شهر بموجب فرمودهٔ شاهی شهر را آیین بسته در نظر انور آنحضرت جلوه داد و لوازم مهمانی
بتقدیم رسانید و کرکدوانی و چوگان بازی پیاده که در تبریز مشهور و معروف بوده و دران وقتها از اندیشهٔ
شورش ممنوع شده بود بجهت مزید انبساط خاطر اقدس بامر شاهی تبازگی در کار آمد و آنحضرت عمارات
عالیهٔ آن شهر را که از آثار قدیمهٔ سلاطین ماضی است و سیرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند و مجدد از آثار
گذشتگان خاک و سرگشتگان خانهٔ افلاک و گذشتگیهای عالم بی ثبات و گسستگیهای جهان بی مدار نجاح
حقایق ماثر آورده و در گرد آوری رضای آفریدگار رنجهای حقیقت بنیان اقدس بزبان اقدس گذرانیدند و بعضی از
ابیات سلف متواجد گشتند و این رباعی از فرط حالت بلند خواندند — افسوس که سرمایه زکف بیرون شد
وز دست اجل بسی جگرها خون شد کس نامد ازان جهان که تا پرسم ازو کاحوال مسافران عالم چون شد
ملا قطب الدین چلپی بغدادی درین بلدهٔ فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب
معلی بود و نادره کار سحر آفرین خواجه عبد الصمد شیرین قلم نیز درین بلدهٔ فاخره بملازمت استسعاد دریافت
آن قدردان بارگاه هوشمندی را بسی پسند آمد و او از عوایق روزگار نتوانست همراهی کرد بعد از نوادر اتفاقات
حسنه در شگون و تفاول نیک آنکه چون بتبریز نزول فرمودند از انجا که توجه اقدس باصطرلاب و کره

و سایر آلات رصدی در درجهٔ کمال داشت بیک محمد اخته بیکی را فرمودند که درین شهر که محل آثار قدیمه است گرد تفحص نماید آن ساده لوح گرده چند را با ما دیان ها آورد آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفاول خریدند و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند چون موکب عالی بقصبهٔ شماسی رسید جمیع شیخاوندان که نسبت خویشی بشاه عالیقدر داشتند با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند و لوازم خدمت بر داختند یک هفته در اردبیل تشریف داشته از انجا بخلخال و از انجا بطارم آمدند و از انجا بقزوین رسیدند و چون هوا و میوه انجا بغایت مطبوع بود و علی الخصوص انار زنی دانه سه روز توقف فرمودند و در سبزوار باردوی معلای خود ملحق شدند درین منزل از حضرت مریم مکانی صبیه قدسیه متولد شد و از آغاز مراجعت که بتأیید دولت و اقبال متوجه کابل و قندهار بودند بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشها بگذرانیدند و مهمانیها میکردند و درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته بجای آورد و در روز مهمانی بندها زان آمده کارپردازیها کردند و چون رایات عالی بمشهد مقدس آمد حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از پیشتر در حفظ آداب کوشیدند و بخدمات لایقه مستعد نظر قبول گشتند و بجهت انتظار جمع شدن لشکر فنائی یکچند درین شهر توقف افتاد و ازین نواحی بجهت طلب ساوری که بهرات نوشته بودند عبدالفتاح گرگیراق را فرستادند و مشارالیه در وقت مراجعت رخت هستی بربست و ازین حدود مولانا نورالدین محمد ترخان را بجهت طلب شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که بفضایل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند فرستادند و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند و مذاکرهٔ کتاب درة التاج در میان آوردند و درین مدت که در مشهد تشریف داشتند پیوسته با دانشوران و فضلای آنجا که بملازمت میرسیدند و از صحبت اکسیر منفعت مستفیض میشدند مشغولی حاصل میشد مولانا جمشید معمائی که مجمع فضایل بود مکرر بشرف بساطبوس رسید روزی [illegible] این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت در آورد که دل از عشق بتان گرم میسوزد عشق هر لحظه بداغ دگرم میسوزد ، همچو پروانه شمعی سر و کارست مرا ، که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد ، آنحضرت خلاق معانی و معیار نکته دانی بودند بیک تصرف فرمودند ع میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد ، مولانا [illegible] اکسیر اصلاح آنحضرت

سجدهٔ اخلاص بجای آوردند و از مشهد بکاروان سرای طرق و از انجا براه قلعهٔ کاه بسیستان نزول اجلال
فرمودند و در سیستان دوست شاه و امرای شاهی بموکب عالی پیوسته شد و از انجا بگرمسیر ورود اقبال روی
نمود و میر عبد الحی گرمسیری از قلعهٔ لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش شتافت و عذر
جریمهٔ تقصیر و خجالت سابق که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود بعرض رسانید و از انجا که خطا
پوشی و عطا پاشی شیمهٔ کریمهٔ انحضرت بود معذرتهای او بسمع رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت چون سخن
باینجا کشید ناگزیرست از انکه مجملی از اعیان که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند نوشته آید حلقه
حقیقت گذاران وفاکیش که چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود
پیرامحمد تست دیگر خواجه معظم است که نسبت اخوت اخیافی بحضرت مریم مکانی داشت از ابتدای حال خالی از شورش
دماغ و گرمی مزاج نبود و رفته رفته سفاکی و بی باکی او بافراط کشید و خاتمهٔ کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد
دیگر عادل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب والده نبیرهٔ سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوایل
حال بوظایف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت دیگر حاجی محمد کوکی است او برادر کوکیست
که از امرای عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و حاجی محمد در مردانگی تفرد داشت شاه طهماسپ میگفت که
بادشاه ما را این طور خدمتگاری می باید در روز قپق اندازی او قپق زد و از شاه جلدو گرفت دیگر روشن کوکه
است که کوکلتاش حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود و درین راه با جواهر سپرده بودند دران ودیعت جوهر
خیانتی ظاهر کرد لاجرم چند روز در بند بود و بوسیلهٔ عفو خلاصی یافت دیگر حسین بیک است برادر محرم کوکه
او با آنکه کوکلتاش کامران میرزا بود دایم بدوام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت کریم طبع و خوش خلق بود
و محرم در گذر چو با غریق رحمت شد دیگر خواجه مقصود هرویست او مردی پاک طینت پاکیزه روزگار بود
بامانت و دیانت و صدق و صیانت اتصاف داشت و از ملازمان پسندیده صفات حضرت مریم
مکانی بود و علی الدوام در حوالی هودج محفوف آن حضرت بوده التزام خدمت داشت از وی دو فرزند سعادتمند
ماند که نسبت کوکلتاشی بحضرت شاهنشاهی دارند یکی سیف خان کوکه که بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست
و علو فهم ادراک و فرط فرزانگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بود و در امرای کبار منسلک

و امد در سال فتح گجرات در رکاب اق
شربت خوشگوار چشید دیگر زینخان

وسایر آلات رصدی درجهٔ کمال داشت یک مجدا ختهٔ یکی را فرمودند که درین شهر که محل آثار قدیمه است
کره تفحص نماید آن ساده لوح کرهٔ چند را با ما و بیان نما آورد آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفاول خریدند
و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند چون موکب عالی بقصبهٔ شماسی رسید جمیع
شیخاوندان که نسبت خویشی بشاه عالیقدر داشتند با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند و بلوازم
خدمت پرداختند یک هفته در اردبیل تشریف داشته از انجا بخلخال و از انجا بطارم آمدند و از انجا بجزیل
رسیدند و چون هوا و میوه انجا بغایت مطبوع بود و علی الخصوص انار بی دانه پنج روز توقف فرمودند و در سبزوار
باردوی معلای خود ملحق شدند درین منزل از حضرت مریم مکانی صبیهٔ قدسیه متولد شد و از آغاز
مراجعت که بتایید دولت و اقبال متوجه کابل و قندهار بودند بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر
انجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشها بگذرانیدند و مهمانیها میکردند و درین منزل امیر شمس الدین
علی سلطان خدمت شایسته بجای آورد و در روز مهمانی بندیا زان آمده کارپردازیها کردند و چون رایات
عالی بمشهد مقدس آمد حاکم و بزرگان انجا پیشتر از پیشتر در حفظ آداب کوشیدند و بخدمات لایقه
مستعد نظر قبول گشتند و بجهت انتظار جمع شدن لشکر شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد و از زین نواحی
بجهت طلب ساوری که بر هرات نوشته بودند عبدالفتاح گرگیراق را فرستادند و مشارالیه در وقت مراجعت
رخت هستی بربست و از همین حدود مولانا نورالدین محمد ترخان را بجهت طلب شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا
الیاس اردبیلی که بفضایل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند فرستادند و در کابل آمده بشرف
ملازمت مشرف شدند و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند و مذاکرهٔ کتاب در تمام التاج
در میان آوردند و درین مدت که در مشهد تشریف داشتند پیوسته با دانشوران و فصحای انجا که بملازمت
میرسیدند و از صحبت اکسیر منفعت مستفیض میشدند مشغولی حاصل میشد مولانا جمشید معمائی که مجمع فضایل بود
مکرر بشرف بساطبوس رسید روزی ملا حیرتی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت در آورد که دل از عشق بتان گرم میسوزد
عشق هر لحظه بداغ دگرم میسوزد ۰ همچو پروانه بشمعی سر و کارست مرا ۰ که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد ۰ آنحضرت خلاق معانی
و معیار نکته دانی بودند بتصرفی فرمودند ع میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد ۰ مولانا نامه اکسیر اصلاح آنحضرت

سجدهٔ اخلاص بجای آورد و از مشهد بکاروان سرای طرق و از انجا براه قلعهٔ کاه بسیستان نزول اجلال
فرمودند و در نیمروز دوست شاه او و امرای شاهی بموکب عالی پیوستند و از انجا بگرمسیر ورود اقبال روی
نمود و میر عبد الحی گرمسیری از قلعهٔ لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش شتافت و عذر
جریمهٔ تقصیر و خجالت سابق که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود بعرض رسانید و از انجا که خطا
پوشی و عطاپاشی شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بود معذرتهای او بسمع رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت چون سخن
باینجا کشید ناگزیرست از انکه مجملی از اعیان که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند نوشته آید حلقهٔ
حقیقت گذاران وفاکیش که چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بودند
بیرام خانست دیگر خواجه معظم است که نسبت اخوت اخیافی بحضرت مریم مکانی داشت از ابتدای حال خالی از شورش
دماغ و گرمی مزاج نبود و رفته رفته سفاکی و بی باکی او بافراط کشید و خاتمهٔ کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد
دیگر عادل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب والده اش نبیرهٔ سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوایل
حال بوظایف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت دیگر حاجی محمد کوکی است او برادر کوکیست
که از امرای عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و حاجی محمد در مردانگی تفرد داشت شاه بمکرر میگفت که
پادشاهان را این طور خدمتگاری باید در روز قبق اندازی او قبق زد و از شاه جلدو گرفت دیگر روشن کوکه
است که کوکلتاش حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود درین راه باو جواهر سپرده بودند دران ودیعت جوهر
خیانتی ظاهر کرد لاجرم چند روز در بند بود و بوسیلهٔ عفو خلاصی یافت دیگر حسین بیک اتکه برادر محرم کوکه
او با آنکه کوکلتاش کامران میرزا بود اما بدوام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت کریم طبع و خوش خلق بود
و محرم در گذر چوباغریق رحمت شد دیگر خواجه مقصود هرویست او مردی پاک طینت پاکیزه روزگار بود
بامانت و دیانت و صدق و صیانت اتصاف داشت و از ملازمان پسندیده صفات حضرت مریم
مکانی بود و علی الدوام در حوالی هودج محفوف آن حضرت بوده التزام خدمت داشت از و دو فرزند سعادتمند
ماند که نسبت کوکلتاشی بحضرت شاهنشاهی دارند یکی سیف خان کوکه که بمزید ارادت و اخلاص و نور عقل و کیاست
و علو فهم و ادراک و فرط فرزانگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده در امرای کبار منسلک

و امد در سال فتح گجرات در رکاب اقد
شربت خوشگوار شهادت چشید دیگر زین خان

دیگر خواجه غازی تبریزیست که از دقایق سیاق و حقایق علم حساب وقوف تمام داشت و از قصص و تواریخ
خبردار بود چون موکب عالی از لاهور بجانب سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست
و منصب مشرفی دیوان یافت و بعد از آن مدتها از درگاه عالم‌پناه محروم گشت و در آخر عمر که قوی و حواس او
اختلال یافته بود باستلام عتبهٔ درگاه والای حضرت شاهنشاهی استسعاد یافت دیگر خواجه امین الدین
محمود هرویست که در فن سیاق فرسان قلم و حساب بود و خط شکسته را بغایت درست می‌نوشت و در کفایات از سیاق هم
اموال و درایت محاسبات موشکافی میکرد حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده بودند در
عهد سلطنت ابد پیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید و بخطاب خواجه جهانی سرافراز شد دیگر بابا دوست بخشی
او نیز بعلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود و پیوسته باشتغال مهمات دیوانی صنوف کاردانی بظهور آورده
دیگر درویش مقصود بنگالیست او از زبدهٔ آگاهان است مردی ساده ضمیر درست جوهر بود و او را در بنگاله
همراه جهانگیرقلی بیگ گذاشته بودند و از تمام آن مردم او تنها بسلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود
حضرت جهانبانی جنت آشیانی با او عنایت خاص داشتند و بعد از آن بمزید التفات شاهنشاهی امتیاز یافت
و عمری دراز در طبقهٔ دعاگویان منزویست دیگر حسن علی ایشیک آغاست در شجاعت و جلادت امتیاز داشت
و خدمات پسندیده کرده بود بواسطهٔ آنکه یعقوب نامی که از منظوران حضرت جهانبانی بود و حرفی نامناسب بزبان
او ساخته بودند بعضی قزلباشان بی باک آن جوان را در موضع خرابه نزدیک تبریز کمین کرده نهانی کشتند چون
میان حسن علی و او شکرآبی بود چنین اشتهار یافت که بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده باشد باین تقریب
نتوانست همراه موکب عالی بود در عراق ماند و چون کابل مستقر سریر سلطنت شد بآستانبوس فایز گشت
دیگر علی دوست باربیگی است پسر حسن علی مذکور از عقب آمده در مشهد مقدس همراه شد از اول تا آخر در مراتب
بخدمتگاری و جانسپاری اهتمام داشت دیگر ابراهیم ایشیک آغاست او از فدائیان درگاه بود دیگر شیخ یوسف
چولیست که خود را از اولاد شیخ احمد یسوی میگفت مردی وارسته پسندیده اخلاق بود دیگر شیخ بهلول که
خود را از نسل مشایخ ترک میگرفت خدمتگار شایسته بود دیگر مولانا نورالدین که از هندسه و هیئات و اصطرلاب
خبری داشت همراه قاضی برهان خافی بشرف بساطبوس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافت و از

مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود و حضرت شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی سربلند ساخته بودند دیگر محمد قاسم موجی است در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی قیام می‌نمود خویش بیر محمد جاله‌بان بود در بدخشان خدمت جاله‌بانی داشت و در هندوستان در ایام دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی میربحر شد و بر کنار آب جون منزلی دلکش داشت و همانجا سفینهٔ عمر بساحل فنا رسانید دیگر حیدر محمد اخته بیگی است از خدمتکاران این درگاه بود دیگر سید محمد پکنه است جوان مردانه صاحب قبضه بود در هرات تیغ اوزد دیگر سید محمد قالی مروبیت در بکر چند روز او را میر عدل ساخته بودند از اهل نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است در بکر آمده در لباس فقر ملازمت نمود و دو بیت دلنشین میخواند رفته رفته داخل ایلچیان شده بود و در عهد دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی اعتبار یافت و در سهرند باغی مطبوع ساخته که از و توان گفت دیگر میرزا بیک بلوچ که پدرش در خراسان هزاره بلوچ بوده دیگر ولد او میر حسین و این هردو از سعادتمندان خدمت گزین بودند دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای معتبر حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافته از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود دیگر عارف توشکچی است که در سلک ممالیک بود و دعوی سیادت میکرد و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته بخدمات عالی ممتاز بود و از بندگان خدمتکار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار و مهتر حاضر توشکچی و ملا بلال کتابدار و مهتر تمور شربتچی و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر وکیل خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش بودند دیگر سلطان محمد قراول بیگی بود و عبدالوهاب صاحب طاق دیگر جای بهادر دیگر تولک باتش نویس نهی سعادتمندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده در مسالک امتحان مواقف ابتلای آلهی خدمت ولی نعمت بپایان رسانند

ندانم رفیقان چرا واپسند ● که مردان بخدمت بجای رسند

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون آوازهٔ سایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد و در کابل و قندهار و آنحدود و اطراف جبهت موکب عالی اشتهار یافت از هر سو

این نسایم بهار نصرت گلبن غنچهٔ امید دوران شگفتن گرفت و آب رفته از جوی قرار بقراران آمد بنیاد
نهاد. فیاض ازل ز فیض بی اندازه — انداخت ز مقدمش بشهر آوازه — شد کشت امید ناامیدان خرم
شد باغ مراد نامرادان تازه. میرزا کامران را ازین طنطنهٔ عالی حال دیگرگون گشت درین هنگام که زمان آگاهی
و ندامت گذشته بود از سرآغاز بدمعاملگی پیش گرفت و خیالات تباه بخود راه داد اول برادر خضر خان هزاره
و قربان قراول بیگی را از کابل فرستاد که آن نور پرورد الهی یعنی حضرت شاهنشاهی را از قندهار بکابل
آورند فرستادها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکری در فرستادن آنحضرت با زدیگان خود
کنکاش کرد جمعی که عقل درست داشتند گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست مناسب آنست که چون موکب
عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی نزدیک رسد آن نونهال دولت را با اعزاز و احترام پیش ایشان
باید فرستاد و بوسیلهٔ جمیلهٔ این گلدستهٔ چمن سعادة و اقبال استعفای جرایم خود نمود و بعضی دیگر گفتند
که لایق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستند و خاطر میرزا را از دست ندهند چه آن اموری که از
شما سرزده است روی آن نمانده که حضرت جهانبانی را بهیچ وسیله توانید دریافت آخر میرزا برای
صواب عمل نکرده حضرت شاهنشاهی را در عین زمستان و برف و باران روانهٔ کابل ساخت همشیرهٔ
قدسیهٔ آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین محمد غزنوی که بخطاب اتکه خانی سرافراز بود و ماهم انگه
والدهٔ ادهم خان و جیجی انگه والدهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتگاران
در ملازمت اشرف بودند و بجهت آنکه کسی نشناسد درین سفر سعادة انجام آن نور پرورد ایزدی را
میرک میخواندند و همشیرهٔ شریفه را بیچه میگفتند چون بقلات رسیدند شب بخانهٔ هزاره فرود آمدند
از فر بزرگی و شکوه دولتمندی که از ناصیهٔ اقبال آنحضرت هویدا بود بمجرد دیدن آنحضرت را مردم
شناختند و صباح آن شب بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاهزاده را شما اینجا فرود آورده
بودید چون برادر خضر خان این سخن را از صاحب خانه شنید فی الحال از آنجا روان شد و بسرعت
بجانب غزنین شتافت و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه بلحظه آثار بزرگی در عنفوان
صغر سن مشاهده مینمودند و اوضاع غریبه از احوال گرامی آن حضرت ادراک کرده حیران صنع الهی بودند

از انجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلی که فرود آمده بودند دران خانه چراغ گل شد و خانه تاریک
گشت آن حضرت که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگی دارد از وحشت ظلمت در گریه شدند هرچند انگها
و دایهها باقسام مهربانی دل آنحضرت را خواستند که بدست آرند سود نداشت همین که چراغ آوردند
از مشاهدهٔ نور ضمیر افروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت و انوار شگفتگی از وجنات احوال
و صفحات اطوار درخشیدن گرفت و این دلیلی بود ساطع بر نور افزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی چون
حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند میرزا کامران آن نونهال حدیقهٔ اقبال را بخانه
عفت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد و روز دیگر
باغ شهرآرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا دید غلبهٔ حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا
و بلند اختیاری بخت نقارهٔ اقبال نواختن چون میرزا کامران آن پروردهٔ آستین گلستان اقبال را
در باغ شهرآرا دید از نظارهٔ پیشانی نورانی آنحضرت که از دولت و سعادت جاودانی از آن می‌تافت
از نامساعدی سعادت در هم شد و چون ایزد جهان آرا مسرت خاطر اولیای دولت میخواهد و اسباب
شگفتگی خاطر و برهم زدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام میدهد هرچه میرزا آنرا سرمایهٔ خوشحالی
خود خیال کرد از اسباب ملال او شد چنانچه درین روز که میرزا جشن داشته برای مباهات خود
حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود اتفاقا درانجا نقارهٔ منقش برای ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب
شب برات که متعارف و معمول است ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بمناسبت
آنکه نقارهٔ دولت جهانگیری و کشورکشائی بنام نامی ایشان نواختنی است و کوس ملک پروری
و عالم آرائی بربام دولت سرای ایشان بلند آوازه ساختنی بآن میل فرمودند میرزای حق ناشناس
نخواست که بدهد بتصور آنکه میرزا ابراهیم بسال از آن حضرت بزرگتر است و بقوت ظاهری
پیشتر گرفتن نقاره را معلل بشرط زورآزمائی کشتی گرفتن داشت که هر که غالب آید نقاره از و
باشد آنحضرت که تائید یافتهٔ ایزدی و تقویت دیدهٔ ازلی بودند شکوه میرزا کامران را در نظر
نیاورده و کلان سالی ابراهیم میرزا منظور نداشته از استماع این شرط که میرزا آنرا سرمایهٔ خوشی خود

گردانیده بود خوشحال شده باعث غم افزای میرزا گردیدند و ببازوی قدرت که بقوت سماوی موید معتضد
بود با وجود صغر سن که امثال این امور دران حالت بس بدیع نماید بالقای الهی و تعلیم ربانی بی محابا
دامن برزده و آستین بالا مالیده شیرمردانه قدم پیش نهادند و بقانون بند آموزان وکشتی گیران
استاد درگرفت وگیر درآمده دست پایان کمر ابراهیم میرزا زده چنان برداشته بر زمین زدند که
غریو از اهل مجلس برخاست و از نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد این اول نقارهٔ فتح و نصرت
حضرت شاهنشاهی ظل الهی بود که بر سطح قبهٔ غبرا و زیر قبهٔ سپهر نواخته شد میرزا کامران که این جنگ خضرا
کشتی را جهت امتحان مآل محبت کارزار خود با حضرت جهانبانی در ضمیر گرفته بود از مشاهدهٔ این صورت
شگون بد گرفته بخود فرو رفت و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شکفته فالهای خجسته
فرا گرفتند و آنحضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند و این صدای دلکش باعث شادمانی
اولیای دولت گشت و میرزا از بس که طریق شده بود و فال او را نقش کعبتین برخلاف مراد نموده نسبت بآن
قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد از انجمله آن حضرت را که هنوز هنگام از
شیر بازگرفتن نشده بود فرمود که از شیر بازگرفتند و ازین غافل که شیرخوار رضیع عنایت
ایزدی و کامیاب قابلهٔ تربیت آسمانی را ازین عمل چه ضرر و حرارت یافته حافظ حقیقی را ازین فکرهای
باطل چه خطر وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بگرمسیر و فتح قلعهٔ بست بر مترصدان اخبار
و مستبصران سوانح که دیدهٔ خبرت گشاده و سرمهٔ عبرت کشیده اند پوشیده نماند که چون رایات
عالی حضرت جهانبانی و کومک ایران بگرمسیر رسید علی سلطان تکلو را با جمعی از یکهها بجهت تسخیر
قلعهٔ بست که داخل ولایت گرمسیر و متعلق بقندهار است تعیین فرمودند شاهم جلایر پدر تیمور جلایر
و میرخلج که دران حدود از جانب میرزا کامران جاگیردار بودند قلعه را استحکام دادند و فوج
پادشاهی رفته قلعه را محاصره نمود دراثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلی سلطان رسید و قالب تفنگی
تهی ساخت سپاهیان او پسر دوازده سالهٔ او را بجای پدر بکلانی برداشته در لوازم خدمت
بیشتر از پیشتر اهتمام نمودند و حقیقت درگذشتن علی سلطان و برداشتن پسر او بر جای پدر بوالی ایران

نوشته فرستادند و بعد از چندگاه در امضای آنچه قرار یافته بود نشان رسید و رفته رفته چون کار بر اهل قلعه تنگ شد
و مدد از جائی نرسید متحصنان قلعه فریاد الامان بر آورده در تضرع و زاری کشودند و بمقتضای عواطف
خسروانی امان یافته قلعه را سپردند و چون قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد حضرت جهانبانی
خود بدولت و اقبال در نواحی قلعه مذکور نزول اجلال فرمودند و شاه علی و میر خلج ترکشها بگردن انداخته
بشرف زمین بوس رسیدند و آنحضرت بموجب رأفت ذاتی جرایم ایشان را بخشیده در سلک ملازمان
درگاه منسلک ساختند و در همین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکری خزانهٔ خود گرفته میخواهد بجانب کابل
فرار نماید جمعی از قزلباش و ملازمان درگاه بجد شده بقصد او رخصت گرفتند هر چند جهانبانی را کذب این
خبر و عزم جزم میرزا عسکری بر قلعه داری قندهار بوسیله خبر رسانان درست سخن متیقن بود و نیز بمقتضای
عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق این نخواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند اما اینها بی جلوی
کرده رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیش دستی نمودند چون از کمال عجلت بی توزک بجوانب قندهار
رسیدند خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعی برآمده جنگ کردند و ضرب زنها و توپها از بالای سر دادند
جمعی کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان بباد فنا رفتند و گروهی زخمی برگشتند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی
محمد باقشقه و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعی از بهادران جغتای و دلاوران قزلباش
داد دلاوری و مردانگی دادند و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند هر چند جمیل بیگ که از معتمدان میرزا
عسکری بود کس فرستاد که میرزا عسکری خود فرود آید که لشکر کم مانده این مردم را اگر برداشتیم دیگر کار بر ما
آسان خواهد شد میرزا این سخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کیست و حقیقت لشکر ما را میدانند
سپاه آینده منحصر در همین جماعه نخواهد بود بلکه کومک ایشان در کمینگاهها خود را نگاه داشته باشند که کار ما را
بسازند ما بازی نمیخوریم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را باآمدن میرزا کامران موقوف میداریم چون عنایت
ایزدی موید و معاون لشکر نصرت اعتضاد حضرت جهانبانی بود آمدن میرزا کامران صورت نبست
و فتحی چنین که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود روی داد و دران روز از اهل قلعه بابای سهرندی
که از تیغهای نامی میرزا کامران بود بقتل رسید رسیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی [illegible]

حضرت متیقن

بقندهار رو و محاصره کردن و فتح نمودن چون بهادران اخلاص اندیش موکب معلی را چنین فتحی روی نمود حضرت
جهانبانی جنت آشیانی سپاس ایزد و تقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیه مسرت انتما در روز شنبه
هفتم محرم نهصد و پنجاه و دو بساعت مسعود که منتخب انظار تقویم بود بدولت و سعادت با مواکب اقبال
و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسیده در ضلع دروازه ماشور اجلال نزول فرمودند و در باغ شمس الدین علی قاضی
قندهار فرود آمدند و مرچلها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان جابجا تعیین شدند و هر روز از جانبین جوانان
نبرد آزمای برآمده کارزارها میکردند یکروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علیقلی خان و بهادر خان و خواجه معظم
از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات که نزدیک شهر کهنه و کوچه بند بود بردند و کارهای نمایان نمودند حیدر
سلطان از همه پیش بود و پیش تاخته بود و از غرایب آنکه بابا دوست یساول با جمعی در مزارات ایستاده
تیراندازی میکرد حیدر سلطان تیغ بنیزه خواست که کار او تمام کند دست بر داشتن همان بود و تیر ببغل او رسیدن همان
اسمعیل سلطان جائی که میرزا کامران بکومک فرستاده بود در برج اچه که در برابر مقابرست پیش میرزا عسکری بوده
تماشای جنگ میکرد و با وجود آنقدر مسافت که تشخیص چهره ممکن نبود بعرض رسانید که این مرد که از دست او تیر
افتاد عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبید الله خان بشهر طوس رفته بودم و من و حیدر سلطان همراه
تاخته بودیم و این دو انگشت من آنجا افتاد از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد بعد از زمانی که آن تیر را
آوردند اسم او نوشته بود خواندند بر قیاس او آفرین کردند و این معنی شهرت کرد و درین نبرد مرد آزمای اکثر
مردم زخمی شدند و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد و بخیر مراجعت نمود و مقارن این حال خبر رسید که
رفیع کوکه میرزا کامران بجانب زمین داور بپس کوهی که در لب آب ارغنداب واقع شده با جمعی از هزاره
و تکدری مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا اخته بیگی و ولد زین الدین
سلطان شاملو و جمعی کثیر بر سر ایشان تعیین شدند قدری جنگ پیوست و باقبال سعادت قرین رفیع کوکه
گرفتار شد و بسیاری از مواد استعداد و آلات و ادوات حرب و مواشی و حیوانات بدست اولیای دولت
افتاد و بقدر عسرتی که در اردوی ظفر قرین شده بود بیسر مبدل گشت و رفاهیت در معسکر اقبال پدید آمد
چنین مبارزه دلاوران اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب میشدند چون میرزا عسکری از زیاد بار خود

رشتهٔ کار از دست داده در مخاصمت اهتمام نمود بمقتضای رأفت عامه و عطوفت اخوت بخاطر جهان آرای راه
یافت که منشور نصایح شاهی را با فرمان موعظت تبیان نزد میرزا کامران ارسال دارند شاید از خواب
غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد و بوسیلهٔ نیکو خدمتی تلافی تقصیرات خود نماید تا بی تقریب کار چندین کسها
بمهلکات نکشد و بوسیلهٔ اتفاق برادران گرامی کارهای شگرف که مکنون ضمیر صواب اندیش است ظهور یابد
بنا برین داعیه بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند چون بکتل روغنی و آب ایستاده که ما بین قندهار
و غزنین است رسید جمعی از هزاره‌ها سر راه گرفتند آخرهای روز جنگ در پیوست اولیای دولت قاهره
نبردهای مردانه کرده هزاره‌های بیدولت را تادیب نمودند و بسیاری ازین بیدولتان راه نیستی پیش
گرفتند چون بیرام خان نزدیک کابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمده بیرام خان را بردند میرزا کامران
در چارباغ مجلس آراسته بیرام خان را طلبیده باندیشه‌های او جان رسید که این دو منشور دولت را
میرزا که نشسته باشد دادن مناسب نیست و انکه میرزا ایستاده تعظیم بجای آرد بسیار دور که آن از دانش
درست و بختی بلند باید پس اندیشه کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد و میرزا مصحف را دیده بجهت
تعظیم آن راست ایستاد درین اثنا این دو مثال اقبال را گذرانید و آن فکر صحیح را وسیلهٔ تعظیم الواح
سعادت ارقام ساخت و تحف بادشاهی و هدایای شاهی را بآیین ستوده در نظر آورد و با میرزا نشسته سخنان
اخلاص آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی گرفت و اجازت
دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمه آن ساخت میرزا رخصت داد
و بابوس را معتمد کرد که در دیدنها همراه باشد از انجا بیرام خان اول بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجه آستان
بوس حضرت شاهنشاهی که جانهای مقدس رونمای او سزد شد آنحضرت در باغ مکتب پیش حضرت عفت قباب
خانزاده بیگم همشیره کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی می بودند ماهم بیگه که انکهٔ آن حضرت بود آن
نور پروردهٔ الهی را از درون بیرون آورد و رسیدها بآیین بندگی ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای
امانت نمودند و از میامن دیدار دولت افزای سعادت بخش آنحضرت بیرام خان و سایر همراهان را ابتهاج
عظیم کبری داد و مشاهده انوار الهی که از جبین مبین آنحضرت ظاهر بود جلابخش بصر و بصیرت همگنان شد

لشکر پرور و کارگذار سازی بجای آوردند و از انجا رخصت یافته میرزا هندال را که در منزل دلدار بیگم والده
ماجده خود می بود و بچشم نگاه میداشتند دریافت و فرمان عطوفت و خلعت عنایت و اسب خاصه که بمیرزا مرحمت
شده بود رسانید و بهمین دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانه قاسم مخلص درون
قلعه مقید بودند متوجه شد و دران روز بموجب فرموده میرزا کامران ایشانرا از انجا بر آورده در باغ جلال
الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهر آراست برده بودند و بیرام خان این دو بزرگ را درین باغ دریافت و از
عنایت و التفات بادشاهی آنچه آورده بود رسانیده خوش وقت ساخت و از انجا مرخص شده بجلگه سیاه سنگ
که پایه کار نامه میرزا انجا فرود آمده بود رفت و او را بعفو تقصیرات و محو زلات و انواع نوازش بادشاهانه امیدوار
گردانید و همچنین الغ میرزا و سایر بزرگان بآیینی که خردمندانرا پسندیده و لایق حزم بیدار باشد دلگیرک رایزنی
نموده امیدوار مکارم عالیه گردانید و آنچه لوازم رسالت از تبلیغ صفوت و صفا و تعلیم حقیقت و وفا تواند بود
بجای آورد و میرزا کامران بیرام خانرا یکماه بیشتر نگاه داشت که نه در خود قوت مقاومت می یافت و نه از توفیق
بصوب خدمت می توانست قدم زد و درین اندیشه متردد خاطر مانده بود تا آنکه بصد ابرام بعد از یک و نیم ماه رخصت داد
و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را که گفت من
نیست رفته نصیحت فرمایند و قندهار را از و گرفته بملازمان حضرت جهانبانی بسپارند و در باطن آنکه میرزا
عسکری که بفرموده میرزا کامران بر سر مقاومت و خصومت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام می نماید اگر او را
ضرور پیش آید و قلعه بدست اولیای دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهت استشفاع و استخلاص میرزا عسکری
انجا بکار آیند و چون میرزا عسکری از جاده انصاف انحراف داشت و عنان اراده خود را در دست هواهای
میرزا کامران بدست بغی و عدوان سپرده در ضبط و استحکام قلعه اهتمام تمام کرده بود و توپ و توپچی فراوان
در اطراف و اکناف حصار گرد آورده و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده چه آن قلعه ایست از کل
قلع و قمع آن بغایت مشکل عرض دیوار آن شصت گز ست بهادران لشکر منصور اگر چه در عدد کم بوده اند
اما کوشش و تردد نموده داد مردانگی میدادند چنانچه ترکمانان در مقام تحیر بودند و از راه حیرت باد
غیرت می آمدند روزی حضرت جهانبانی صحبتی خاص ترتیب داده بودند و محرمان حریم اخلاص از سر طوف در آمدی

گشوده و از هر سو سررشتهٔ روایتی بدست آورده صحبت الحکایات دل‌آویز و نقلهای نشاط افزا گذران
گرم داشتند از اکبر سخنان دلاوران نقد ارباب شجاعت را عیار می‌افزود و تنگ مایگان مردانگی را سرمایهٔ همتی
بهم میرسید درین اثنا حضرت شاهنشاهی را از کمال شوق بیاد آوردند که آیا آن تازه سرو جویبار خلافت را جدا
از دوستان در میان دشمنان چه حال باشد و حسودان بیخرد و بداندیشان تبه رای را دربارهٔ آن گلبن سعادت چه خیال
با دلی دو نیم و خاطری پر امید و بیم بدرگاه کبریا که کام‌بخش سرگشتگان بیقرارست دست نیاز کشاده بدعای برخورداری
و جاودان درازی آن شجرهٔ طیبهٔ سلطنت مشغول شدند و باین مضمون گره‌کشای ابله دل گشتند ~ خدایا تو این گوهر شبهوار
ز آسیب بدگوهران دور دار ∘ ز دریای دانش باو آب ده ∘ ز خورشید بینش باو تاب ده ∘∘ بسی دور زد بر فلک آفتاب
که این نیّر آمد برون از نقاب ∘ بسی کرد انجم نظرهای سعد ∘ که این مه ز ظلمت برافکند جعد ∘ بسی چرخ زد آسمان بلند
که آفاق ازین نور شد بهره‌مند ∘ فروغ ازل باد منظور او ∘ مبیناد تاریک دل نور او ∘ و بجهت تسلی خاطر فیض مآثر
خود زایچهٔ طالع آن بلندبخت خجسته روزگار که لوح محفوظ اسرار غیبی است طلبیده بنظر تأمل و تعمق مطالعه
نمودند و سلامتی ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی خانهٔ اعدا و ناکامی بدخواهان
و کج اندیشان ناراستان از ان دیباچهٔ سعادت معلوم فرمودند و با نبساط بسیار برآورده بزبان اقدس
راندند که الحمد لله خاطر ازین دغدغه بالکلیه جمع شد امید که عنقریب بدیدار آن نور پرور دالهی خوش وقت شویم
و بیمن طالع آن سعادت پیوند بر جمیع اعدا مظفر و منصور گردیم سجدات شکر الهی تقدیم رسانیده در فتح قلعه اهتمام
فرمودند و میرزا عسکری در مهم قلعه‌داری کمال ضبط و حفظ مرعی میداشت و مرچلها هر روز و هر شب تغییر میداد
که مبادا جمعی از مرچل خود حرف یکجهتی در میان انداخته خللی در مبانی نگاهبانی اندازند و چون محاصره بامتداد
کشید و از ملازمان بادشاهی کسی آمده بمحل نشد امرای قزلباشیه از اهتمام خود باز مانده در مراجعت دغدغه
مند شدند حضرت جهانبانی این معنی را از روزنامچهٔ احوال ایشان خوانده در گرفتن قلعه بیشتر از پیشتر سعی و اهتمام
فرمودند و از ان مرچل که مخیم اقبال بود شبی کوچ کرده از جانب شهر کهنهٔ قندهار نزدیک دروازه رفته این
مقدار که سنگ دستی میرسید و آنجا را چهار دره میگویند مورچلی مستحکم ساختند صبح آن ترکمانان ازین معنی
خبردار شده دل در گرفتن قلعه بستند و همه از اطراف برخاسته پیشتر آمدند و دایره را تنگ کردند میرزا عسکری که سیم

نده بنیاد عجز و زاری نمود و بهزاران اضطراب و بیقراری معروض داشت که چون حضرت عفت قباب
تشریف می آرند تا آمدن ایشان مهلت دهید که بوسیله ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد
و عرضه داشت خود را مصحوب میرطاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت اقدس فرستاد و حضرت
جهانبانی که معدن فتوت و مروت بودند ملتمس او را بتوقف قبول جای داده چند روز مهم قلعه را آسان
گذاشتند میرزا از تیره رائی بظاهر روش عجز پیش گرفته در باطن باستحکام قلعه میکوشید و چون حضرت
عفت قباب و برای امتحان آمدند باز از سر نو آئین مخالفت پیش گرفت هر چند حضرت مهد معلی سعی
فرمودند که میرزا عسکری را از اندیشهٔ ناصواب باز داشته بتقبیل عتبهٔ مقدسه مشرف سازند چون دماغ
سعادت او پریشان بود نصایح گرامی بهیچ وجه در نگرفت و بر همان خشونت و سرکشی خود ایستاد و از
فرط عناد حضرت مهد معلی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته باردوی معلی جهانبانی تشریف آورند
بر پیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی ازین ناراستی میرزا اندازه شقاوت و مقدار مخالفت
او نوعی دیگر ظاهر شد تکیه بر عنایت الهی که متکفل مهمات ارباب توسل است نموده بیشتر در
تسخیر قلعه اهتمام فرمودند درین میان الغ میرزا ابن محمد سلطان میرزا که از نبایر دختری سلطان حسین میرزا
بود و شیرافکن بیگ ولد قوچ بیگ و فضیل بیگ برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان پسران
میرعبدالله که از سادات بنی مختار سبزوارند و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع بیدار
ادراک سعادت آستان بوس نمودند و سبب گریخته آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا
را در قید نگاه میداشت و از عالم احتیاط هر هفته پیک کس می سپرد و چون نوبت بشیرافکن رسید
او هم از میرزا هراس داشت باتفاق آن جماعه الغ میرزا را گرفته بدر آمد و دولت ملازمت دریافت
و حضرت جهانبانی این جماعه را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الغ میرزا
شد و قاسم حسین سلطان اگرچه همراه اینها برآمده بود اما شبی راه گم کرده در میان هزاره افتاد و بعد
از چند روز غارت زده پیاده و آبله پای رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه
گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد ازان دده بیگ هزاره با خیل و حشم خود آمد و عرایض بعض اعیان کابل نیز رسید

از رسیدن این جامه و آمدن عرایض از اکثر امرا و اعیان که در کابل بودند انبساط عظیم در اردوی
معلی پیدا شد و تزلزلی بشیه که متردد خاطر بودند مطمئن شده جد و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان
قلعه داری افتاد و پای ثبات از کنگره محافظت لغزید ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکری را
نوشته از سر دیوار قلعه می پرتافتند که کار بر قلعه نشینان دشوار شده در گیر و دار خود مردانه بکوشید
و در قلعه گشائی کمر همت محکم بر بندید و دست از اهتمام باز مدارید که اهل قلعه بتنگ آمده اند عاقبت کار
بجائی رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یکان یکان از قلعه خود را بیرون می انداختند و توپچیان
و پیادها از بالا می افتادند اول خضر خواجه خان نزدیک بورچلی که مخیم اقبال بود از قلعه خود را انداخت و گریان
بعجز و ندبت انکسار کوفته در پای مقدس حضرت جهانبانی افتاد و بعد ازان مؤید بیک ریسمان بسته از قلعه پائین
آمد و بشرف زمین بوس سر بلند شد بعد ازان اسمعیل بیک که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
در دلاوری و کنکاش مسلم بود رسید و ابوالحسن بیک برادرزاده قراچه خان و منور بیک بسر نور بیک همراه
او آمدند و شبی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت و سه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه روان
شدند که چون کار قلعه از انتظام افتاده بود و میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت و نه روی آمدن بدرگاه
گیتی پناه بنابران خواست که خود را بزاویه عافیت کشد و ازین مخاطره بر کنار بوده روزگاری بسر برد صبح
آن در اردوی ظفر قرین خبر رسید که خضر خان هزاره از قلعه بر آمده راه گریز اختیار کرده است جمعی تفحص
او نشتافتند و او مقداری راه رفته در پس سنگی پنهان شده بود و بعضی از ثقات نقل میکنند که خضر خان هزاره
میگفت که چند مرتبه مردمی که بجهت گرفتن من تعیین بودند از نزدیک من گذشتند و یک دفعه یکی جانور خیال
کرده دامن مرا میگرفت از ترس دم نخوردم چون شب در آمد من از زیر سنگ بر آمده بجای من خود شتافتم
چون دولت روز افزون حضرت جهانبانی خاطرنشان ظاهر و پنهان شد و بر متحصنان روشن گشت که از اقبال
حضرت جهانبانی و اهتمام فدویان اخلاص نهاد نگاه داشت قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب غفلت
بیدار شده سراسیمه و مضطرب نه پای رفتن و نه جای ماندن اول التماس نمود که قندهار با ولیای دولت
می سپارم مرا راه بدهید که بکابل بروم حضرت جهانبانی بآن راضی نشدند و خیال خام او صورت نبست

بضرورت حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس فرستادند تا استغفای گناهان نمودند و بوسیلهٔ استدعای
آن خلاصهٔ دودمان عصمت رقم عفو بر جریدهٔ جرایم او کشیدند بتاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی
الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه تضرع و ندامت از قلعه بیرون آمد حضرت
جهانبانی در دیوان خانهٔ عالی انجمن آرای صفوف عزت بودند و امرای چغتای و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج
و مراتب سمت قیام داشتند پیر محمد خان بموجب حکم بادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت
آورد حضرت جهانبانی با وجود خصومت جانی که از میرزا معاینه شده بود قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت
بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری قبول شفاعت آن عفت قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده
قلم عفو و رقم صفح بر صحیفهٔ اعمال او کشیده محفوف سرادقات التفات و مشعوف جلایل عنایات ساختند و برین مقدمهٔ
اقبال بسجدهٔ شکر الطاف یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور کردند و بعد از مشاهدهٔ
تقدیم آداب بندگی امر بنشستن اصدار یافت بعد از ان محمد خان جلایر و شاه سیم خان و مقیم خان و شاه سیستان
و تولک خان قوچی تا سی کس را شمشیر و ترکش در گردن کرده بکورنش آوردند ازین مردم مقیم خان را و شاه
سیستان را فرمودند که زولانه در پای و تخته در گردن کرده نگاه دارند و از آخر روز تا سفیدهٔ دم سحری که هنگام
ورود فیض عالم بالاست صحبت دلکشا داشتند و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند و میر قلندر و پاینده
گویندها و سازندها بنغمه پردازی زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند و در اثنای این صحبت نوشتهٔ میرزا عسکری
که در حین توجه آنحضرت براه چول و اختیار عالم غربت با ختام و بلوجان فرستاده بود بجنس احضار نموده
ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا دادند زندگانی بر میرزا تلخ شد و عیش منغص گشت آخر بمقتضای
وقت حکم شد که میرزا را نگاهدارند و بکورنش می آورده باشند که چون گناهان او بمقتضای مکارم جبلی بخشیده شده
چند روز در بند پند پذیر گردد و روز دیگر ماهچهٔ رایات فتح شب افروز تاریک نشینان ارک شد و محمد مراد میرزا
و امرای چغتای و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانبانی بشهر در آمدند و سه شبانه روز بفر مقدم همایون آن بلدهٔ فاخره
مورد امن و امان بود روز چهارم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت فرمودند و خود بدولت
و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکانی که در کنار ارغنداب واقع است نزول اجلال فرموده از اشجار لطایف آثار

استمداد و استظلال نمودند و دران منزل دلکشا تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری که گرد آورده
روزگاران بود متصدیان اشتغال نوشته بنظر اقدس در آوردند آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده
به بهادران سپاه که رقم تهی دستی بر ناصیهٔ احوال داشتند مرحمت فرمودند چون خبر فتح قندهار و توجه موکب والای
حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید میرزا متوهم و متذبذب شد و حضرت شاهنشاهی را از خانهٔ
عصمت قباب خانزاده بیگم بخانهٔ خود آورد و بکوچ کلان خود خانم سپرد و شمس الدین محمد غزنوی مشهور باتکه
خان را مقید ساخته درجای نالایق نگاه داشت و از امرای خود کنکاش طلبید که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد
ملا عبد الخالق که بمیرزا نسبت استادی داشت و پابوس که در امور ملکی دخل میکرد گفتند که مناسب آنست که میرزا
را دلاسا نموده ببدخشان باید داد تا در وقت کار بکار آید و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر
ازین بچند روز میر نظر علی میرزا ارتیشکانی و تبر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعهٔ ظفر را گرفته بودند
و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته بمیرزا کامران پیغام کردند که اگر میرزا سلیمان را میفرستند
ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد و الا این مردم را که گرفته ایم بقتل رسانده ملک
بدخشان را باوزبک می سپاریم بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت بدخشان دادند
میرزا بپای منار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شده کس
بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است شنوده متوجه شوند میرزا سلیمان ازین طلب در گمان
افتاده معذرت نامه در جواب نوشت که چون در ساعت نیک رخصت یافته ام مراجعت لایق نمیدانم حرفی داشت
از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده
آید خود بسرعت متوجه بدخشان شد رسیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان و در خلال این احوال یادگار
ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت و چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات
تدارک اعمالش نماید روز بروز اسباب آن آماده میگشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی در گرد او
نماند بضرورت او را استمالت داده مقرر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید و او را گرفته بیارد و علوفه
موکده قرار داد که هرچه امروز در تصرف دارم و همچنین من بعد هم هرچه بتصرف در آید سیوم بخش ازان تو باشد

و باین قرار داد میرزا را که بچشم نگاه میداشت رخصت داد میرزا هندال که از بدسلوکی او بتنگ آمده بود بزبانی قبول نموده خلاصی از چنگ او فوز عظیم دانست و از پای منار گذشته بیدرقه سعادت متوجه ملازمت

حضرت جهانبانی شد میرزا کامرانرا از حدوث این وقایع سراسیمگی روی نمود و سررشته صلاح کار خود گم کرد و از ملازمان و مصاحبان او کسی که بهبود او را منظور داشته حرف راستی بگوید نبود اکثر مردم او را دیده بصیرت پوشیده و چشم عبرت از رمد غفلت جوشیده بود سبیل سداد و طریق رشاد نمیدیدند و گروهی را که صلاح حال دریافته بودند قدرت نفس زدن از نفس امر نداشتند و این از دوره گذر بود بعضی را یارای عرض کردن نبود و بعضی از ان قسم بودند که ملاحظه خاطر میرزا میکردند و اظهار حق صلاح وقت نمیدیدند چه یقین ایشان بود که از خودرائی صلاح کار اصلا قبول مشرب او نیست بجز اظهار آن آزرده خواهد شد و آزردگی او موجب نقص قدر و منزلت قایل خواهد گشت حق دولتخواهی و خیر اندیشی آنست که در امثال این امور زیان خویش را منظور نداشته توقف نکنند و باهمال و اهمال نگذرانند که ضرر آن در مآل بحال همه عاید شود و خسران این اعمال بروزگار دولت همه لاحق گردد و نتیجهٔ خیانت کنکاش که اعظم خیانات و اقبح جنایات است روی دهد و خال بی دیانتی و خوش آمدگوئی که نیل بی دولتی و بی سعادتیست بر رخسار حال و مآل ایشان نمودار گردد شایسته آنست که این طایفه را اگر در عدم کتمان حق و اظهار صدق ناملایمی مذاق طبیعت برسد آنرا سعادت روزگار خود دانسته بدان خوش وقت بوده چین قبض در ناصیه انبساط نیفکنند که هرچند بحسب ظاهر بر ضمیر بزرگان شاق آید اما باطن والاجاه ایشان تحسین فرماید و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان راه سپرده میشود لیکن در معنی سم اسرای ذمت کرده حق نعمت گذارده میشود و هم در نظر عاقبت اندیشان و آخربینان محمود القول و الفعل می نماید القصه میرزا کامرانرا از انعدام عقل مصلحت آموز و فقدان چنین همراهان سعادت افزا غلط بر غلط روی میداد نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار بتسخیر کابل و فتح آن ممالک

چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهضت نموده بالاتر از مقام حسن ابدال در گنبد سفید نزول اجلال فرمودند

پیوسته ترتیب مقدمات فتح این یورش بر پیشگاه ضمیر الهام پذیر میتافت و با دولتخواهان دوربین و جانسپاران
اخلاص منش همواره مطارحه نموده میشد قزلباشیه اکثری از امتداد مدت سفر دلگیر شده برخاسته
بی رخصت رفتند و بعضی برخصت ابرامی جدا شدند بداغخان و جمعی دیگر که در ملازمت فرزند شاه بودند
از قلت مبالات دست تعدی و تطاول بر رعایا و احشام میگشادند و باین ناستوده عمل توسعه روزگار
خود خیال میکردند وضیع و شریف شهر داد کنان و فریاد زنان بدرگاه معلی میرسیدند و حضرت جهانبانی
درین معامله متردد بودند که اگر تنبیه ستمکاران نموده آید خاطر شاهی آزرده میشود و اگر بر قانون داد عمل
نشود بیدادگران دست از زیردستان باز نمیدارند و این معنی موجب سخط الهی میگردد لیکن چون
وقت مقتضی نبود در مقام حیرت درآمده چاره این کار بوقت دیگر موقوف میداشتند و چون یورش
کابل مصمم شد بجهت اقامت بعضی از پردگیان سرادق عصمت و نگاه داشت اشیا و اسباب ضروری قلعه
چند از بداغخان خواستند و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قندهار بشما مقرر داشتیم اما
از جائی که مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد
آوریم گزیری نیست بداغخان از معامله فهمی خود ابا و امتناع نمود و بر طریقه اهل دانش امتثال حکم شاهی
و امر بادشاهی که اصل کار بود مبادرت نکرد امرای عظام که در ملازمت بودند بعرض اقدس رسانیدند که
کار عظیم در پیش داریم از گرفتن قندهار گزیر نیست تا بهر شغلی که رو آریم فارغ بال باشیم و آنحضرت نظر
بر خوبیهای شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبارآلود شود ولاجرم حرکات ناستوده ایشان را بهمگی
همت و تسکین اقبال میگذرانیدند و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان
را نیز همراه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند و چون عمده در مسارعت تسخیر کابل شوق دیدار سعادت
افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال با کمال آن نور حدقهٔ خلافت بود که بحسب رموز آسمانی جمیع
فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت میدانستند زمان زمان اهتمام در امضای
این نیت و استیفای این امنیت بظهور میرسید درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت و وارد
حیاض مغفرت شد مقربان بساط عزت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان

نزدیک شد اهل و عیال و اسباب و پرتال درین کوهستان همراه بردن محال کونه می نماید بسر شاه
رحلت نموده قندهار بزرگانان وا گذاشتن مناسب دولت نیست خصوصا چنین جمعی خودسر که در تخریب
مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند و با آنکه مامور شده بودند که نطاق بندگی
بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند انحراف ورزیده از نشاء بادهٔ غفلت در قبول
احکام سرگرمی ندارند بلکه از عدول او امر مطاوعه ظاهر و باطن خود را بمخالفت موافق ساخته تعاب نی
آذر می پیش رو فرو هشته اند لایق دولت آنست که دست تعدی اینها را از دامن احوال عجزه و مساکین
شهر کوتاه سازند و چون اولین عطیه ایزد و هبت و حاشا که درین اندیشه صواب انتماء غباری بخاطر شاه رسد و چون
از اینجا تا کابل مسافت بسیارست و احشام هزاره و قبایل افغان که از مور و ملخ بیشتر و خرسنگ این راهها
شده اند خصوصا با میرزا کامران سخن در میان دارند بدست آوردن مامنی که خاطر را از هر وجهی مجموع
گرداند نخستین کارست و بالفعل بهتر ازین محلی که با این کار سزاوار باشد غیر از قندهار نیست بس بموجب
عقل و عرف و عدل بدا غان را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارند و اگر نگذارند بمحاصره
و استیلا استخلاص فرموده محبت نامه موافق ماجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر فور
صداقت و اتباق و نفاق بشاه باید نوشت و چون شاه والا گهر معدن دانش و انصاف اند این معنی را
از مستحسنات خواهند شمرد و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمد خان بابا قشقه بود حضرت جهانبانی
فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقا یکطرف گشتن از سماجت خالی نیست اگرچه
ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما این بی اعتدالی را به بندگان درگاه تجویز نمی کنیم چه
درین صورت مردم بدا غان ضایع خواهند شد ظهور این معنی در نظر اولی الامر روزگار بدنماست همان
بهتر که بوسیلهٔ عقل دور اندیش تدبیری باید اندیشید که بی جنگ و جدل قلعه بدست آید بنابران کس پیش
بدا غان فرستادند که چون بتسخیر کابل میرویم میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاه دارند تا خاطر از وجه
یا کند بشاه را لیه صلاح کار خود دانسته قبول این معنی کرد و مقرر شد که دلاوران کاردیده و بهادران
معرکه آزموده بجد و قندهار رفته در کمین باشند و ناگاه وقت یافته بپای مردی همت و دستیاری

جلادت بقلعه درآیند پیر محمد خان وجمعی دیگر بطرف دروازه کندکان متوجه شدند والغ میرزا وحاجی محمد
وجمعی بجانب دروازه ماشور معین گشتند وسوید بیگ وجمعی بجد و در دروازه نو جای یافتند واین
شیران پیشه شجاعت شتابان شتافته باطراف قندهار کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق
حاجی محمد خود را پیشتر از همه بدروازه ماشور رسانید اتفاقا شتری چند علف بار درون
قلعه میرفتند خود را در پناه شتران در آورده وتیر روانه ناگهانی خود را بدروازه داخل ساخت
و دربان آگاه شده در مقام منع ودفع در آمد او جواب داد که بموجب فرموده بداغ خان میرزا عسکری را
آورده ایم که درون قلعه نگاه داریم این حرف فایده نکرد و در مقام بستن در شد حاجی محمد دست
در بازو ابشمشیر قلم کرد و جندی دیگر از عقب رسیدند وجمعی از قزلباشان که دران نزدیکی بودند
بجنگ پیش می آمدند وبقتل میرسیدند وپیر محمد خان از دروازه کندکان خود را درون انداخت
وقلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد وقزلباشان فرار نموده بارک متحصن شدند ونیم روز
حضرت جهانبانی خود از دروازه کندکان بدولت واقبال در آمده ببرج آنچه صعود فرمودند وآن
شهر سعادت آئین بفر ورود عالی مهبط امن وامان ومورد عدل واحسان شد واز این نزول رحمت
وصعود سعادت از تنها خورد وکلان خروش شادی ونوید مبارکبادی برآمد وبداغ خان بوسیله حیدر
سلطان آمده بسجده خجالت وعذر تقصیر بجای آورد وآنحضرت او را مخفوف مکارم خسروانه فرموده
رخصت دادند وشهر را به پیر محمد خان عنایت فرمودند ومکتوب بشاه نوشتند که چون بداغ خان خلاف
حکم شاهی نموده از خدمت متقاعد بود قندهار را ازو گرفته به پیر محمد خان سپردیم تعلق بشاه دارد در این
اثنا میرزا عسکری قدر جانبخشی وعطوفت بادشاهی نشناخته فرار نمود وبعد از چند روز افغانی آمده
خبر کرد که میرزا در خانه منست کس تعیین شود که او را بطریقی که از من نداند گرفته آورد حضرت جهانبانی
شاه میرزا وخواجه عنبر ناظر را تعیین فرمودند فرستادها او را در خانه همان افغان از زیر پلاس بر آورده
بدرگاه معلی آوردند وآنحضرت بمقتضای عطوفت ورافت ذاتی وپاس وصیت حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی که درباب کافه برایا بخصوص برادران فرموده بودند بنظر عنایت مشمول داشته از

جرایم و زلات او بتازگی درگذرانیدند و او را بندیم کوکلتاش که از معتمدان خاص بود سپردند و ولایت
قندهار را به اولیای دولت تقسیم فرمودند ولایت تیری بالغ میرزا مقرر شد و پرگنات لهو در وجه علوفه
حاجی محمد اختصاص یافت و زمین داور باسمعیل بیک و قلات بشیرافکن و شال بحیدر سلطان مکرمت فرمودند
و همچنین جمیع ملازمانرا فراخور حال جاگیر کردند و خواجه جلال الدین محمود را که در شهر از مردم میرزا عسکری و دیگران
طمع کرده بود بمیر محمد علی کیپرانیدند و چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار فراغ یافت و از مآثر
صواب دید بادشاهی تقدیر موافق تدبیر آمد بسعادت و اقبال در ساعت مسعود هودج عزت حضرت
مریم مکانی را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت والا فرمودند و از فیوضات نامتناهی
و نعم غیر مترقب آنکه قافله بزرگ از هندوستان آمده بود و سوداگران سودای دلخواه کرده اسپان عراقی
از ترکمانان خریده بودند چون انوار اقبال از وجنات حال می تافت کلانتران این قافله آمده التماس
نمودند که اگر اسپان ما را ملازمان موکب عالی بگیرند و بهای آنرا بعد از فتح هندوستان مرحمت
فرمایند باشد رضا داریم و سرمایه سعادت خود میدانیم زهی دولت ما که باین مقدار امداد خود را از زمره
دولتخواهان درگاه عالی معدود سازیم حضرت جهانبانی این معنی را از مویدات آسمانی و موایید غیبی تصور
کردند و التماس ایشانرا بذروه قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمت دلخواه فروشندگان تمسکات
ابتیاع نوشته بدیشان سپارند و خود بدولت و اقبال بر پشته کوهی که نزدیک باباحسن ابدال است
برآمدند و بالغ میرزا و پیرامخان و شیرافکن و حیدر محمد اخته بیگی فرمودند که اول بجهت اصطبل خاصه شریفه اسپان
جدا کنند و بعد از آن برای امرا و سایر ملازمان بترتیب انتخاب نمایند دلهای سوداگر و سپاهی معمور و مرفه
شد و ده یک هزاره چون میخواست که بخدمات مالی و جانی سرافراز گردد بجانب قلعه تیری که چشم او آنجا بود
شب راه سرکرده برد و چون موکب عالی در آن حوالی رسید کلانتران احشام اسپ و گوسفند بقدر
حال پیشکش آوردند و مصدر خدمات پسندیده گشتند چون آن حوالی الکههای دلکشا داشت چند روز بجهت
نزهت خاطر و ترطیب دماغ اقامت فرمودند و حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمد
و با متداد کشید و برحمت جاوید پیوستند آن حضرت قواعد عزاداری بجای آورده تمسک بحبل المتین

جمعی که شان عالی منشان کار آگاه و نشان والا دانشان خبرت سرشت نموده جهت ترویج روح آن مخدره
مکرمه خیرات و مبرات چنانچه لایق خانواده سلطنت تواند بود بتقدیم رسانیدند و از انجا بره نمونی اقبال
بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه دار السلطنه کابل شدند و میرزا هندال به نزدیکی قندهار با این عبودیت
وحسن عقیدت سعادت باطبوسی دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحم جبلی بنوازشهای گران اختصاص
بخشیدند و از آمدن او بغایت خوش وقت شدند و مقدمه آمدن بسیاری از مردم شد و مردم اعیان
جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطه اختلاف و امتزاج هوا درین راه بیماری و وبا در اردوی ظفر
قرین پیدا شد و بسیاری مسافر شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان از انجمله بود چون مخالفت هوا اشتداد
داشت و مردم کم همراه میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت آنست که درین زمستان مراجعت
نموده بقندهار توقف فرمایند و اوایل بهار رسامان و سرانجام لشکر نموده بتسخیر کابل عنان عزیمت معطوف
دارند آنحضرت در مواجهه چیزی نفرمودند و چون مجلس بآخر رسید زبانی بوسیله میر سید برکه گفته
فرستادند که با وجود آنکه از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبر دار نبودیم توکل بر الطاف الهی
نموده بسمت کابل توجه داشتیم اکنون که قضیه چنین باشد توقف را بسبب چیست اگر بجهت محنت و رنج کشی
مردم خود این معنی بخاطر آورده اید زمین داور و آنحدود را بشما ارزانی داشتیم این زمستان را
در انجا باسایش بگذرانید و چون عقده کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین
پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر نمود و آنحضرت بعزمی درست و امیدی واثق قدم در راه نهاده دل
در گشایش کار بستند در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس که میرزا کامران او را اتالیق آق سلطان
داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود آمده باستانبوس سربلند شد و استعفای جرایم مایوسی نمود
و بدان قبول اتصال یافت چون موکب عالی در یورت شیخ علی که در نواحی نعمان و ارقندی واقع شده
نزول اجلال یافت میرزا کامران از استماع توجه رایات جهان کشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با
جمعی پیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص تربتی را که میر آتش میرزا بود فرمود که توپخانه را بجلگه دوری که
نزدیک خانه بابوس بیگ بود برده تعبیه نماید و عیال مردم که در بیرون قلعه کابل بود همه را اهتمام نموده

اندرون قلعه برد و بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده درزه و یک یورت بابوس
بیک نشست و در ترتیب افواج و تعبیه صفوف اهتمام نمود در موضع تگنه خار قاسم برلاس با جمعی پیشتر آمده
بود که خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیرافگن از معسکر اقبال بادشاهی پیشتر شتافته دست
بردی شایسته نمودند و بتایید الهی که طلایه دولت قاهره بود قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده
رو بگریز نهاد و چون میان افواج فاصله اندکی ماند میرزا هندال بموجب التماس منصب هراولی اختصاص
یافت موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در نواحی ارقندی نزول اجلال نموده بود که بابوس وجیل
با جمعیت خود شاه بردی خان که گردیز و بنکش و نغز با و متعلق بود آمده آداب زمین بوس بجای
آوردند و مشمول عنایات بیکران شدند و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری
از مردم آمده دولت ملازمت دریافت و بالتفات خسروانه سرافراز گشت درین اثنا بابوس بعرض
اشرف رسانید که وقت توقف نیست بدولت سوار باید شد که مردم همه می آیند حضرت جهانبانی بر
بادپای دولت سوار شدند و درین میان علیقلی سفرجی و بهادر پسران حیدر سلطان که در تعزیت پدر
بودند برآورده مشمول مراحم ساختند و بعد از زمانی قراچه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت
میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال بادشاهی نقش ادبار خود را مطالعه نموده خواجه خاوند محمود
و خواجه عبدالخالق را بجهت استعفای جرایم خود بملازمت اقدس فرستاد و بعضی ملتمسات بوسیله خواجه
معروض داشت نیم کروه راه مفاصله میان افواج قاهره بادشاهی و لشکر میرزا نمانده بود که خواجها
آمده ملازمت نمودند آنحضرت ملتمسات او را بادراک ملازمت موقوف داشته شد و مواعید دیگر عنایات را
از لوازم آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند و خود از روی مروت و مردمی توقف نمودند
و چون میرزا را غرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخی در مبادرت سپاه بادشاهی و فرصت یافتن خود
بود و انتظار سپاهی شب می برد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکناری تواند کشید چون حجاب ظلمت شب
جهان را تاریک ساخت از تیرگی رای و ظلمت خاطر دریافت سعادت ملازمت را بخود قرار نداده بسرعت تمام
خود را بارک کابل رسانید و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانه

غزنین رویه شد و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی بابوس را با جمعی از معتمدان بکابل
فرستادند که در آنجا بوده نگذارند که بسپاهی و رعیت آسیبی رسد و همه را استمالت عنایت پادشاهی سازند و میرزا
هندال و جمعی را تعیین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بهمعنانی نصرت و همرکابی اقبال متوجه شهر کابل شدند
و در ساعت مسعود کوس زنان دولت کورگه اقبال بلند آوازه گردانیدند و کوکبه داران نصرت کوکبه حشمت را بسپهر
کوکب رسانیدند و در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نهصد
و پنجاه و دو تائید آسمانی فتح کابل که مقدمه فتوحات بی اندازه است روی داد و ابواب شادمانی و کامگاری
بر دلهای خلایق گشوده شد و دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل را بمقدم دولت پرتو
سربلند ساختند نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفته یافته بود و دیگری این مصراع بی جنگ گرفت ملک کابل از وی
چون بیامن آثار ذات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی ابواب مسرت و شادمانی گشاده گشت و اساس دولت
تازگی نهاده آمد حضرت جهانبانی را تمنیت میرزا کامران و فتح کابل در نظر نیامده منتظر قدوم برکات
التزام حضرت شاهنشاهی بودند تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جهان آگاهی را که دران زمان بحساب
مدت عمر گرامی دو سال و ده ماه و هشت روز بوده اند بدریافت ملازمت حضرت جهانبانی آوردند و آنحضرت
بدیدار فیض بخش مسرت افزای آن نور پرور ایزدی انبساط صوری و معنوی یافتند و سجدات شکر سلامت
آن نونهال بوستان اقبال و دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای آوردند و درادای تهنیت
دولت و جداگانه این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روزگار خواص و عوام گشادند صباح
آن روز جهان افروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت و اعیان
مملکت و کافه سپاه و حشم و عامه عبید و خدم کورنش گرفتند و طوایف خلایق بشرف زمین بوس کامیاب
سعادت شدند و دست تمنا بدریوزه دعا برداشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از حضرت کبریا
درخواست شد و آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان گشوده تمام زمستان بالا حصار ارک آسایش پذیر
بوده در رضای خالق و دلجویی خلایق کوشیدند و از وقایعی که دران نزدیکی سانح شد رحلت یونس علی و [illegible] بیگ
بود که از اعیان سلطنت و صدرنشینان بارگاه عزت بودند و درهمین ایام بمسامع علیه رسید که خواجه معظم باتفاق

مقدم بیک میخواهد که فرار نماید و خود را به میرزا کامران رساند این معنی بر خاطر اشرف گران آمد مقدم بیک را بجانب کشمیر اخراج
نمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند آرایش جشن دولت پیرای ختنه سور حضرت
شاهنشاهی و آیین جشن بآیین اقبال و ظهور خارق عادات ازان نونهال بوستان دولت بزرگان کام بخش و خدیوان
سعادت منش را همواره وجهه همت آنست که بتقریب انگیخته هنگامه بخشش گرم سازند و بروشنی گرا از چشم آلودگان
عرصه امکان محفوظ مانند عبادات گزیده را که سرآمد آن والا عبادت آوردن دوست بر دلها ماندن است در
لباس رسم و عادات بتقدیم رسانند چنانچه درین ولا که نسیم اقبال تازگی در وزید و گلستان مقصود از سر نو شگفت
مراسم ختنه آن نوباوه حدیقه اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال را سبب ساخته در آسایش و بخشایش عالمیان افزودند
در اوایل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود و عندلیب شوق در پرواز بنفشه سر بر آورده از لب جوی
زمین بت از ریاحین عنبرین گوی ◦ نسیم صبحگاه از مشکبویی ◦ هزاران نافه در برداشت گویی ◦ به آرته باغ که
بغایت دلکش و دلگشاست نزول دولت فرمودند و بجهت مزید گرد آوری دلها که در معنی شکر گذاری حضرت
مولی است ابواب عیش و عشرت کشودند و آیین کیکاوسی و کیقبادی تازه ساخت اشارت شد که حضرات بیگمان
بتفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب فزا را آیین بندند و امرا و اعیان شهر چارباغ را زینت
افزا بندند جمیع امرا کمر سعی بر میان شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند و کلانتران شهر و بزرگان محله فراخور
حالت و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند و ارباب صنایع و طوایف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار عجایب
مبالغه معمول داشتند و در اندک فرصتی آنچنان آیین بندی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد و حضرت
جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی میشدند و فراخور حالت و رتبت هر یکی را بتفقدات
گرامی شرف امتیاز می بخشیدند و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قراجه خان و مصاحب بیک و بعضی دیگر از
مخلصان درگاه که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند کامیاب دولت شده بوقت
رسیدند و قدوم برکات افزای حضرت مهد معلی موجب مزید اسباب نشاط گشت و حضرت جهانبانی را بخاطر
عاطر رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را که در صغر سن با هزاران لمعان فر الهی از ناصیه احوال متجلی
بود بر خرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سرادقات عفت جشن خجسته طرح انداخته ترتیب فرمودند و جمیع حضرات

محذرات استار عفت و مطهرات مکامن عصمت در بارگاه حریم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند بدانش
آموزی حضار حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت گرفته بر مسند سعادت آوردند و بحکم معلی حضرت مریم
مکانی در سلک سایر مقدسات در آمده بی تشخص و تعین بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی آمدند و اشارت بشارت بخش بادشاهی
بران رفت که آن نور حدقهٔ سلطنت والدهٔ ماجدهٔ خود را از میان چندین گروه عفایف بشناسند آن حضرت بنور الهی
بی مزاحمت سهو و خطا و بی کلفت التباس و اشتباه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کنف والدهٔ
مقدسهٔ خویش بود در آغوش آن صدرنشین ستر عفاف جا گرفتند از مشاهدهٔ این امر شگرف که حیرت فزای عقول
و افهام ظاهربینان مخالفای عادت بود غریو از حاضران بساط قرب بر آمده شناسای قدر این بزرگ ازل پرورد
و اعجوبهٔ کارگاه تقدیر گشتند و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال حواس جسمانی نیست که در صغر سن و کبر
عمر تفاوت کند بلکه محض تقدس روحانی و تعلیم ربانی است که بوسیلهٔ این نوباوهٔ چمن اقبال از مکمن نور مقدس شرق
ظهور شتافته است آری پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمیشود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمیگردد و چون تامل
کنند بعد را چه گنجایش که درین ریحان گلبن عمر کمال قرب بمبدا حاصل است و انوار افاضهٔ جود و تکمیل صورت عنصری
و تصقیل مشاعر ادراک درجه بدرجه صورت پذیر و نهایت مناسبت بعالم تجرد و تقدس که ظلمت جهل و کثرت غفلت را
در پیرامون آن راه نیست جلوه نما و برد و رپناه عالم اسرار مختفی نیست که این صاحب فطرت عالی اگرچه
در نشاهٔ عنصری و مواد هیولانی مولود نماست اما از بدو فطرت و اصل پیدائی آبا و امهات از آثار تولید او بند
و او در مسالک معنی و مکامن باطن ابوالآباست و بر حضرت جهانبانی که پرده دار رموز آسمانی بودند هویدا بود که
چمن پیرای جهان هستی این نونهال بهارستان وجود را برای دریافت مقادیر مراتب جهانبانی اولا بجهت
گرد آوری پراگندگیهای روزگار ثانیا بعرصهٔ ظهور آورده است و بالجمله لباس رسم ختنه سور آداب شکرگذاری
نوبت بخش صورت و معنی بتقدیم رسانده گرفتند هر روز بروشنی تازه و آیین شایسته جشن بادشاهانه آراسته
سپاس جهان آرای جان آفرین بجای آوردند و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیده از
مواهب عام بادشاهی کامیاب سعادت میشدند از انجمله یادگار ناصر میرزا شرف زمین بوس دریافت و مجملی از حال که در هنگام
طلوع رایات اقبال بحدود قندهار از میرزا کامران جدا شده جانب نگار نصفه آمد سید خانم رفت و از انجا کاری نساخته

او آنست ه

متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد وقتی که موکب عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود میرزا بعد از احتمال شداید کلی
بقندهار رسید بیرامخان در آداب مهمانداری بذل جهد نمود و از آنجا بموجب حکم عالی دران ایام نشاط افزا باستلام عتبهٔ
قدسیهٔ حضرت جهانبانی کامیاب شد و ادراک جشن خسروانی نمود و بسعادة بساطبوس حضرت شاهنشاهی نشاط تازه گرفته
بانظار عنایت دولت پذیر گشت و درین آیین عشرت آیین که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت و آوان پیرایش حدیقهٔ دولت
واقبال بود در ساعتی که کواکب بانظرات سعد بر جهانیان افاضهٔ نور میکردند مجلس نهال پیرای گلستان آلهی یعنی ختنهٔ سوری
حضرت شاهنشاهی بهزاران نشاط و شادمانی بظهور پیوست اسباب کامروائی عالمیان آماده شد و ابواب سعادة و اقبال
بر روزگاران کشاده گشت خورد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند و وضیع و شریف اکناف از مکارم
پادشاهی خوش دل و خوش وقت گشتند کلفتهای روزگار بالفت انجامید و تفرقهای عالم بجمعیت خواطر بدل شد امرای جهان
بنظر اشرف گذرانیدند و بانعامات گرامی سرافراز شدند و درین آیین بندی آن حضرت بجهت تنشیط خواطر
والتیام قلوب که رکن اعظم ملکستانی و فرمان روائیست متوجه خواجه ریگ روان شدند و شادمانیها فرمودند و حکم
جهان مطاع صدور یافت که امرا با یکدیگر کشتی گیرند و خود بدولت و اقبال میزان نظر میرزا در زور جدا میفرمودند
و آن حضرت با امام قلی قورچی کشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا با هم لوازم کشتی بجا آوردند و بعد ازان
بسراغوان زار خواجه سه یاران عنان توجه معطوف داشته داد خوش دلی دادند و بدولت مراجعت فرمودند در نشاط
افزائی و عشرت پیرای جشن عالی اشتغال فرمودند و ملازمان آستان رفعت پیوند را از خور اخلاص و خدمت
بجایگیرهای مناسب حال هر یک و انعامهای لایق هر کدام و خلعتهای موافق هر فریق شرف امتیاز بخشیدند از الجمله غزنی و آن
حدود بمیرزا هندال و زمین داور و تیری و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند و جمیع منتسبان آستان عبودیت را
از خور حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده سریر آرای ملک صورت و معنی شدند و طوایف
انام در سایهٔ افاضهٔ رافت مرفه الحال شده نشئهٔ اطمینان گشتند و از جملهٔ قضایا که درین آیین بندی چهره گشا گشت
آمدن ایلچیان شاه والاقدر شاه طهماسب بود بمبارکبادی فتح و آوردن تحف و هدایای لایق و سپهسالار آنها
ولد بیک بود که آن حضرت او را بعواطف خسروانی نوازش فرمودند دیگر رسیدن شاه قاسم طغائی بود بدرگاه
معلی از جانب میرزا سلیمان برسم رسالت با عرضهداشت و پیشکش و میرزا آنچه در تمنای آمدن خود معروض داشته بود بعز

قبول مقرون نشد و حکم قضا جریان بر آمدن او مضا در گشت که طریق یکجهتی و اخلاص خود را در توجه پیشگاه ملازمت
منحصر داند و از جمله وقایعی که متصل بانقضای ایام آیین بندی وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت
افغان و بلوچ بزمینداری وحقیقت ورزی ممتاز بود و نزدیک موضع دوکی که از توابع و اعمال هندست اقامت
داشت بقدم صدق و قرق اخلاص سعادت استانبوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه شد دوکی را باو
مرحمت فرمودند و در همان نزدیکی لونک بلوچ که از اعیان طوایف خود بود با برادران آمده زمین بوس نمود
آنحضرت او را نیز مورد الطاف ساخته ولایت شال و پستنک عنایت فرمودند و این دار و اتر اکام روا
ساخته بزودی رخصت مراجعت نمودند که مبادا افراج وحشت بر طبیعت این روستا پروردان مستولی
شود و آب و هوای طول مکث بحال ایشان گوارا نیاید و از جمله سوانح که در قرب آن ایام واقع شد آن بود که چون
ناصر میرزا از تیرگی بخت و نادرستی درون عنایات سابق و لاحق را در هم پیچیده همه را بر طاق نسیان نهاد
و از روی مکابره بر جاده بدورونی و عنا دایستاد و بر کف سیه بختان که عمده آنها مطوی که میرزا عسکری بود
گرفتن داشته پیوسته خیالات فاسد بخود راه میداد و چون این معنی متواتر بسمع اعلی رسید و از مخبران صادق
بمحل ثبوت پیوست علی الخصوص عبد الجبار شیخ که از یکهای معتبر بود و از کربت درین کنکاش که مورد مقال
بود محرمیت و مشارکت داشت نیز آمد حقیقت معامله را از روی تحقیق بتفصیل معروض داشت خاطر قدسی
ماثر حضرت جهانبانی جنت آشیانی بر آشفت مطوی که را گرفته بیاسا رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلبیده بزبان
قراجه خان سخنان عتاب آمیز گفته فرستادند محصلش اینکه ما را گمان آن بود که درین مرتبه که تبازگی از عظایم
جرایم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلافی کنی کفران
نعمت را بسر حدی و اندازه می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاهی بسکوت و گاهی با نکار و تجاهل عارف
میکذرانید آنحضرت بعد از مخاطبات جسمانی و معاتبات بادشاهی ابراهیم ایشک آقا و جمعی را فرمودند که
او را مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک بمحلی که میرزا عسکری در قید بود نگاه داشتند و از جمله وقایعی که در آن
ایام حادث شد فوت چغتای سلطان است که جوانی بود از سلاطین مغول و در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار
و بنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور بود و رفتن او این جهان ناپایدار بر خاطر اقدس بغایت گران آمد

اما نظر بر قهرمان حکم الهی که بقا را خاصهٔ ذات واجب و فنا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است بمشورت
عقل درست اندیش خود بجازم رضا و تسلیم اقبال فرمودند میر امانی در تاریخ او گفته

سلطان جهنی بود و گل گلشن خوبی · ناگه اجلش سوی جنان راهنمون شد · در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ
دلها ز غمش غنچه صفت غرقه بخون شد · تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم · در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان و فتح آن ولایت و آنچه در آن ایام روی نمود · چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست و محقق شد که سر از فرمان برداری بپیچند اندیشهٔ سروری در سرش میدهد و ازین خیال باطل برنخاسته است حضرت جهانبانی اوایل نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند و یکی از اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندراب که در تصرف میرزا بود و بیکی از ملازمان درگاه مرحمت فرموده بودند میرزا در تصرف خویش در آورد و چون در حساب و معاملهٔ بدخشان تمام بمیرزا انی رسید آنحضرت میخواستند که قندوز و آنچه دور انیز تغییر داده بیکی از ملازمان عالی جاگیر نمایند و بر آنچه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی به پدر میرزا سلیمان داده بودند اکتفا فرمایند و چون محروسهٔ مملکت وسعت پیدا کند در وجه جاگیر او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهت مراعات احوال او قندوز بحال خود گذاشته بودند میرزا از معامله نافهمی از ولی نعمت خود روگردان شده علانیه در مخالفت زد و خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانبانی عزیمت اطفای نایرهٔ مخالفت میرزا مصمم ساختند و حضرت شاهنشاهی را در دار السلطنهٔ کابل در کنف حفظ الهی سپرده در ساعت مختار بر آمدند و بدولت و اقبال در یورت چالاک نزول سعادت فرمودند میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند و در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند چون موکب همایون بالنگ قراباغ نزول اقبال فرمود رای جهان آرای بر آن قرار گرفت که وجود یادگار ناصر میرزا را از شکنجهٔ هستی خلاصی بخشیده دولت را در مستقر امن و امان جای دهند که فتیلهٔ فتنه و شرارهٔ شرارت او نزدیکست که دودمان بسوزد محمد علی طغایی که حراست کابل باو مفوض بود امضای فرمان این مصلحت باو مرجوع شد مشار الیه را از کمال سادگی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من مرغ کنجشکی را نکشته ام میرزا را چون توانم بقتل رسانید آن حضرت از

لوحی او در گذشته این خدمت که محض صلاح بود بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند و او در شب بچله کمان خدنگ
اجل رسانید و چون خاطر اقدس از فکر میرزا الغ جمع گشت ببدرقهٔ توفیق الهی کوچ بکوچ متوجه بدخشانات شدند و چون
رایات نصرت بحدود اندراب رسید و باغ علیقلی اندرابی مخیم اجلال شد میرزا سلیمان از نامساعدی
بخت نافرجام خود بعزم جنگ قدم پیش نهاد و بموضع تیرگران که از مواضع اندرابست فرود آمده در صف
آرائی اهتمام نمود و چون این خبر بمسامع علیه رسید پیشتر از آنکه خود سوار دولت شوند هندال میرزا و قراچه خان و جمعی از
دلیران کارکرده را پیش فرستادند و در میان فوج بادشاهی و میرزا جنگ عظیم در پیوست و میرزا سلیمان
خندقی را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بود و میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیراندازان از آن طرف
داد مردانگی و کمانداری میداد و میرزا هندال و قراچه خان و حاجی محمد خان جلادتهای نمایان کردند خواجه معظم
و بهادرخان از تیر رسید و پیاده شدند و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین و احمد بیگ و دوخان بیگ که
قورچیان خاصهٔ شاهی بودند و همراه ایلچی درین یورش در ملازمان درگاه معلی انسلاک داشتند بواسطهٔ
افتادن اسپ بر زمین آمدند و جنگ از طرفین ترازو شده بود که جمعی از فدائیان رکاب دولت و نبرد
آزمایان کارآگاه مثل شیخ بهلول و سلطان محمد فوراق و لطفی سمرقندی و سلطان حسین خان و محمد خان جلایر
و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب
میرزا بیگ تاختند بپای مردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها علم کردند و بجست و چالاکی بصفوف
غنیم رسیدند مخالف تاب مقاومت و تحمل صدمات این گروه اقبال نیاورده راه گریز پیش گرفت و هزیمت را
غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد از هر طرف دلاوران میدان کار و هنروران پیشهٔ کارزار قدم
بعرصهٔ کام فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپای جلادت سوار نشده بودند که طنطنهٔ فیروزی
بگوش هوش رسید و زمانه زبان بتهنیت و مبارکبادی گشود و میرزا سلیمان را پای ثبات برجای نماند
و از راه ناری و اشکمش متوجه خوست شد و تولک طالقانی و میرزا بیگ برلاس و اویس سلطان که از نژاد
سلاطین مغولستان بود از میرزا سلیمان جدا شده بآستانبوس پیوستند میرزا هندال و جمعی از بهادران
را بگرفتن گریختها نامزد فرمودند و خود بسعادت دولت و اقبال روان گشتند اسپ بدخشی فراوان بدست شیردلان

و حاجی محمد خان و

موکب اقبال افتاد و آنحضرت با آیین بزرگی از راه کتل شاشان بدرهٔ خوست درآمدند میرزا سلیمان با معدودی
راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود و اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرز و بوم فوج
فوج آمده احراز دولت زمین بوس نمودند آنحضرت هر کدام را فراخور قدر استمالت فرموده بعواطف
خسروانی اختصاص بخشیدند بتقریب میوه پنج شش روز در خوست عشرت برای گشته کام بخش خلایق
بودند و شکار مرغابی و کبک و ماهی فرموده متوجه اندراب شدند و در اندرود شکار کجشک برای مخصوص
انجاست کردند و از انجا بکلادگان نزول اقبال اتفاق افتاد و از انجا کشم مورد موکب دولت شد
میرزا سلیمان دران نزدیکی بودن خود صلاح ندیده از آب آمویه گذشته با جندی دران حدود گردان
بود و از سوانحی که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامی از ملازمان فرمان روای ایران شاه طهماسب
فرار نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود ظاهرا ازو حرف نامناسب نسبت بشاه سرزده بود دو غلام
و حسین بیگ و جعفر بیگ که از قورچیان شاهی در رکاب معلی بودند بشنیدن این حرف در بازار
کشم بخسرو رسیده کرونش زدند آنحضرت را این خودسری ناپسند آمده آنها را کسر انداختند و بعد از
چند روز بشفاعت حسین قلی سلطان مهردار رقم عفو بر خط خطای ایشان کشیده شد و چون مهمات بدخشان
خاطرخواه اولیای دولت صورت بست قندوز و آن حدود را بمیرزا هندال مرحمت فرمودند و اکثر بدخشان
بجاگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان را بتحصیل خوست مقرر فرمودند و بابوس را
بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای جهان آرای بران قرار گرفت که بجهت مزید سرانجام مهام بدخشان
و آسودگی سپاه و رعیت قشلاق در قلعه ظفر واقع شود و باین عزیمت صایب متوجه آن حدود شدند
چون بموضع شاخدان که مابین قلعه کشم و ظفر است نزول اجلال شد مزاج صحت امتزاج آن حضرت از مرکز
اعتدال فی الجمله منحرف شد و باین تقریب قریب دو ماه دران منزل اقامت روی داد و در مبادی
این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض شد و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراگنده گشت
و مردم محال جاگیر خود را گذاشته گذاشته آمدن گرفتند و میرزا هندال از محال خود باندیشهٔ ناصواب باتفاق
امرای دیگر آمده تا سراب کوکچه رسید هواخواهان میرزا سلیمان جابجا سر برداشتند قراجه خان

باتفاق جمعی از یکجهتان آمده بر درگاه عالی خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را که احتمال فساد با او بود مقید ساخته
در خرگاه خود درآورده و خود نزدش آستان بوده در لوازم خدمت و بیمارداری اهتمام نمود و در حضور اقدس
غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسی نمی رفت روز پنجم که عنوان صحت بود افاقت روی نمود میر برکه بکورنش
درون آمد چون نظر آن حضرت بر او افتاد میر اضطرابها در مقام فدا ساختن خود بشکرانه صحت بظهور آورد آن حضرت
فرمودند که میر مرا خدای بخشید میر از برهمزدگی روزگار و استقامت قراجه خان شمه بعرض اشرف رسانید آن
حضرت قراجه خان را طلب داشته مرحمتهای فرمودند و از شناخت حق خدمتش اظهار خشنودی نمودند و همان
لطف منشور عنایت بنام دولت آن برای تازه نهال جویبار سلطنت و سروبن نوبهار اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی
رقم زده التفات ساخته مصحوب فضیل بیک بکابل فرستادند که مبادا خبر ناخوش آنجا رود و موجب ملال
خاطر اشراق مآثر آن نور پرورد الهی شود و سبب برهم خوردگی آن مملکت گردد و از اتفاقات حسنه آنکه
همان شب که خبر اندوه افزای انحراف مزاج بکابل آمد صبح آن فضیل بیک با فرمان عنایت عنوان رسید و آن
رسانیدن نوید بهجت و مژده عافیت رفع کلفت نمود و باعث انتظام و استقامت احوال همگنان شد
و نایره آشوب فرو نشست میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت و هرکس بجایگیر خود معاودت نمود
و از سوانحی که درین سال واقع شد کشته شدن خواجه سلطان محمد رشیدی است که منصب وزارت داشت
و مجملی از این سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق بعضی از اوباشان که دماغ خرد ایشان پریشان بود دخان تعصب نشان مذهب
و ملت بدمذهبان ناقص اندیشه و تیره خردان سفاهت پیشه که غوری در اصل مقصود ندارند و بمناقشات لفظی
درپیچیده اند مشام جان ایشان را از رایحه حقیقت و انصاف خبری و نه نهال فهم و ادراک ایشان را از ثمار
معرفت ثمری در میان آورده و هوای دینی تعصب را دین انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل
خواجه مذکور درآمده در وقت روزه کشادن از آب شمشیر نادانی بشربت و ایشان افطار دادند و از قهر بادشاهی که
انمونجیت از عقوبات الهی اندیشیده راه فرار پیش نهادند و چون این خبر بمسامع قدسی رسید مردم بگرفتن
آن بی اعتدالان متعین شدند و فرمان قضا اجرا بمقید بودن مهمات ممالک کابل که مفوض آن بدانحضرت بود صادر شد
محمد علی طغائی و فضیل بیک و جمعی دیگر که در خدمت حضرت شاهنشاهی سرافراز بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند

بعد از اطلاع بر مضمون فرمان خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند و چون در موضع شاهدان آثار
صحت بر مزاج وهاج حضرت جهانبانی ظاهر شد در تحفه محفوفه الطاف الهی نشسته متوجه قلعه ظفر شدند
مولانا بایزید که از طبابت بهره مند بود و معلمی حضرت شاهنشاهی نامزد و جد او در ملازمت سکندر مکانی
ارسطو نشانی میرزا الغ بیگ اختصاص داشته از جمله محاسبان رصد بود درین بیماری خدمات پسندیده
و تدبیرات شایسته بتقدیم رسانید و چون بقلعه ظفر اتفاق نزول افتاد باندک فرصتی مزاج اقدس با
اعتدال طبیعی رسید و از تکمیل صحت جهانبانی سرمایه عیش و عشرت بدست آرزوی جهانیان درآمد
وحسب الحکم خانه کان عمارت یافت و اکثر اوقات دران منزل صحت فزا بوده کامروائی و داد
بخشی فرمودند و از انجا شیر افگن ولد قوچ بیگ را کهمرد و ضحاک و بامیان عنایت فرموده رخصت
نمودند و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند که چون موکب عالی بکابل نزول اقبال خواهد نمود نوید
اضافه جایگیر تو خواهد شد و آن حضرت شبکار تنقاول که بزبان بدخشان شکار نهلم گویند انبساط میفرمودند
و از هیبت اقامت آن حضرت شبکار تنقاول بدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفت اوزبکیه با
جمعهم جمع شده اندیشمند بودند و هیچ تدبیر موافق جنگ نمی افتاد پرده کشای اسرار حکمت در کرده انگیختن
بیرامکان سلطنت و کشورداری قانونیست قدیم و عادتی مستمر که ایزد جهان آفرین چون خواهد که برگزیده را بر فراز مسند
فرمان روائی جهانیان جا دهد و بر سریر ملک آرائی متمکن ساخته زمام قلوب عالمیان بقبضه قدرتش
سپارد جهت مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهی که بجهت او آماده عالم غیب است در مبادی احوال
آن دولتمند را مورد انواع تجارب محن و مطرح توارد اصناف نوایب گرداند تا شناسای مراتب
گشته در سلوک خود اندازه لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاه دارد چنانچه بر واقفان کهن
نامهای باستانی و شناسندگان داستانهای دیرین روشن است و چون ذات قدسی نهاد
این مجمع بحرین جلال و جمال الهی یعنی حضرت شاهنشاهی بمقتضای سرنوشت ازلی در مبادی فطری نامزد مراتب
دانائی است و ایزد جهان آرای بی منت تعلیم فردی از افراد انسانی استاد و دانا دل و روشن ضمیر
و دور بین آفریده است ظهور این حالات نیز بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متاع نفسانیت و بشریت

سوختن بود بلکه سلسلهٔ ظهور تجلیات صفات متقابله و آثار اسمای متضاده بمقتضای کمال و اکمال پرده کشایی داشت لهذا
سنوح این وقایع در عنوان صورت بظهور آمد که دران وقت خاطر قدسی آنحضرت از دریافت نالایم فراغ داشت و از ذکر
این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمند عبرت گزین واضح میگردد که بنظر ظاهر بینان این سوانح از افاضات تعلیم و اضافات تفهیم آنحضرت
و در دیدهٔ بصیرت حقیقت شناسان از قسم اشراقات لازمهٔ ذات علیم قدیم و هر گاه یکی از دور ماندگان درگاه احدیت را
گردان تیه حیرت ساخته کجابه بلا بکاوش بیرزند پیشتر چین شکوه در ناصیهٔ قبولش انداخته او را مصدر انواع حق ناشناسی میگردانند
و مظهر اقسام بیداد و ستم میسازند تا در عذاب مخلد و نکال مؤبد اندازند و این تمثال حال میرزا کامرانست که با ولی نعمت و برادر
بزرگ و بزرگ ساختهٔ ازل و برگزیدهٔ حق و پادشاه وقت و فرمان روای عادل در می افتد و جان و مال و عرض و ناموس چندین
بندهای خدا را در معرض تلف می آرد مجملا درین هنگام مسرت که وسعت آباد خاطر با انواع خرمی و خوشحالی و اصناف بیغمی و فارغبالی
بستان سرای عیش بود چشم زخمی عظیم رسید و خبر وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راه بی اعتدالی گرد فتنه انگیخته است و ناگهان
بر سر دار السلطنه کابل ریخته و آنرا در تصرف خود آورده و شیرافکن ناعاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است خاطر قدسی آنحضرت
جهانبانی [illegible] از ره که ذرهٔ حضرت شاهنشاهی و دوم از جهت غمخواری سکنه و رعایا که ودایع جهان آفرینند و در نظر عدالت بینایشان
[illegible] و سیوم از [illegible] میرزا و امور مترتبه بران برهم خورده گشت و همت آسمانی نهمت در تدارک این تفرقه مصروف داشته در انجام
این یورش اهتمام لایق بظهور آوردند و راقم این شکرنامه ابو الفضل بجهت استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان
قلم از جهت امتداد و طول کلام نموده بجانب عرض می شتابد بنابرین مجملی بطریق جملهٔ معترضه تحریر مینماید تا لب تشنگان زلال سخن را
سیراب گرداند تصویر این حال آنکه چون موکب اقبال فتح قندهار نموده بجد و ممالک کابل آمد تمامی لشکر کابل و مردم آن
مرز و بوم از نوید قدوم میمنت بخش حضرت جهانبانی خوش وقت شده و از میرزا جدایی اختیار نموده فوج فوج و جوق جوق بدرگاه
والا سر تسلیم و انقیاد می نهادند میرزا از طریق هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت منحرف گشته و در تیه اضطراب و اضطرار
سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت و از سعادت دریافت ملازمت متنفر شده فرار نمود و میرزا هندال و مصاحب بیگ
و جمعی دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و چون اثری از میرزا پدید نشد و گردی از راه او بر نخاست
متعاقبان بموجب امتثال امر عالی مراجعت نموده بکابل آمدند میرزا کامران بسرعت هر چه تمامتر خود را بغزنین رسانید
اهالی و موالی آن دیار را بخت یاوری کرده قلعهٔ غزنین را بحکم [illegible] [illegible] را بر رو نگشودند هر چند میرزا تخویف و [illegible]

رسید از آنجا به خضرخان هزاره شتافت خضرخان آداب و رسوم مهمانی بجای آورده میرزا را به تبری آورد و از آنجا
بزمین داور برد حسام الدین علی ولد میر خلیفه در زمین داور بود قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد و میرزا گرد قلعه را استحکام داشت
چون این خبر بمسامع علیه رسید غزنین بمیرزا هندال کرامت فرمودند و زمین داور و قندهار را بمیرزا الغ مقرر ساختند
و علم و نقاره و تومن طوغ ضمیمه تفضل ساخته او را بدان صوب تعیین فرمودند و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرام خان صادر
شد که یادگار ناصر میرزا که بدولتخواهی آنجا آمده است او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران فرستند و منشوری باسم یادگار
ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ دفع فتنه میرزا کامران نماید و بوسیله اهتمام این خدمت بر مصاعد تلافی
تقصیرات گذشته متصاعد گردد میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند چون خبر آمدن عساکر فیروزی باردوی
میرزا رسید مردم پراگنده شده دست از محاصره باز داشتند و میرزا کامران خود را بکناره کشید و بجانب بکر شتافته بشاه حسن
ارغون التجا برد و میرزا الغ بیگ بجایگیر خود استقرار گرفت و یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت اقدس را احرام بست و در دار
السلطنه کابل ادراک سعادت ملازمت نمود چنانچه گذارش یافت و میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تته را که
پیشتر نامزد شده بود در انعقاد خود درآورد و روزی چند آنجا در اندیشه فتنه و فساد داشت که خبر شده ضعف حضرت جهانبانی که در
حدود بدخشان روی داده بود شنوده و بعد از آن خبرهای ناخوش انتشار یافت میرزا از حاکم تته کومک خواسته اراده
رفتن کابل نمود حاکم تته این را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد و بعضی بر این شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد
از آن متوجه کابل شد چون قندهار را باهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بیابانی
باکی شتافت و بحدود قلات جمعی از افغانان سوداگر که اسب می برده اند رسید و از بی اعتدالی اسپان گرفته
بمردم خود قسمت کرد و از آنجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی بغزنین رسید از جانب میرزا هندال زاهد بیگ
در قلعه بغفلت و مستی میگذرانید در آن شب که میرزا بغزنین آمد زاهد مست طافح بود باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم
میرزا بکمند بالا رفتند و قلعه را بتصرف خود درآوردند و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند و این بدبخت را که
عین بدمستی او را از فراز هستی بنشیب نیستی انداختند میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت
و جمعی از مردم کرد بسرکردگی ملک محمد کریکی از معتبران حاکم تته بود بکومک گذاشته خود بسرعت تمام روانه کابل شد و بحری
بی سابقه خبر بکابل رسید اول بدروازه طاقیه دوزان آمد از محمد طغائی که حکومت کابل باو مقرر بود خبر گرفت که در آب و آتش

حمام است و همانا که اینجا نیز نشاء بدمستی او را بکار غفلت کشیده بود علیقلی لعلی که از قورچیان میرزا بود درون حمام در آمده محمد
علی را برهنه از حمام برآورده و میرزا او را بآب شمشیر غسل داد و خود متوجه درون قلعه شد پهلوان اشتر که دروازه
آهنین باهتمام ضبط او بود بموجب قرارداد کشوده و میرزا بدرون شهر رفت و شهر کابل در تصرف میرزا کامران در آمد و در آن
سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید میرزا گفت که چون رفتم و آمدم او جواب داد که شام رفتید
وصبح باز آمدید میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را بآیین بزرگی و تمکین
بزرگان پیش میرزا کامران آورد و میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بی اختیار در رفق و ملایمت شد و انواع مهربانی
کرد و آن حضرت را که در کنف حمایت مهیمن جانبخش مطمئن خاطر بودند از کوته رائی و تنگ چشمی بمردم خود سپرد
چون میرزا کامران کابل را در تصرف خود آورد انواع تحکم و تعدی پیش نهاد همت خود ساخت و گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلایق
دست تطاول کشاد و مهتر واصل و مهتر وکیل را که غلامان خاص بادشاهی بودند میل در چشم کشید و حسام الدین علی ولد میر علا خلیفه که
حضرت بملازمت خود طلبیده بودند و جاگیر او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکی بکابل آمده بود بانتقام این استحکام زمین
داور اعضای محبت او را قطع کرد و بناخوشترین وضعی در چنگ اجل داد و جوکی بهادر را که از دولتخواهان پسندیده خدمت
بود بقتل رسانید و خواجه معظم و بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان بساط قرب را در بند کرد
و وبال صوری و معنوی و بدنامی دینی و دنیوی برای خود آماده ساخت پیوسته بارتکاب تلبیس اضلال و اغوای مردم
میکرد و از آن جمله شیر افکن را بخداع آورد و چس بیگ کوکه و سلطان محمد بخشی را تیز و برجدا ساخت و بی حقیقتان
سفله طبع تنگ حوصله باندک گمان فایده خاک روزگار در کاسه طمع خود کرده راه بی حقیقتی پیمودن گرفتند و همانا عمده
اسباب گرفتن کابل بی اتفاقی مردم و غفلت و عدم تیقظ و اشتباه ایشان شد در آن زمان محمد علی طغایی از جانب
حضرت جهانبانی داروغه شهر بود اما پیوسته راه غفلت می سپرد و شرایط حزم بجا نمی آورد و فضیل بیگ نیز در
شهر برای خود دوکان علیحده برچیده گمان استقلال می برد و با یکدیگر از کوته حوصلگی و نارسایی بمعارضه مخالفت پدید آورده
تیشه بر پای خود میزدند چون کابل بتصرف میرزا در آمد پیوسته در پی جمع سپاهی و سرانجام فتنه اهتمام نمود و جمعی کثیر
در گرد او فراهم آمدند روزی بر بالای ارک نشسته بود دوله بیگ و ابو القاسم و جمعی دیگر از قورچیان شاهی که رخصت
یافته عازم عراق بودند بدیدن میرزا آمدند و حضرت شاهنشاهی که حضور پرنور خود بزم فروز میرزا بودند معتمدان و مخلصان

میرزا همه ورپی اخذ و جر شتافته .. و مردم اطرافی که در معنی کمسان دکانچه حلوائی اند بر یکدیگر میریختند ابو
القاسم را بیگو خدمتی بخاطر رسید بولدبیک آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که ما سی جوان یکدل عزم دلیرا
بجای آورده کار میرزا تمام سازیم و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را بزرگی
برداریم ولدبیک که مرد نبرد نبود و ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم سافریم ما را باین فضولی چه کار و چون سررشته
هر کاری بوقتی خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد نهضت موکب مقدس حضرت
جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان بکابل محاصره آن چون تصفیه فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی
رسید با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیه عالی مصمم گشت که از راه آب دره شتافته
اطفای نایره فتنه و فساد نمایند نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند
و آن حیرت زده تیه آوارگی را بتازگی خان ومان کرامت فرمودند و همان محال که حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان کرامت فرموده بودند بخشش آن میرزا را فرق عزت برافراختند
و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و الخدو بجاگیر میرزا هندال مقرر گشت و ببدرقه توفیقات
الهی بمسعودترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند و چند روز از توارد و توالی برف و باران
در طالقان مقام شد و اوزبکیه مراجعت آن حضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام بجا و مقام
خود آرام گرفتند و در تمام توران از مراپس مواکب عالی بیغمی روی داد و آن حضرت بعد از تخفیف برف از
طالقان متوجه قندوز شدند میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت و بجهت گردآوری خاطر میرزا در نواحی
قندوز بباغ خسرو شاه اقامت اتفاق افتاد و بعد از عید قربان از انجا براه کوتل شبرتو گذشته
بکوتل ریگک عبور فرمودند و در خواجه سیاران نزول اقبال روی نمود شیر علی که خود را از معتمدان
میرزا میگرفت تنگی آب دره را بعظیم محکم کرده بود اما زور ظاهر با تایید باطن چه کار کند و قوت بشری با قوت
ایزدی چه مقاومت نماید آخر کار از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار نمود و چون اردوی ظفر قرین عبور
فرموده از عقب آمده بر بنگه و پرتال بس مانده دست درازی نمود و چون موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال گشت
از این موضع جمعی کثیر حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهود و مواثیق موکده مجدده منظور نداشته از بجهت برگشتگی

جدا شدند و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی که در معنی درکات تنزل بود رسیدند مثل اسکندر
سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهرزادهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آن
حضرت در حدود زمه توقف فرموده در تمکین خواطر متذبذب درونان معامله نافهم و متزلزل خاطران
بی سرمایهٔ حقیقت کوشیدند و به پیمان و عهود خاطر وا ماندهٔ ایشان را بجای آورده مجلس کنگاش منعقد ساختند
رخصت یافتهای بخت بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهربند کرده خود متحصن شده است لایق
آنست که در کابل گذشته بحدود دبوری و خواجه پسته نزول اقبال واقع شود تا آذوقه سپاه فیروزی اثر میرسیده
باشد رای همه برین قرار گرفت و از زمه سوار دولت شدند بقدر راهی که آمدند بخاطر الهام پذیر آن حضرت
چنان رسید که رفتن بجانب خواجه پسته مناسب نیست چه اکثر مردم همراه عیال خود در شهر دارند بسیاری
بی اختیار جدا خواهند شد و جمعی را بخاطر خواهد رسید که مگر توجه موکب عالی براه قندهار قرار گرفته
لایق دولت آنست که بهمت گماشته شهربند را متصرف شویم اگر میرزا بجنگ پیش آید بهتر و اگر نه هم مردم از ما جدا
نمی شوند و هم از آسیب بارندگی بقدر پناهی حاصل میشود حاجی محمد خان را طلب داشته این مکنون باطن را با او
درمیان آوردند او این رای صایب آفرین کرد و قرار برین اندیشه یافت حاجی محمد خان و جمعی براه کوتل منار
روان شدند و خود بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه فتح شهر گشتند میرزا هندال بحدود دیه افغانان نزدیک
روضه بابا شاه پر رسیده بود که شیر افگن اکثر مردم کار آمدنی میرزا کامران را سرکرده بجنگ آمد و جنگهای نمایان
از جانبین واقع شد و اکثر مردم با دستهای را قدم تمکین برجای نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده
در میدان نبرد ایستاده داد مردانگی و جانفشانی داد چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراچه خان و میر
برکه و جمعی دیگر از مردم مثل شاه قلی نارنجی و امثال آنرا اشارت عالی بنفاذ پیوست که کمر همت بسته گروه
گمراه را تنبیه نمایند این جماعه بمقتضای اشارت مقدس متوجه نبرد شدند و میر برکه از همه پیش تاخت درین
اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر که از آن راه تعیین شده بودند بوقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاد شیر
افگن را دستگیر کرده بملازمت آوردند آن حضرت که معدن مروت و فتوت بودند میخواستند که او را روزی چند
در بند و زندان پند پذیر ساخته در سلک ملازمان در آرند بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعی از بدخواهان

که از کازیمی و بحقیقی او خونها در جگر داشتند بحضور اقدس بسیاست رسید و آن حضرت از راه خیابان
متوجه کابل شدند جوانان بهادر از موکب بادشاهی تعاقب کریختها نموده بدروازهٔ آهنین خود را رسانیدند
میرزا خضر خان و جمعی ارغونیان راه هزارجات گرفتند و شهر بند بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و آن حضرت
آنروز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند و خیلی از مفسدان بد سرانجام که در جنگ کاه بدست اولیای دولت
افتاده بودند بیاسا رسیدند شیر علی براه به قلعه درآمد و مضطربان قلعه را اطمینانی حاصل شد و حضرت جهانبانی از آنجا
بیرباغ دیوان خانه وارته باغ نموده بکوه عقابین که برقلعه کابل مشرفست نزول اقبال فرمودند و توپ ها و ضربزنها
نصب کرده سر میدادند و هر روز مردم میرزا کامران برآمده جقلشهای مردانه میکردند مهدی خان و حلیم بیک خویش
او و بابا سعید قبچاق و اسمعیل کور و ملا مبتلائی اوجی و تیره بختی چند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا کامران
رفتند حضرت جهانبانی قراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که رو بروی دروازهٔ بارک جای اردوی معلی بینند
که آنجا نزول اقبال صلاح دولتست و در محاصره قلعه بیشتر توجه نموده و مرچلها قسمت کرده کار بر میرزا تنگ تر
باید گرفت فرستادها در جست وجوی منزلگاه بودند که سی چهل کس یکبار از دروازهٔ بارک بیرون آمده ایستادند
حاجی محمد خان از مردم بادشاهی بجانب این جماعه تاخت تاب مقاومت وایستادن نیاورده رو بقلعه گریختند
درین اثنا شیر علی از اندرون قلعه برآمده بحاجی محمد خان جقلش نمایان کرد بدست راست او زخم کاری از دست
شیر علی رسید درین زد و خورد مردم بادشاهی زور آورده شیر علی را بدرون قلعه گریزانیدند حاجی محمد خان را از
ناتوانی وضعف برداشته بخانه او بردند و مدتی بیمار بود و شهرت چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است
حضرت کس به پیش او فرستادند که سوار شده بمرچلهای خود را نماید بموجب اشارهٔ مقدس سوار شد و باز از شماتت
اعدا اکساد یافت روزی میرزا اسپنجر پسر سلطان جنید که داغ بحقیقی برجبین حال خود نهاده رفته بود از قلعه
برآمده تاخت آب تخ جلو بود او را برداشته تا باغ بنفشه آورد قوی بازوان حقیقت ورزا ورا دستگیر
کرده بحضور اقدس آوردند و آن حضرت جانبخشی فرموده بزندان خانه فرستادند محمد قاسم و محمد حسین که خوانندهای
پهلوان دوست میر بر بودند و الحال هرکدام در خور استعداد تربیت یافته در سلک امرای عظام و هواخواهان
حقیقت منش بمراتب عالیه شرف اختصاص دارند بدستیاری بخت بیدار از برجی که میان دروازهٔ آهنین

ورنج قاسم برلاس پسر بود خود را انداخته در عقب این جماعت پای بوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقب این سعادت
جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بی‌غایت گشتند و در عین جنگ و جدل قافله کلان از ولایت
بچاریکاران رسید و اسب و اسباب بسیار در آن قافله بود میرزا کامران شیرعلی را با جمعی کثیر از معتمدان خود
تعیین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هرچند تردی محمد جنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و بصریح گفت که اگر
حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم را فرستاده سر راه ما بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شویم هم کار شما ساخته می‌شود
و هم حال ما تباهی می‌کشد میرزا که چشم بر اموال مردم دوخته بود این سخن را بگوش هوش درنیاورد و لشکر را بسرکردگی
شیرعلی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامع علیه رسید حاجی محمد باین خدمت مقرر شد که آن ظلمه را از این تعدی باز
باز دارد حاجی محمد بعرض اشرف رسانید که آن جماعه شب‌باشب رفته اند و کار خود ساخته اگر ما تعاقب کنیم و با ایشان
دوچار نشویم از دست میرود اگر صلاح دولت باشد مرچلها و سر راهها و گذرها را استحکام دهیم تا نتوانند بدرون
قلعه رفت حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام موارد و مداخل
اهتمام فرمودند شیرعلی و تردی محمد جنگ جنگ و سایر مردم که لب سوداگران رسیدند اسباب ایشان را بزور کشیده
گرفتند و بسیاری از سوداگران تباراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند بقلعه درآیند مستحکمی راهها
و گذرها ظاهر شد تردی محمد و شیرعلی با هم گفت و گو درآمدند تردی محمد جنگ جنگ گفت اینکه سخن من پیش آمد
هرچند بجنب و راست نگاه کردند راهی که توانند بقلعه درآمد نیافتند سرگردان شده خود را بکناری کشیدند
و منتظر فرصتی شدند که بحیله خود را درون قلعه اندازند روزی باقی صالح که از یکه جوانان مردانه حصاری بود بیهوده
میرزا کامران از دیگر دروازه آهنین آورد و بگزاف گفت بیک حمله شیرعلی را از همین دروازه درون
می‌آرم چون بدروازه گشت و جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند مردم مرچل محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص
و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند و پسنبلخان با شصت سقا و تفنگ غلام در بندوق اندازی
کارپردازی کرد جمیل بیگ بشهادت رسید باقی صالح که باعث این فتنه بود به تیر بندوق آتش بخرمن هستی او افتاد
و جلال الدین بیگ را که از معتبران میرزا بود زخم کاری رسید و اکثر مردم زخمی شدند و از اراده خود باز آمده
دروازه قلعه بستند شیرعلی از درآمدن قلعه مایوس شده بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان

ومصاحب بیگ و اسماعیل بیگ دولدی وجمعی کثیر را برسر ایشان تعیین فرمودند که بپای مردی همت رفته این
بی دولتان را دستگیر کنند فرستادها در کوتل بجاوند بشیر علی رسیدند و جنگ در پیوست و لشکر بادشاهی
نصرت یافت و اکثر اموال و اسباب و اسپان بدست افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیر علی با معدودی بجانب
هزارجات رفته بخانه خضر خان پناه برد فرستادها مظفر و منصور با غنایم فراوان رسیده مشمول عواطف نامتناهی
گشتند و سوداگران تاراج شده که التجا بدرگاه معدلت آورده بودند حکم شد که هر که اسباب و اسپ خود شناسد
بگیرد اکثر اسپان و اسباب بصاحبان مال رسید و این باعث تازگی اقبال شد و باغیان اسیر را در برابر جلها
آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون از سر گذرانیدند تا باعث بیداری غنوده بختان بستر ضلالت شود میرزا
کامران چون از همه دروازهای تدبیر آمد شد نمود و از هیچ بابی بر کامرانی خود ظفر نیافت و بجز ناکامی
راهی نگشود همت ناقص خود را بر سیاست کوچکان معصوم و طفلکان بی گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف
داشته زن بابوس را باهل بازار سپرد و خون سه پسر او را که یکی هفت ساله و دویم پنج ساله و سیوم
سه ساله بود بیداد تمام بر خاک ریخت و از فراز قلعه زد دیگر مرجل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت
و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدادوست پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه آویخت و پیغام فرستاد
که آمده مرا ببینید یا مرا راه دهید تا بدر روم یا بادشاه را از محاصره برخیزانید و گرنه پسران شما را بچون
پسران بابوس خواهم کشت قراچه خان که دران زمان وکیل مطلق بود آواز بلند برداشته گفت حضرت
بادشاه سلامت باشند خان و مان و فرزندان ما که عاقبت در عرصه تلف اند و نابود شدن ایشان ما
گزیر چه ازین بهتر که در راه صاحب و ولی نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت است
ازین اندیشهای نادرست بگذر و از عالم دولتخواهی و راه بیچارگی آمده ملازمت کن که سرمایه نجات
و پیرایه حیات تو همین می تواند بود تا آنچه از خیرخواهی تو از دست ما آید بجان کوشیم و اگرنه بار کشتن
فرزندان چه می ترسانی اگر فرزندان ما را امری واقع شود عوض آن باسانی میسر ست آن حضرت
قراچه خان و مصاحب بیگ را طلب داشته بلطفهای نمایان خوش وقت ساختند و عنایتهای تازه نوازش
فرمودند میرزا در عرض و ناموس مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغایت ناشایسته پیش آمد

زن محمد قاسم خان موجی را پستان بسته آویخت و چون میرزا بیچاره رنج حسد بود و مرض مخالفتی که بظاهر با حضرت
جهانبانی میکرد در معنی آن ستیزه و مخالفت با داور جهان آفرین پیش گرفته بود و اینچنین ستیزه کار
هر کاری که اختیار کند لامحاله بهیچ وجه راست نیاید و بسر در افتد و سرانجام کار موجب خسران دین و دنیای
او شود و ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی و فتح کابل بمیرزا کامران از بیهوشی و بیخردی برای
محافظت خود آن نوباوه بوستان سلطنت و باکوره بهارستان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را در
برابر توپ آورده در جایی مقامی که از قدر اندازان لشکر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود نگاه داشت
این چه آدمیت و مردمی است و آیین کدام دد و دیو سار است زبان گوینده این گفتار چگونه لال نشد
و دست برنده این کار چرا از کار نرفت که آن دوحه اقبال را باین نسبت برگیرد و باین قصد بنشاند چشمی که
حقوق صوری حضرت جهانبانی که برادر بزرگ و بجای پدر بزرگوار و ولی نعمت او بود نه بیند جمال جهان
آرای حضرت شاهنشاهی که در قباب عزت مخفی بود چگونه در هنگام صغر و ایام صبا تواند دید و کی
از اندازه حسد با کمال غم بوده با خدای بزرگ در منازعت باشد سواطع نورانی که در مظهر بشری موج زد
چون دریا بدکسی که را صلاح خود نه بیند چگونه مصلحت غیر شناسد و چون حکمت ایزدی آن مظهر
انوار غیب الغیب را در کنف حمایت و ظل حراست و عنایت خود از آفات و بلیات در زمان سلامت
و مکان عافیت نگاه داشته متکفل صلاح احوال و انتظام اوضاع آن یگانه شده بود و این بدسگالان
ستم کردار را در ساعت بسزای اعمال و جزای افعال خویش نرساند بلکه اراده و مشیت پروردگار در حق آن حق نا
شناس برین وجه مقدر شده بود که در کشاکش روزگار برده و در خاک پستی نکبت و مذلت انداخته بمرور ایام درجه
درجه و مرتبه مرتبه در گدازش آورد و کردارهای ناهموار آن ستم اندیش را بتدریج در کنار پاداشش نهد تا از مشاهده
آن عقوبت عاقبت عبرت سایر حق ناشناسان گردد و مرآینه چون بدیده بصیرت نظر میرود این قسم مجازات و مکافات
که بتدریج و مراتب بظهور آید در اتعاب و ایلام سخت تر و جانکاه تر است و چون این امر ناپسندیده از آن طایفه ناپاک
بظهور آمد دست قدر اندازان در لرزه شد و تیرها بر بلاها و جاج رفت و فتیلهای تفنگ افسرده گشت سبلخانی آتش
در مزاج حرارت امتزاج خود نیز برودتی تمام احساس کرد و بخود پیچید که این از چه ره گذر تواند بود و سبحان الله آنچه بدکاران

تیر رای آن از منقصت خیال کرده در سینه میکشیدند آن بوسیله کمال و دست آویز راحت میشود چنانچه این حال مصداق
آنست اول در چنین جای خطرناک از آسیب بندوق اندازان کم خطا و آتش افگنان سحر پرداز در حفظ ایزدی بوده
سرمایه خجالت بد اندیشان سیاه دل و پیرایه هدایت مسترشدان آگاه درون شود و ثانیا باعث ظهور چنین خارق
عادتی گردد که آتشها سپردی نماید و فتیلها درگیرد و چون پیشتر نظر بر مسقط تیر افتاد حد بدالجرو
حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح از ابدان ناظران مفارقت کند
و جمیع بندوق اندازان قالب تهی کنند و سر این معامله بدیع را اسنبل خان دریافت که سرد شدن آتشها بسبب
این بوده در ساعت دست از کار توپخانه باز داشت و فرقه متفرقه باغیه زمانی از شداید توپخانه عالی نجات کونه
یافتند هرجا که حفظ الهی حارس حال برگزیده او شود مکاید تیر پرتاب چه یارای آن که با او ستیزه نماید اگر بیخردان
این شغل ناپسند بظهور آوردند اما حکمت الهی مقتضی توضیح سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالمیان
کشف این کرامت گردد تا هرکس فراخور فهم و حوصله خود در کنه آن غور نماید و بمقدار دریافت خود از خیر و شر در
یابد و بالجمله بنقصان این عمل را وسیله تخفیف شدت و سخت گیری که بایشان متوجه بود گردانیدند و دور
بینان حقیقت شناس این حرکت را سبب قرب زوال آن بیداوگران شمردند درین اثنا میرزا
الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان شیبانی از قلات و خواجه غازی که در اردوی شاه مانده بود
و شاه قلی سلطان که به بیرامخان خویشی داشت از قندهار و جمعی از بدخشان بملازمت شتافتند آن حضرت
مورچل این مردم در جانب دروازه پارک عنایت فرمودند و این جماعت سعادت منش در آداب خدمت
که اهتمام بستند و بهادران حقیقت اساس جد و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تنگ تر گرفتند و چون
همه اندیشهای او نادرست آمد از راه روباه بازی نشی چاپلوسی و گربه لابگی زد و اظهار خجالت و ندامت
نموده از راه تملق پیش آمد و بوسیله قراچه خان بموقف عرض رسانید که از گذشته پشیمانی دست
داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک ایام گذشته نمایم و بخدمات پسندیده دل حق گذاران
حضرت را بخود مهربان گردانم اکنون جایزه این ندامت و صله این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در حمایت مروت آنحضرت
باشد آنحضرت بمقتضای بزرگ نهادی و بلند همتی سخنان او را بپایه قبول داشته درهمام اهتمام سخت گیری تجویز تخفیف فرمودند

وچون میرزا ابراهیم و قراچه خان و مصاحب بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهره تمام داشتند
بقصد گرمی هنگامه خود که شعار کهنه عمله آشوب طلبست نخواستند که میرزا بملازمت آید از اخلاص و حقیقت
چه گویم که آن گوهریست بی بها و جوهریست کم یاب اگر در تورانیان که دایم آنجا نایابست کم باشد چه عجب طلبت
عقل معامله فهم که در گرو سود و زیان ظاهری خود است نداشتند تا پاداش نیکی نیکی میکردند این کوردلان در
برابر نیکی اسباب بدی سرانجام داده بودند و ازین زبون تر آنکه پیوسته اسباب مردم آزاری و خونریزی ناحق آماده
ساخته [illegible] انگه بزرگی ایشان زیاده شود و روزی فراخ سرمایه آشوب و فتنه گشته چه عقلها هم آغوش
ایشان بود و چه خیالها همزانو داشتند اگر ادنی مراتب اخلاص را میدانستند که چه دولتها در دست [illegible]
این نوع زیان بخود نمی بستند اگر از دار القدس اخلاص خبری نداشتند از بازار معامله دانی بهره داشتند که بدین
گرویدن گروه خبری نرسید و اگر گوش هوش ایشان این را نمی شنود کاشکی وبال دل آزاری دانستندی تا تیشه بر چنین
پر پای خود نزدندی باری این جماعه بفکرهای نادرست میرزا را رمانیدند و گفته فرستادند که در قلعه می
باشی و بکدام امید بدرگاه می آیی روز بروز اسباب قلعه گیری آماده تر میشود باید که زودتر خود را از قلان موجل
و بورجل حسن علی آقا تشاد رسانند بیرون رو میرزا باشاره این جماعه از دروازه دهلی بر آمده از همانجا که نشان
داده بودند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نهصد و پنجاه و چهار طریق فرار سپرده متوجه بدخشان شد که شاید
بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن نباشد بامداد اوزبکیه کاری تواند ساخت حضرت جهانبانی بدولت اقبال
حاجی محمد خان و جمعی را بتعاقب میرزا تعیین فرمودند و خود بتایید ایزدی دار السلطنة کابل را که وحشت سرای
بغی و طغیان شده بود بقدوم گرامی عشرت سرای انس گردانیدند و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال
و از استقبال فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند و مخدرات عصمت بشرف بساط بوس عالی شرف
اختصاص یافتند و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده و دل نور دیگر و حضوری تازه
روی نمود و کدام نعمت ازین زیاده تر تواند بود که دیده یعقوبی بجمال یوسفی روشنی پذیر گردد و کدام راحت
از آن بالاتر که بوصال جان جگر گوشه دل چنین صاحب دلی آرام گیرد و بر شکر سلامتی ذوات قدسیه و خجستگی
احوال شریفه نذور و نیاز و صدقات اخلاص تقسیم رسید و بر دلهای افکار خلایق که از آسیب حوادث خون بود مرهمی

کیسهای

تازه بنهاده آمد و سریکی بعد کونه پرسش و نوازش آرامش و آسایش یافت و پراکندگی دلهای دردمندان
بفراهمی مبدل شد و بر سریر مسند و نصرت عزة بفر دولت و شکوه اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی
جای گرفتند حاجی محمد خان و مردم دیگر که تعاقب کامران میرزا فرستاده بودند اگر چه باو رسیدند اما
بافسون و افسانه کهنه عمله بیدولت او را نادیده انگاشته گذاشتند اگرچه میرزا از میان بدر رفت اما آن سلطان
واکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند و از روی عدالت حقیقی بازپرس شده یکیک فراخور جریمه بسزا رسید
از الجمله سلطان قلی اتکه و ترسون میرزا خویش عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی یرغو و مولانا ق[illegible]
و جمعی دیگر که سرفتنه و فساد بودند بپاسا رسیدند میرزا کامران راه فرار اختیار کرد و بمردم خود قرار داد که بکوه
استالف رفته پناه میگیرم و لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده میگردانم و خود با علیقلی قورچی آخر شب از راه سنجد
دره بنهانی متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن هزاره گونه آزار از هزارجات با هزاران خواری و رسوائی
براهی پیش گرفت میرزا بیگ که از معتبران میرزا بود و شیرعلی با جندی در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند بغوری
رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را بخود خواند او در جواب گفته فرستاد که از من حرام
نمکی که شعار بدگوهرانست نمی آید میرزا خواست که از غوری بگذرد یکی از قلقچیان میرزا را دشنام داد که
همراه این مرد چه میشوید و اشارة بمیرزا کرد که اگر نسبت بنوة و عرق حمیت حضرت گیتی ستانی داشتی
هرگز از حاکم غوری باین زبونی نگذشتی و او را معاف نگذاشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا این حرف
گوئی میکنی و حساب نمی فهمی من از بی سرانجامی تمامیان اندیشه مند شده باین روش میگذرم اگر در شما سامان جنگ می
بود کی چنین می گذشتم آن دیوانه باز سخنان درشت بمیرزا گفت میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد و کشته
از جانب حاکم غوری افتاد و غوری بدست میرزا درآمد و میرزا را بقدر سامانی بهم رسید شیرعلی را آنجا گذاشته
ببدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که آنها باعانت و امداد کمر موافقت
بر بندند ایشان برهنمونی عقل صایب دولتخواهی پادشاه را از دست ندادند و خود را از معاونت میرزا کامران نگاه
داشتند میرزا کامران ببدرقه اوهام باطله متوجه بلخ شد که به پیر محمد خان التجا برده بکومک او بدخشان را متصرف
شود و حضرت جهانبانی قراچه خان را بدخشانات تعیین فرمودند که رفته میرزا سلیمان و میرزا هندال و سایر اولیای

دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آورند یا آوازه سازند قراچه خان ببدخشان آمده باتفاق
میرزایان متوجه قلعه غوری شد در انجا شیرعلی و جمعی از مردم میرزا کامران متحصن شدند و جنگهامی وآ
در پیوست و جوانان نیک از طرفین کشته شدند از انجمله خواجه نوزکر از بهادران کارزار میرزا هندال بود و اتفاق
و ملا میر کتابدار که از منظوران میرزا هندال بود درجه شهادت یافت آخر ببدرقه اقبال محصوران قلعه تاب نیاورده
فرار نمودند و قلعه بدست اولیای دولت درآمد درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از بلخ رسید
میرزایان قراجنگ نداده بشعاب جبال بازگشتند و قراچه خان بصوب کابل روانه شد و حضرت جهانبانی
هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان عزیمت بجانب بدخشان معروف ساختند چون غوربند مضرب خیام نصرت
اعتصام شد قراچه خان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود و بجهت آنکه اسباب قراچه خان در مرحله تاراج
اتفاقات رفته بود رخصت دارالسلطنه کابل گرفت که سامان نموده زود بموکب عالی پیوندد آنحضرت بجهت
خاطر او از غوربند کوچ کرده بموضع گلبهار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراچه خان دل مشغولی بسیر و شکار داشته
باشند و بعد از آنکه قراچه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود آن حضرت بهمان عزیمت اول راسخ بوده بجانب
بدخشان نهضت فرمودند چون مشیت ایزدی باین یورش نرفته بود کوتل هندوکوه را برف تنگ راه شده و شورشی
عجیبی در آن کوتل پدید آمد که عبور دشوار بود بمقتضای صلاح وقت متوجه کابل شدند و عزیمت تصمیم یافت که در
موسم بهار عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و دیگر
وقایع که دران ایام روی نمود چون در مکتبخانه علم الهی که لوح محفوظ رقوم ازلی و ابدیست و جمیع عقول و فهوم دران
حریم حضور اطفال مکتب تعلیم اند مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل هیولانی را در مبادی ظهور نطق بتعلیم
حروف مرکبه و اکتساب علوم مکتبیه که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده در آرند و بترتیب و بتدریج
خاص سیر در مسالک ماثر عقول فرمایند در هفتم شوال این سال که از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چهار
سال و چهار ماه و چهار روز شده بود باین رسم و عادت آن آموخته درسگاه الهی و رموز دان دبستان
ربانی را در مکتب بشری در آوردند و ملازاده ملا عصام الدین ابراهیم را باین خدمت گرامی شرف اختصاص
بخشیدند اگرچه در نظر ظاهربینان بآموزش فرستادند اما در دیده دوربینان بارگاه ظهور آن حضرت را بجایگاه

فهوم

والای آموزکاری بردند و از غرایب آنکه حضرت جهانبانی که از علوم آسمانی آگاه بودند و بدقایق نجوم رسیدند
باتفاق ستاره شماران باریک بین و اصطرلاب دانان وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاح آن
حضرت تعیین فرموده بودند که در آن ادوار و اعمار بهم نتوانند رسید چون ساعت مختار رسید آن مودب
بآداب الهی در لباس بازی در آمده در پرده احتجاب مختفی شدند و با آن همه توجه و اهتمام بادشاهی
هر چند تکاپوی فرمودند پی بآن حضرت نبردند و آگاه دلان روشن ضمیر ازین سر بدیع دریافتند که مقصود
ازین آنست که آن خداوند خرد والا که مخصوص تعلیم ایزدیست بعلوم رسمی روزگار منسوب و منسوب نشود و تا در
هنگام ظهور این خدیو نکته شناس بر زمانیان ظاهر شود که دانشوری این بادشاه دانشوران از قسم موهبتی است
نه از جنس کسبی و با وجود این معنی بر ضمیر اقدس آن حضرت نقوش حرفی و علوم رسمی چه از آنچه رقم زده قلم اهل فنون
شده و چه از آن نکات و اسرار که از مبداء فیاض بی توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور فایض گشته جلوه ظهور
دارد و الحق ارباب حکمت و اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاهری و واقفان صنایع کلی و جزوی
چون در بساط حضور اقدس میرسند از شناسائی خود سر خجالت بگریبان تامل فرو برده حیران میمانند القصه
چون چندگاه پیش آن اوقات انتساب بخواندنی زبون تر از ناخواندن اشتغال داشتند اهل ظاهر بر عدم
کوشش آخوند حمل کرده در تغییر آن اهتمام نمودند و آن بیچاره معزول ساخته خدمت او را بمولانا بایزید
مقرر ساختند و ندانستند که کارفرمایان ابداع اهتمام دارند که ضمیر الهام پذیر آن نور پرورد ایزدی محل انعکاس
نقوش مدارسی و مورد انطباع سواد علوم ظاهری نگردد و بالجمله حضرت جهانبانی درین ایام سعادت فرجام در
دار السلطنه کابل انتظام بخش ممالک بوده توجه کشورکشائی بیورش بدخشان و بآخر رساندن کار میرزا کامران
مبذول میداشتند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا هندال ناامید شده بحیلات
متوجه بلخ شد که باستعانت پیر محمد خان بدخشان را متصرف گردد چون بموضع ایبک رسید حاکم آنجا پیشکش
آمده نگاه داشت و حقیقت حال به پیر محمد خان اعلام نمود و پیر محمد خان مقدم میرزا را مغتنم دانسته مردم معتبر را
باستقبال فرستاد و میرزا را باحترام تمام بخانه خود آورد و لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید و خود همراه میرزا
شده به بدخشان آمد میرزایان بقرارداد خود بجد و دستک بدخشان رفتند و اکثر بدخشان بتصرف میرزا

کامران ورآمده بر محمد خان جبی را بکومک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود و میرزا الجدو و کشم و طالقان را
ورفیق کوکه و خالق بردی را با جمعی از چغتای و اوزبک بروستاق تعین کرد و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
جمعیت کولاب بهم رسانده بر سر روستاق آمدند و از جانب قلعه ظفر و خلخلان رسیده با رفیق کوکه و دیگران
نبرد مردانه کردند و بسر نوشت آسمانی شکست خورده باز خود را بجدو و کوهستان کشیدند حضرت جهانبانی دار
السلطنه کابل مسرت پیرای باطن انور بودند و قرار داد خاطر اقدس آن بود که بصوب بدخشان نهضت عالی فرمایند
و چون دلهای ملازمان از ابعهای اخلاص و حسن عقیدت تهی یافتند این یورش در پرده تعوق و توقف
بماند و در بین لا که قراجه خان خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایات بیغایت شده بود و از انجا که ظرفش تنگ
بود و باده فراوان پیمانه حوصله اش لب ریز شده حساب کار و پایه حالت خود در رتبه والای صاحب نشناخته
پا از جاده اعتدال بیرون نهاده تا آنکه بمقتضای کم خردی که لازم حال طویل قامتان بی اعتدال است تحتانی کوهستان و بونگان
کمو بند از نشاء غرور بر زبان آورد و از انجمله استدعا نمود که خواجه غازی را که بجایزه نیکو خدمتی و کفایت اندیشی به
منصب دیوانی اختصاص یافته بود و دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده بسته پیش من فرستند تا او را گوشمال
بزنم و منصب او بخواجه قاسم تولک عنایت فرمایند چون امثال این امور از حضرت جهانبانی که مصدر عدل و رافت بودند صورت
نمی یافت از انجا که بخیال فاسد خود را ستون دولت قاهره میدانست و از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را
از راه برده بجانب بدخشان روان شد و پابوس و مقاجب بیک و اسماعیل بیک دولدی و علیقلی اندرابی و حیدر دوست
مغل و شیخم خواجه خضری و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کار آمدنی که از فریب دادهای او بوده اند از راه کوتل
منار بعزم بدخشان بادیه ضلالت پیمودن گرفتند و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود
توجه فرموده این بخت برگشتگان را که از قبله سعادت روگردان شده اند تادیب فرمایند بملاحظه ورود ساعت
مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بی دولتان امر فرمودند و همچنان که
از ملازمان بهجت می آمد دفعه دفعه روانه می ساختند چنانچه تردی بیک خان و منعمخان و محمد قلی برلاس و عبد الله
سلطان و دیگر دولتخواهان بی یکدیگر شتافتند و نزدیک نیم روز که ساعت مسعود در آمد حضرت جهانبانی
خود بدولت و اقبال سوار سمند نصرت شدند از یکه جوانان پیش رفته در حوالی قراباغ بجند اول آن خودسران گریزپای

مرسیده دست بردی نمایان نمودند و آخرهای روز در سر جوی موری با قراجه خان دست و گریبان شدند درین هنگام
شب در میان جان این تاریک دلان در آمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند و از پل غوربند
گذشته پل را ویران کردند و جمعی که تعاقب این فرقه بخت برگشته کرده بودند مراجعت نموده در قراباغ بشرف آستان بوس
استسعاد یافتند و رای جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی بکابل مراجعت نماید و از آنجا
سامان و سرانجام یورش والا بر اصل نموده متوجه بدخشان شوند کوته اندیشان فرار نموده و ترعلی شغالی را که
وکیل قراجه خان بود در پنجهیر گذاشته که دران حدود با خبر بوده اخبار کابل میرساینده باشد و خود از کوتل هندو
کوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند و حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده ازقراباغ را نیز قدم
گرامی طراوت بهار بخشیدند و جمعی ازین شوربختان را که حقوق موائد تربیت پادشاهی نشناخته بحرام نمکی سر بر داشته شد
لعبتهای مناسب حال نهادند خاصه قراجه تراجخت و اسماعیل حرس و مصاحب منافق و بابوس دیوس و مشابه ایشان اقبال
بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و درین
شد که حاجی محمد خان از غزنین خود را زود بعتبه بوسی رساند درین ایام که استعداد لشکر بدخشان پیش نهاد
همت عالی بود و همه وقت بکهن سالان خردمند و برنایان دانشور که جوهر اخلاص از ناصیه احوال ایشان می
تافت مشورت میفرمودند جمعی که نه دل شجاعت قرین و نه خرد دوربین داشتند برفتن قندهار ترغیب میکردند تا از آنجا
سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند و گروهی که منشور فرزانگی باطغرای مردانگی بدست
داشتند در رفتن بدخشان موافق رای جهان گشای پادشاهی اهتمام مینمودند روزی از محمد سلطان پرسیدند
که توجه میگویی او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده است همانا که در این
این حدود پیش دستی نماید چنان بخاطر میرسد که اگر مواکب پادشاهی پیشتر از کوتل هندو کوه گذرد فتح
از جانب اولیای دولت و اگر نه نعوذ بالله نقش بطور دیگر خواهد نشست حضرت جهانبانی فرمودند که وخامت
عاقبت مغروران بکرات مشاهد همگنان شده اگر او مغرور است ما بدرگاه الهی نیازمندیم و این بیت بر زبان
حقیقت بیان راندند ع مبادا کس بزور خویش مغرور ٭ که مغروری کلاه از سر کند دور ٭ و فرمودند
توقف ما چه صورت دارد انشاء الله تعالی درهمین زودی از کوتل عبور خواهیم خواهیم فرمود و نهضت موکب جهانگشائی

حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بدخشان و فتح و فیروزی درین یورش بجو بکار چون پیش نهاد همت جهانگشای نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود و تقدیم این
یورش نصرت قرین بر همه امری لازم لاجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی نهصد و پنجاه و پنج بساعت مختار بآن صوب
صواب با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و اولنگ جالاک مخیم اقبال شد و بعد از دو سه روز از انجا بتراباغ نزول
اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت مصالح ملکی درین منزل اقامت شد و حاجی محمد خان با وجود آنکه
انجا به بیوفائی او اشتهار یافته بود دهواخواهانه بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان که در حدود بنگش بود نیز
باستانبوس شتافت و بنظر التفات پرتو کامیاب شد و درین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادة از
بدخشان الغار کرده بدولت بساطبوس معزز گشت و انوار عنایات خاص بر ناصیه روزگار دولت او تافت
و از عجایبی که فرخ رسان فتوحات بی اندازه تواند شد آن بود در آن ایام که نهضت عالی بصوب بدخشان
در آفتابچی خانه بو قریب رسیده بود آنحضرت در آفتابچی خانه ایستاده بودند ناگهان بخاطر قدسی ماثر خطور نمود که اگر این مرغ سفید و آن
مرغی بود که همواره درین کارخانه می بود بر کتف ما براید و آن از کند نشان فتح و اقبال است بمجرد خطور این نیت مرغ
سعادة بال به پرواز آمد و همای وار بال زنان بر کتف عز و شرف نشسته سایه سعادة بر فرق دولت انداخت
آن حضرت شکرگذاری فرموده در پای او حلقه نقره انداختند و از سوانحی که مقدمة الفتح آنسزاوار باشد و پیام اقبال
روزافزون بظهور پیوست آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی پنجهیر رسید ترشغالی سر راه میرزا گرفت ملک علی
پنجهیری با قوم و قبیله خود با میرزا اتفاق نمود و میرزا ابراهیم با ترشغالی جنگ مردانه کرده به شمشیر خون آشام کار
او تمام ساخت و ملک علی پنجهیری را بجهت احتیاط همراه گرفت که بملازمت حضرت جهانبانی آورد و این دولت
خواه ساده لوح بفکر ناقص زمین دارانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمود و بعد از مبالغه بجنگ درآمد میرزا با آنکه
معدودی همراه داشت دست بردی عظیم نموده جریده خود را باستانبوس والا رسانید و روز دیگر ملک علی برادر
خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت نمود و سر ترشغالی را فرستاد آنحضرت او را بخلعت و انعام
سرافراز فرموده رخصت دادند و منشور استمالت و تشریف عالی برای برادر او مکرمت شد و رقم فرمودند که میرزا ترا
نشناخت دولتخواهی موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس است چون رایات نصرت شعاع بآن حدود رسد بالطاف
بادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند و جلاجل اشفاق بادشاهانه

شامل او ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا سلیمان را بر جمع لشکر و نظام مهام نبرد بدارد و منتظر باشد که عنقریب
عرصهٔ بدخشان مخیم سرادقات اجلال خواهد شد چون موکب اقبال بحدود طالقان رسد باستلام عتبهٔ عالی مبادرت نمایند
و حضرت مهد علیای مریم مکانی و حضرت شاهنشاهی نور دیدهٔ سلطنت و گلبن بهار خلافت را از موضع کلبهار رخصت
دار السلطنهٔ کابل فرمودند و محمد قاسم خان موجی را بداروغگی کابل نامزد کرده بهمراهی حضرات قدسیه رخصت دادند
که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط و ربط ولایت کمال اهتمام مرعی دارد و چون در نواحی موضع بازارک
از توابع پنجهیر نزول اقبال شد حاجی محمد باقشقه و قاسم حسین سلطان و تردی بیگ و محمد قلی برلاس و علیقلی سلطان و میر لطف
و حیدر محمد چولی را برسم منقلای فرستادند بجهت آنکه فرستادها از کوتل هندوکوه گذشتند مهدی سلطان و تردی
محمد جنگ جنگ و طایفه که در قلعهٔ اندراب بودند رو بگریز نهادند و بموجب حکم مطاع تردی بیگ و محمد قلی برلاس بجهت
شتافتند که اهل و عیال این جماعهٔ تیره روزگار که فرار نموده بودند آنجاست بدست آورند میرزا کامران سرمست
بادهٔ غرور بحدود قلعهٔ ظفر بود و امرای فرار نموده در طالقان هرچند بمیرزا در حفظ مسالک و سد طرق کابل اهتمام
مینمودند بجایی نمیرسید و ملا خو زرگر که در آن ولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت و همواره باعث تزاید فتنه بود خرد
درین باب هرچند کوشش عظیم نمود سودمند نیفتاد آخر قراچه خان و آن جماعه پیش بینی کرده مصاحب بیگ را
فرستادند که عیال را از خوست بطالقان آورد که مبادا لشکری از کابل در رسد و این مردم اسیر شوند و
مقارن حال تردی بیگ و محمد قلی بحوالی خوست ~~بطالقان~~ رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آورده بطالقان
برده بود تا آنکه این کهنه عمله اغماض عین کرده باشند و چون رایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا هندال
از قندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت و شیر علی را مقید در نظر در آورد و حضرت جهانبانی میرزا را بتفقدات
گوناگون عزت بخشیدند از آنجمله حکم شد که سواره احراز دولت ملازمت نماید و مجملی ازین سرگذشت آنست
که پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین ببدخشانات چون کار و بار میرزا کامران در آنجا رواج گرفت شیر علی
اعتبار یافته از مستی غرور پیوسته بمیرزا بی ادبانه سلوک میکرد و در باب قندوز گرفتن و بمیرزا هندال بر
آوردن اهتمام مینمود تا آنکه میرزا او را بقندوز تعیین کرد میرزا هندال باقبال بادشاهی او را دستگیر ساخت
شرحش آنکه شبی پیاده بسیار از لشکر قندوز در خانهٔ او را گرفتند و او گریخته خود را در جوی آب انداخت و بگذشت

شکست و بکمند کید خود دستگیر شد و چون میرزا هندال او را بملازمت حضرت جهانبانی آورد آن حضرت
نظر بر اعمال ناشایستهٔ او نینداخته بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند و خلعت خاصه مکرمت نموده غوری را
تا مزد او فرمودند چه خاطر دوربین را نظر بر جوهر آدمی و دریافت اندازه کار آمدن او بود و چون در ذات او معنی
مردانگی و سرداری یافته بودند از چندین تقصیرات عظیم که هر کدام مستوجب سیاست بود گذشته بنوازش چنین
اختصاص بخشیدند چه در میزان قدرشناسی اسباب بخشش را از ابواب گذارش افزون یافتند و بعد از آنکه
میرزا هندال بتوجهات بادشاهی معزز شد حکم جهانمطاع بصدور پیوست که حاجی محمد خان و جمعی دیگر برسم منقلای
پیش روند و میرزا سرگروه آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا اگر هر آینه موید دولت خواه بود عدول نمایند
و در لوازم نیکو خدمتی تقصیر از خود راضی نشوند تا هریکی فرا خور همت و خدمت بآرزوی خود بهره مند گردد در اواسط
جمادی الآخری نهصد و پنجاه و پنج الکه قاضان که از مواضع اندرابست معسکر سرادقات مجد و جلال گشت قاضی
اندراب و مردم توقبای و سایغانچی و بلوچ و جمعی از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف
استانبوس دریافتند و مشمول عنایت بادشاهی شدند و از انجا کوچ بکوچ نهضت موکب عالی بطالقان روی نمود
اکثری از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا متحصن بودند بمیرزا هندال و امرای
که همراهش تعیین شده بودند حکم معلی شد که از آب بنگی گذشته دست بردی شایسته نمایند و مقارن این حال میرزا
کامران از حدود قلعهٔ ظفر و کشم بالغار خود را باین گروه وخیم عاقبت رسانید و روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری
در بلندی که آنرا چلپیا میگویند در میان این مردم جنگ شد و هنوز موکب بادشاهی از آب نگذشته بود
و بقدر مفاصله در میان هراول و قول مانده بود که بمقتضای حکمت ازلی هراول بادشاهی روگردان شده از
آب گذشت و گروه مخالف دست بغارت و تاراج گشادند و میرزا کامران با معدودی بر سر همان بلندی
ایستاد و درین اثنا حضرت جهانبانی بدولت و اقبال بر کنار آب رسیده خواستند که رو بروی مخالف
از آب عبور فرمایند بعضی از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب خجه است نیم کروه از انجا بالاتر
آسیائی است و آن زمین سنگلاخ است عبور از انجا بسهولت میسر لاجرم بدولت و سعادت بآن سمت متوجه
گشتند چون نزدیک بآن آسیا رسیدند شیخ خواجه خضری را که کلانتر خواجه خضریان بود گرفته آوردند جمعی از

و نقطار ایشان که در سر جلو می رفتند حکم شد که این حرام نمک گریز پا را بزنند چندان بشت و لگد زدند که بر نظارگیان
یقین شد که جان تیره اش را تعلق ببدن نماند آنگاه اسمعیل بیک دولدی را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند آن حضرت
جانبخشی فرموده شفاعت منعمخان جرایم او را بخشیدند و باو سپردند و متوجه بلندی که میرزا کامران آنجا بودند شدند
و فتح الله بیک برادر روشن کوکه راه را اول ساخته با جمعی از فدائیان بها در پیشتر فرستادند و جنگ مردانه در پیوست
و فتح الله از اسب جدا شد و مقارن این حال کوکبه بادشاهی که مقدمه جهانگشائی و طلیعه کشورستانی است پیدا شد
و میرزا پا و دل از دست داده تاب مقاومت نیاورد فرار نموده خود را بقلعه طالقان رسانید و در استحکام مبانی
ضبط کوشش نمود و لشکر بادشاهی مشغول تاخت و تاراج شد و بر سر اسباب کار قلقچیان بنزاع کشید آن حضرت حکم
نزل فرمودند یعنی آنچه هر کس را بدست افتاده از و باشد و دیگری طمع در آن ننماید و درین فتح بیچکس را سر موئی زخم نشد
مگر علیقلی خان را که زخمی باو رسید و اسحاق سلطان و تردی بیک و لد بیک میرک و بابا چوچک و جمعی کثیر که پای دلیری
در تعاقب لشکر منصور پیش برده بودند دستگیر شدند و میرزا هندال و حاجی محمد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند
و آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور استعدادات مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند
و سجدهای نیاز بدرگاه کارساز حقیقی که جوادی فضل و مفیض بی منت است بتقدیم رسانیدند و روز دیگر شرایط
محاصره پرداخته مورچالها قسمت فرمودند روزی از مورچالی که بمنعمخان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق
داشت و بنده و تهامبردم قلعه می انداختند بندوقی بمبارز بیک رسید و قالب تهی کرد آن حضرت که معدن
مرحمت بودند تاسف عظیم فرمودند و بر زبان اقدس گذشت کاش مصاحب بیک برادر او بجای او کشته میشد و آن
حضرت بمقتضای شفقت برادری بل موجب رافت عامه با وجود چندین تقصیرات میرزا کامران بر سر عتاب و التفات
آمدند و فرمان موعظت نشان که تقویت بازوی دولت و اقبال و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود بمیرزا
نوشته شد و بعد از اقسام نصایح بزرگانه این عبارت مسطور شده بود که ای برادر بدخواهی عزیز جنگجو از تدبیر این کار
که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بیشمار است باز آی و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای امروز این همه
مردم کشته میشوند فردای قیامت ـ بود خون آن قوم بر گردنت ـ بود دست آن جمع در دامنت
همان به که بر صلح رای آوری ـ طریق مروت بجای آوری ـ و مصحوب نصیب رمال این منشور سعادت فرستادند چون میرزا

مست غفلت رو گردانیده اقبال و پشت داده دولت بود نصایح سعادت لوایح مفید نیامد و در جواب آن طومار
غبارت و دیباچه درایت این بیت بر زبان راند عروس ملک کسی در کنار گیرد چست • که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد
نصیب رجال حقیقت ادبار میرزا را بمسامع علیه رسانید حکم بضبط مرچلها شد و درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا
ابراهیم بجمعیت تمام باستلام عتبه علیه شرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند و چاکر علی
ولد ویس قبچاق با مردم کولاب نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال گشت و درین مدت یکماه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی
بر روی اولیای دولت گشوده تر میشد و عقده مهمات میرزا کامران بسته تر شده کارها بر وتنگ تر میگشت تا آنکه
از اقسام حیله گری و کید ورزی نا امید شد و از کومک پیر محمد خان اوزبک که از کوتاه بینی چشم میداشت مایوس شده دلی
اختیار دست بفتراک اطاعت و انقیاد زد و بوسیله این حیله خود را درین نوبت از گرداب خطر بکنار گرفت و کشتی
عافیت را ازین موج خیز بساحل نجات رسانید و باین قصد انواع الحاح و استغفار پیش آورد روزی خطی بر تیر بسته
در اردوی معلی انداخت مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آن حضرت را ندانستم دیدم آنچه دیدم اکنون
از گذشته پشیمانم و میخواهم که بطواف کعبه معظمه رخصت فرمایند تا از معصیت بغی و کدورت کافر نعمتی پاک شده
خود را مستعد خدمت و شایسته ملازمت گردانم و امیدوار از عواطف آنست که این دولت بوسیله میر عرب مکی
متحفظ شود میر از جمله سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت و بکیمیاگری منسوب بود و حضرت جهانبانی
جنت آشیانی باو توجه داشتند و درین یورش قرین رکاب نصرت اعتصام بوده لشکر دعا را آرایش میداد
چون عرض داشت تضرع او بمسامع عز و جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند میر گفت که
من جواب این را نوشته درون قلعه میفرستم و این عبارت نوشت اعلموا یا اهل القلعه ان الخلاص فی الاخلاص
والسلامة فی التسلیم والسلام علی من اتبع الهدی یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است و سلامت در اطاعت
و انقیاد و سلام است بر کسی که راه راست را پیروی نماید میرزا کامران بر مضمون این نوشته اطلاع یافته
باز بطریق سابق نوشت که هر چه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود حضرت جهانبانی از آنجا که کرم و مروت
لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود میر را رخصت فرمودند میر بقلعه رفته لوازم تبیان حق که در مشارب عقلی از زلال
عذب شیرین تر بود و در اذواق حسی از عصاره حنظل طعم تلخ تر داشت بتقدیم رسانیده در تفریح و تلویح دقیقه

ان

مهمل نگذاشت از مراتب سرزنش که میر بمیرزا کرد میرزا چون از صداع خمار بدمستیهای خود تنبهی یافته بود سر تسلیم
پیش افکنده تقصیر تقصیر میگفت و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند میر گفت چاره این کار آنست که برخیزید
وبا دل اخلاص گزین و خاطر مطمئن همراه من بسعادت ملازمت دریابید میرزا از راستی یا حیله پردازی روان شد
وچون نزدیک بدر قلعه رسیدند میر که مبصر مزاج زمانه بود میدانست که این اصلی ندارد و همین مقدار اطاعت در
عالم کافیست ایستاد و بمیرزا گفت چون شما بعزم استانبوس قدم نهادید از دایره عناد بر آمدید و از بغی نجات یافتید
اکنون لایق سعادت و مناسب ندامت آنست که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید و خود خطبهٔ آن حضرت بخوانید غائبانه
رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را
همراه من بگذارند که از قید بیان منت میخواهم که تلافی آنچه باو کرده ام درین سفر بجا آرم میر چون مراجعت نموده بملازمت
آمد و حقیقت حال را بموقف عرض رسانیده استعفای جرایم میرزا نمود آن حضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات
او را بخشیده بدانچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج درون
قلعهٔ مذکور مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند و آن حضرت از آنجا سوار شده بباغی که دران نزدیکی
بود نزول اقبال فرمودند مورچلها برطرف شد و حکم عالی بصدور پیوست که حاجی محمد وجیهی حاضر باشند که میرزا با معدودی
که مقرر شده بدر رود و تا بر آمدن از قلعه حافظ حدود گردند و علی دوست خان باربیگی و عبدالوهاب و سید محمد
بکنه و محمد قلی شیخ کمان و لطفی سمرقندی و وجیهی را تعیین فرمودند که دروازهٔ قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده را
بیارند و میرزا را با همراهان معهود بگذارند بموجب قرارداد میرزا بر آمد در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا
ابراهیم اسب خود را شناخت که یکی از خدمتکاران میرزا کامران سواره میرفت و این را بمیرزا ابراهیم
گفت میرزا کسان فرستاد که آن اسب کشیده آوردند چون بسمع مقدس حضرت جهانبانی رسید از تنگ سیرتی
این معنی را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند و میرزا ابراهیم از خجالت و تنگ فراجی بی رخصت بر خاسته
بحدود کشم رفت و حاجی محمد نیز معاتب شد که چون بدانستگی تو این بیحرمتی بمیرزا رسید فرمان عطوفت که متضمن
معذرت باشد با خلعت و اسب مصحوب خواجه جلال الدین محمود میر بیوتات فرستادند و چون برخی از شب
گذشت قراچه خانرا شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند چون برابر مشعل رسید حکم عالی شد که شمشیر از گردن فرود آرند

وخود

وگناه او را بخشیده بزمین بوس معزز ساختند و بترکی گفتند عالم سپاهیگریست امثال این خطاها شده آمدست
و در پایان دست چپ تردی بیگ خان ایستاده حکم شد که بایستد و بعد از آن مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر
بگردن بسته آوردند چون نزدیک بمشعل رسید حکم فرمود آوردن ترکش و شمشیر فرمودند و همچنین سردار بیگ
ولد قراجه خان را آوردند فرمودند که گناه از کلانانست خوردان چه گناه دارند و همچنین سایر امرا نوبت بنوبت می
آمدند و نوید بخشش می شنیدند آخر همه قربان قراول که حقوق خدمت داشت بفرط خجالت و سر افکنده آمده کورنش
کرد حضرت بترکی فرمودند که تراچه بلا پیش آمد و بچه تقریب رفتی او نیز بترکی جواب داد روی جمعی را که دست
قدرت ایزدی سیاه کرده باشد از اینها چه باید پرسید و حسن قلی سلطان مهردار که همه وقت راه سخن داشت
این بیت دران مجلس خوانده چراغی که ایزد برافروزد ٭ هر آنکو پف کند ریشش بسوزد ٭ و تمامی امرا بتخصیص
قراجه خان که ریش دراز داشت شرمندگی کشیدند و روز دیگر از انجا بدولت کوچ فرمودند و در کنار آب طالقان
که انگشتی دلگشا بود نزول اجلال واقع شد و روز چهارشنبه هفدهم رجب بدرقه هدایت ازلی میرزا کامران
مراجعت نموده بدولت بساط بوس مشرف شد و شرح این قضیه بدیع آنست که در حوالی بادام دره میرزا کامران
با میرزا عبدالله زبان از شکر عنایت بادشاهی التذاذ داده و از چندین بی ادبیها که از حوصله میرزا بیرون بود گذرانیدن
و از جزای آن درگذشتن بی تعجب او شد میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شما می بودید چه میکردید گفت
از من گذشتن و گذاشتن نمی آمد میرزا عبدالله گفت اکنون فرصت کاری که آنرا پاداش آن توانند شد در دست
است اگر بجای آورند چه شود میرزا گفت آن کدام است گفت امروز بجائی هستیم که دست بادشاهی بما نمیرسد
مناسب آنست که با معدودی الغار کرده بملازمت بادشاه بشتابیم و سجدات شکر بتقدیم آورده عذر گناهان
بخواهیم و خدمات پسندیده بجای آریم میرزا کامران قبول این معنی کرد و با معدودی روان شد چون بنواحی اردوی
معلی آمد بابوس را بملازمت فرستاده و از آمدن خود خبر دار ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوشوقت
شده حکم فرمودند که اول منعمخان و تردی بیگ خان و میر محمد منشی و حسن قلی سلطان مهردار و بالتو بیگ توایچی بیکی
و تاجی بیگ و جمعی دیگر بروند و بعد از آن قاسم حسین شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علیقلی خان
و بهادر خان و جمعی دیگر شتابند و سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند و در

و در همین روز میرزا عسکری را بند از پای برداشته بودند صباح آن تقانونی که حکم عالی نفاذ یافته بود میرزایان
و امرا رفته لوازم احترام بجای آورده بودند و حضرت جهانبانی تخت آرای ملک و دولت گشته بزرگانه بار عام داده
میرزا کامران بفرق ادب شتافته بدولت بساطبوس مشرف شد و تسلیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت
جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیدن توره بتقدیم رسید دیگر بیا که برادرانه دریابیم و بعد از آن از روی فرط رأفت
و شفقت میرزا را در بر گرفته و گریها زار زار کردند چنانچه تمام حضار مجلس عالی را اشک بدر آمد میرزا بمزید اعزاز
مخصوص گشته بموجب اشارت عالی در جوانغار نشست و بترکی فرمودند که نزدیک بنشیند و میرزا سلیمان را اشاره برانغار
شد و همچنین میرزایان و امرا بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جوانغار نشستند و جمعی از نزدیکان بساط دولت
مثل حسن قلی مهردار و میر منشی و حیدر محمد و مقصود بیک اخته در دنگل قرار یافتند و جشنی عظیم انتظام یافت
قاسم چنگی و کوچک نجکی و مخلص تبریزی و حافظ سلطان محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهدی و سایر
این گروه جادو منش نزدیک بتوره نشسته نغمه پردازی نمودند و ازبکها کاکر علی و شاهم بیک جلایر و تولک
قوچین و جمعی دیگر عقب قورچای بایستند و میوه و طعام گوناگون با داب پادشاهی کشیده شد و درین مجلس حسن قلی
مهردار از میرزا کامران پرسید شنیده ام که در حضور شما مذکور میشد که پیش پیر محمد خان میگفته اند که هر که یک تاریخ
بغض مرتضی علی ندارد او را مسلمان نتوان گفت شما فرموده باشید که خدا را بنده باشد که برابر هندوانه بغض
داشته باشد میرزا بسی درهم شد و گفت پس مردم را خارجی تصور میکرده باشند و همچنین از هر جا سخن گذشت
و حضرت جهانبانی بنوادر کلمات گوهرفشان بودند و تا آخر روز این مجلس عشرت منتظم بود و درین محفل نشاط
میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه
و بارگاه جدا برای میرزا از سرکار بادشاهی نزدیک دولتخانه ایستاده شد روز دیگر در باب رفتن بلخ با میرزایان
و امرا مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل و رای خود حرفی در میان آوردند حضرت فرمودند که چون موکب
منصور بپاری رسد هر چه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید و پاری موضعی است از بدخشان که یک راه بلخ
دارد و یک راه بکابل روز چهارم ازین منزل مسرت بخش کوچ فرموده شب در میان بسر چشمه بند کشا که نزدیک
انگشت است نزول اجلال فرمودند و مجلس انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند و دران سر منزل عبرت افزا

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بالتغار رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سر اطاعت بر خط فرمان
نهاده اند و حضرت فردوس مکانی در باب نزول اجلال باین موضع فرح بخش و آمدن برادران و اطاعت نمودن
ایشان برسم نشان تاریخ آن را بر تخته سنگی نقش فرموده اند حضرت جهانبانی جنت آشیانی که باین نزهتگاه رسیدند
برسنت سنیه حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن خود و ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران
در آنجا نوشت فرمودند و این هر دو تاریخ از دو بادشاه بزرگ منش بر یک لوح سنگ بر مثال کتابه ایوان روزگار
بر صفحه لیل و نهار دست در گردن یکدیگر یادگار است و از آنجا بموضع تاری ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت
بدخشان مشغول شدند ختلان را که مشهور بکولاب است تا سرحد موک و قراتکین بمیرزا کامران عنایت فرمودند
و چاکر خان را امیر الامرای میرزا کامران مقرر ساخته بهمراهی او نامزد فرمودند و عسکری میرزا را نیز همراه
میرزا ساخته قراتکین بجاگیر او اختصاص دادند اگر چه میرزا کامران باین جاگیر راضی نبود اما بملاحظه این چنین
جانبخشی چندانی مضایقه نکرد و قلعه ظفر و طالقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرر داشتند
و قندز و غوری و کهمرد و بقلان و اشکمش و نارین را بمیرزا هندال مرحمت فرموده شیر علی را همراه میرزا
ساختند و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزایان مشمول تفقدات بادشاهی گردانیده تصمیم رفتن کابل
فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق که شعار منتظمان سلسله صورتست در میان آورده هر کدام را بخدای انتظام
بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند و از روی عطوفت برادری پیاله شربت طلب داشته اندکی
از آن تناول کرده بمیرزا کامران مرحمت فرمودند و حکم شد که هر کدام از میرزایان بمرتبه مراعی داشته
الوش بادشاهی بخورند و پیمان یکجهتی و یکدلی را وثوق بخشند و بموجب امر عالی باوجود تحقق اخوت عقد
صداقت و خلت نیز ببندند و هر کدام از میرزایان را علم و نقاره عنایت فرموده بمرتبه اعتبار و شرف
عزت و کرامت استظهار بخشیدند و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بلطایف خلع اختصاص
یافتند و میرزایان از این منزل بجاگیرهای خود رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه خوست شده در آنجا
که نزهتگاه عشرت بود اقامت فرمودند و از راه بریان متوجه کابل شدند و بریان قلعه ایست که
حضرت صاحب قرانی بعد از تادیب هندوان کتور اساس نهاده بود و همگان حضرت نیز تا زکی نظر تعمیر انداخته

نام آن را اسلام آباد نهادند رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میر بر را حکم شد
که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید و اهتمام آن را با مراقبت کند ده روز آنجا بود و معسکر دولت گردید
تا آنکه باهتمام پهلوان در یک هفته قلعه مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آن حضرت
بیک میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشته شد چون خاطر جهان آرای از مهم قلعه جمع شد بر سر کان نقره تشریف بردند و بظهور
پیوست که دخل بخرج این کان برابر نمی آید و از آنجا بآب پنجهیر نزدیک کوتل اشترگرام محل سرادق دولت
اعتصام شد و اوایل زمستان که زمین از برف بنیاد روی سفیدی کرده بود عرصه حدود دارالملک کابل بقدوم
گرامی حضرت جهانبانی فروبها یافت و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزی چند در نواحی شهر توقف
اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی که هزاران میمنت و سعادت در مقدم آن حضرت اقبال و ارا استقبال وار
فرمودند آنکه خان و جمعی از نزدیکان بدولت ملازمت مشرف شدند و آن حضرت بدیدار سعادت پرتو
آن قرة العین خلافت و غرة الوجه جلالت که سعادة کونین از جبهه ایشان می تافت بهجت و منبسط گشته
ناصیه اقبال را بسجدات شکر جلای جاودانی دادند و در جمعه دویم رمضان که وقت مختار بود و فتح و نصرت
سایه ور و در برشهرا انداختند و برزمین نیاز جبهه سای گشتند و عرایض مبارکباد از اولیای دولت رسید
و در نیولا سمندر از کشمیر عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلی آورد و در عرضه
داشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوه کشمیر بعبارتی دلکش اندراج داشت و در التماس
سیر و گلگشت همیشه بهار آن عرصه دلگشای مبالغه پرداخته و در باب تسخیر هندوستان سخنان در معروض
داشته تحریض نهمت جهانگشای نموده بود و آن حضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون
عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند و توجه باطن بتسخیر هندوستان در آن زمان پیشنهاد همت بلند نمی
فرمودند و در مستقر خلافت همواره بتمشیت امور مملکت و تقویت مهام دولت بطرزی که دواعی اوقات
مستدعی بود و مصالح ممالک مقتضی برای صایب همت گماشتند از انجمله قراجه خان و مصاحب بیگ که سرگروه
منافقان تو ابنه بودند و مستوجب انواع سیاست شده بودند ایشان را رخصت سفر حجاز دادند که شاید در اداء عربیت
که سوهان زنگ ناهمواریهای نفس است از ایام دولت یاد آورند و قدر آن بیک روزی شناخته از کرده های بد

باز آمدند و اینها روانه شده در میان هزارها توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای معقول
این گروه ناسپاس را بپایهٔ قبول بخشید و درهمین ایام تجدید مبانی مودت و تاکید معانی محبت که لازمهٔ
نبوت و مروت است فرموده خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت عراق فرمودند
و از سوانحی که درین روزها روی داد شهادت میرزا الغ بیگ است ولد میرزا محمد سلطان و مجمل این سرگذشت آنکه میرزا از
زمین داور که جاگیر او بود بارادهٔ ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان میرفت و خواجه معظم
نیز بارادهٔ عتبه بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود و چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب
دولت بایشان رسید خواجه معظم میرزا را باعث گردید که بر سر هزارها برود که تاخت و تاراج این گروه که
همواره به رهزنی و غارتگری اشتغال دارند نماید و از بی تدبیری که منشأ آن غرور جوانی و جنون پندار باشد آیین
پیکار منظور نداشته بجنگ جرأت نمودند میرزا از جام شهادت شربت واپسین درکشید آن حضرت تردی
محمد خان را اعتبار افزوده زمین داور و آن حدود بجاگیر او مقرر ساختند و بجهت انتظام و استحکام مبانی
آن حدود رخصت فرمودند و درهمین سال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر آمده
تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذرانیدند و بزودی مشمول عنایت شده رخصت یافتند و درهمین ایام سعادت
برای عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه بود بآستان بوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت و تربیت
گشت و سر او را بلند ساخته بعفت قباب گلچهره بیگم که همشیرهٔ خورد آن حضرت بود عقد ازدواج
بستند و از وقایعی که روی نمود شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است از اشترگرام که در
جاگیر او بود عزیمت آستانبوس داشت چون بکوتل منار رسید شاه محمد برادر حاجی محمد بانتقام آنکه دوستان و
کوکی عم حاجی محمد خان را میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل تیری زد و میرزا ازان عقبه بدرجهٔ عالیهٔ شهادت
عروج داد نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل بلخ و رجوع عالی از نیمه راه
میرزا کامران و نفاق او با آنکه هرچند تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک از آن بوستان و تقدیم
این امر بر جمیع امور بر همت ملک گشای از واجبات اقبال روزافزون بود و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب و مکنون
آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را که سابقاً تصمیم یافته و تهیه آن فرموده بودند قدم دولت در

رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند و در اوایل سال نهصد و پنجاه و شش که هوا رو باعتدال آورده بود بالوی پیک را
که یکی از معتبران درگاه بود پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرارداد بعزیمت
بلخ متوجه شدیم باید که اتفاق و یکجهتی را پیش نهاد همت ساخته و این معنی را پیرایه سعادت
همایون جاوید دانسته هنگام وصول رایات عالی بجد و و بدخشان خود را با استعداد تمام قرین موکب
والا گردانند و حسب تقدیر مطالعه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه
و آمادگی سپاه و بزودی خود را رسانیدن شرف اصدار یافت و تابع ـ ـ ـ مسعود دولت
و اقبال نهضت رایات عالیات شد و بجهت تنسیق امور و انتظام مهام و آمدن حاجی محمد خان از غزنین
قریب یکماه در یورت جالاک توقف اتفاق افتاد و ازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند
که میرزا کامران را باردوی معلی رسانند و خواجه قاسم بیوتات که سابقاً منصب وزارت داشت و خواجه
میرزا بیگ که دیوان حال بود و از بی رشدی او خواجه غازی مهمات را بکاردانی خود پیش گرفته بود و خواجه
مقصود علی که راتق و فاتق مهمات میرزا کامران بود و چندی دیگر بوسیله میر برکه تقریر خواجه غازی و خواجه
روح الله کردند و منعم خان و محمد قلیخان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقی صدر بجهت تشخیص
معامله تعیین شدند و حسین قلی سلطان که از مقربان درگاه بود محصل این مهم شد و بعد از تحقیق معامله خواجه
غازی تعیین نمودند و خواجه سلطان علی و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندهای متقلب را گیرانیدند و محمد
قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازی تعیین نمودند و خواجه سلطان علی که از توجهات حضرت
جهانبانی بخطاب افضل خانی ممتاز شده بود از مشرفی بیوتات بمنصب دیوانی بیوتات اختصاص یافت
و درین اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار دریافت آستان بوس نموده بعنایات ممتاز شد و بعد از فراغ خاطر
از مهمات ضروریه این یورش موکب عالی باستالف نزول اجلال نمود و درینجا عباس سلطان اوزبک
فرار اختیار کرد و آن حضرت بتقریب وصول میرزایان آهسته میرفتند چون روان شدن میرزایان و
استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عز و جلال رسید از راه بخیر عنان عزیمت معطوف ساخته اندراب را
مخیم سرادقات عزت فرمودند و در منزلی که حضرت صاحبقرانی در انجا اساس نهاده بودند سه روز برسم تبیعت

آن حضرت کامروائی فرمودند و از انجا بنا بر اتفاق منزل افتاد و از کوتل ناری گذشته بسیر دشت نیل
بر که بهار آن ولایت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد توجه فرمودند و در نواحی این گلزمین میرزا ابدال و میرزا
سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند و محفوف اصناف الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم
رخصت بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و سزاوار سپاهی آن دیار نیز کند و از نواحی بغلان میرزا
ابدال و میرزا سلیمان و حاجی محمد خان و جمعی از برادرزادهای ایشان که طلب را پیشتر روانه فرمودند که ایبک را
که از توابع بلخ است و بمعموری و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد از اوزبکان مستخلص سازند در
اثنای آن شیر محمد پکه که یکی از یساولان بود پلنگی به تیر زده بملازمت آورد حسین قلی مهردار بعرض رسانید که بزرگان
در سر لشکرها زدن پلنگ را خوب نمیدانند و معروض داشت که چون مرا پدرم قلی مقید ساخته پیش کیستن قره حاکم
بلخ آورد در جنگ چکتو میمنه استعداد رفتن مرا می نمود شخصی پلنگ زده آورد و از جهت همین لشکر در توقف افتاد حضرت
گوش باین سخن ننهاده بهمان توجه بتسخیر بلخ مصمم داشتند روز دیگر لشکر پیشین خود را بایبک رسانیدند پیر محمد خان حاکم
بلخ خواجه باق اتالیق خود را با جمعی از مردم کارآمدنی مثل ایل میرزا و حسین سعیدی و محمد قلی میرزا و جوجک میرزا
بجهت احتیاط بایبک فرستاده بود که دران حدود لوازم احتیاط بجای آورد رسیدن ایشان بایبک
مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد امرا بغیر از درآمدن در قلعه ایبک و مستحکم کردن آن چاره دیگر ندیدند
آن حضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند و در لوازم تسخیر قلعه کوشش فرموده مرچلها قسمت نمودند و در دو
روز متحصنان قلعه امان طلبیده بآستان بوس والا شتافتند و ایبک بدست اولیای دولت قاهره درآمد
حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب تسخیر ماوراءالنهر کنگاش طلبیدند اتالیق
بموقف عرض رسانید که امثال این امور را از ما پرسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند که اتمام راستی
در تو پیداست آنچه بخاطر تو رسد بی ملاحظه بعرض رسان مشارالیه معروض داشت که مردم کارآمدنی
پیر محمد خان بدست شما افتاده اند اینجا عهد و پیمان فرمای عدم ساخته قدم در رکاب ظفر باید نهاد
که ماوراءالنهر بی جنگ و جدل در حیطه تصرف و قبضه اقتدار خواهد آمد آن حضرت نظر بر همت والای خود نموده
که در آیین فتوت نقض عهد از اهل کمال ناستوده است خصوصا از سلاطین عالیقدر که از ایشان ناپسندیده تر

می‌باشد این گروه را امان داده‌ایم دیگر خلاف آن چگونه در معدلت سرای ضمیر سزاوار گنجایش باشد
اتالیق معروض داشت که اگر حضرت این کنکاش درست و رای متین را بعمل نمی‌آرند پس مرا نگاه داشته
مصالحه فرمایند که از خلم اینجانب بملازمان درگاه معروض گردد و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی در
ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند چون مشیت ازلی و اراده قوی برخلاف این در نوشته
رفته بود نگاشته رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته نمود و چند روز اقامت واقع شد اگرچه هوای
ایبک و فراوانی میوه باعث توقف بود اما عمده اسباب نا آمدن میرزا کامران شد و خردمندان تبین
پیش حساب دان از روی یقین میگفتند که اگر این توقف نمی‌شد پیر محمد خان را طاقت مقاومت و قدرت مقابله
و محاربه نبود و مرآینه مستاصل میشد یا بر حسب دلخواه صلح میکرد چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان اوزبکیه
بکومک نمی‌توانستند رسید چون توقف امتداد کشید آن جماعه فرصت یافته بکومک غنیم آمدند و امرای
اوزبک را که بدست افتاده بودند مصحوب خواجه قاسم مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند
و اتالیق را همراه داشته از راه خلم متوجه بلخ شدند و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا شاهو
نزول اجلال فرمودند روز دیگر نزدیک آستانه که سرمنزلیست مشهور معسکر دولت آراسته گشت
و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسرکردگی وقاص سلطان و شاه محمد سلطان حصاری برآمدند
آن حضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و در میان قراولان اندک جنگی شد
و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری با گروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت و جوانان
کارطلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم موجی و شیر محمد یکه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش
نهاده ترددات پسندیده کردند چنانچه کابلی افتاد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند و او یکی
از علمداران اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند میان محمد خان ترکمان و سید محمد یکه
مناقشه شد هرکدام نسبت این دستبرد بخود میکرد و حضرت حقیقت حال از او یکی استفسار فرمودند
که ترا که فرود آورد اشارت بمحمد خان کرد که اول این شمشیر زن انداخت از هول باد شمشیر این مرد
از اسب جدا شدم و چون خود را راست گرفتم و ایستادم این مرد دیگر ایما بسید محمد یکه کرد شمشیر بر روی

سن انداخت حضرت بسید محمد اعراض فرمودند که او انداخته محمد خان است تونی مروتی کرده که بر حقیقت دیگری
شمشیر انداخته جلدو را بمحمد خان عنایت فرمودند و او یمن را بپیر محمد اخته سپردند که از احوال او خبردار
بوده تیمار او کنند و با وجود آثار فتح و نصرت امرای نفاق سرشت بی اخلاص اظهار بیدلی میکردند و بموارد
خبرهای ناراست از جانب میرزا کامران مذکور می ساختند و در میان خود شهرت میدادند اگرچه هر تعقیبه که
بمیرزا نسبت کنند از بس که ماده قابل بود راست می نمود اما اینجا خلاف واقع سخنان بروی بستند القصه
روز دیگر اوزبکیه هجوم نموده بتمام و کمال آماده جنگ و مستعد پیش دستی شدند عبدالعزیز خان پسر عبید خان
غول شده بود و پیر محمد خان برانغار و سلطانان حصار جوانغار و آن حضرت نیز لشکر را جا بجا نصب
فرموده قلب را بوجود اقدس رفعت بخشیدند و میرزا سلیمان را در برانغار و میرزا هندال را بجوانغار
تعیین فرمودند و قراچه خان و حاجی محمد خان و تردی بیک خان و منعم خان و سلطان حسین بیک جلایر
با برادران در هراول مقرر شدند و بعد از نیم روز تسویه صفوف و آراستگی افواج با تمام رسید و تا
شام جنگ عظیم در کار بود و جوانان نبرد آزمای عرصه همت نموده داد دلاوری داده هراول مخالف را
برداشته راندند و از جویبارها گذرانیده در کوچه بند بلخ درآوردند و حضرت جهانبانی بمقتضای فطانت
متانت آرای خود خواستند که تعاقب نموده رایات را از جویبارها گذرانند رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه
در لباس وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند و دوستان نادان نیز از بی ادراکی تقویت آن
کوته بینان بی دولت کرده رای دشمنان اختیار کردند و نگذاشتند که از جویبار بگذرند و سخنان نادرست
کم همتانه در میان آورده گاه از کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و گاه رفتن میرزا کامران بکابل
و اندیشه اسیر شدن اهل و عیال سپاهی و گاه انتظار بردن بتقریب میرزا کامران و امثال این خبرها
سبب ساخته مراجعت را تحریض می نمودند و آخر بهزار مجاهده با نفس خود باین راضی شدند که بجانب دره
گز که از جاهای محکم است شتافته روزی چند در آنجا باشند و ایماقات آن حدود و جمعی دیگر از سپاهی را جمع
کرده اسباب فتح سرانجام دهند و درین توقف خبر میرزا کامران نیز مشخص خواهد رسید و بر تقدیر وقوع
رفتن میرزا بکابل ما را باین حدود کاوش مناسب وقت نیست و بعد ازین با خاطر جمع تسخیر بلخ بلکه ماوراءالنهر

باسانی میسر خواهد شد و تاییدات الهی تا امروز همه وقت فتح و نصرت هم رکاب و همعنان موکب عالی بوده
اقبال بر اقبال پیش می آید بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانب دره گز توجه باید نمود و آن حضرت
بواسطه نگاه داشت خواطر جمهور بعلاج شده بآن صوب توجه فرمودند و بلخ گرفته را از بی اتفاقی ارباب
نفاق بهمجنان گذاشتند و شیخ بهلول را جهت برگردانیدن میرزا اولکه از آب گذشته و او زنبک را رانده
در شهر بند در آورده بود فرستادند میرزا سلیمان و جمعی کثیر از بهادران نامی را جنداول تعین فرمودند
جون همگی نیت حق ناشناسان تیره درون برسم زدن سپاه بود این مراجعت که بجانب دره گز
بحسب تقدیر خواهی نخواهی واقع شد و اتفاقا رو بکابل داشت معاودت بصوب کابل اشتهار یافت
و رفتن میرزا کامران در السنه عوام مشهور شد مردم روی در پریشانی نهاده سو بسو متفرق شدند هرچند
حضرت جهانبانی حسن قلی سلطان مهردار که از مخصوصان بساط عزت بود و جمعی دیگر از مقربان را جهت بر
گردانیدن آن جماعه پریشان روزگار تعین فرمودند جون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده مند نیفتاد و الحق تقدیر مشیت
حکیم قدیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمکاران و آسیب جفا پیشگان
بمحفوظی گراید و مهبط برکات ذات قدسی گشته تختگاه حضرت شاهنشاهی ظل اللهی گردد و جندین هزار تخم
ابد دستگاه
نیکی در مزارع بسیط غبرا در ریاض آمال مخلصان افشانده آید و خلاصه سخن آنکه ایزد جهان آرا این جنین
نصرت را در لباس جنین حالی که موجب ازدیاد عبرت و حیرت هوشمندان گردد بظهور آورده اسباب
حکم و مصالح را سرانجام داد جه اگر این واقعه نا ملایم بظهور نیامدی در مشاغل تسخیر ما وراء النهر کار بیچارگان
هندوستان در تعویق ماندی و سرانجام این ممالک که مامن متوجهان هفت اقلیم است در حجاب تاخیر
افتادی و بالجمله جون مخالف ازین قضیه نامرضیه آگاهی یافت جهم برهم خورده خود را انتظام داده
بتعاقب در آمد و حضرت جهانبانی بنفس نفیس مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ که وصفش کارنامه
قتال روزگار را دیباجگی بخشد بظهور آوردند و دران بیشه شیران نبرد رخش جهانگرد زرین لگام که قیصر
الناظرین نام داشت و محمد خان حاکم هرات پیشکش کرده بود و آن حضرت بران سوار بودند بزخم تیر افتاد
و حیدر محمد آخته بیگی اسب خود را بپیشکش آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت سربلند گشت و حمایت ایزدی

آن صاحب سریر سروری را نگاه بانی فرموده بمأمن رسانیدند واکثر همراهان اشرار بدنیتی را بچشم خود دیده برفاقت
پست فطرتی و دون همتی بهر طرف پراکنده شدند تفصیل عمده‌های موکب عالی رقم زده کلک بیان میگردد
میرزا هندال و میرزا سلیمان قراجه خان حاجی محمد خان تردی بیگ خان منعم خان خضر خواجه سلطان محمد قلی خان
جلایر اسکندر خان قاسم حسین خان حیدر محمد آخته بیگی عبد الله خان اوزبک حسین قلی خان مهردار محب علیخان
میر خلیفه سلطان حسین خان بالتو سلطان مصاحب بیگ شاه بداغ خان شاهم بیگ جلایر شاه قلی نارنجی محمد قاسم
موجی لطف الله سهرندی عبد الوهاب اودچی باقی محمد پروانچی خالدین و بعد از سه روز برسیح چهار خیمه اتفاق
نزول افتاد و درین منزل محمد قلی تخ کمال که براه راست افتاده بود خبر موکب معلی یافته ملحق شد و درین
منزل منشور عطوفت بنام نامی حضرت شاهنشاهی و مخدرات تتق عصمت که در دار الامان کابل بودند مرقوم
خامه عنایت مصحوب بیگ محمد آخته بیگی روانه ساختند و برشید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان عقیدت
و اخلاص بود معاوضه عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند که برادر بدنیت محمد کامران بمقتضای
طبیعت تیره نفاق برحسن وفاق ترجیح نموده جانب محبت و دولتخواهی را بالکلیه فروگذاشت و بسیاری از همراهان
راهمت یاوری نکرد و لاجرم این سفر بخاطرخواه احبای دولت میسر شد بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید
و شکرانه سلامتی کرده نصیحتهای ارجمند که تسلی بخش خواطر محبت انتما تواند شد دران معاوضه قدسی سمت اندراج
یافته بود و از انجا شب درمیان بغوربند نزول دولت کرده شب دیگر بخواجه سیاران ورود اقبال نمودند
و از انجا بقراباغ و از انجا بمعموره ورود سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال شده درین منزل
ادراک ملازمت گرامی فرموده و مشمول انظار عنایات شدند و از انجا بساعت مسعود چتر اقبال سایه گستر دار الملک
کابل گشتند و میرزا سلیمان از راه بدخشان رفت و میرزا هندال بقندوز شتافت و منعمان نیز بهمراهی میرزا
بقندوز آمدند و امرا همه بکابل رسیدند و شاه بداغ خان که داد جلاوت و مردانگی داده بود در قید غنیم افتاد
و میر شریف بخشی و خواجه ناصر الدین علی مستوفی و میر محمد منشی و میر جان بیگ داروغه عمارت و خواجه محمد امین گنگ بابا
نیز همین حال پیش آمد و باقی جمیع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند و چون آتالیق و جمعی دیگر از اوزبکیه
که دراینک بدست افتاده بودند خلاصی یافته بوطن خویش رفتند انواع عواطف و مراحم بادشاهی بیاکردند

پیر محمد خان در تعجب مانده بر دوام بادشاهی که پیش او بود بدسلوکی او مبانه روانه دار الملک کابل ساخت
و آن حضرت در مستقر خلافت متمکن گشته این مراجعت را از فرط دوربینی عین صلاح دولت دانسته
در انتظام مهمات دین و دولت توجه عالی مبذول داشتند و خواجه جلال الدین محمود را که برسم رسالت
پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی سوانح در قندهار توقف نموده بود فرستادن
او را برطرف کرده باز پس طلبیدند و خواجه عبد الصمد و میر سید علی که در فنون تصویر و نقاشی یگانهٔ آفاق
و نادرهٔ ادوار بودند مصحوب خواجه سعادت بساطبوس دریافته مشمول عواطف بیکرانه گشتند و خواجه
سلطان علی را که بخطاب افضلخانی اشتهار داشت از عهدهٔ مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرفراز ساخته دیوان
خرج گردانیدند و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت و حال میرزا کامران آنکه چون حضرت جهانبانی
از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیده کولاب را بار مرحمت فرمودند
و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان ویس بیگ را همراه میرزا ساخته رایت توجه بجانب کابل برافراشتند
فرصتی نگذشته بود که میرزا با چاکر بیگ بدسلوکی نموده او را از آنجا اخراج کرد و آن جان بخششی
والا را بر طاق نسیان نهاده اندیشهای تباه را بخود راه داده مترصد فرصت بود و در هنگامی که
حضرت جهانبانی در کابل عدالت پیرا بودند همیشه بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض می
داشت و آن حضرت از صفای طویت و نیک گمانی کرشیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهاد آنست سخنان نا راست
او را راست انگاشته متوجه بلخ شدند میرزا این فرصت را غنیمت شمرده اراده رفتن کابل باز
بخاطر غدار خود مصمم ساخت و اندیشهٔ بغی و فتنه که مخمر طینت او بود دیگر بظهور رسید و بتحریک
سلسله مکر او امرای تنک مایه اخلاص و تنگ حوصله اراده دهان یورش چنانچه گذارش یافت
انواع نفاق بعمل آوردند و چون آن حضرت مراجعت نموده ظل عدالت بر دار الملک کابل انداختند
میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان بی جنگ
از طالقان بقلعهٔ ظفر شتافت میرزا کامران بابوس بیگ را طالقان سپرده خود متوجه قلعهٔ ظفر شد
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحق سلطان را بقلعهٔ ظفر مانده خود را به تنگ

بدخشان کشیدند و بموضع جرم رفته منتظر پاداش آلهی نشسته میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان
بکلی فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد و میرزا هندال اول از راه فریب و دوستی تمام در آمد حرف یکجهتی در
میان آورد و میرزا هندال بخنان او را گوش نداشته بر ثبات عهد خود ایستاد و میرزا کامران با استعداد راسخ
تمام قندوز را محاصره کرد و میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه‌داری دقیقه فرو نگذاشت و میرزا کامران چون
کاری نتوانست ساخت با وزبکیه متوسل گشته از ایشان کومک خواست و جمعی کثیر از اوزبکیه بکومک
او آمده شریک محاصره شدند میرزا هندال بجهت اخلال و بازی دادن مخالفان که در معنی رهنمونی ایشان
را مقصود است تدبیری پسندیده انگیخت و خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر
تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیه و بروش پخته کاران آن فریب نامه را بقاصدی داد که عمدا
خود را بدست اوزبکیه انداخت بعد از کاوش قاصد چون خط ظاهر شد و از مضمون آن بظهور پیوست
که ایشان بهم اتفاق نموده اوزبکیه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت اوزبکیه از مطالعه آن
برهم خورده محاصره را گذاشته و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ناساخته ماند و مقارن این حال خبر
رسید که چاکر بیک کولاب را محاصره دارد و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه درآمده است و میرزا
سلیمان با سحق سلطان یکی شده قلعه ظفر را در تصرف خود آورده و اسحق سلطان را که با و متعلق شده بود
متید ساخته میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شده و از کار قندوز ناامید گشته پیش دولت و باپوس را
با جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد و خود بجد و کولاب شتافت چاکر بیک خود را بکناره کشید میرزا عسکری
برآمده میرزا کامران را دید و میرزا مومی الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک رستاق فرود
آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیه که بسرداری سعید بیرتاولی آمده بودند گذر انهار از دوی میرزا افتاد و تمام اتباع
رفت میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل با معدودی بطالقان آمدند و سعید مذکور بر حقیقت
کار آگاه شده الغ را با عزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد و از اسباب تاراج یافته معذرت
خواست و میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند میرزا بودن خود را
در بدخشان صلاح ندیده بخوست متوجه شد که از راه ضحاک و بامیان خود را در میان هزاره کشد و از آنجا حال

کابل بود تعین داشته آمدن بکابل یا رفتن بحدود دیگر قرار دهد که امرای نفاق پیشه حضرت جهانبانی پیوسته
میرزا را تحریض آمدن کابل میکردند و از فرط فریب و فسون ایلچی میرزا بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض
داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم و خدمت آن حضرت از سر گیرم امید که تقصیرات
و جرایم من بالطاف پادشاهی بعفو مقرون گردد ؏ بازآمدم که سجدهٔ آن خاک پا کنم ؏ گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم
امید که درین مرتبه بوسیله نیکو خدمتی از بار گران شرمندگی نجات یابم آن حضرت از صفای طینت سخن زراندود
او را بعیار خالص فرا گرفته بصدق مقرون داشتند نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از
کابل و محاربه با میرزا کامران و دیگر وقایع عبرت افزای. چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از دولت
خواهان دوربین بموقف عرض رسانیدند که پاکی سیرت و نیک گمانی را حدی و نهایتی می باشد هرگاه مکر و تزویر
و غدر و تشویر این حق ناشناس چندین مرتبه بتجربه پیوسته لایق دولت و موافق حزم آنست که دیگر طریق
احتیاط از دست نداده حکم شود که سراپردهٔ اقبال بیرون زنند و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند
و سپاه نصرت قرین استعداد براصل نماید هرگاه اندیشهٔ این کار کرده شود از غدر و فریب ایمنی خواهد بود از کرده دارای
اگر فی الواقع میرزا از کردهای ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتی پیش گیرد و بعز بساطبوس استسعاد یابد هر
آینه بفنون عواطف پادشاهی اختصاص خواهد یافت و اگر درین مرتبه نیز همان سودای فاسد در دماغ غرور
او متمکن است ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد آن حضرت را از استماع این کلمات سلطنت
اساس عزیمت نهضت عالی بجانب غوربند که راه آمدن میرزا بود مصمم گشت و در اواسط نهصد و پنجاه
و هفت هلالی از کابل رایت عزیمت افراخته متوجه آن صوب صواب گشتند و آن والا گوهر گرامی مظهر
یعنی حضرت شاهنشاهی را از فرط مهربانی در کابل صدرنشین نهفت اورنگ راحت و مسندگزین چار بالش عافیت ساختند
و حل و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس مفوض فرمودند و قراجه خان و مصاحب بیک و جمعی دیگر از تیره درونان زشت
بروان که پیوسته انگیختن شورش و آشوب پیش نهاد همت فتنه سرشت ایشان بود خوشدل شده مقدمات
حق ناشناسی نوشته میرزا کامران را بآمدن کابل بجدتر ساختند که ما جمعی کثیر آمده می بینیم و مردم بجهت بادوخواهی
را باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت و بآسانی ملک کابل بدست خواهد آمد و بوالعجب که از کمال نا انصافی

و بد اندیشی

انجا از اقران و همپایان بخود روا نمیدارند آنچه بعهدشکنی و نادرستی سمر آمده‌اند با صاحب و ولی نعمت خود
بعمل می آرند و چشم ناپینای خود را بر قبح آن نمیگشایند بلکه آن قبایح را از مستحسنات می شمارند و از تدبیرات
و کرنیرتهای خود حساب میکنند هر چند اخلاص و درست معاملگی را فهمیده اند و از نوکران خود چشم داشتن آن
دارند اما مغلوب خوی تباه خود گشته این چنین نرد دغلبازی و بیوفائی با چنین صاحبی باکبازی می بازند
عجب و صد هزار عجب این چه تیره دلی است و این چه خیره رائی انگاشتم که جلایل خوبیها و شرایف بزرگیهای
این ذات قدسی را درنمی یابند معامله فهمی رسمی چه شد انچه از ملازمان خود توقع دارند با آن مقدار احسان
خودها که مورد چندین الطاف و عنایات اند که یکی از آنها را تمام عمر برای حق گذاری کافیست با صاحب و ولی
نعمت برخلاف آن سلوک میکنند و از بی فکری و بدرائی در برابر چنین پیش می آیند آری کسی که بمخالفت و شرارت
سرشته شد ظهور امثال این امور از وجه بعید و کور مادرزاد را از پرتو خورشید چه طرب چشم اخلاص این
قوم بسبل نفاق بی نور شده و سینهٔ محبت این فرقه بورم غرور تنگ گشته حقوق نعمتهای صاحب را بجا توانند
شناخت و قدر احسانهای ولی نعمت را کی توانند ادراک کرد چه جای شکران نعمتهای نامتناهی توسن نفس اماره
این خودکامان نه آنچنان خودرا ایست که بزور بازوی سرزنش لجام او را توان کشید یا به نیروی سرپنجه
نصیحت عنان آنرا توان تاب داد باری بمقتضای سرنوشت آسمانی از کابل کوچ فرموده
قراباغ محط موکب مقدس ساختند و از انجا بچاریکاران و از انجا بآب باران نهضت فرمودند
اتفاقا درین منزل جوی آبی بود حضرت سواره اسب راندند و جمعی از ملازمان که در نواحی بودند
از بی خط نیک و بد زمین باطراف رفته سالک مسلک خویشتن داری گشتند آن حضرت را این روش
ناخوش پسند نیامد بجهت سرزنش این فرقه تفرقه آیین شرح اخلاص جانبازان فدائی شاه اسمعیل
صفوی که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع بگرفتن رویای بر نشیب زمین انداختند بیکبارگی برابر غلتند
و بنای نیکنامی و جانسپاری بلند ساختند معمار اساس حقیقت گشته بر زبان اقدس راندند گمان صاحبان
آن حضرت درحق بندگان خود در ان مرتبه و تکرار های کوتاه خویشتن داری تیره روزکاران باین درجه
القصه قراجه قراجخت و مصاحب منافق کرده دیگر که شعله افروز شراره شرارت بودند بواسطه

و بواسطه بوقف عرضه رسانیدند که معامله کوه در میان است و شعب جبال متعدد و میرزا با مور و ملخ همراه
بود و لشکر ایشان جانسپار را براهها مختلف تعیین باید کرد که میرزا از راهی بدر نرود و همگی خیال آن بد
اندیشان آنکه سپاه فراهم آمده را پراکنده سازند تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد و حضرت جهانبانی
که از لطافت سیرت و حسن سریرت در حق مردم بجز حسن ظن راه نمیدادند تدبیر این حرام نمکان بخت برگشته
برصواب پنداشته حاجی محمد خان کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و چلبی
بیگ و محمد جان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان فرستادند
و منعمان و جمعی کثیر از ملازمان عتبه اخلاص را براه سال اولنگ تعیین فرمودند و قراجه و مصاحب و قاسم حسین
سلطان و جمعی که در ملازمت اقدس مانده بودند روزنامچه احوال اقبال قرین بادشاهی را نوشته روز بروز
بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته بانیرنگ فریب و فسون بعرض حضرت جهانبانی میرسانیدند که
میرزا را درین مرتبه جز نیت خدمت کاری امری دیگر مصمم ضمیر نیست چون از اهل اخلاص در ملازمت
کمتر ماندند و هنگامه اهل نفاق که در لباس عقیدت حیله پرداز بودند گرم شد میرزا کامران که از شکوه
بادشاهی و فراوانی لشکر در تیه حیرت سرگردان بوده نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت
داشت از نفاق این گروه بی شکوه آگاه گشته بدلالت منافقان از راه ضحاک و بامیان بجانب دره
قبچاق که از توابع غوربند است توجه نمود و بین دولت و مقدم کوکه و بابا سعید را مراول ساخت و خود
غول شده مجموع مردم خود را دو توپ کرده روان شد نیم روزی بود که یکی از رعایای آن حدود از آمدن
میرزا کامران و بد اندیشی او بمسامع جلال رسانید قراجه که سرفتنه بد اندیشان بود بعرض رسانید که بر
حرف و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و براراجیف دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث
توهم آن جماعت میشود و اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود و سراینه چون این خبر
بمیرزا کامران رسد از داعیه ملازمت تخلف متقاعد خواهد شد درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست
او بتواتر و توالی رسید سبحان الله هنوز نفاق بوته دل این منافقان تاریک درون بر مرات باطن پرتو
اشراق نیفگنده و در خاطر اقدس جز گمان نیک امری دیگر خطور نکرده تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت متحقق و مقرر

شد حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعی که همراه اند سوار شوند و خود بدولت پای همت در رکاب جلادت نهادند
در اندک فرصتی معرکهٔ قتال گرم شد پیر محمد اخته که از فدائیان درگاه بود و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکههای
جانسپار پیشتر روان شدند و پیر محمد اخته که تشنهٔ جگر زلال جانسپاری بود قدم در دایرهٔ دار و گیر آورده
چندان در جان ستانی اعدا تیغ پیکار را آب داد که هم در سر این کار رفت دیگر میرزا قلی رخش رستمی را
در میدان کارزار رجان جولانی داد که دمار از روزگار آن زمرهٔ بی دولت برآورد و در ازدحام کشاکش
و هجوم کشمکش زخمی از اسب جدا شد برش دوست محمد او را بکام دشمن نتوانست دید بفرقش دوید و در حیات
پدر کار غنیم او را تمام ساخت و آنمقدار تردد و چپقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشی گشت و حضرت جهانبانی
بر بلندی بر آمده اندازهٔ کار سپاه موافق و مخالف می نمودند تا آنکه از طرز گشتن ملازمان درگاه و روان
شدن ایشان توپ توپ بجانب مخالف و حقیقت مکر و فریب آن سیه بختان تیره روزگار معلوم آن قدسی
صفات شد شجاعت ذاتی و بسالت فطری در جوش آمده سنان جانستان از سر قهر و غلبهٔ غضب فرا گرفته
خود بفوج مخالف تاختند و فوج دشمن از هیبت و شهامت آن بادشاه والا شکوه متفرق شد از گوشه تیری
بر اسب خاصه رسید و بیک بابای کولابی دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت آن حضرت برگشته
نظر قهر برو انداختند و بهمان نگاه تیز دست از پا خطا کرد و مهتر سکائی که بفرحت خان مشهور است آمده
آن بیدولت را گریزاند میرزا نجات اسب ابلقی که سوار بود بنظر اقدس در آورد و آن حضرت بران رخش
سعادة سوار شدند و اسب خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند درین اثنا عبدالوهاب که از یساولان
معتبر بود آمده شیخ پوستین امرا بمیرزا کامران معروض داشت جلو خاصه را گرفت که چه وقت تاختن است
از ازل الآزال چنین آمده که گاهی دلو مراد از زلال آمال مالامال است و گاهی از گردش چرخ دولابی تهی گشته
روی بزیر شدن دارد آری تقدیر ازلی که منتظم سلسلهٔ درویشی و بادشاهی و مرتب دایرهٔ سفیدی و سیاهی است
بستگیها را کلید گشادگیها داشته و سربلندیها را نتیجهٔ افتادگیها کرده است تا در ظلمت سرای شبهای تاریک نگذرانند
قدر جهان افروزی خورشید عالمتاب ندانند تا لب تشنهٔ سراب فنا فی طلب نگردند بسیرابی چشمهٔ مقصود نرسند
مصداق این حال و منطوق این مقال واقعه ایست که درین روز سانح احوال سلامت مآل حضرت جهانبانی شده

حضرت نقد بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای اخلاص سرشت را در آن صوب فرستاده بودند متوجه غزنین شدند
و عبد الوهاب و فرحت خان و محمد امین و سنبل خان و چندی دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند محمد
امین و عبد الوهاب حکم شد که چنداولی کرده می آمده باشند و بواسطه ضعف بیماری تردد و اسپ زخم
چیده را از بالای والای خود فرود آورده بسنبل خان سپردند و از ساده لوحی جیبه خاصه را انداخت
روز دیگر بسیاری از ملازمان درگاه آمده بدولت ملازمت استسعاد یافتند روزی شاه بداغ خان و تولک
قوچین و مجنون قاقشال را که مجموع آن ده نفر بودند بچنداولی و خبرگیری کابل رو به فرستادند بغیر از تولک
قوچین هیچ یکی برنگشت و او دران روز بازار امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب قورچیگی سرافراز شد و جمعی
از معتبران را طلب داشته کنکاش فرمودند حاجی محمد خان که غزنین جاگیر او بود و نفاق را پخته‌تر از دیگران
درکانون دل میداشت رفتن قندهار صلاح دید و بپایه قبول نیافت گروهی از درست بینان رفتن بدخشان و میرزا
سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجه کابل را مصلحت دانستند
و طایفه از بهادران جانسپار فراخور پردلی و قوت شجاعت سخن کردند که امروز که میرزا کامران از باده درد آمیز
نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله مست و مدهوش غفلت دیگر کدام روز بکار می آییم لایق دولت آنکه همه یکدل
و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجه دار الملک کابل شویم امید واثق که بی رفتن بدخشان هم میرزا کامران
ساخته و پرداخته آید چون فریب و نفاق جمعی کثیر از ترتیب یافتگان درگاه بتازگی معلوم شده بود اعتماد
برین رای نفرموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت
فرمودند حاجی محمد خان برادر خود را با مردم خود در چنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاده بود آنحضرت
بخط مقدس خود منشور سلامتی خود بحضرت شاهنشاهی نوشته باو سپردند که بهر وضعی که تواند رساند و بزبانی
نیز بشارتهای فتح و نصرت و مواعید وصول موکب عالی داده‌اند و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند
و تا هنگام مراجعت ما که ان شاء الله تعالی بزودی میسر خواهد شد در نگاهداشت غزنین مساعی جمیله نماید
هرچند مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل نفاق را از خود در چنین وقتی جدا ساختن عنان
اعمال نفاق بدست اینچنین تباتان سپردنست و صلاح کار بدخواهان مقصد بعمل آوردن و همه بکنایه و صریح عرض

و ما سعادت یافتهای بارگاه
جانسپاری و فداییان عرصه
حقیقت گذاری در قدم حضرت بیستیم

داشتند که او برادر خود را پیش میرزا کامران میفرستند و خود میخواهد که جاسوس درخانهٔ تزیب
ده ساده لوحان عقیدت شود آن حضرت برین مقدمات گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند و روز
دیگر بجانب کهمرد عنان عزیمت معطوف داشتند اکثر مردم نا حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند
و جمعی که نگاهبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت بعزم
درست بر میان وفاورزی بستند درین راه بعد از سه روز کلانتران ایماق توکلچی و سانقچی
که در آن حدود توطن داشتند از اسب و گوسفند و آنچه مقدور ایشان بود پیشکش آوردند و در چنین وقت
خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند و شب در نزدیکی یورت آن مردم منزل اتفاق افتاد و چون صباح
آن بدولت سوار شدند خبر رسیدن کاروان عظیم بسرکردگی میر سید علی سبزواری رسید
سوداگران عراق و خراسان از اسب و اسباب فراوان همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام
بسته بودند اخرهای روز عمدهای کاروان بسعادت تقبیل رکاب دولت سرافراز شدند و وجود این
وقوع غیبی مقدمهٔ فتوحات آسمانی شد و سوداگران هوشمند عاقبت بین معاونت و امداد این چنین والا
حضرتی را سرمایهٔ سعادت روزگار خود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند و آن حضرت این را
از تائیدات ازلی دانسته بعضی از اسباب و اشیا را بقیمت ده چهل و ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند و بجمیع
ملازمان رکاب دولت و مقربان بساط قربت قسمت کردند و بخشش هرکدام از میرزایان بدخشان نیز جدا
فرمودند و تتمه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هرجا که خواهند بفروشند روز دیگر کهمرد مورد
موکب اقبال شد طاهر محمد پسر میر خورد آنجا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت اما از
خستی که داشت یا از سامانی که نداشت در آداب ضیافت عرق شرمندگی را از چهرهٔ عبودیت پاک نتوانست
کرد و از آنجا شب در میان کنار آب بنگی نزول دولت فرمودند و در آن منزل از آن طرف آب
شخصی فریاد کرده آواز بر داشت که ای کاروانیان در میان شما هیچ خبر پادشاه هست چون این آواز بسمع
مقدس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگویید و از او بپرسید که تو چه کسی و فرستادهٔ کیستی و در میان شما
از پادشاه چه خبر است او جواب داد که من فرستادهٔ تنظری سال الکم که بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده

و در میان این خبر شهرت داد که بادشاه زخمی از معرکه برآمد تند دیگر کسی ایشانرا ندید مردم میرزا کامران
جبه خاصه بادشاهی که دران روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا برده اند میرزا ازین واقعه خورمیها کرده
و بزمها آراسته حضرت او را بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که مرا می شناسی بعرض رسانید که از ایزدی
پوشیده نمیاند گفتند برو و بنظری خبر خوش برسان و بگو که مستعد و آماده باشند که وقت مراجعت
در ملازمت حاضر بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع
اوی خنجان فرود آمدند و درین منزل میرزا هندال بدولت ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سر
فراز گشته و از انجا اندراب مخیم سرادقات اقبال شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شدند
و لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند و چون سخن باینجا رسید پیشتر ازانکه حضرت جهانبانی سرانجام لشکر
فرموده متوجه تسخیر کابل شوند گذارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب تا برآمدن او از کابل که
مقدمه جزای کار اوست ناگزیرست تا تشنه لبان بادیه سخن را از منهل این تتمه سیرابی حاصل شود چون کار
کران قضا و قدر بجهت تشیید مبانی دولت ابدپیوند بادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق آن جان فتحی
در لباس کره و آن طور شادی در روش غم از کمین بطون بوقت ظهور آوردند و حضرت جهانبانی باهتمام
مخلصان جانسپار متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا کامران از سنوح این امر غریب که در مخیله او نگذشته
بود در تعجب ماند و اهل نفاق توب توب آمده میدیدند و آن معامله نافهم از آمدن این مژده کاران
بیوفا سرگرم و خوش وقت گشته دست جفا بر اهل وفا که کمال اعتصام بذروه اخلاص بادشاهی داشتند
کشاد و در همان محل محمد تبلیا بابا سعید قراجه قرا الجت را زخمی پیش میرزا آوردند و میرزا اینکه پیش آمده از حقیقت
حال وضاحت مآل او پرسید جواب داد که بابا سعید شاد است زخمی بمن رسانده آخر تفقدات بابا را
آن مکار بیوفا را تسلی داد و بعد ازان حسین قلی سلطان مهردار که از مخلصان فدائی بود بابا دوست
بیساول و جمعی گرفته آوردند و آن حق ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زده فرمود
تا در حضور او پاره پاره کردند و آن سرمایه دار گنجینه اخلاص در راه ولی نعمت خود جان رفتنی و حیات شدنی را
نقد وقایع نمود و تا ابد باین سعادت سرمد بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت و تاتخچی بیک را که از

میرزا از تبدیل شگفته شده پیس
دولت و معتمدم کوکه و جمعی را
بتعاقب تعیین کرده

اند امرای معتبر چغتی درگروه اهل حقیقت معدود بود آورده‌اند که ملاحظه او را نیز تیغ گذرانیدند بعد از آن
بیک بابای کولابی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد و قاسم حسین سلطان که داد حرام نمکی و کوردلی
در آن روز داده بود از ترس و وهم منافقان نادرست را دامن‌گیر است پناه بدامنه کوه برده ایستاد
و همراه اسپکی بر روی رفتن داشت و نذرای کریم‌تن حسن صدر و جمعی را فرستاده بدلاسا و مواسا آوردند و میرزا
از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمده و درینجا تختی جیبه خاصه آن حضرت پیش میرزا آورده و میرزا این
آورده جیبه اندیشه‌های تباه بیهوده را انجا طرح داده و از فرط شوق در جامه نگنجید و از انجا کوچ کرده کابل را محاصره
نمود و قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در استحکام مبانی قلعه‌داری اهتمام نمود و هرچند
میرزا او را بمواعید کاذبه صدق‌نما فریب میداد او حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی را نمی
گسیخت تا آنکه اراجیف جانگاه را درین میان شهرت داده و جیبه خاصه آنحضرت را فرستاده بصد عهد و پیمان
و درست و حرف و حکایت فریب آمیز بازی داده قلعه را گرفت و آن نوباوه چمن کاینات و گلدسته
بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را که بروایح اقبال روزافزون مشام امید روزگار را عطر می‌بخشید
و انوار خلافت ایزدی از مرآت ناصیه اقبالش می‌تافت از نافهمیدگی و کوتاه‌بینی مقید ساخت اما حمایت
ایزدی که مقارن احوال دولت آن حضرت است برسم قدیم آن بصورت خردی معنی بزرگ را از روی معنی در
کنف حراست و از روی صورت در پناه عطوفت خود داشته پیوسته نگاهبانی میکرد و میرزا کامران در
دار الملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکری بود و میرزا عسکری را جوی شاهی که اکنون
سعادت انتساب بلقب گرامی حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است جاگیر کرد این موضع بهجت
و دلکشا و برزخیست میان هندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیهای هند و بسیاری از خوشیهای ولایت که منهیان
بنام اقدس منسوب ساخته معموره والا گردانیده‌اند غزنین و آنچه در او بود ابقراچه خان داد و غوربند و آن
نواحی به یس دولت مقرر ساخت و همچنین مردم خود را جاگیر و علوفه تقسیم نمود و پایه و لیای دولت
بادشاهی در مقام گرفت گیر شد خواجه سلطان علی دیوان را مقید ساخت و دست تطاول گشاده بزور و جبر
از ین مردم نقد و جنس گرفته در سرانجامی بدسرانجامی خود شد و پیوسته از توجه موکب بادشاهی اندیشه‌مند بود

روزی بقرار و آرام نگذرانیده و مدار مهمات بر قراچه و خواجه قاسم بیوتات ماند و از راه ظلم و تعدی
بابایانی که سرنی سابا بنها یافته بهم رسانید غافل ازین که سو درم فرو رستان زر بزینت ده
بنای عمر کنانند و بام قصر اندای. قریب سه ماه باین حال گذرانیدند تا آنکه طنطنه نهضت موکب عالی
حضرت جهانبانی از بدخشان بصوب کابل بلندی گرفت میرزا از سپاهی و زمینداران هزاره و غیر
آن فراهم آورده با استعداد تمام روان شد بابا چوچک و ملا تغائی را در کابل گذاشت و حضرت
شاهنشاهی را که آثار سعادت و اقبال از ناصیه دولتش بمثابه هویدا بود که دراک و احوال آن خرد و بزرگ
و دوست و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بودند بجهت فرخندگی ذات و میمنت قدم یا بجهت مزید
احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت و ندانست که ایزد جانبخش جهان آفرین فرخندگیهای کونین را
که در ذات اقدس ودیعت سپرده برکات او بدوستان عاید است نه بر دشمنان کورانرا از تو تبا
چه فروغ چون کلام طفیلی بانجام رسید سلسله مقصود جنبانیدن و بقیه سوانح قدسیه حضرت جهانبانی را
برشته اجمال کشیدن ناگزیر است معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از
بدخشان و محاربه با میرزا کامران و قرین فتح نزول اقبال بکابل چون بسعادت روزافزون و همت
جهانگشای عرصه اندراب مخیم سرادقات اقبال حضرت جهانبانی شد و میرزایان بره نمونی سعادت کورنش مقدم
والای آن حضرت را شرف روزگار خود داشته بملازمت شتافتند چنانچه نگارش یافت آن حضرت
در اندک فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطری حق شناس و نیتی نظام بخش از راه کوتل
هندوکوه عزم توجه مصمم نمودند چون گروهی از منافقان تیره رای قرین رکاب دولت بودند آن حضرت
بجهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرود آمده بر زمین طبیعت رو نگاشته
سوگندی که در نظاهر پرستان سلسله صورت معتبر است در میان آورده در مقام آن شدند که هر گروهی را بطرزی
مخصوص سوگند دهند که در یکجهتی و یکدلی همراهی نمایند و فرمودند که اگرچه نگارنده صور حقایق اشیا قلم
صنع الهی است و پدید آرنده اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات بر جاده صدق و صفا توفیقات
ازلی و خاطر ملکوت ناظر ما از آن جمع است لیکن میخواهیم که دلهای اهل روزگار که جز سبب در نظر ندارند

اندکی بحقیقت گراید و چهرهٔ راستی در آینهٔ احوال ایشان جمال درستی نماید درین اثنا حاجی محمد خان کوکی که نه
عقل ادب شناس داشت و نه دل اخلاص گزین بعرض رسانید بطوری که حکم میشود همه سوگند میخورند
لیکن آن حضرت هم قسم یاد کنند که آنچه ما دولتخواهان از عالم خیراندیشی صلاح دولت در کاری ببینیم و
بعرض رسانیم گوش توجه داشته بعمل درآرند میرزا هندال که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله فهمی
نصیبه داشت گفت حاجی محمد این چه طرز حکایت گفتن و کدام قسم حرف زدن است مرزا خادمان بجد و نان بندگان و
بجداوندان امثال این سخنان گفته اند آن حضرت که معدن مروت و بحر فتوت بودند فرمودند که همچنین باشد
بهرطور که حاجی محمد خواهد و از عالم دولتخواهی بعرض رساند آن چنان کنیم بعد از تشیید مبانی عهد و تاکید
معانی میثاق از آنجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند چون موکب عالی نزدیک پیچ اشترگرام رسید
میرزا کامران بدستور معهود از نامعامله فهمی آماده پیکار گشت و جمعیت سرانجام داده روی بموکب
عالی آورد چون مسافت اندکی ماند حضرت جهانبانی عواطف ذاتیه را منظور داشته میرزا شاه خوانمیر
برکه را که از اجلهٔ سادات ترمذ بود پیش میرزا فرستادند و نصایح ارجمند که گوشوارهٔ گوش هوش
اهل دولت و اقبال تواند شد فرمودند خلاصه اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاه راه
موافقت گذاشتن از فرزانگی دور است حیف باشد که بر سر کابل این همه نزاع شود حقوق قدیمه و جدیده
را مرعی داشته طریق مصالحت و سبیل ملاطفت پیش گیر و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهی گزین سید
آداب رسالت را بواجبی ادا نمود صلح و صلاح را اقرار داد اما بشرط آنکه چنانچه قندهار بآن حضرت تعلق دارد
کابل بمن متعلق باشد باین شرط و عهد در ملازمت بوده متوجه تسخیر هندوستان میگردم چون آن حضرت
در مقام رافت و عطوفت بودند فرستاده را مرتبهٔ دوم باتفاق مولانا عبدالباقی صدر فرستاده
پیغام دادند که اگر درستی و راستی را آهنگ مصمم است و میخواهی که راه یکجهتی سپری صبیهٔ رضیهٔ خود را
در حبالهٔ ازدواج گوهر یکتای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی درآر تا کابل را باینها عنایت فرماییم و ما و تو
از روی وفاق و اتفاق ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شویم و آن ممالک را که محل شرور و آفات شده
مقام امن و امان سازیم هم کابل در معنی از ما و تو باشد و هم هندوستان میرزا میخواست پذیرای نصایح هوش

افزا گشته مواعظ دولت افزای بادشاهی را بگوش جان جای نداد لیکن قراچه قراجخت که مدار کار و بار
میرزا بر او بود قبول نکرد و گفت سر ما و کابل القصه درین روز چون سکر یلدوز مقابل میرزا بود که منجمان
دانایان اختر شناس مواجهه این جنگ کردن خود را بدست خود کشتن دادن است میرزا بلطایف
الحیل جنگ را بروز دیگر می انداخت و لشکر فیروزی مند خواهان جنگ بود لیکن حاجی محمد خان بجهت حضرت
جهانبانی مراعات خاطر او نموده در جنگ توقف داشتند و دولتخواهان حساب دان همت در نصرت
بسته عرصه آرائی نبرد را سعی می نمودند درین اثنا خواجه عبدالصمد و جمعی دیگر که در جنگ قبچاق از ملازمت
دور افتاده بودند فرصت غنیمت دانسته بشرف ملازمت پیوستند و تذبذب و برهم خوردگی لشکر مخالف را
بوقف عرض رسانیدند نیمی از روز گذشته بود که قدم وثوق در رکاب عزیمت آورده بتسویه صفوف
و ترتیب آداب جنگ از میمنه و میسره و قلب و مقدمه توجه نموده سامان شایسته فرمودند غول عساکر
والا بوجود مقدس بادشاهی مجد و جلال یافت و برانغار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت و جوانغار
بحسن اتفاق میرزا هندال صورت گرفت و هراول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم منتظم شد و التمش بتردد
حاجی محمد و جمعی دیگر از بهادران کارآزمای مستحکم گشت و از آن جانب قلب میرزا کامران بود و میمنه
میرزا عسکری و میسره آق سلطان و هراول قراچه خان افواج طرفین بر مثال دو کوه آهنین در جنبش آمده
نزدیک هم شدند مهتر سها که و جمعی از ملازمان اخلاص انتساب که بضرورت بعد از قضیه قبچاق همراهی میرزا
اختیار کرده بودند جلو ریز یکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند و نزدیک جوی جوری اول میرزا ابراهیم
از فرط دلاوری پیشدستی نمود بعد از آن سایر افواج قاهره متعاقب در آمدند و سپاهیان جانسپار
از جانبین در اویخته نخلهای فرد آزمای سرگرم کارزار شدند درین اثنا قراچه قراجخت بریده دست
رخش جهان نورد آوردند و ممکنان را از شرارت آن منافق فتنه انگیز نجات بخشیدند حکم عالی شد که سر
شوریده این حرام نمک را از دروازه آهنین کابل بیاویزند که موجب عبرت خودسران نفاق پیشه گردد
وانچه او بزبان خال خود زده بود که سر ماست و کابل آن قول بعمل درآید و از ثقات چنین مسموع شده که چندبار
از مخاذیل میرزا که باعث این فتنه اند وزرا گرفته میخواست که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانبانی آورد

که قنبر علی بهاری که از ملازمان میرزا هندال بود در قندهار قراچه برادر او را کشته بود از عقب میرسد و طاقیه او را بر
داشته شمشیر برفرق او میزند و می شکافد و سر او را بریده بملازمت می آرد درین عرصه دار و گیر و مصاف
زد و برد که اولیای دولت آخرین کار دانسته بجانبازی کمر همت بسته بودند میرزا کامران تاب مقاومت
نیاورده روی بفرار نهاد و از کوتل بادیج بجانب افغانستان آواره شد لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاده
اموال و اسباب فراوان بدست آوردند و اعدای دولت اسیر کمند سطوت و قتیل تیغ قهرمان گشتند و جمعی نقاب
عرق خجالت بر روی فرو هشته و اشک ندامت را شفیع خود ساخته بهزاران ملامت در زمرهٔ اولیای دولت
انسلاک یافتند و میرزا عسکری بدست بهادران عسکر اقبال افتاد و چنین فتحی که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه
تواند شد بتایید کارساز از پردهٔ غیب روی نمود و سرمایهٔ هزار گونه شادمانی شد اما خاطر قدسی مناظر از
ره گذر آن گوهر تاج شهریاری و اکلیل تارک تاجداری یعنی حضرت شاهنشاهی بغایت نگران بود که بسمع اقدس
رسانیده بودند که این نوبت میرزا کامران آن والا قدر عالی شکوه را همراه آورده است و باطن اقدس
از توزع و تفرق بهیچ گونه تسلی نمی شد تا آنکه حسن اختهٔ آن گلبن گلشن اقبال و سرو چمن سلطنت را بنظر اقدس آوردند
مقدم آن نور دیده را مقدمهٔ سعادت و اقبال دانسته بر سلامت حال و حصول آمال سجدات شکر بجای آوردند
و از غایت شوق بی اختیار آن نور پرورد الهی را در بر گرفتند و بعد از ادای آداب شکرگزاری بصدقات و خیرات که
شکر عملی است اقدام فرمودند و دلهای غربا و فقرا و ارامل و ایتام را بفیض احسان و انعام بدست آوردند و همگی
از بندهای جان سپار راجه از ذره کنار کامیابی دیدار آن قرة العین خلافت و چه بعنوان جلدوی نیکو خدمتیها شفقت
خسروانه بپایهٔ امتیاز بلند ساختند و بزبان مقدس حضرت جهانبانی گذشت که بعد ازین در هیچ یورش ازین نو باوه
چمن خلافت جدایی نگزینیم که در قدم سعادت اثر او هزاران دولت و میمنت مطویست و درین یورش این فتح از چندین
دا از میامن قدوم این گوهر والا میدانیم و مقارن این حال مسرت طراز دو شتر صندوقی بازی ساربان
در جنگ گاه پدید آمد حضرت فرمودند که هر کس الجه بی گیر دالجه با همین دو شتر باشد بس خود بدولت متوجه شده
مهار را گرفته فرمودند که شتر از ا بنشانند و بار بگشایند و ببینند که درین صندوقها چیست از اتفاقات حسنه
آنکه کتب خاصه پادشاهی که در جنگ قبچاق از دست رفته بود بتمام و کمال درین چند صندوق بود دپا چه هزاران شادمانی

شد و خواجه قاسم بیر بوتات که افروزنده آتش فتنه بود در اشتعال نایره این قتال باتش اعمال خود سوخت و جهه
تسکین سورت شور و شر گردید و دران روز فتح و فیروزی در باغ چاریکاران مجلس آرای عیش و عشرت بودند
چون بیامن توفیقات ایزدی ابواب نصرت گشوده گشت و شورانگیزان فتنه اندوز سزا یافتند بساعت خجسته
روز دیگر کابل مهبط برکات قدوم گرامی و مورد سعادات جاودانی شد اول در ارک کابل نزول
سعادت اتفاق افتاد و مخدرات تتق عصمت سعادت حضور دریافته شادکامیها بظهور رسانیدند و بعد
ازان بطریق معتاد ارته باغ را بقدوم میمنت بخش طراوت بخشیده درانجا بسرانجام ولایت و رعایت
رعیت و مراعات نیکو خدمتان یکدل و برانداختن منافقان دورویه اهتمام فرمودند و بیندار
بیک و حیدر دوست و مغل قابچی و مست علی قورچی را که کرات ازانها حرام نمکی ظاهر شده بود
صلاح حال انها و مردم منظور داشته بپاسا رسانیدند و همت والا بداد و دهش گماشته متعلقات
براکشتند و میرزا سلیمان را مشمول شرایف عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند و میرزا
ابراهیم را بجهت عنایت خاص چند روز نگاه داشته بعد از تمهید بساط نشاط برافرازی مقدمات مواصلت
اختصاص بخشیده به بدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان مسعود بآیین شایسته عفت قباب
بخشی بانو بیگم را که جبیه قدسیه خاندان خلافتست لوازم انعقاد ازدواج بظهور آید و ضمیر جهان آرای
بشمشیت انتظام مهام حال و مآل داشته هرکدام از ملازمان عتبه خلافت را بفنون مهربانی شرف اختصاص
بخشیدند اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهی و تفال نمودن در میان بساط آگاهی و درینولا که بتایید
الهی دار الملک کابل مقر اورنگ سلطنت و مهبط انوار خلافت شد بجهت انبساط خاطر موضع چرخ را
که از توسن لهو گرست نامزد حضرت شاهنشاهی ساخته بآن نونهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند
کارشناسان آگاه دل ازین عطیه غیبی بفرمان برداری چرخ فال زده کوس شادمانی بر چرخ نهم بلندآوازه
کردند و وکالت درخانه که اعظم ترتیبها و اشرف خدماتست بحاجی محمد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او
فرمودند اما ازانجا که او از تنگ حوصلگی بدمست نجاعت و مغرور اعتبار شده بود و اندیشهای نادرست
اورا همواره در زندان غم میداشت و پیوسته ناسپاسی کرده خواهشهای دور از کار که کارستان است

بظهور می آورد و حضرت جهانبانی از علو همت و فراخی حوصله که جهانی بیکران بود میگذرانیدند چه
نیت خیر آن فرمانده کامکار آن بود که نهال وجود انسان را که دست پرورده صنع یزدانی و نهال
برومند چارچمن تقدیرست بهر لغزشی از پای نتوان افکند علی الخصوص کسی که درمیان اقران بفزونی عقل یا
فراوانی شجاعت یا اعتباری دیگر از صفات کمال و صنایع شریفه امتیاز داشته باشد اما آن بدگوهر
بی دولت از تیره بختی و بیخردی این را زبونی انگاشته از اسباب مزید جنون خود میساخت و آن
حضرت همواره اغماض نظر فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند و بالجمله دران ایام سعادت فرجام
پیوسته ابواب داد و دهش و اسباب لطف و قهر که سررشته نظام عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است
گشاده و جمعیت بخش پراکندگیهای زمانه بوده سر برآرای فرماندهی و فرمانروائی بودند میرزا
کامران بعد از شکست از موضع اشترگرام ببدترین حالی که از نتایج حق ناشناسی توان شمرد و از ثمرات
کافرنعمتی توان داشت با هشت نفر که آق سلطان برادر خضر خواجه خان و باباسعید قبچاق و ترتاش اتکه و قتلق
قدم و علی محمد جوکی خان و ابدال و مقصود قورچی باشند از جانب ده [illegible] خود را سراسیمه درمیان افغانان
کشید و میرزا هندال و حاجی محمد خان و خضر خواجه خان و جمعی که بتعاقب آنها شتافته بودند اهتمام تمام
در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند افغانان سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند و میرزا باین اندیشه
انکه مبادا کسی بشناسد چار ضرب زده بلباس قلندری خود را بملک محمد مندزاوری که از ارباب معتبر
لمغانات است رسانید و او حقوق سابق میرزا را منظور داشته در مراعات احوال میرزا شد و میرزا از چنین
حوادث که هریکی نزد هوشمند تازیانه ایست قوی از بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن اصلا
متنبه نشده باز بر سر غفلت خود شتافت و طایفه از سپاهیان آدم صورت که نه دل حق شناس داشتند
و نه چشم حیا سرشت و همیشه کار ایشان فتنه سازی و حیله اندوزی بود و از راههای دور بار کرد و میرزا فراهم آمدند
چون این خبر دارروی معلی رسید اهل نفاق را بازار گرم و ارباب اخلاص را جگر خون شد در چنین وقتی مقتضای(?)
که آتش آشوب و فتنه زبانه آور بود حاجی محمد خان بی رخصت برخاسته بغزنین رفت حضرت جهانبانی
زمانه سازی و کمال قدردانی این چنین حرکت شنیع را [illegible](?) انگاشته التفات نفرمودند و بجهت دفع [illegible]

میرزا کامران جمعی از ملازمان عتبه علیه مثل بهادرخان و محمد قلی برلاس و قیدوق سلطان و جمعی کثیر از بهادران
جانسپار را تعیین نمودند چون عسکر اقبال نزدیک میرزا رسید میرزا خود را بسر دره‌های علنگار و علیشنگ
کشید امرا بتعاقب افتادند میرزا آن حدود را گذاشته بجانب افغانان خلیل و مهمند پناه آورد و پریشان
روزگاری چند که برو گرد آمده بودند باز از هم پاشیدند و افواج قاهره از موضع غزو و شهیدان بفتح و نصرت
مراجعت نمود و چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت میرزا قرار یافت بجهت مزید استیناس میرزا
سلیمان و ازدیاد عواطف خسروانی نسبتی بخاطر اشرف راه یافت خواجه جلال الدین محمود و عفت
مآب بی بی فاطمه را بجهت خواستگاری خانم صبیه میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند که چون این
نسبت بحضرت جهانبانی قرار یابد خاطر از مهم بدخشان مطمئن میشود و میرزا سلیمان را اتفاق و التیام تمام
استحکام یابد و میرزا عسکری را باو سپردند که بمیرزا سلیمان رسانند و بمیرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا
عسکری را از راه بلخ محمل سفر حجاز بندد و میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامی داشته در مراسم تعظیم
دقیقه فرونگذاشت و امتثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از ندامت
بلخ
و خجالت بودن این دیار بخود قرار نتوانست داد و بر راحله ناشکیبائی قدم در مرحله این
سفر دور و دراز نهاد و در سال نهصد و شصت و پنج در میان شام و مکه پیمانه عمر او پر شد و مسافت
زندگانیش آنجا سپری گشت و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جهانبانی را بآمدن مقدسات
بکابل و رسیدن ارکان دولت و کلان سال شدن آن عفت قباب قرار داده با عرضه داشتی
مشتمل بر عجز و انکسار آینده‌ها را باحترام بازگردانید توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی باطفای نایره
فتنه میرزا کامران بار دیگر از آنجا که عادت را طبیعت خامس گفته اند هرکه بعادت بد معتاد
شد مثل کژدم در نیش زدن بی اختیار است بتکلیف جمعی که در نهاد خود بد اندیش و شرارت انگیز
واقع شده باشند و در مزاج ایشان عادت با طبیعت اتفاق نموده باشد بنابرین مقدمه حق ناشناس
میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را وسیله سزای خویش گردانید
و جمعی از افغانان خلیل و مهمند و طایفه از اوباش که نیک از بد جدا نتوانند کرد بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج

درآمد و حضرت جهانبانی که آرام‌بخش زمین و زمان بودند فرونشاندن این شورش را اوجب مهام دانسته
عزیمت توجه براصل قرار دادند خواجه اختیار و میر عبدالحی را که از مقربان بساط عزت بودند بغزنین
فرستادند که منشور عاطفت رسانده حاجی محمد را از ظلمت بداندیشی بنور حق‌شناسی هدایت بخشند
و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندی
از اوباش بی سر و پا قلعه را که نزدیک چارباغ در حوالی جلال‌آباد است محاصره نموده آن حضرت بآمدن
حاجی محمد خان مقید ناشده بسرعت تمام بصوب جلال‌آباد توجه فرمودند میرزا کامران باستماع این خبر از روی
سراسیمگی فرار نموده باز خود را بر درهای کوه کشید و از آنجا براه بنگش و گردیز شتافت که شاید خود را
بحاجی محمد تواند رسانید که آن بخت برگشته بمیرزا الحق یکی داشت و سرگذشت حاجی محمد آنکه چون ایام ادبارش
قریب رسیده اند نیتهای فاسد از باطن خبیث او بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت فرستادهای بادشاهی
را بحرف و حکایت ناراست و وعده آمدن دروغ رخصت داد و قاصدی پیش میرزا کامران فرستاد که
تا چند در کوه و دشت سرگردان باشید زود خود را باینجا رسانید تا باتفاق کاری ساخته آید
قضارا که بیرام خان از قندهار بقصد ملازمت روان شده بود بغزنین رسید حاجی محمد که با خان مذکور
بود باستقبال رفته کرزرانه اظهار محبتی نمود که ببهانهٔ ضیافت درون قلعه برده قلعه‌بند نماید و خان متوجه
قلعه بود میر حبش که همراه حاجی محمد خان بود اشارتی بخان کرد که خان از آن اشارت بر غدر و کید او مطلع شد
عذری در پیش آورده فسخ رفتن قلعه نمود و بیرون شهر بر سر چشمه فرود آمد و حاجی محمد را بلطایف حیل مطمئن ساخته
همراه خود بکابل برد و عرضه داشت مشعر بر آمدن خود و آوردن حاجی محمد ارسال داشت و حضرت جهانبانی
چون بدولت شنیدند که میرزا کامران خود را بحدود کابل کشیده است بسرعت تمام متوجه کابل شدند
میرزا کامران یک منزلی کابل رسیده رسیدن خانخانان و آوردن حاجی محمد خان شنیده باز
سراسیمه خود را بجانب لمغان کشید روی حاجی محمد خواست که از دروازهٔ آهنین بکابل درآید خواجه جلال
الدین محمود که حکومت کابل باو مفوض بود نگذاشت که درون قلعه درآید و سخنان درشت پیغام داد و آن
خیره‌روی تیره‌رای را وهم غلبه کرده ببهانهٔ شکار قراباغ روان شد از کوتل منار گذشته خود را بباجگاه

رسانیده بود و دامن کوه هزاره و للندر بطریق ایلغار بغزنین شتافت مقارن این حال رایات نصرت اعتصام
حضرت جهانبانی که بدفع طغیان میرزا کامران متوجه کابل شده بود در سیاه سنگ نزول اجلال فرمود
و بیرامخان بزمین‌بوس سربلندی یافت حضرت جهانبانی حکم فرمودند که بشهر کسی درنیاید که تعاقب میرزا
مینماییم تا یکبارگی خلق خدا از تفرقه هر روزه نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجی محمد جمع نبود اتفاق اولیای
دولت برین شد که از حاجی محمد خاطر جمع نموده بدنبال کار میرزا کامران باید شد آن حضرت بشهر نزول دولت
ارزانی داشته بیرامخان را بجانب حاجی محمد تعیین فرمودند و خان ظاهر ساختند که تا بطریق مدارا کار ساخته
شود و پرده از روی کار برگیرد و بهر رنگی که بر آید حاجی محمد را بیاورد و بیرامخان بتدبیر شایسته او را بخود رام ساخت
و بعد از عهد و سوگند حاجی محمد در موضع کلکار آمده خانخانان را دریافت و خانخانان او را همراه گرفته
ملازمت آن فرمانروای جرم بخش عذرخواه آورده استعفای جرایم او نمود و بعد از آن بچهار پنج روز
بجانب لمغانات که گریزگاه میرزا بود نهضت عالی اتفاق افتاد باوجود آنکه تازگی چندین تقصیرات حاجی
محمد بخشیده بودند آن قبایح خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای تباه تر گام جرات نهاد و حرکات
شنیعه بظهور آوردن گرفت و خاطر مقدس را آزرده ساختند آن حضرت بخلق عظیم و فضل عمیم درگذرانیدند
و چون رایت اقبال بجلال آباد رسید میرزا به تکیه‌های کوه نور گل گریخت و هر کدام از متمردان فتنه‌انگیز
بگوشه خزیدند خانخانان را با جمعی کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند میرزا کامران بودن در حدود کوه
نور گل بخود قرار نداده بجانب نیلاب شتافت و خانخانان مراجعت نموده در دکه بزمین‌بوس کامیاب
شد و درین وقت نظر بمصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجی محمد و برادرش شاه محمد که در
بدآموزی و فتنه‌اندازی استاد حاجی محمد توانند شد حکم گرفتن فرمودند این دو برادر حق‌ناشناس که در
خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و در حرص و آز طریق ناسپاسی سپرده و در عوض کالای فاسد
خود بهای فراوان چشم داشته کفران نعمت می‌نمودند گرفتار ادبار خود شدند آن حضرت بمقتضای فرط
عدالت فرمودند که این خدمت‌فروشان پست‌فطرت در مدت ملازمت بطوع یا کره خدمتی که کرده باشند در
طوماری بقلم آرند و یکی از حقیقت‌شناسان بساط ملازمت جرایم و گناهان ایشان را در کتابت آرد تا بمیزان

عدالت حقیقت احوال این دو بدسرشت بر عالمیان هویدا گردد نامهٔ اعمال حسنهٔ ایشان نانوشته ماند واز
سیات آنچه در معرض تحریر آمد صدور دو گناه بزرگ بود که هریک از آن باستقلال سبب بستن وکشتن وبی نام ونشان
کردن میشد سبحان الله یک آدمی است که از نیکو خدمتی سرافکنده ولرزان می باشد که مبادا در راه قدر
نظرش بر کار افتد یا ساده لوحی رامظنه خدمت فروشی یا بدمستی در حق او استوار کرده هرچند شایستگی خدمت
افزون تر اندیشه این کار فراوان تر ویک آدمی است که ناکرده را بهای کرده میفروشد وبدکرداری را
بنیکوکاری آرایش داده وازابله طراری چشم بر احسان داشته در مقام خودآرائی می در آید وچون بان تجلی
حقیقت نفس الامر بر عالمیان ظاهر شد که این دونی دولت سزاوار باد افراه بدبهای خویش اند وقت که
از خبث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود نفس بهیمی وسبعی را که در بحر هیولای انسانی ایشان سر ایان
درشت به بند کمند از پیکر آدمی صورت انسلاخ داده بمحل لایق جای دادند وایشانرا بملک عالم الی از جهت
طبیعت خلاصی بخشیدند وغزنین بها درخان قرار گرفت وتتمه جاگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه
قسمت یافت وآن زمستان دران حدود بسیر وشکار اشتغال فرموده بزم آرای طرب وترتیب افزای
اهل عقیدت واخلاص بودند ودر اوایل موسم بهار که هنگام اعتدال امتزاج عناصر بود افغانان بی اعتدال
که همواره دران حدود بتمرد سر برداشته فتنه انگیزی وفساد اندوزی میکردند جمعی بادراک دولت ملازمت
واحراز سعادت آستان بوس سرافراز گشتند وگروهی بوسیلهٔ عرایض وپیشکشهای لایق در زمرهٔ اهل اطاعت
درآمدند وگرد فتنه وآشوب میرزا فرونشست حضرت جهانبانی از راه باد پنج باب باران نزول سعادت
فرمودند ودران شب که موکب عالی بنواحی باد پنج بود برف وباران عظیم شد وجمعی را آسیب رسید
وبعد از استیفای سیر وشکار دار الملک کابل مستقر دولت شد پیر محمد خان بانتظام مهمات قندهار
رخصت یافت وخواجه غازی جهت رسالت والی عراق باتحف وهدایا بهمراهی پیر محمد خان مرخص شد وولایت
غزنین وگردیز وبنگش وتومان لهوگر بمیرزا هندال مکرمت فرمودند وقندوز که میرزا داشت بمیر برکه ومیرزا
حسن قرار گرفت پیشتر از آنکه میر برکه بانجا رسد میرزا ابراهیم قندوز را از محمد طاهر خان بفسون گرفته
بود ومیر برکه برگشته بکابل آمد وحضرت جهانبانی خدمات پسندیدهٔ میرزا را تشخیص معاملات وساخته الحال را

میرزا هندال بغزنین مرخص شد
میر برکه بقندوز رخصت گرفت
شاهی وآخذ بخضر خواجه خان
یافت

باو واگذاشته شد و درین ایام بوسیله خواجه عبدالسمیع شاه ابوالمعالی در مجلس معلای بادشاهی راه یافته
بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالی خود را بسادات ترمذ انتساب میداد و حسن صورت او نیک
سیرتان خیراندیش را در اشتباه نیک ذاتی می‌انداخت و بی‌باکی او بر شجاعت او محمول میشد و لهذا منظور
نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی گشت چنانچه مجملی از بدمستیها و از سر بدر رفتگیهای او در جای خود
گذارش خواهد یافت نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسکین شورش میرزا کامران
بار دیگر و شهادت میرزا هندال میرزا کامران روزی چند در زاویه خمول و کم‌نامی بسر می‌برد تا آنکه
درینولا باز خواطر آرمیده از جهت شورانگیزی او برهم خوردگی پیدا کرد و از صادر و وارد بسامع علیه رسید که
باز از حدود نیلاب مراجعت نموده باتفاق طایفه از اوباش حدود جوی شاهی سر فتنه بر داشته است
آن حضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند و جاگیرداران نزدیک را حکم یورش شد و در اندک
فرصتی میرزا هندال بعز بساط بوس سرافراز گشت و فدائیان حق‌شناس و نعمت‌شناسان شکوه پیرای
گرد آمدند و حضرت جهانبانی بعزیمت اطفای فتنه نهضت اعلام والا فرمودند از استماع توجه موکب
عالی میرزا کامران ناکامی خود را بگوشه کشید و در زمانی که رایات اقبال نزدیک بسرخاب رسید
حیدر محمد اخته‌بیگی با اکثری از یکههای اخلاص پیشه بمنصب مراولی اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلی در کنار
سیاه‌آبی که میان سرخاب و گندمک واقع است فرود آمده بود میرزا کامران که در خود مقاومت
جنگ صف بندی ندید بر او شبیخون آورد حیدر محمد از روی سربری خود داد دلاوری و مردانگی داده کارزار
مردانه نمود و زخمهای نمایان که طغرای پسر فروی صوری و معنوی باشد باو رسید و ثبات پای نموده
جای خود را نگذاشت اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت میرزا کاری نساخته سراسیمه باز گشت
و بعد از چند روز که موضع جبیریار که از تومن بیک نهادست مضرب خیام دولت شد از آنجا که حزم و احتیاط
از لوازم آگاهی است مرچلها قسمت شده خندق و دیوار بستن سرانجام یافته بود و آخرهای روز دو افغان
خبر آوردند که امشب میرزا کامران با گروه انبوه افغانان قصد شبیخون دارد و حضرت جهانبانی آیین آگاهی
بجای آورده مرچال مردم تعیین فرمودند شب یکشنبه بیست و یکم ذی قعده نهصد و پنجاه و هشت ربع

شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از افغانان برار دوی ظفر قرین ریخت حضرت جهانبانی بر
بلندی که عقب دولتخانه بود سوار دولت شده ایستادند و غرهٔ جبههٔ عظمت و دردانهٔ افسر خلافت یعنی
حضرت شاهنشاهی را پیش خود طلبیدند ملازمان عتبهٔ علیه هرکدام در ملچار خود قواعد حراست و مراسم
شجاعت بتقدیم رسانیدند و پای تمکین مستقیم داشته دست اهتمام کشادند و آتش محاربه و قتال اشتعال
داشت و در اثنای این غوغا و آشوب عبدالوهاب یساول که در ملچارها گشته اهتمام میکرد تیری باو رسید شهید
گشت و همچنین بازار محاربه گرم بود تا آنکه ماه منیر که آیینه دار عالم است از مطلع اقبال سر بر کرده روی زمین را
به پرتو شعشعهٔ جهانتاب روشن ساخت نور فتح و نصرت از ناصیهٔ دولت درخشیدن گرفت و سپاه هزیمت
را غنیمت شمرده هرکدام پریشان و پشیمان گوشه و کناره بدر رفت و اولیای دولت کامیاب و کامگار گشته
لوای جمعیت برافراختند خواطر همگنان باطمینان همنشین گشته بود که ناگاه خبر ناخوش بدرود کردن
میرزا هندال خراب آباد جهان را بمسامع عز و جلال رسید عیش باطن تلخ شد و سرور خاطر بحزن متبدل
گشت آری رسم این جهان فانی همین است که اگر نفسی بشادی بر آمد زمانی دیگر دود اندوه از سینهٔ
سوختگان علم برآرد بیت فلک چشم از صبح روشن نکرد * که شام از شفق خون بدامن نکرد
نه شادی را دران مجال مهلتی و نه اندوه را دران رخصت اقامتی میرزا اگرچه ازین جهان بی ثبات گذشتی
و ازین سرای بی بقا گذشتی درگذشت اما سعادت شهادت دریافته هم نیکنام ملک صورت شد
و هم در عالم معنی بلند پایه گشت زهی اندک پذیر بسیار بخش که بر فتن جان مستعار چنین دولتهای پایدار
بخشد آن حضرت که معدن حق شناسی بودند از فوت چنین برادری ارجمند آن مقدار متحسر و متاثر
شدند که بعبارت و اشارت در نیاید و از انجا که خرد والا و دیدهٔ دوربین قرین روزگار آن حضرت
بود از جزع و فزع بصبر و تحمل گراییده به نزهت سرای رضا و تسلیم چاره گر خود آمدند و شرح این سانحه
جانکاه آنکه میرزا هندال از استماع خبر شبخون اهتمام ملچارها کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود
که غوغای افغانان برخاست در سر ملچار چندان افغان پیاده هجوم آورده بود که بگفت در نگنجد و جمعی
کثیر از افغانان درون ملچار میرزا در آمدند شب تاریک بود میرزا بدفع این گروه شیوه روزگار

اهتمامی می‌نمود و مردم سراسیمه بخبرداری اسبان خود شتافتند و درین اثنا میرزا خود روبروی افغانی شد

و بوزم گوکو جندی دیگر شرمنده نامردانگی و خجلت زده بدخدمتی گشتند و کار از تیر و کمان گذرانیده

پیکی نفس آویخت و بزور بازوی همت آن ازنا و مدبر را انداخت و برادران تیره بخت جرنده

نام افغانی از قبیله مهمند میرزا را بپا زخم تقدس ساخت بعضی از همراهان میرزا کامران نقل میکردند که

آن افغان بدگوهر شصت آویزی که شستهای خاصه میرزا ای درانجا بود گرفته پیش میرزا کامران برد و بندانست

که با کراین تیر زدهی و ولی باخته است وتقریر واقعه نمود میرزا را که نظر بران شصت آویز افتاد و دانست که قضیه چیست

و دستار بر زمین زد که میرزا هندال بشهادت رسیده است القصه روح میرزا در ان تاریکی شب بنادانستگی هدم

آباد و شب گیر بلند کرد و همان طور قالبش افتاده بود و درین اثنا بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می‌آمدند که

خواجه ابراهیم بدخشی را نظر درآمد که آن افتاده قلماقی سیاه در بر دارد چون شب تاریک بود و شورش باقی

چنانچه باید متوجه نشد باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جبه سیاه پوشیده بودند بر میگردد و ملاحظه

میکند میرزا را می‌شناسد از روی صبر و آهستگی که شعار خردمندانست میرزا را برداشته بخرگاه ایشان

آورده و در آنجا بدربانان سپرده و از حسن تدبیر در اخفای این واقعه جانکاه کوشیدهم درچنین شورش

و آشوب اعدا خویش وقت و چیره دست نشوند و اولیای دولت بیدل و خاطر شکسته نگردند و اظهار

کرده که میرزا بسیار زخم دار گرده اند و ضعف دارند و بقدر زخمی رسیده کسی درین نواحی شور و غوغا

نکنند و خود بر بلندی بر آمده از جانب میرزا مبارکبادی فتح میرساند و بر خاطر اشراق پذیر حضرت جهانبانی

پرتوی ازین معنی تافت القصه تابوت میرزا را در جوی شاهی بامانت سپرده بعد از چند گاه بکابل بردند

و در کدرگاه نزدیک بمرقد مقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پایان پای آن حضرت مدفون

ساختند و ملا خورد ذرگر که از مستبان میرزا بود مرثیه گفته مطلعش اینست و این تاریخ نیز ازوست

شبی خون جگر بر مردم چشم شبیخون زد ❊ سیاه دیده ام از ماه شد چون خیمه بیرون زد ❊ واین تاریخ میرزا از وست

هندال محمد شه فرخنده لقب ❊ تا کرد قضا شهید شد در دل شب ❊ شبخون بشهادتش چو گردیده سبب

تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب ❊ و میرزا نی صحبه بطرح تیم این تاریخ گفته که ❊ سروی از بوستان دولت رفت

ولادت میرزا در نهصد و بیست و چهار بود و درین باب گفته اند ع کوکب برج شهنشاهی بود تاریخ سال
و حضرت جهانبانی روز دیگر از آنجا بهمود تنزول اقبال فرمودند که خاطر جهان پیرای یکبارگی از شورش فتنه سازان
فارغ ساخته دار الملک کابل را بفر موکب عالی مهبط امن و امان سازند اختصاص ولایت
غزنین بحضرت شاهنشاهی و ارتفاع منزلت بعضی مستعدان دولت بخدمت وال چون آثار بزرگی
و فر فرمانروائی از اثمر پیشانی نورانی آن نوباوه شجره سلطنت و اجلال و گلدسته حدیقه خلافت و اقبال
یعنی حضرت شاهنشاهی از صنوبر سن و ریعان حال ظاهر بود درین زمان که از عمر ابد پیوند آن حضرت سال
دهم بود جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام محال جاگیر میرزا از غزنین و غیر آن نامزد حضرت شاهنشاهی فرمودند
تا ورزش فرمانروائی نموده در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و التیام این شاغل
جزوی استعداد آرای کل باشند و از غرایب قضایا آنکه پیش ازین بچند روز در تکتای ازدحامی که در ملازمت
حضرت جهانبانی سوار دولت میرفتند دستار آن نور دیده دولت که افسر تارک سعادت کونین تواند شد
جای خود گذاشته بود میرزا هندال حاضر شده از کمال اعزاز تاج بختیاری خود را در ان ازدحام عام از سر خود
برگرفته بر فرق فرقدان سای آن حضرت نهاده بود و دوربینان بارگاه جلالت ازین سانحه تفاؤل
جسته ایام تاجداری و فرماندهی شاهنشاهی را نزدیک شمرده مسرت پیرای خاطر بودند حق جل و علا از
یمن این خجسته عمل میرزای فرخنده مآل را بدرجه شهادت که عمر باقی و عیش ابد عبارت از آنست سربلند
گرداند و حضرت شاهنشاهی که نور پرورده الهی اند در گرد آوری دلهای مردم جهان آثار بزرگی و مهربانی
و قدردانی و آدم شناسی بظهور آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمد و بدست جاوید
کامیاب شدند نظم الهی تا جهان را آب و رنگست ، فلک را دور و گیتی را درنگست ، ممتع دارش از عمر جوانی
ز هر چیزش فزون ده زندگانی ، و عمده ملازمان میرزای مغفور که در ملازمت حضرت شاهنشاهی بنده در سلک
پیش قدمان راه اخلاص منتظم گشتند اسامی گرامی ایشان بدین تفصیل است محب علیخان نام قلی خواجه ابراهیم
مولانا عبدالله اوزبک تغائی سالخی قرغوچی جان محمد تغائی و تاج الدین محمود باریکی و تیمور تاش و مولانا نانی کرشانی الحال
بخطاب تمانی خانی سرافراز گشته بود و مولانا بابا دوست صدر که میرزا با او تمام توجه داشتند و بر جمال کمال

نیز از نظرکردهای میرزائی بود و دیگر خالدین دوست بهادر بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود لیکن چون در قانون
تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند او را از خبث طینت همراه نساختند و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در سلک
ملازمان میرزا بود اما بواسطه آنکه تند و تیز را نتوانست نگاه داشت مردود نظر حقیقت بین شده درین یورش سعادت
همراهی نیافت و چون درگاه این فروغ بخش گیتی عیار جوهر انسانیت است ازین مردم هرکه نیک سیرت پاک طینت
خیر نهاد بود کارش روز بروز بهتر شد و بمقاصد عالیه خود رسید و امید چنان است که در آن نشاه نیز فرخنده
عاقبت و نیک سرانجام باشند و هرکه بدگوهر بود دیده از کار او برداشتند و کارش بجای رسید که موجب عبرت جمیع
بدمستان غفلت گشت و چون موضع بهود مخیم سرادقات اقبال شد قلعه مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند
و حضرت شاهنشاهی را برای استحکام مبانی دار الملک کابل رخصت فرمودند که در آن عشرت سرا بوده
ورزش آداب سلطنت صوری و معنوی نمایند و خود بدولت و اقبال پیوسته در آن حدود کامیاب
نصرت ایزدی بوده از احوال میرزا کامران متفحص گشتند و قریب پنج شش ماه آن سرزمین جلوه گاه موکب
عالی بود و میرزا از بی استطاعتی هر روز مهمان قبیله میشد و هر شب بزمینداری پناه میگرفت و از منقصت
فطری در حجاب پندار مانده و از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولی نعمتی محروم بوده همواره اندیشهای
فاسد و خیالات محال بخود راه میداد و برخی از طایفه ظاهربینان که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهی بودند
از دانش آباد باطن غافل بوده گله حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی نوشتند و آن حضرت با وجود
آگاهی و دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر بر نشاء ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند و نصایح
و مواعظی که مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابوت باشد بر وجه تنبیه و احتیاط رقم زده کلک
عنایت فرمودند چه تربیت یافته دبستان ایزدی را نصیحت جهانیان چه احتیاج و خداپرورد را بامثال
این پند نامها چه رجوع و در آن منشور عطوفت این بیت شیخ نظامی مسطور بود، غافل منشین نه وقت بازیست
وقت هنرست و کارسازیست، اول پیش ملازاده ملا عصام الدین درس میخواندند چون بعشق کبوتر
مشغوف خاطر بودند ملازمان عتبه حضرت شاهنشاهی ازین آخوند شکایت کردند آن حضرت او را معزول فرموده
خدمت تعلیم صوری را بمولانا بایزید فرمودند و او باین خدمت اهتمام داشت لیکن چون ایزد جهان آرا ادب

پرورده خاص خود را نمیخواست که بعلوم صوری رسمی آلوده کرده خاطر او را ازین داعیه پرداخته متوجه کار
نمی ساخت و ظاهربینان تقصیر ارباب تعلیم فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند و آن مردم چون خیراندیشان
نیک ذات بودند سخن شکوه بدرجه قبول نرسید تا آنکه درینولا از پرتو اشراقات الهام ربانی جهان نگار
رسید که بجهت تعلیم آن ادب آموز مکتب ربانی قرعه در میانه ملا عبدالقادر و ملازاده ملا عصام الدین و مولانا بایزید
اندازند تا نقش دولت بنام هر که برآید او را خوندی متوجه بوده بسعادت این خدمت سربلندی یابد قضارا قرعه سعادت
بنام مولانا عبدالقادر افتاد و فرمان مطاع بر عزل مولانا بایزید و نصب مولانا عبدالقادر بدین خدمت شرف ارتفاع
یافت بر خردمندان دقیقه شناس پوشیده نیست که تعیین معلم در اینجا از باب رسوم و عادات است نه از تعیین
قسم اکتساب کمالات و اگرنه دانش پرور ایزدی را بتعلم از مخلوق و توجه بسبق چه نیاز و لهذا هرگز خاطر اقدس
و باطن مقدس متوجه تعلم صوری نبود و عمده حکم و مصالح تعلیم آن حضرت بحرف آموزی رسمی آنکه در زمان ظهور
انوار فیوضات غیبی بر جهانیان ظاهر شود که دریافت بلند این خدیو زمان آموختگی و ساختگی نیست
وهبی و الهی است که تکاپوی بشری را در آن مدخل نبوده و آن حضرت در آن زمان بجهت دوری ظاهری و فراوانی
دولت صوری اختصاص داشته از اظهار کمالات معنوی خود تجاهل عارف نموده اکثر اوقات ببازی
می پرداختند و در نقاب خفا کار هوشمندی میکردند بطوری که دوربینان روزگار را بر آن نظر نمی افتاد و آن
جا که همت بلند است نقاب کمال خود را از امور عظیمه ظاهری میساختند و دل در کاری می بستند که اگر
پیش اهل ظاهر حسن آن هویدا نمی بود اما اهل معنی از آن حکمتها می دریافتند از آنجمله پیوسته بر خلقت نغز عجیب
فطرت نظر گماشته تفرج گری عجایب قدرت میکردند و در تشکل و تمایل اعجوبه شتر که بزرگترین جانوران
آن سرزمین است نظارگی و تماشائی می بودند و در اطوار سلوک درویش نهادی نه او از بارکشی و بردباری
و نهاد رضا و تسلیم و کمال اطاعت و انقیاد و اگرچه مهار غیر بدست کودکی باشد و قناعت بر خار خوردن و صبر کردن
بر بی آبی اندیشهای معنوی در صورت بازی و پرده مجازی میفرمودند و همچنین خیل خیال بر عشرت آب تازی کر
اعظم اسباب ریاست و سرافرازیست نمی گماشتند و گوی کمالات و هنرپردازیهای صوری و معنوی را
بچوگان امداد قدسی و تربیت ازلی میربودند و گاه از بال گشائیهای همت در فضای هوای حق شناسی هوش کبوتر

بازی بنجات ملکوت مناظر آورده جهت دلربائی دلهای رمیده دانه می افشاندند و از شوق و وجد ظاهری این مشتی
بال و پر بتواجید ذوقی نموده مانند ارباب کمال بی پرده شوق پرواز عالم معنی می بودند و از طیران این طایران اوج
علو و دل بر بلند پروازیهای تیزپران سمای مقدس داشته در لباس بازی کار رعایت سامان میفرمودند گاه
بیک دوانی میل نفرموده بکار نفس می پرداختند بصورت بکبازی و بمعنی نفس آرائی بظاهر
دل بیک بسته بودند و باطن در اخلاق ملکی او حاضران بساط را راهبر میگشتند و هرچند در پرده پیکانگی
تکاپو میفرمودند و خود را بلباس ارباب ظاهر میداشتند اما خوشبوئی و روشنائی را نتوان پوشیده
پوسته نزد ایزدی از ناصیه سعادت پرای آن حضرت و تمایل بپیشوائی صورت و معنی از چهره نورانی آن برگزیده می یافت ح
حق هویدا بود روزی بدامن کوه سفیدسنگ بشکار اشتغال داشته بدست هر یکی از خدمتگاران نزدیک
سگان شکاری سپرده بودند که تیقاول باشند و چندی را بالای کوه تعیین فرموده بودند که از کوتهی دریافت
آهو از فراز انده بپایان آرند و چون آهو بتیقاولان رسید جمعی که بیک نفس شوم گرفتار بودند از کوتهی در
یافت صنعی سن صور برایشان نظر داشته بخوردنی مشغول شدند و سگان از وقت خود نگذاشتند
بحقیقت معامله آگاهی شد سلطنه معنوی در جوش آمد و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بطناب
در تمام لشکر بگردانند و جان بر سند تهرنشین شد که کهن سالان کار دیده متنبه شده انگشت حیرت
در دهان ماندند چون این واقعه بسمع اقدس حضرت جهانبانی رسید خاطر اشرف انبساط عظیم یافت و فرمودند که
عنقریب بسلطنت عظمی رسیده کامیاب دولت جاودانی میشوند شاهم خان جلایر میگفت که
روزی حضرت جهانبانی به بنده حکم فرمودند که رفته خبر بیار که آن نونهال بهارستان اقبال چه میکنند و در
چکارند چون رفتم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند و روی نورانی آن حضرت بغایت شگفته
و بظاهر چنان می نماید که بخواب رفته اند و در باطن با مقدسان ملاء اعلی در گفت و شنود اند و دست
مبارک ایشان گاه گاه بجنبش می درآید چنانچه اذا ارباب شهود در حالات مواجید بظهور میرسد و گاهی
در همان حال از زبان گوهرافشان بظهور می آمد که انشاء الله سبحانه خلاصه معموره عالم را در حیطه تسخیر در آرم
و حاجت مستمندان هفت اقلیم برآرم خان مذکور میگفت که چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید

فرو رفته حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد انجا نتوانستم ایستاد گوشه رفته متحیر بودم و خیده مرتبه
بدستور مذکور حرف سرائی فرمودند و دران ایام وضع پسندیده آنحضرت از کمال دوربینی و بلندفطرتی
چنان بود که هرگاه کسی از خوش آمدگویان تیره رای که جز سود و زیان خود نشناسد بلکه سود خود را در زیان
خود داند اظهار کردی که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند یا فرمان روای زمان گردند بغایت ناخوش می آمد
و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود خود را دولتخواه مینمایند حاشا که از دولت خاطر دولتخواهی بهری
داشته باشند بگفتار شدن حضرت جهانبانی بد من می اندیشند و سود دنیای مرا در زیان دین می اندوزند
بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته سر شور افزائی دارند چه سعادت دینی و دنیوی فرزندان آنست
که همیشه نیت و خواهش و اعمال شان در آسودگی پدر بزرگوار مصروف باشد و درازی عمر گرامیش خواهند
که هرکس با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود و نیاز
خرد والا و طینت پاک و نیت درست این بزرگ صورت و معنی زا و بالجمله بزرگی و بختیاری از ظرف
ماند و بود و نشست و خاست آن حضرت میدرخشید آنچه بزرگان تجربه آموز بسعی فکر و نظر دریابند
و بدست آرند این پرورش یافته نظر ایزدی را بادنی توجهی در بدیهه میسر بود و هر دانش و حکمتی که آموختگان
و ورزش کنند کارزاید بدشواری فراهم رسد این مظهر غرایب قدرت را بی تامل و تفکر دست
میداد و حکمت آزین نور باصره سلطنت و خلافت چشم امید روزگار را روشن میساخت و بر استقامت
طبع و متانت دانش این نورپرور الهی ثناخوان بود و تا هنگام ظهور خلافت در مظاهر و هنگامه متنوعه در مطالعه بالغه
محتجب و مختفی بوده همواره درین حصن معنوی و حرز الهی از زحمت مکر و کید بدخواهان ایمن زیست
بیگر و بد عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهسود به بیرون قبایل افغانان که کمین گاه فتنه میرزا
کامران بود درآمده بودند پتهان چون در موضع بهسود موسم زمستان بآخر رسید و صولت سرما باشتها پیوست
و معلوم شد که میرزا کامران با معدودی در قبایل افغانان بسر می برد اکثر امرا برین شدند که اکنون
میرزا را قوت مقاومت و قدرت منازعت نمانده مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و
جانسپاران کار را آنجا گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند و فرقها و در بنیان بساط

رتبه معروض میداشتند که چون هوا اندک رو باعتدال نهاده اگر رایات نصرت ارتفاع نهضت بقبایل
افغانان بتاخت و تاراج روند هرآینه مصلحت وقت خواهد بود و تا این گروه بداندیش که سرمایهٔ فتنه و فساد اند
تنبیه بر اصل نیابند بصوب کابل توجه فرمودن از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران که در میان طوایف
پنهان میگردد و اسباب توزع آماده میسازد بدست می افتد و هم بیخ آشوب منافقان دیگر برکنده می آید
حضرت جهانبانی را این رای قوی تر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده بدرقهٔ فتح و نصرت سوار
سمند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبایل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق اعدا افشانند
جمعی از بهادران متهور و تیغ گذاران جرار مثل محمد خان جلایر و سلطان محمد قواق و شیخ بهلول و شاه
قلی نارنجی را با یشلیقی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر بگردند و دران شب هوا بقدر برودتی
داشت و راه دور بود بجهت آسایش خدم و حشم در میان راه فرود آمدند و سحرگاه بدولت سوار
شده متوجه گشتند چون قبایل جابجا پراکنده فرود آمده بود معلوم نیشد که میرزا در کدام قبیله است
در اثنای این تردد هاشم علی قلنجاق و بابا خزاری که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد مندراوری
میرفتند بدست اولیای دولت افتادند از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است هاشم علی بابا را
در غلط انداخته غیر قبیله که میرزا در آنجا بود نشان داد و بابا گفت او ترسیده است نمیداند که چه میگوید
میرزا در فلان قبیله است و من سرکرده می برم در اول صبح صادق پیشروان موکب دولت بنواحی آن
قبیله رسیده بتاخت و تاراج برداختند و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند و زن و فرزندان
قوم فتنه نهاد را بند کردند و در خیمه که میرزا بخواب رفته بود جمعی از بهادران درآمدند و شاه قلیخان نارنجی
از مدعیان این معنی است که در اینده آن خیمه من بودم و دو کس دران خیمه بوده اند یکی بدست افتاد و دیگری
بصد اهتمام خود را بیرون انداخت چون بر توضیح در پرده دری آمد ظاهر شد که بدست افتاده پیک ملوکست
که میرزا را با او رابطهٔ نظری بود و میرزا بدر رفته بود و جمعی از افغانان او باش مثل شیخ یوسف
گرانی و ملک سگی و جمعی دیگر بجنگ ایستادند و خاک رسوائی بر روز کار خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب
و اموال بدست اولیای دولت افتاد و پیشتر از آنکه رایات اقبال برسد فتحی چنین روی داد و میرزا بجهت قرار بودن آن

حدود ننداوه متوجه هندوستان شد و چون خاطر اشرف از تادیب اهل تمرد و تنبیه ارباب عصیان فراغ
یافت و بعنایت ایزدی فتحی غریب که مقدمه فتوحات تواند شد مبرا آمد ازین سرزمین ظفر آیین دولتکام
مراجعت نموده بمنزل بهود و رود اقبال فرمودند و چون بیقین پیوست که میرزا بجائی که پیش از آن نا
حق ناشناس تواند بود برآمده متوجه هندوستان شده است حضرت جهانبانی از آن منزل بسعادت کوچ
فرموده بباغ صفا که بهار چمن آرایش طرب فزای خواطر و صفابخش نگارستان بواطن توان گفت بزم افروز
مجلس جاه و جلال گشتند چون ایام شکوفه بود و آغاز کوکبه بهار و طراوت خیابان و لطافت جویبار گره
کشای ضمایر جمعی از مخصوصان را برگرد کی علی قلی اندرابی بدار الملک کابل فرستادند که آن شگوفه بهارستان
اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را باتفاق مخدرات تتق عصمت و مطرات سرادقات عفت بحضور اقدس
آورند تا بوسیله مشاهده بدایع نوبهار و مطالعه صحایف گلزار برای دهشناخت نقشبند ازلی محکم گشته
اساس شکر تمهید دهند در اندک فرصتی حضرات رفیع الدرجات مخفوف حضور و سرور رود سعادت فرمودند
و آن حضرت شکر مواهب نامتناهی که مستجلب مزید نعم منعم حقیقی است بجای آوردند و بعد از بسط بساط انبساط افراط
شوق عنان توجه منعطف داشته در مسعودترین ساعتی بدار الملک کابل نزول اجلال فرمودند توجه حضرت
شاهنشاهی بغزنین و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسمانی بخشیدن. چون حضرت جهانبانی
روز بروز لایحه رشد و کاردانی از ناصیه اقبال حضرت شاهنشاهی در افزونی می یافتند در یولا که زمان
ابتدای روزکار بود رای جهان آرای بموجب الهام ربانی این تقاضا فرمود که آن نوباوه چمن خلافت را
بنظام روزی چند از خود جدائی تجویز فرمایند تا هم عیار بزرگی این گوهر والا گرفته آید و هم فراخی
حوصله و سعت مفهوم همگنان شود و هم در آداب فرمان روائی ورزش بهم رسد چه در هنگام صغر سن
و آنگاه در ایام جدائی هرکه هوشمندی را پیش رو خود ساخت در جمیع اطوار سلوک بزرگانه نماید و بزرگی
خود را منظور نداشته بخردان دوربینان طرق نصفت و معدلت بسپرد و باتصال معنوی اکتفا فرموده از
دوری صوری ملول خاطر نباشد هر آینه آن ذات بدیع که هر یکتای خلافت تواند بود و چون جلایل صفات
مذکوره از لوحه پیشانی مظنون بل متیقن بود در اوایل سال نهصد و پنجاه و نه هلالی حضرت شاهنشاهی را بدولت

وسعادت به غزنین فرستادند اتکه خان و خواجه جلال الدین محمود و تمام ملازمان میرزا هندال درین یورش
مسعود ملتزم رکاب دولت اعتصام بودند سررشتهٔ سرانجام جمیع مهمات صوری برای رزین خواجه مخصوص
بود مدت شش ماه باکامی و شادمانی گذرانیدند و چون پیشوائی صورت و معنی از ناصیهٔ اقبال ظاهر و لایح بود
همواره اعمال پسندیده و خصال ستوده که در سن بزرگی از سال خوردان جهاندیده بدید نیاید از آن جوان بخت
فرخنده طالع بظهور می آمد و پیوسته بزینت ذرات از حق پرستی گرد دلهای کشیده و همواره بگرد آوری پراگنده
دلان سلسلهٔ صورت توجه عالی مبذول میداشتند و پیوسته در استرضای طایفه که در شهرستان تجرد بتصرف عظیم اشتغال
در تهذیب اخلاق و شناخت ایزد کماهی بر بسته راه فقر و فنا پیش گرفته اند و از راحت و الم و مدح و ذم
اهل عالم یکسو شده معاملهٔ خود را با یکتای بی همتا درست کرده اند آهنگ می میفرمودند در غزنین دران
زمان بابا بلاس از مجذوبان حق شناس مستغرق بحر شهود دوام محو استغراق بوده در کنج عزلت
و زاویهٔ خمول بسر می برد مکرر بدیدن او توجه میفرمودند و آن راست بین کارخانهٔ تقدیس پیشوای
صورت و معنی از سواطع پیشانی مطالع نموده بپادشاهی ظاهر و باطن تهنیتهای میفرمود و بشارتهای
طول بقا و مژدهای علو مراتب میداد و چون خاطر اقدس از سیر و شکار غزنین نزدیک بود که فراغ یابد
بموجب اشارهٔ حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمستقر جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند
و سبب طلب آنکه حضرت جهانبانی پیوسته در کابل انتظام بخش مهمات بودند و اوقات گرامی تقسیم و توزیع
میفرمودند و لحظه از روز و شب ببطالت و تعطیل مصروف نمی ساختند و با وجود دادبخشی و دلجوئی شکسته دلان
و سایر کار و بار سلطنت بملاحظهٔ مزید شوق و انبساط بسیر و شکار نیز توجه میداشتند روزی بجدو که
موضعی است از مواضع دلگشای کابل برسم شکار سوار شده بودند بحسب تقدیر از اسب جدا گشته عنصر
مقدس آن حضرت آزردگی تمام دریافت از آنجا که هوشمندی قرین دولت و ارجمندیست از روی حزم و عاقبت
اندیشی منشور طلب حضرت شاهنشاهی در ساعت عز اصدار فرمودند و بقدوم میمنت آثار آن قدسی نژاد
که جمع سعادات در قدمش تعبیه نموده اند عنصر قدسی آن حضرت را کمال صحت و عافیت کرامت شد عزیمت

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بنگش و تادیب گردن کشان آن ولایت و لوای عزیمت

افراختن بهندوستان و بدست آوردن میرزا کامران و رجعت بکابل و دیگر وقایع در زمستان او اواخر سال نهصد
و پنجاه و نه حضرت جهانبانی را عزیمت بنگش رو به مصمم گشت که آن حدود بنسبت کابل تعلق است در
ضمن این نهضت تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیروزی اثر بنیز سطوت چنبر جهانگشای بود و بجهت
خجستگی و فرخندگی مورد فتوحات غیبی مظهر کرامات ازلی حضرت شاهنشاهی را درین یورش دولت
افزای چون اقبال قرین خود ساخته بجانب گردیز و بنگش نهضت فرمودند و طوایف افغانان متمرد و تنبیه تادیب
شایسته یافتند و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقتران افتاد و اول قبیله که تاخت رفت قبیله افغانان
عبدالرحمانی و آخر افغانان برمزیدی بود و فتح شاه افغان که از حمق و نادانی کمان دانائی بر خود کرده در اضلال
گمراهان بود و از صدمات افواج قاهره بادشاهی فرار نموده با جمعیت خود بدر رفت بشمان و جمعی
کثیر که از جلال آباد متوجه موکب عالی بودند دو چار شد جمیع اموال و اسباب او نصیب این دولتمندان گشت
و خود زخمی گریخت و در اثنای زد و گیر و تاخت و تاراج وکلای سلطان آدم گکر که سرور سردار گروه
گکران بود عرضه داشت او را آورده شرف بار عزت یافتند مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سر
گردان باین حدود آمده است و مرا که هوای دولتخواهی در سرست نمیخواهم که میرزا در آوارگی
اوقات بسر برد اگر این حدود مخیم سرادقات اقبال گردد او را بشرف بساطبوس مشرف ساخته
جهة تدارک جرایم گذشته ملازم عتبه دولت گردانم و خود نیز لوازم بندگی بجای آرم پوشیده
نماند که گکران از طوایف بسیارست و در مابین آب بهت و سند توطن دارند در زمان سلطان زین
الدین کشمیری ملک کد نام از امرای غزنین که بحاکم کابل نسبتی داشت آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان
گرفت و بعد از و ملک کلان پسر او جانشین پدر شد و بعد از و پسر او بیر نام کلانی الوس خود یافت
و بعد از و تتار نام ناظم قبیله خود شد و او را با شیر خان افغان و سلیمان پسرش منازعت عظیم روی داد و خود
از منتسبان این دودمان ابد انتساب چه در زمانی که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تسخیر هندوستان
فرموده بودند در ملازمت حضرت آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود و علی الخصوص در جنگ رانا
سانگا جانفشانی نموده و او را دو پسر بود سلطان سارنگ و سلطان آدم و بعد از سارنگ کلانی آن گروه

بسلطان آدم رسیده و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گکر متابعتی بنفاق میکردند القصه مقارن این حال سلطان
آدم گکر جوکی خان که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود زمین بوس نموده عرضه داشت میرزا
مشتمل بر چرب زبانیهای بی ته گذرانید محرر این مجموعه هوشمندی ابوالفضل که مباشر تسوید واقعات
این دودمان کرامت چون همت در شرح احوال و نشر اخبار دولت پیرای حضرت شاهنشاهی بسته و از
جهت سیرابی تشنه لبان این داستان گرامی از آدم تا این دم که عهد ولی عهد عالم است از سلسله
علیای این دودمان خلافت بطفیل می آرد ذکر مجملی از ناکامی میرزا کامران و نزول مکافات یافتن و
از کردهٔ خود بیش ناگزیر است اگرچه این شگرفنامه را پایه ازان بلندتر است که امثال این امور دران
اندراج یابد اما برای سرانجام سخن در نشیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن آرائیست بر مسامع مستمعان
این سوانح غیبی که هریکی ازان واعظ منابر قدس است پوشیده نماند که چون میرزا کامران دران
معرکگاه که در پیش ملاغ شکست یافته بهزاران تک و پوی خود را از دست تیغ گذاران صف
شکن خلاص ساخته بدر رفت دیگر نحو د قرار بودن نداد و از تباهی خرد که نتیجه حق ناشناسیست
با وجود چندین ادبارات که هریکی هادی شاهراه سعادة تواند بود خود را بملازمت این چنین خدیو
مهربان بسیار بخش نرسانید و درین هنگام که بایستی گرد ندامت و پشیمانی بر چهرهٔ احوال او نشسته و
بوسیله عجز و خجالت خود را بآستانبوس شرف ساخته تدارک تقصیرات نمودی از بخت واژگون
متوجه هندوستان شد که پیش سلیمان بن شیرخان که بکفران نعمت ذاتی از بادهٔ غفلت و سرخوشی
غرور راخته دماغ بود در رفته کومک ادبار خود آورد سبحان الله چه غفلت است این که بدشمن جانی خود
رجوع کرده که بکار چنین دوست بزرگوار تباه سازد و خوار بها نخود قرار داده پیش او رود و خواهد که بد
کاری او با ولی نعمت خود ستیزه کاری نماید کوتاهی سخن آنکه اندیشهای نادرست میرزا را برین آورد
د با معدودی راه هندوستان گرفت و از نواحی خیبر شاه بداغ را پیش سلیمان فرستاد و او در
حوالی قصبه ملاد از قصبات پنجاب بود فرستادهٔ میرزا آنجا رسید و ادای رسالت نمود سلیمان انجاح
مرام میرزا را از حوصلهٔ خویش افزون دانسته مدارائی پیش گرفت و جزوی خرج مصحوب او روان ساخت

وقرار داد که در همان حدود بوده انتظار برند که کومک از دنبال میفرستم و خزینه تعین بحکیم محمد زمان ده
پیش میرزا نرسیده بود که علی محمد اسب را نیز پیش سلیمخان روانه کرد و بعد از ده روز سخن گرگو ستی
از آن لایق چون میرزا اظهار کرده بن رسید برخود آواز خان و مولانا عبد الله سلطانپوری
وجمعی از امرا را باستقبال فرستاده و بروشنی تمام لایق دشمنان و سکان در کاه بنا شد میرزای ناعاقبت
اندیش بآن وضع آن سر کروهٔ افغانان را دریافت همراه ان میرزا بابا کوچک بوده ملا شفائی و بابا
سعید قبچاق و شاه بداغ و عالمشاه و حسن قلیخان و صالح دیوانه و حاجی یوسف و علی محمد اسب و ترتاش
و عالیخان و ابدال کوکه و جمعی دیگر از اوباش ناپسندیده روزگار که نامهای اینها نابرده به و چون کردار حق
ناشناسان باندیشهٔ کافر نعمتان بر صواب نیست و عاقبت وخیم دارد هر چه این گروه پیش آمد
نتیجهٔ اعمال ایشان بود میرزا از بدسلوکی این گروه بی دانش آزرده بود و همواره در خلوت شاه
بداغ را که تحریض و ترغیب در آمدن کرده بود سرزنش کردی و چون سلیمخان خاطر از مهمات پنجاب
جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا را که بچشم نگاه میداشتند و پیوسته اظهار رخصت میکرد
و صورت نمی بست بمواعید نادرست همراه گرفته روان شد باندیشه آنکه در یکی از قلاع حصینهٔ هندوستان
مقید سازد میرزا از کومک مایوس و از رخصت ناامید چون دانست که حال چیست اندیشهٔ گریختن بخود
قرار داد و جوکی خان را که از معتمدان میرزا بود پیش راجه بکهو که در دوازده کروهی ماچهواره بود
فرستاده در استخلاص و استعانت زد و او فرستاده را بشایستگی پیش آمده پناهی میرزا قرار داد
روزی که سلیمخان از آب ماچهواره گذشت میرزا در جامهٔ خواب خود یوسف افتابچی را گذاشته با یاعید
قرار داد که تا زمانی در از چیزی میخوانده باشی تا مردم دانند که میرزا در خواب است و خود تغییر لباس داده
و برقع بر رو افکنده از طرف سراپرده بدر رفته با من قرار داد شتافت و راجه او را بآیین لایق دید
و چون خبر امن لشکر بتفحص میرزا اشتید پیش راجه کلور که در آن نواحی محکم ترین محال بود فرستاده و نیز
بواسطهٔ هراس از دشمنان خود میرزا را بدرقه داده بجانب جمو روان ساخت و راجه جمو از دور اندیشی
زمین دار انه میرزا را نگذاشت که بولایت او در آید میرزا سراسیمه و سرگردان

متوجه ولایت ماکوت شده و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تیغ و منع کرده در لباس زنان بهمراهی افغانی
کاروان علاف بجانب کابل روان شد و باندیشهای ناصواب سلطان آدم گکر را دید که شاید این جماعه را
متفق ساخته کار ناساختنی از پیش برد و او دولتخواهی درگاه منظور داشته بلطایف الحیل میرزا را پیش خود
نگاه داشت و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد و میرزا نیز علامات نومیدی از جبهه احوال این الوس مشاهده
نموده ناگزیر براه کرنت شتافته و از راه احتیاط عرضه داشتی چنانچه گذارش یافت ارسال داشت
و هرچند میرزا تدبیرها انگیخت که شاید گکران را در فتنه اندازی با خود متفق سازد صورت نبست از بدر رفتن
خاطر آن رمیده بود که مغزی نداشت و نیز از حراست این قوم و از واماندگی خویش بدر رفتن را دشوار میدانست
ناچار همت در بدراهی این گروه بسته روزگار میگذرانید و بیدانست دولتی را که تایید ایزدی
آرایش دهد و حمایت الهی نگاهبانی نماید بدخواه تیره رای مراندیشه تباه که در حق او نماید خاسر و خایب
گشته در نکال ابد فرو مانده هرچه آنرا سود خود اندیشد زیان بیند و مصداق این حال احوال میرزا کامران است
چنانچه مجملی گذارش یافت چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرض رسانید یورش هندوستان
تا ولایت گکران مصمم شد و خواجه جلال الدین محمود را بحراست و حکومت ولایت کابل فرستاده خود
بدولت و اقبال نهضت فرمودند و حضرت شاهنشاهی را برای تمشیت مهمات صوری و معنوی و میمنت دینی
و دنیوی همراه موکب والا کرده شد و کمر عزیمت بر میان همت بستند که کار میرزا کامران را بانجام رسانند
و عالم را از شور و شر او ایمن سازند و چون اعلام نصرت اعتصام بحدود سند رسید قاضی حامد را که قاضی
اردوی ظفر قرین بود پیش سلطان آدم فرستادند که پایه قدر او را بادراک بساط بوس سربلند گردانند و میرزا
نیز نصایح و مواعظ هوشمندانه که زنگ خلاف و شقاق از آیینه دل او بزداید خاطرنشان سازد و بعد از آنکه
رایات اقبال از آب سند عبور فرمود اثری از سلطان آدم بظهور نیامد همانا که اندیشهای زمینداران ناصواب
پیرامون خاطر او میگشت آنحضرت منعم بیگ را پیش او فرستادند که بسخنان دلاویز دلاسا نموده به بشیر تعلقات
آورد و میرزا نیز سخنی چند که راهبر سعادت او بود رسانند و مکنونات ضمایر ایشان را از چهره حال تفرس
نموده حقیقت جنیات سرایر را معروض دارد منعم خان رفته کارنامه دانش خود بظهور آورده و بعد از افسون

واقعه سلطان آدم میرزا را همراه خود گرفته در نواحی پرگنه دولت زمین بوس شرف امتیاز یافت
و آن حضرت شب را زنده داشته انجمن آرای عشرت شدند و میرزا کامران با وجود چندین جرایم که
هریکی مستوجب عقوبت عظمی تواند بود مشمول انواع التفات شد جمیع امرای دولت خواه و دانشوران
خیر اندیش بموقف عرض رسانیدند که اگرچه رأفت و عاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی و عطوفت
والا همین تقاضا میکند که گناهان بزرگ در درگاه معلی طلبان عفو پوشند اما عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم
مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را بسزای اعمال رسانند تا گرد غرارت او از چهره سلامت سلطان
رفع شود شایسته دور اندیشی و دوربینی آنست که آسایش ظاهری یکی را که بدخواه باشد بر آسایش چندین
خلایق که بشرف دولتخواهی اختصاص داشته باشند نگزینند اگر جهت جبر خاطر شکسته دلان و اندمال
جراحت سینه ریشان نقش فاسد ظالمی از نگارخانه عالم محو سازند دیوار معدلت را از اختلال خصوصا
در ضمن آن صلاح هزاران کار مندرج باشد هر آینه محو ساختن این صورت بطلان مطابق رضای ایزدی
و موافق نظام کل خواهد بود و آن قدر کفران نعمت و طغیان فتنه نشده است که بامید بهبود باز بحال او
پرداخته کرده را ناکرده انگارند کار از اندازه گذشته و طاقتها طاق شده لایق بحال او و خلایق
آنست که او را از ملک عدم باید ساخت تا خلق خدا از هزار گونه بلا نجات یابند و نامه اعمال او سیاه
تر نگردد چه مدتی مدید میگذرد که از آشوب این شریر نفس فتنه سرشت اموال خلایق در معرض نهب و غارت
حادثات آمده و عرض و ناموس عالیان بباد فتنه رفته و جان چندین مردم خاک بها گشته و جوهر
اخلاص که زیور اعناق زمره خواص است در غبار آشوب ناپدید شده اکنون صلاح دولت که این چنین
کسی را از چنگال وبال این عقوبات خلاصی بخشیده خلایق را در ظل معدلت آسایش بخشند حضرت
جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحت مسبب الاسباب انداخته درین امر اقدام نمی فرمودند که آن مبدع جهان
آرای با وجود قدرت کامله چنین بشری را ابقا نماید البته مبنی بر غرضی و مصلحتی است و با این همه باریک
بینی نصایح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی منظور نظر حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب این معنی نمیدادند
اما باز از آنجا که انواع خونریزی و فتنه انگیزی از آن سفاک بی باک دیده بودند مکرر در طلب خون او اهتمام

و اجتهاد نمودند و درین باب استفتا کرده بسجلات مفتیان مسجّل و محضرها بخط اکابر دین و دولت و اعاظم
ملک و ملت مرتب ساخته بنظر اقدس درآوردند حضرت جهانبانی آنرا پیش میرزا کامران فرستادند
میرزا چون نامهٔ اعمال و محضر مکافات افعال خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردمی که امروز بر قتل
من مهر کرده اند هم ایشان مرا باین روز نشانده اند حضرت را عرق مهربانی بحرکت آمده نگذاشت که با هجوم
عام و حصول چندین بواعث و دواعی حکم بر خونریزی او فرمایند مدّتی مدید سر بگریبان تأمّل و تفکّر داشتند
و عاقبت الامر بجهت مصلحت جمهور انام در حق او حکم خاص واقع شد و او را از نظر انداختند و بجهت این
کار علی دوست باربیگی و سید محمد پکنه و غلام علی شش انگشت مامور شدند اینها بخیمهٔ میرزا درآمدند میرزا تصور کرد
که بقصد کشتن می آیند در ساعت مشت کشیده و بعلی دوست گفت میرزا آهسته باشید حکم بر قتل نشده اضطراب
از برای چیست بر مقتضای عدالت که شما پیش ازین سید علی و جمعی دیگر را بی گناه نابینا ساخته بودید چشم
خود آن مکافات را ببینید میرزا که این سخن شنید حکم آن حضرت را بدیده قبول کرد و دراز کشید تا آنکه میل
کشیدند و سر و چشم میرزا را که دیدبان دل فتنه سرشت او بودند از بینش معزول ساختند و این مخلصان
فرمان بر جهت احتیاط نیشتر هم بیشتر زدند میرزا بشکرانهٔ جانبخشی دم نزد و آن حضرت از عطوفت ذاتی
رقّتها فرموده بپیشتر روان شدند و بسخنان بلند مهرافزای بر زبان حقیقت ترجمان گذرانیدند و این قضیهٔ عطوفت
در اواخر نهصد و شصت بوقوع آمد و خواجه محمد مومن فرنخودی تاریخ این قضیه را نیشتر یافته بود و میرزا همان
روز کس پیش منعمخان فرستادند که میخواهم که بهر زبانی که دانی و بهر روشی که توانی بیک ملوک را برای خدمت
من از حضرت التماس کنی آن حضرت همان لحظه مبذول داشته روانهٔ خدمتش ساختند و میرزا کمال توجهی که
باو داشت دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد و این بیت خواند ٭ هر چند که چشم برفت پرده کشیده است
بینا است بچشمی که بسی روی تو دیده است ٭ و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجه اقدس را بتنبیه زمرهٔ ای راه
جانوهه که سرکرده بودند معروف داشتند و آن بی سعادتان گردن کشی کردن اراده داشتند و از قلادهٔ
اطاعت عاطل داشته و بهادران نصرت پیشه کارزار کرده بویرانهٔ عدم آوارهٔ گشتند و از عساکر اقبال خواجه
قاسم مهدی و چندی دیگر بپایهٔ شهادت سربلندی یافتند و چون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر که سالها

کمون ضمیر اشراق تنویر بود مصمم گشت و امرا مصلحت وقت نمیدیدند و بچاه و زندان تشبیه داده مذمت
کشمیر سخنانی میگفتند که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید درینوقت که از استماع طنطنهٔ نهضت عساکر
اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان پدید آمده سلیمان با استعداد فراوان متوجه بنگالت ازین
طرف استعداد جنگ خانجه باید و شاید بعمل نیامده اگر پیشتر رویم و لشکر افغانان نزدیک رسد اورا
گذاشته رفتن و بکشمیر در آمدن چه مناسب باشد که شاید کار کشمیر بدیر کشد و درین صورت اگر افغانان تیره
رای سرورها استحکام نمایند کار بجا می انجامد لایق دولت آنست که از اندیشهٔ این یورش بگذرند و چون
اهل نفاق از میان ما دور شده اند متوجه دار الملک کابل شده و براصل تهیهٔ جنگ نموده قدم همت برکاب
نصرت در آورند و به نیروی اقبال روز افزون بآسانی دمار از روزگار افغانان تیره بخت برآورند
آن حضرت بعد از استماع این سخنان اصلا گوش بر گذارش مصلحت بینی گذارندگان سخن نداشتند حضرت
شاهنشاهی را بجهت حراست دار الملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرموده خود عنان عزیمت
بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند بدآموزی امرای سوداگر مزاج که جز بر منفعت خود
نظر نمیبندازند اکثر ملازمان و سپاهیان امرا صاحبان خود را گذاشته متوجه کابل شدند و در
ملازمت حضرت غیر از اشخاص امرا دیگر کسی نماند ازین حرکت شنیع که از راه اخلاص و انقیاد بس دور بود
جمعیت آباد خاطر اشرف مشوش گشت و جمعی از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را
برگردانند و اگر کشتن احتیاج شود دریغ موقوف ندارند و درین اثنا تفاؤل بقرآن مجید جستند قصهٔ
یوسف صدیق برآمد و از رخصت یافتهای سخن که در ملازمت بودند هرکدام در تعبیر آن سخنی میکردند تاملی
داشتند خواجه حسین مروی بعرض رسانید که آنچه در باب کشمیر میگفته آمد که حکم چاه و زندان دارد
راست نموده است چه قصهٔ یوسف ازین هردو معنی خبریست روشن چون بی اتفاقی همراهان بوضوح پیوست
بی اختیار فسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجه عالی مبذول داشتند و چون کنار دریای سند مخیم
اقبال شد میرزا کامران التماس رخصت سفر حجاز نمود چون درینوقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب
همت جهان آرای بود مرخص ساختند شبی که رخصت میفرمودند از آنجا که بزرگانه بزرگی زیبنده و خوش

تا ساعتی با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ارزانی داشتند میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام

اول این بیت خواند شعر کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید ٭ که سایه همچو تو شاهی فکند بر او

وبعد ازان این بیت بر زبان میرزا رفت شعر بر جانم از تو هر چه رسد جای منت است ٭ گر ناوک جفاست و گر خنجر ستم

اگر چه این بیت شاکی جانب شکر دارد اما سخن شناس دریابد که از شکایت لب ریزست آن حضرت که جهان

مروت و مهربانی بودند اینها منظور نداشته رقت‌ها فرمودند و بر زبان الهام بیان گذشت که عالم الاسرار

والخفیات آگاه است که این کار که نه باختیار من واقع شده بغایت شرمنده ام کاشکی این حالت

از شما نسبت بمن پیشتر ازین شدی میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازهٔ گناه خود و مقدار

مراحم خسروانی دریافت و در مقام نیازمندی و شرمندگی در آمده از حاجی یوسف پرسید که درین

جا چه کسانند او حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیک خان و منعمخان و بابوس بیک و خواجه

حسین مروی و میر عبدالحی و میر عبدالله و خضر بیک و عارف بیک میرزا گفت یاران همگواه

باشید که من اگر بی گناهی خود دانستمی درچنین وقت شریف که آن حضرت تشریف دارند بجل کردمی

اما یقین من است که مرا استحقاق هلاک بود جانبخشی کرده رخصت سفر حجاز می نمایند بر تفضل و منت

آن حضرت هزار شکر بجا آرم که هنوز بقدر بدی و بدعهدی من مکافات نفرموده اند و بعد ازان سفارش

فرزندان خود پرداخت و آن حضرت بگشاده روئی و خوش خوئی قبول نمودند و میرزا را مشمول

عنایت با دشاهانه ساخته وداع فرمودند و چون قرار یافته بود که میرزا در حضور اظهار رقت

نکند خود را حفظ میکرد و همین که حضرت متوجه دولت خانه شدند میرزا بهای‌های بگریست روز دیگر

حکم شد که هر که از ملازمان همراه میرفته باشد منع نیست درین تنهائی همراهی نماید هیچکس اقدام

ننمود آنان که لاف دوستی میزدند ترک آشنائی کردند چلمه کوکه که از کمال حقیقت و وفا بدولت

حضرت شاهنشاهی خطاب خان عالم یافته رخت هستی را صرف کار ولی نعمت خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه

شرح آن در جای خود گفته آید ایستاده بود و دران ولا سفر می حضرت و منظور عواطف خسروانی بود حضرت

جهانبانی فرمودند که چلمه کوکه همراه میرزا میروی یا پیش ما می باشی باو جود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت

بادشاه طریق وفاداری بر لذات صوری مقدم شناخته بعرض رسانید که لایق بحال خود چنان می بینم
که درین تاریک روزهای بینوائی و تیره شبهای تنهائی در خدمت میرزا باشم آن حضرت که محک آدم
شناسی و میزان حقیقت سنجی بودند حرف وفاداری او را بغایت پسندیدند و با وجود آنکه خدمت
حضور او پسندیده بود رخصت دادند و آنچه از نقد و جنس برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود
حواله او فرموده پیش میرزا فرستادند و بیک ملوک با آن نسبتی که داشت از چند منزل برگشته بملازمت
رسید و بر خاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد و با قبول صورتی که داشت مردود نظرها شد و میرزا
از راه دریای سند به تته رفت و از آنجا بمقصد شتافت و حج دریافت و در یازدهم ماه ذی الحجه
در منا سال نهصد و شصت و چار لبیک گویان اجابت دعوت حق نموده محمل عدم بست چون سلسله
سخن میرزا کامران در هم نوردیده آمد اکنون بر مقصود شتافته تحریر میرود که چون موضع بکرام که به پشاور
شهرت دارد مورد خیام نصرت شد قلعه آنجا را افغانان بدنهاد ویران ساخته بودند متوجه شدند که
قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولت خواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند که سرانجام این
قلعه مقدمه فتح هندوستان است اگر چه امرا مشتاق کابل بودند نمیخواستند که بهیچ وجه درینجا توقفی واقع شود
حضرت جهانبانی توجهات پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعه سعادت اساس التعمیر
فرمودند پهلوان دوست میر بر بحکم عالی مرحلها را بجمیع امرا قسمت نموده بزودی صورت اتمام پذیرفت
سکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند و بعد از آن افغانان
هجوم عظیم بران قلعه آوردند و سکندر خان داد مردانگی و قلعه داری داد و افغانان بی بهره پریشان
گشتند و چون اوایل سال نهصد و شصت و یک کابل بفر قدوم پادشاهی رونق تازه یافت و مخدرات
تتق عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکبادها فرمودند آن حضرت بر زبان اقدس راندند
که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود است اما قضیه میرزا کامران مبارکباد ندارد و گر بدست خود
قصد چشم خود کرده ایم و با اولیای دولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت و عبد الرشید خان حاکم
کاشغر که پیوسته مذکر قرب و قرابت بوده در مراسم یکجهتی اهتمام داشت سوانح احوال نوشته مصحوب

کار دیوانیان روان ساختند و در همین ایام که آن حضرت بمهمات مالی و ملکی اشتغال فرموده بلطف
و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته در گرداوری رضای ایزدی اهتمام داشتند شب چهارشنبه پانزدهم جمادی
الاولی این سال بعد از گذشتن دو دانگ بطالع قوس از ستر معلی ماه چوچک بیگم فرزند گرامی متولد شد آن
حضرت نام او را محمد حکیم نهادند و چون بعضی تاریخ این مولود را ابوالمفاخر و بعضی ابوالفضایل یافته بودند
همه کنیت آن فرزند مقرر شد و ابواب شادمانی و مسرت گشاده مراسم شکر ایزدی بجای آوردند
و در همان نزدیکی از مقدسه دودمان عصمت خانش صبیه چوچق میرزای خوارزمی فرزندی بوجود آمد
نام او سلطان ابراهیم نهادند او بزودی آهنگ عالم قدس نمود [illegible] بود بر [illegible] آسمان کرم
زادن و فروزش بهم نزدیک توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و مراجعت
دولت و اقبال در عنفوان زمستان این سال بجهت آنکه جمعی از فتنه اندوزان از جانب بیرامخان سخنان
غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند رفتن قندهار را بر رفتن هندوستان تقدیم فرموده
متوجه قندهار شدند و حکومت کابل بعلیقلیخان اندرابی تفویض فرمودند و نور پرور ایزدی قرة العین
خلافت قوة الظهر جلالت حضرت شاهنشاهی تا غزنین بمشایعت تشریف سعادة ارزانی داشتند و وکلای
آن حضرت که منتظم مهمات غزنین بودند بلوازم مهمانداری سرگرم خدمت شدند و چون رایات
جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود آن تازه نهال حدیقهٔ اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدوم میمنت
بخش عشرت آباد دولت ساختند بیرامخان که خلعت سعادتش طراز ارادة داشت موکب گرامی پادشاهی را
از نعمتهای عظمی دانسته آداب شکر بجای آورد و با دلی مملو از اخلاص پا از سر ساخته بده فرخی قندهار
بموضع شور اندام بشرف زمین بوس سربلندی یافت و یقین آن حضرت شد که در حق او آنچه گفته اند
از صدق پرتوی نداشته و در ساعت مسعود قندهار از فر موکب عالی رونق گرفت جشنهای رنگین و بزمهای
دلکشا ترتیب یافت و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه ابوالمعالی و منعمخان و خضر خواجه خان
و محب علیخان و میر خلیفه و اسمعیل دولدی و حیدر محمد اخته بیگی و جمعی دیگر بودند و از اهل سعادة خواجه حسین
مروی و مولانا عبدالباقی صدر و بعضی دیگر سعادة حضور داشتند بیرامخان در آداب خدمتکاری و لوازم نیاز

باشتی دقیقه فرو نگذاشت و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت و درین مدت با آنکه بحسب سرکار خاصه
بادشاهی درکار بود همه را بیرم خان سرانجام نموده منت برجان خود میداشت و جمیع ملازمان درگاه را
در منازل نوکران خود فرود آورده لوازم مهمانی ایشان بهاجان منازل متوقن ساخته بود و همیشه حضرت
جهانبانی دران چند گاه در تنزهات حسی و عقلی و ترفهات صوری و معنوی بوده التذاذ میگرفتند و همواره
بزم آرای خاطر بعیش و عشرت بجای مواضع دلکش بوده زاویهای درویشان و کلبهای صفا کیشان را باقدام عقیدت
می پیمودند و فراخور حالات و مقامات افاضات و استفاضات روا میداشتند از انجمله مکرر بصحبت مولانا زین
الدین محمود کمانگر که از بزرگان سرشکن نفس اماره بود میرسیدند و کلمات قدسیه از طرفین مذکور میشد
و اشارات و بشارات بر حصول مهمات و مرادات عاجله و آجله فرا میگرفتند و خواجه غازی که برسالت
ایران رفته بود و پیشتر از قدوم موکب عالی با تحف و هدایا بقندهار آمده بود بشرف ملازمت سربلند
گشت و از نیکو خدمتی بمنصب اشراف دیوان امتیاز یافت و درین نزدیکی معظم سلطان از زمین داور
آمده بخدمت عالی مشرف شد و مهتر قرا که از معتمدان محمد خان حاکم هرات بود نیز با پیشکشهای گرامی ادراک ملازمت
نمود و عریضه عقیدت بنظر اقدس درآورد و مشمول جلائل التفات شد و از برای مصلحت ملکی و نشاط خاطر در
نواحی شور انداز طرح شکار قمرغه افکندند و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد و تفاول بحصول مرادات
گرفتند و از قضایای ناملایم که در قندهار سانح شد کشته شدن شیر علی بیگ بود بدست شاه ابو المعالی و
مجملی ازین سانحه آنکه دران نزدیکی شیر علی بیگ پدر پیقرا بیگ بر سرنگاری رخصت از والی ایران شاه طهماسب
آمده ملازمت کرده بود و شاه ابوالمعالی بدمست باده تقرب و مدهوش جام غرور و شجاعت خود شده
و پای از دایره اعتدال بیرون نهاده بدمستیها کردی و ازانجا که تعصب تنگ اهل خروج دماغ عقیدت او را
پریشان ساخته بود مکررا در مجلس حضرت جهانبانی بر علانیه میگفت که من این رافضیک را خواهم کشت و آن حضرت
از تربیتی که داشتند این را مطایبه پنداشته التفات بآن نمی فرمودند تا آنکه شبی آن بدمست باده تعصب
قصد آن بیگناه کرده خون آن نامراد بخاک ریخت آن حضرت را بسیار ناخوش آمد لیکن علاقه خاص مجازی
که ساتر عیوبست آن حضرت را از مجازات آن تباه کردار متقاعد ساخت و چون حسن اخلاص بیرام خان

بوضوح پیوست و برجهانیان روشن شد که برجادهٔ اطاعت و نیکو بندگی ثابت قدم است قندهار را که کنون
ضمیر انتظام بخش آن بود که بمنعم خان مرحمت شود از آن اندیشه عنان گردانیده به بیرام خان مستقیم داشتند انتظام
و زمین داور را از خواجه معظم تغییر فرموده بهادر خان برادر علیقلی خان عنایت فرمودند و چون خاطر جهانگشا از
مهمات ملکی فراغ یافت بنهضت تسخیر هندوستان بدار الملک کابل نهضت عالی فرمودند و بیرام خان رخصت
یافت که سرانجام این یورش نموده زودترین وقتی خود را بموکب والا رساند و ولی بیگ و حاجی محمد سیستانی را
که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش فراهم می آوردند قرین رکاب دولت ساختند و تره بیگ
بروضهٔ غزنین حضرت شاهنشاهی نور پرور و سپهر آگاهی بدولت و اقبال استقبال فرمودند و نود از قران السعدین
انتظام یافت و محمد قلیخان برلاس و اتکه خان و جمعی دیگر بشرف کورنش استسعاد یافتند و در اواخر سال نهصد
و شصت و یک فضای دولت افزای کابل بقدوم والای آن فرمان روای زمان و سعادت بخش زمین و آسمانی
گرفت و دران ایام منعم خان را باتالیقی حضرت شاهنشاهی پایهٔ امتیاز بلند ساختند اگرچه نظر برسم و عادت
این نام بر او نهادند اما در معنی آن پیر را طفل وار بدانش آموزی دولت پیش آن مظهر عقل کل فرستادند
منعم خان آداب شکر این عطیهٔ عظمی بجای آورده جشنی دلکش آراسته کرد و پیشکشهای لایق بنظر در آورد و اسباب
تفاخر و اعتبار خود را سرانجام داد و درین سال الغ بیگ برادر سلطان از جانب فرمان روای ایران رسید
و تحف و هدایا بنظر اشرف گذرانده باعث مزید انبساط شد و آن حضرت پیوسته بلوازم داد و دهش
پرداخته در سرانجام یورش هندوستان بودند در اثنای این اندیشه جهانگشا یکی از درویشان که بولایت
اشتهار داشت جفت موزه بطریق تحفه فرستاده بود حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه فتح هندوستان
تفاول گرفتیم چه زبان زد عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پا بیت و فرمودند که
این تفاول مثل آن تفاولیست که حضرت صاحب قرانی فرموده بودند و آن چنین است که دران سال که
از ماوراء النهر بفتح خراسان متوجه شده بودند چون موکب منصور باندخود رسید سنگی اتفاقا درویشی
دران قصبه بصفای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرمودند درویش
سینهٔ گوسفند را برسم ماحضر آورده پیش آنحضرت گذاشته است آن حضرت بقربان باطعزت فرمودند

کرما ازین سینه بفتح خراسان تفاول کرفتیم چه خراسان را سینهٔ روی زمین کفته اند و دوم عید رمضان
بود که بیرام خان بشرف ملازمت استسعاد یافت و آن حضرت بجهت مزید انبساط و فرط عنایتی که باو
داشتند مراسم عید را اعاده فرموده جشنی دلکش تر از عید ترتیب فرمودند و درین روز بهجت
افروز که عیار چابک سواران باد پیما و تیراندازان موشکاف میکرفتند آن شهسوار میدان اقبال
نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد که زمانی از نشاط آباد خود را
بقبق انداختن مشغول دارند و تیزدستی و تیراندازی خود را بنظارهٔ پنهان هویدا ساخته صورت
پرستان عالم جسمانی را بشاهراه عقیدت خوانند دفعهٔ اول قبق را که کاردانان تجربه کار در زدن
آن عاجز بودند نشانهٔ تیر توجه ساخته عقد کوی زرین را بخدنک موشکاف دو نیم ساختند از وقوع
این امر غریب از حاضران بارکاه عزت بر آمد امثال این امور در دیدهٔ ظاهربین بدیع نماید اما آنان که
با بخت بیدار بدیدهٔ معنی تماشای اسرار معنوی این خدیو عالم می نمایند از دیدن امثال این امور
چه تعجب انکه معدن بوالعجبهای معنی باشد از ظهور عجایب صوری چه قدر کار باشد و بیرام خان
در باب قبق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیدهٔ مطبوع ترتیب داده در جشن عالی بعرض اقدس رسانید
و این مطلع از آن قصیده است ٭ عقد قبق ربود خدنک تو از کمک ٭ کرد از هلال صورت پروین تهاب یک

صح البیاض

و درین ایام انبساط که اندیشهٔ تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه میداد عرایض بطلب اخلاص از
هندوستان آمد و خبر کذشتن سلیمخان و سایر مرج و مرج آن ممالک بمسامع عز و جلال رسید

مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود چون رشتهٔ کلام باینجا کشید
ناگزیر همت واقعه نویس آنست که برسم اجمال احوال هندوستان گذارش یابد تا محرمان
انجمن معنی را حالت منتظره در پیش نیاید مجملی از احوال هندوستان آنکه چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول
نهصد و پنجاه و دو شیرخان پنج سال و دو ماه و سیزده روز بتغلب و تسلط حکومت باستقلال کرده
بکشمه بعدم خانه شتافت پسر خورد او سلیمخان بعد از هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست
هشت سال و ده ماه و هشت روز تکاپوی ریاست می‌نمود لختی اوقات در جنگ عادل خان
برادر کلان و خواص خان پرداخت و از غلامان شیرخان بود و بابله طرازی و کربزی و تصرف
کردن اموال مردم و اندوختهای عالم را با ادانی و اسافل دادن در خواطر و عوام بولایت خود را
مشهور ساخته بود و چون مخالفت باآقای خود هرچند او باطل باشد میمنت ندارد ارباب خلاف را
کار بجائی نرسید و زمانی با طبقه نیازیان که ایالت پنجاب داشتند و سرکرده آن مردم هیبت خان
افغان بود زد و گیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعاب جبال کشمیر در کوهها فرو رفتند و شطری
اوقات بنزاع طبقهٔ گکران مشغول بود و چون این طایفه از ملازمان این طبقه متغلبه نبودند و نیز دم
از دولتخواهی این دودمان مقدس میزدند کاری نساخت و دستی برایشان نیافت و بنای
قلعه رهتاس که اساس آن شیرخان نهاده بود باتمام رساند و در میان جبال سوالک فال
بد بجو زده مامن و پناهی انگاشته قلعهٔ مانکوت بنیاد نهاد و زمانی دراز از اوباش افاغنه
و بدمعاشی خود متوهم شده در قلعه گوالیار بسر می‌برد اگرچه بار عیت سلوک بهنجار میکرد اما سپاهی
جمعیت آزرده میداشت و بتاریخ بیست و دوم ذی قعده نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در
یکی از اعضای سفلی از انقلاب ماده حادث گردیده بود درخت هستی بربست بوصیت او فیروز خان
نامی پسر او که خرد سال بود جانشین شد و بعد از چند روز مبارز خان که خالوی این فیروز خان بود این
بیگناه را بزاویهٔ عدم فرستاده خود دم حکومت زد و نام خود محمد عادل نهاد و او پسر نظام خان
که برادر خرد شیرخان مذکور است بود و از غرایب آنکه این نظام را یک پسر و سه دختر بود و بر حکومت

آقای

رسید و شوهران آن سه دختر بپایه ایالت رسیده اعتلا یافتند یکی سلیمان مذکور بود و دیگری
سکندر سور و دیگری ابراهیم سور که احوال این دو بر سبیل اجمال مذکور خواهد شد و هیمو که از بدگوئی و بد
اندیشی و سعایت در مزاج روسای جهان که متفحص احوال جهانیان می باشند خوش می آید بمرتبه که آن
خوش آمدن عیوب بدنهادی و شرارت ذاتی را از نظر دوربین شان می پوشد از پایه ادنی
بمدارج علیا رسیده بود و وکالت این ستم پیشه را که پیوسته بلهو و لعب و تمتعات نفسانی پرداخته
از احوال عالمیان غافل بود پیش گرفت و شورشی در جهان پدید آمد و سخن باینجا گذاشته مجملی از
احوال هیموی مذکور بیان را انشا و اب کردن [?] مناسب می نماید ای جویای بدایع قدرت الهی نظری
دور انداز و عبرتی از احوال هیمو بگیر او بظاهر نه حسب داشت و نه نسب نه از صورت بهره
و نه از سیرت نصیبه همانا که ایزد بیچون او را بجهت کمالی معنوی که از دیده وری بالغ نظران روزگار
پوشیده بود بپایه بلند رسانید یا بواسطه سزا دادن بدکاران روزگار بدکارتری را گماشت
بازی آن بدنهاد کوته قد دراز اندیشه در ریواری که از قصبات میوات است در زمره بقالان فرومایه منسلک بود
و از روی نسب در جماعه ڈهوسر که فروترین طایفه بقالان هندوستان است انتظام داشت در پس کوچها بزاران
ای تنگی [?] نمک شور فروختی تا آنکه بلطایف الحیل خود را در سلک بقالان سرکار سلیمان کرانی که از احوال او گذارش
یافت در آورد و بکارنامهای که بزبت [?] رفته بسلیم خان خود را ببدگوئی و کاردانی روشناس گردانید
داخل ملازمان گشت پیوسته مردم را در بلا انداختی بظاهر وا می نمودی که برای صاحب خود دولتخواهی میکنم
و بباطن برای خود بازار اخذ و جر گرم میداشت و خانه خود را از مال مظالم بصورت می آراست حاشا حاشا
برای آقای خود اسباب وبال بر انجام میداد و بدست خود تیشه بر پای خود میزد اینچنین ارکان دینی را اسباب
خطای افتد چه این گروه فراوان هستند چون احوال جویای مردم که بدذاتان سخن چینی را چه برای دانستن
احوال مخفیه مردم و چه برای سزای بدکاران دیگر در پیش خود جای میدهند اگر چه جهدی در باطن خود میکنند
که بوسیله ایشان قصد عرض و ناموس مردم نیک اندیش دولتخواه نشود اما این طایفه ظاهر آرای خراب
باطن اوقات را دریافته برای فایده خود بسبب زبانی قصد دولتخواهان می نمایند و این طبقه علیها

بواسطهٔ افزونی مشاغل زنان عهد غافل شده بلغت و کوی این بدنهادان بدولت خواهان بدگمان
شده وزرا بهندام اساس دولت خود میکوشیدند و با بلداین بدنهادان باندک فرصتی از کمال غلط نمای ذرغلط
سلیمخان جای گرفت و در اکثر مهمات ملکی و مالی دخل پیدا کرد و چون پیمانهٔ عمر سلیمخان پر شد و نوبت
ریاست تیره کاران هندوستان بمبارزخان مذکور که برادر عم سلیمخان بود قرار گرفت این فرمانروای خبر
از کار جهان یافت جمیع کارخانهٔ حکومت در پیش خود گرفته بامارت عظمی رسید و از مبارزخان که
در افواه السنه بعدلی اشتهار دارد جز نامی نماند نصب و عزل و داد و ستد از پیش خود گرفته و از
دوربینیها که داشت غیر از این شیرخان و سلیمخان و فیلی نه اینها را بدست آورده و در پراکنده ساختن
آنها و غیرهای آنها می با دست درازکرد و از بندهای پست فطرت معامله نافهم او را پرستش نموده در
رواج کار او سعی میکردند روزی چند بخطاب بنت رائی سر نخوت برافراخت و لختی اسم راجگی بر خود بسته
بهنائی کبرماجیت کلاه کج نهاد و از تهی مغزی و کوته حوصلگی نام بزرگان بر خود بست و از دوراندیشی نام
سلطنه بر عدلی اکتفا نموده با مخالفان او محاربات عظیم کرد و از جرات و جلادتی که داشت فیروز جنگ
آمد و کارنامهای شگرف و مراسم پیکار ازو بظهور پیوست و شجاعت و کار سرکردن زبان زد مردم شد
تا آنکه رفته رفته کار او بجایی کشید که روی جرات و جلادت بجانب موکب عالی حضرت شاهنشاهی آورد و چون
ذات مقدس معیار جمیع نیک ذاتان و بدنهادان است عیار این قلب گرفته آمد و بانوار عدل جهان افروز
ظلمت وجود او فرونشست چنانچه بجای خود گذارش خواهد یافت و چون از هزار یکی از احوال خسران مآل
هیمو گفته آمد اکنون بشرح تتمهٔ احوال هندوستان می پردازد که چون مهمات خلق بمبارزخان مذکور قرار یافت
کار هندوستان از آنچه بود بیشتر مختل شد الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلیقه موفقی
داشتند حیف که در حرام نمکی و کافر نعمتی زندگانی خود در باختند و گرنه اگر این دو کس از ملازمان عتبهٔ
علیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه معلی به پدر مفوض میشد و اهتمام سرحدها به پسر و نامزد
می بود هر آینه مشمول مراحم خسروانی گشته بوسیلهٔ خدمات شایسته زندگانی که بزرگان دانش از حیات
شمارند یافتندی آه چنان کارکنان را این چنین کار فرما بایستی و ریاست عامه که بچنین حرام نمکی بدست آید

دانایان کارشناس زیستن چنان را بمراتب کمتر از مردن دانسته جهانیان نفرین نثار می نمایند و بالجمله
چون سلیم خان بعدم خانه شتافت مبارز خان آنچنان ظهور کرد که گفته شد احمد خان سور یزنهٔ سلیمخان
که ریاست پنجاب باهتمام او بود مدعی فرمانروائی شد و خویشتن را اسکندر نام نهاد و محمد خان که قرابت
قریب بشیر خان داشت و حاکم بنگاله بود سر بریاست عامه برافراخت و ابراهیم خان سور که او هم نسبت
قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد و شجاعتخان که بجاول خان در السنه عوام اشتهار داشت در مالوه
سر خودسری بلند کرد و اوباش افاغنه باهم افتاده در شورش و آشوب کشودند سکندر با لشکر پنجاب و سایر
اوباشان فراهم آمده قصد دارالخلافه آگره کرد و مبارز خان و ابراهیم نیز بهمین اراده برآمدند آخر بروباه
بازی هیمو مبارز خان شرق رویه شتافت و نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست ابراهیم
شکست یافته بکوهستان بدر رفت و پدر او غازی خان سور که بر ولایت بیانه تسلط داشت بقلعه رفته
متحصن شد و کار سکندر بصورت بلند شد و از سند تا دریای گنگ بتصرف او درآمد و لشکر فراوان
فراهم آورده میخواست که شرق رویه رفته و مدعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید درین
هنگام طنطنه توجه رایات جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد
تاتار خان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحراست پنجاب تعین نمود و محمد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارز خان
و سایر مخالفان خود پیش گرفت با مبارز خان و هیمو در حدود چهپرکته بعد از چندین سرگذشت محاربه عظیم روی
داد و قضارا محمد خان درگذشت و خزاین شیر خان و سلیمخان بدست هیمو افتاد و در تمتعات
جسمانی و مستلذات نفسانی فرو رفت و کارش از روی ظاهر بالا گرفت و درین میان او را با ابراهیم
مذکور و سایر ارباب خلاف محاربات روی داد و همه جا غالب آمد و با وجود آنکه سواری اسب نمیدانست
همواره او را بر صندوق فیل بار کرده می بردند بوسیله جرات و جلادتی که داشت زرهای مفت بدست افتاده
بی تحاشی صرف میکرد و کارهای شگرف که در اندیشه اهل روزگار نگنجد و پیش می برد چون در حوالی آگره
سکندر استقلال یافت او بجانب بهار و بنگاله روان شد خضر خان ولد محمد خان بجای پدر نشسته
نام بزرگی بر خود بست و خود را بسلطان جلال الدین ملقب ساخته در انتظام بنگاله همت گماشت

و مبارز خان و همو قصد بنگاله داشته بشطری از اوقات بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند و تفاصیل این سوانح
گزارش گرای گفتن نمیکند در نهانخانهٔ اهمال گذاشته بمقصود اصلی میرود یورش جهانگشای حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بتسخیر هندوستان و فتح آن بنا بر منع دولت روز افزون شاهنشاهی بر منتظران بدایع آثار
و مستمعان جلایل اخبار پوشیده نماند که چون حقیقت هرج و مرج هندوستان و شور و شغب آن مرز
و بوم که اندکی برمز و ایما گذارش یافت مکرر بسمع گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید یورش
هندوستان که در مکامن ضمیر پیش بین تصمیم یافته بود وجههٔ همت عالی ساخته جمیع مخدرات تتق
عصمت را در دار الملک کابل بحمایت ایزدی سپرده و شاه ولی بکاول بیگی را اتکهٔ میرزا محمد حکیم ساخته
در خدمت گذاشتند و خدمات حضرات و مهمات صوبهٔ کابل برای رزین منعم خان تفویض نموده در اواسط
ذی حجه نهصد و شصت و یک در ساعت مختار و زمان منتظر که حرکات افلاک بآن افتخار نمایند و نظرات
کواکب بدان مباهات کنند عنان عزیمت والا بصوب صواب ممالک هندوستان معطوف فرمودند
و آن نور پرور ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را که عمر عنصری آن حضرت دران هنگام سعادت پیرای دوازده
سال و هشت ماه بود و عقل کامل آن بزرگ کونین از احاطهٔ حصار افزون مقدمهٔ جیش فتوحات صوری
و معنوی ساخته بادپای اقبال را بجولان در آوردند و در روز توجه عالی بدیوان لسان الغیب تبرک و تفاول
جستند چون امری عظیم از پردهٔ غیب و جلباب خفا جلوهٔ ظهور می نماید منادیان بشارت از انفس و آفاق
بهزار زبان بلند آوازه میکردند از انجمله این شاه بیت قدسی عبارت بر صفحهٔ اولی که سرنوشت پیشانی دولت
تواند شد عنوانی منشور فتح ثبت دگر دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود
اگرچه خردمندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت ترجمان را بر دولت و نصرت حضرت جهانبانی بشارتی شناخته
خیال نموده بهجت آرای محفل سعادت شدند اما دوربینان بارگاه دانش فحوای این نظم بدیع را نوید جلالت
کبری و نوید سلطنت عظمی حضرت شاهنشاهی دریافته بر دیباچهٔ طیران علو این طایر قدسی لطف اقامت
فرمودند و حضرت جهانبانی اعتصام بعروة الوثقی عنایت الهی و استمساک بحبل المتین بشارت آسمانی نموده با
اندکی از مردم که بسه هزار نکشند بمعاضدت بسیاری از جنود غیبی که در شمار محاسبان عقول نگنجد نهضت

فرمودند بیرامخان بجهت استحکام بعضی المهمات با داشتهای و سامان یراق خود رخصت یافته بدارالاقبال
کابل ماند و حضرت جهانبانی از جلال آباد بآیین عیش و عشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند و غره محرم
سال نهصد و شصت و دو عرصه بکرام مضرب خیام اقبال شد سکندر خان اوزبک که خدمات پسندیده کرده
بود مورد جلایل عنایات گشت و دران روز بمنصب خانی امتیاز یافت و پنجم صفر این سال دریای سند که
بنیلاب مشهور است مستقر رایات نصرت شد و سه روز درین منزل خاطرگشا مقام بود و درین مرحله عشرت
آرای بیرامخان از کابل آمده سعادت بساطبوس دریافت و در همان روز مبشران اقبال نوید دولت
آوردند تاتارخان کاسی که با لشکری گران بحراست قلعه رهتاس متعین بود با وجود استعداد قلعه
داری و استحکام قلعه بمجرد شنیدن طنطنه ارتفاع رایات نصرت بکدو و سند پای ثبات از جای داده
فرار اختیار کرده است و آن حضرت نظر به نیکو خدمتهای قدیم و جدید بسلطان آدم گکر منشور عاطفت
فرستاده او را بزمین بوس عالی اشارت فرمودند از آنجا که طالع بلند نداشت عذر زمین وارانه
آورده عرضه داشت که با سکندر عهدی شده است و پسر فرا لشکری نام همراه خود برده اگر من دولت
زمین بوس دریابم هم نقض عهد کرده باشم و هم پسر را بهلاکت است اولیای دولت بموقف عرض
رسانیدند که مناسب آن می نماید که لشکر فیروزی اثر را حکم شود که اول کار او کرده پیشتر نهضت
فرمایند که خودسری چنین را درمیان گذاشته پیش رفتن از دوراندیشی دور است آن حضرت که معدن
مروت و فتوت بودند فرمودند از قدیم باز سلسله جنبان عقیدت و اطاعت بوده است
و مجددا خدمتی شایسته چنانچه سابقا گذارش یافت بظهور آورده در تنبیه او لایق دولت
روزافزون نمیدانیم خصوصا که در ملایمت و معذرت میزند و چون مواکب عالی بسلطنت تمام
دریای سند را عبور فرمودند افغانان که در حدود رهتاس جمع شده بودند پریشان شده هر کدام
خود در رخنه کنجی کشیدند و موکب عالی بتایید اقبال متوجه پیش شد هر روز جائی دلگشا و سرزمینی نشاط
بخش پیش می آمد و بلاد و قریات در ظل عدالت در آمده لذت آرامش و مسرت آسایش در می
یافت و چون سخن باینجا رسید بهتر از سوانح اسامی بعضی امرای رکاب نصرت اعتصام که بقرب

خواجه
منزلت و علو رتبت اتفاق داشتند نوشته میشود بیرام خان شاه ابوالمعالی خضر خان تردی بیک سکندر

خضر خان
خان هزاره عبدالله خان اوزبک میرزا عبدالله مصاحب بیک علیقلیخان شیبانی محمد قلیخان برلاس

خواجه معظم علیقلیخان اندرابی حیدر محمد اخته بیگی بابوس بیک اسماعیل بیک دولدی میرزا حسن خان میرزا

نجات محمد خان جلایر سلطان حسین خان قوندوق سلطان محمد امین دیوانه شاه قلی نارنجی تولک خان

کاکر علیخان باقی بیک یاتش بیک لعلخان بدخشی بیک محمد اخته بیگی خواجه بادشاه میرعیش بیگک خواجه

خواجه عبدالباری خواجه عبدالله میر معین میر غنی شاه فخرالدین میر محسن داعی خواجه حسین مروی میر عبدالحی

میر عبدالله قانونی خنجر بیک عارف بیک خواجه عبدالصمد میر سید علی ملا عبدالقادر ملا الیاس اردبیلی

شیخ ابوالقاسم جرجانی مولانا عبدالباقی افضل خان میر بخشی خواجه عبدالمجید دیوان اشرف خان میر منشی قاسم

مخلص خواجه عطاءالله دیوان بیوتات خواجه ابوالقاسم شهاب الدین احمد خان معین خان فرنخودی خواجه امین الدین

محمود و چون موکب جهان آرای بحدود قصبه سعادت پیوند کلانور رسید شهاب الدین احمد خان و اشرف خان

و فرحت خان را بلاهور فرستادند که رؤس منابر و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند و متوطنان آن

آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد منشور نجات جاودانی کرامت نمایند و بیرام خان و تردی

بیک خان و اسکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیک دولدی و جمعی کثیر را بر سر نقیب خان پنج

بهیه که در قصبه هرهانه اقامت داشت رخصت فرمودند و خود بتأیید اقبال متوجه لاهور شدند و اعیان

آن دیار بشرف استقبال استسعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم برگشودند و وضیع

و شریف فراخور رتبه و حالت بمراحم بادشاهی شرف اختصاص یافتند دوم ربیع الثانی این سال

بلده فاخره لاهور که در معنی سواد اعظم هندوستانست بقدوم اقدس بادشاهی فروغ آسمانی یافت

و طبقات انام و اصناف خلایق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقاصد خود که عمری بر شاه

راه امید انتظار آن داشتند رسیدند در اواخر این ماه خبر آمد که شاه بازخان نام افغانی جمعی انبوه

از افغانان را متبوع ساخته در دیپالپور اندیشهای فاسد بخود راه میدهد حضرت جهانبانی شاه

ابوالمعالی و علیقلیخان اندرابی و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکههای کارطلب را بانصوب فرستادند

شیبانی و علیقلی خان ر

اقبال بجالشان رسیده متوکر محاربه را گرم ساخت و از طرفین بهادران جان نثار لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند
وکار بر سید زاده ابوالمعالی که بدمستی دنیا و غرور حسن مستعار داشت تنگ شده بود که علیقلیخان
و یکههای صف شکن بتکیه بر اقبال روز افزون نموده دلاوری و جان افشانی کارنامهای بتقدیم
رسانیدند و گروه متغلبه را شکست داده بسیاری را از انجمع ادبار بجایگاه نیستی برابر ساختند و
اولیای دولت بفتح و فیروزی مراجعت نموده کامیاب آرزو شدند سامان سخن آن میخواهد که
مقصود را اینجا گذاشته مجملی از احوال نصرت قرین عساکر اقبال که با سلیقی پیر محمدخان تعین یافته بود
نوشته قلم وقایع نگار گردد بر متفحصان سوانح تقدیر مخفی نماند که چون پیر محمدخان نزدیک پرگنه مرامو رسید
نقیب خان افغان اندک جنگی در خور حوصله خود کرده فرار اختیار نمود و غنیمت فراوان از نقد
و جنس بدست بهادران نبرد افتاد و عیال آنها تمام گرفتار شد پیر محمدخان بواسطه نذری که از حضرت
جهانبانی شنیده بود که چون بتائید الهی فتح هندوستان میسر گردد بنده را قید نشود و بندهای خدا بزور در قید
اسیری مردم در نیایند خود سوار شده عیال افغانان را تمام جمع کرده مصحوب معتمدان ساخته پیش
نقیب خان فرستاد و از حصول این چنین فتحی که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود تحف و هدایا از
فیلان نامی و سایر نفایس غنایم را مصحوب عرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت جهانبانی فرستاد
و شکرانه این نعمت گوارا را بجای آورده از انجا روانه پیش شد چون بنواحی جلندر رسید افغانان
گریختن را صلاح وقت خود دانستند و بواسطه منازعتی که درمیان لشکر نصرت پیوند پدید آمد اسباب
و اموال نفیس خود را با نقد جان همراه بدر بردند و انچه ازین میان سرگذشت آنست که تردی بیگ
خان میخواست که پیشتر رفته با افغانان گریخته خود را برساند پیر محمدخان صلاح دران ندیده رخصت
نداد تردی بیگ خان بجهت این معنی بالتوخان را پیش پیر محمدخان فرستاد که بهر نوعی که باشد
رخصت حاصل کند بالتوخان آمده پیغام گذاری نمود خواجه معظم سلطان درشت پیش آمده دشنامی
چند داد بالتوخان نیز جوابهای سخت گفت خواجه شمشیر انداخت که بدست بالتوخان رسید
چون این خبر بمسامع علیه پیوست منشور نصیحت نگارش فرموده تمامی سخن حواله بتقریر افضلخان نموده فرستادند

شرایف کلمات ونصایح هوش افزای پادشاهی را بامرا رسانیده انجمن صلح و صلاح فراهم آورد
و بیرام خان در جلندر طرح اقامت انداخت و هرکدام را پرگنهای نواحی جدا ساخته جابجا تعیین نمود
سکندر خان چون بماچیواره نامزد گشت قابو خیال پیشتر روانه شد و سهرند را تصرف
خود درآورد و اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد و درین اثنا تاتار خان و حبیب خان
ونصیب خان و مبارکخان وجمعی کثیر از لشکر افغان از دهلی رسیده آمدند سکندر خان در سهرند
بودن را صلاح حال ندانسته بجالندر آمد بیرام خان این معنی را مناسب دولت خیال نکرده برآشفت
بایستی پای ثبات و مردانگی را محکم ساخته در حراست سرهند اهتمام مینمود و ما را خبر میکرد و بعد از گفت
وگوی بسیار امرای عظام اعتصام بفتراک اقبال پیوند پادشاهی نموده از جالندر پیشتر روان شدند چون
بجدو و ماچواره اتفاق نزول افتاد تردی محمد خان واکثر مردم صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدید
که چون موسم باران نزدیک رسیده لایق دولت آنست که گذرها را استحکام داده توقف
نماییم چون شدة باران سپری شود و هوا رو باعتدال نهد از آب بگذریم بیرام خان وجمعی از
دوربینان عرصهٔ اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات بسندیده ازینجانب کنند آخر بسعی طا
پیر محمد و محمد قاسم خان نیشابوری و ولی بیگ و حیدر قلی بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود تردی
بیگ خان و سایر امرا ناگزیر از آب گذشتند و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد قول بشجاعت اخلاص
بیرام خان اساس یافت و سرداری برانغار بخضر خان معزز گشت و بزرگی جوانغار بتردی بیگ خان
قرار گرفت و سکندر خان با جمعی از تیز دستان جان نثار هراول معین شد از آنجا که نیت شهریار
جهان برآیین عدالت و سایر مرضیات الهی مقصور بود کار منتسبان درگاه والا روز بروز در فتح و نصرت
افزونی گرفت افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکری فراوان از راه عشرت
رسیده آمدند و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند و جنگ عظیم قایم شد و از نقش سپاهیان
دوربین لشکر فتح نزدیک بجری جای جنگ را نکو قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند و همه تهیای
کارگشا و درین نبرد مردانگیهای کار دیده از بیها کردند تا آنکه شب درآمد بهادران رستم حمله هنوز از اطراف

رفته تبریز دند و از اتفاقات حسنه که مقدمهٔ فتح شد این بود که دران نواحی دیهی واقع بود بغایت
بزرگ از مشعل تائید ایزدی آتش دران ده که خانهایش از خس و خاشاک بود افتاد و در معنی نیز ازان
چراغ در رهگذر دولت افروخته شد و تحقیق پیوسته که این تائید الهی بوسیلهٔ سعی اهل خلاف شد و
هرگاه لمعهٔ اقبال درخشد آنجا اصحاب نزاع بهبود خود دانسته بعمل آورند سرمایهٔ زیان آن گروه گردد
القصه ازین روشنائی که طلیعهٔ نصرت بود دلاوران ظفر پیشه بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع یافته
از اطراف بجدنگهای دلدوز جان ستان بودند و مخالفان از زخم عساکر فیروزی مند غافل بوده مشت در
تاریکی می انداختند تا آنکه قریب سه پاس از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده
سراسیمه فرار اختیار کرد و فتح عظیم روی نمود و فیل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت اقتاد
نفایس غنایم با عرایض اخلاص روانهٔ درگاه والا نموده روز دیگر متوجه پیش شدند و نبیج و نصرت در هند
رفته طرح اقامت انداختند و علیقلی شیبانی که از عقب آمده ملحق شده بود با جمعی پیشتر فرستادند
و از عجایب آنکه چون خبر رسیدن تاتارخان با لشکران و استعداد تمام بحدود ماچواره بمسامع جلال
رسید با جمعی از مستعدان خطاب فرمودند که مسافت بسیار است تا رسیدن ما دران لشکر هرچه ارادهٔ ازلی
رفته باشد بظهور می آید پس همان بهتر که پناه بعتبهٔ کبریا برده بدریوزهٔ فتح و نصرت از عطاخانهٔ الهی مدد فرمائیم
در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی پیشروان موکب عالی ملکت فرمودند چند روز ازین واقعه
نگذشته بود که فتحنامه رسید و غنایم فراوان بدرگاه آوردند چون احصار رفت روز دعا همان روز فتح بود
سجدات شکر فتاح غیبی بجای آورده دست داد و دهش بر جهانیان گشادند چون سکندر بدو سرگذشت آگاه
شد با هشتاد هزار سوار با استعداد تمام متوجه موکب عالی گشت پیرامخان از وفور عقل و شجاعت
در سهرند تجاوت بامی ورزیده لوازم قلعه داری و ضوابط هوشیاری بتقدیم رسانید و عرایض متوالی
بدرگاه والا ارسال داشته استدعای توجه نمود چون دران هنگام عنصر مقدس آن یگانهٔ آفاق از
عارضهٔ قولنج آزرده بود بجای خود آن چمن آرای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را که همواره فتح
و اقبال در رکاب دولت اوست تعیین فرمودند هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور دور نرفته بود

که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داد و آن حضرت بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت جدائی و هم از دلی
احتیاط همعنان ظفر و نصرت سوار دولت شدند و برای صواب اندیش که انتظام بخش زمان و زمین بود
مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لاهور و بابوس بیگ فوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر
جوهر خزانه دار این صوبه باشند و شب هفتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصهٔ سهرند بموکب بادشاهی
نور پذیر شد و امرای اخلاص پیشه بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادمانی زدند و پانزده روز
امرای شجاعت آیین مقابله چنین لشکران نشسته قلعه داری میکردند که طلوع رایات جهانتاب شد
و در باغی که نزدیک شهر بود سراپرده اقبال زدند و آداب نبرد بروجهی که سزاوار باشد قرار داده عساکر منصوره
را چهار قسم فرمودند یکی بنام گرامی حضرت جهانبانی اختصاص یافت و دیگری باسم والای حضرت شاهنشاهی
سعادت پذیر شد و دیگری بابشاه ابوالمعالی و دیگری به پیر محمد خان معین ساختند و هر کدام از صفوف
لشکر اقبال پیوند که راجتهاد و بیان جان بسته مساعی جمیله بجای می آوردند و بهادران جان نثار جان
فشانیها می نمودند و همواره از طرفین مردان نبرد آزمای بجام تیغ شربت واپسین می کشیدند و از جانبین
از راه مردی و مردمی معمول شده بود که فدائیان جانسپار را با احترام و تعظیم بمردم ایشان برده می سپردند
کوته بینان اسباب بین کثرت عساکر مخالف و قلت لشکر بادشاهی را دیده باندیشهای ناصواب خدوک دلهای
ساده میشدند و دوربینان صاحب دولت عملی نقوش فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای دولت خوانده روز بروز در
همت افزوده باعث مزید ثبات پای خلایق می گشتند علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی که جهان
تمکین و اطمینان بودند هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند و جان می بخشیدند ظهور کرامت علیا و شارق
عظمی از حضرت شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال هر چند شاهنشاهی صغر سن را نقاب خود داشته
در پرده آرایشی می بودند اما ایزد جهان آرا چون میخواست که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گرداند اختیار
امور بدایعی که هر یک شاهدیست عدل بر علو استعداد و سمو فطرت بعالم ظهوری شتافته و از جمله خوارق
عادات که درین ایام از حضرت شاهنشاهی که باطن فیض مواطنش مظهر اسرار آلهی و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار
نامتناهی است بظهور آمد آنست که آن حضرت بر بالای بامی از شهر بر آمده بنظر اقلیم گشای خود را بر لشکر مخالف

حضرت

انداخته تماشا میفرمودند لشکری با آن عظمت که شکست آن در اندیشهٔ کس نگنجد رو فرمودند که در چند مدت این را
محروم مانده خواهند و حاشیه نشینان بساط عزت که بدوربینی اینها دستیاب قصص پیشی داشتند و بارها از آن نور پرور ذات الهی خوارق
عادات و بدایع کرامات مشاهده کرده بودند ازین نوید مسرت از جام خوش وقت شده زبان بشکر گزاری
کشادند آری امثال این امور بر عادت پرستان عالم صورت بعید می‌نماید اما حق پرستان معنی بین که سواد پیکان
روزگار روشن دارند این معنی و صد مثل این از چنین بزرگ صورت و معنی دور نمی انگارند و درین ایام خواجه
عبد الناظر که از خدمتگاران قدیم بود از کابل آمده استسعاد ملازمت نمود و حضرت جهانبانی آن دولتمند را
در خدمت آن نور پرور ایزدی سپردند پیوسته در ملازمت بود و اوضاع و اطوار هندوستان بوقف عرض
میرسانید و اهل هند را پیش آن یگانه روزگار آراش میداد چون طالع اهل هند در جه قوت یافته ظهور
سعادت داشت طرز این مردم در مزاج اقدس خوش می آمد اول بار که آن حضرت را بشکار چیته میل شد
و چیته شکاری در نظر اقدس در آمد اینچنین بود که ولی بیگ بدر خانجهان چیته که در جنگ ماچواره از افغانان
بدست آورده بود و فتح باز نام داشت پیشکش آن شیر شکار صید گاه اقبال گردید و در بینان کاردان که نزدیک
بساط عزت بودند ازین پیکر بدیع عجیب بر فتوحات بی اندازه پی بردند نگاه بان آن چیته دندو نام
شخصی بود که از میمنت قدم و فرط اخلاص بخطاب فتحیان نامور شد و امروز که این شگرف نامه والاجاه
اخلاص شمامه ذره هوا خواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد فتحیان در ملازمت حضرت شاهنشاهی درمیان
قراولان خاصه سعادت امتیاز دارد و آن حضرت که پیوسته خود را در ملابس ظاهر داشته از غیر می
پوشیدند و جمال شوکت را در نقابهای گوناگون مختفی می ساختند از توجه این جانور بدیع پرده دیگر
نقاب جمال خود کردانیدند تا لوامع خورشید و شمایم مشکی را در حجاب نتوان داشت آن روز که بخت
مرا ایدانش آموزی دولتمندی میکشید و بسعادت ملازمت برده روشناس کمالات این برگزیدهٔ الهی
می ساخت چه سجدهای شکر بجای می آوردم و ازین دولت ملازمت چه کامیابیها داشتم تا مراتب صوری
و معنوی سر بلند گشتم و خلوت سرای قدس دل را از خواهش فضول پاک ساختم الحال اکنون که نوبت شکر
گذاری رسید و میخواهم که فهمیدگیهای خود را در بیان آورم تا هم شکر بجای آورده باشم و هم چراغ
بینش در راه تاریک روان نهاده آید بی تکلف ازین که در خدمت و معامله داد و ستد در میانست

آزرده ام که از شکل آشنای صوری نبودی و در سلک ملازمان نظام منسلک نگشتی تا هر چه گفتمی و نوشتمی ظاهر پنهان گو رباطن این کس را از گروه خوش آمد گویان ندانستندی و از محرومی صوری خاطر من جهانبانان نی بمقصود برده کامروا گشتندی سبحان الله سپاس نامهای باستانی که در باب ارباب تجرد که عشر عشیر کمالات این خدیو زمان ندارند بلکه بسا مردم باشند که جز ظاهر آراسته چیزی نداشته باشند رقم پذیرفته است جهانیان معامله نافهم بواسطه آنکه درمیان داد و ستدی نیست مدح نامهای مذکور را از قسم خوش آمد ندانسته ظاهرا حق می فهمند و امروز که حال پیشوای اهل ظاهر و باطن بقلم میرود من نیز پرده مزاج زمانه را بازنافهمیده گی مردم پرده ش خاطر باید کشید تا چون نظر من اول بران افتاد کرانه گی از بسیار از شکر لازم بجای آم[دم] ازین بار مردم آزار آزرده خاطر نیستم و چرا باشم و حال آنکه به نیت درست کامروا شده مشغول دار شبگیر کرم روان گشته ام و جمعی کثیر پذیرای حق شده شاهراه صدق پیش گرفته اند اکنون ازین ماجرا که آخر شدنی نیست باز آمده بر سخن که بودم میروم مجملاً قریب چهل روز حضرت جهانبانی کارزارهای محاربه را چنانچه این اقبال باشد بتقدیم میرسانیدند و لوازم اهتمام بجای آورده بآرایش معرکه نبرد دلهای مخلصان را اعتضادی بخشیدند تا آنکه بتاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور که نوبت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهی بود خواجه معظم و اتکه خان و جمعی کثیر رفته کارزار کردند و ازان طرف کالا پهار برادر سکندر بامدادگاری بجای آورد هرچند دران روز مقرر نبود که جنگ بزرگ سرانجام یابد اما چون امری از پرده تقدیر بظهور آمدنی بود رفته رفته پایه نبرد در اشتعال افزود و آتش پیکار بلندی گرفت افواج نصرت قرین از اطراف درآمده بعد از شرایط حزم مردانه ایستادند و نقش مصاف دلخواه نشست

چو کوه آهنین از جای جنبید ٭ زمین گفتی ز سرتا پای جنبید ٭ دو لشکر روبرو خنجر کشیدند
جناح و قلب را صف بر کشیدند ٭ تراک تیر و چاکاچاک شمشیر ٭ دریده مغز پیل و زهرهٔ شیر

و بیمن اقبال ابد اتصال حضرت شاهنشاهی فتحی عظیم روی داد و اولجای فراوان بدست اولیای دولت درآمد و جمعی کثیر از مخالفان مدبر بعالم نیستی شتافتند سکندر با جمعی خود را بدامنهٔ کوه پنجاب کشید یکی از دلاوران خواجه مسافری خود را در اثنای راه بسکندر رسانید سکندر چون دید

شخصی قصد او داره و برگشت هر چند ذات بشر شیر کرد شمشیر بدست نیفتاد و بعد از سعی بسیار اورا از خود دور
ساخت خود را از مهلکه جان بیرون برد آری کاربدستان دنیا و مغروران جاه جز این چه باشد
و حضرت جهانبانی درین کامیابی دنیا که باده مردافکن است هوشمند بوده نیازمند درگاه ایزدی
بودند و با طبقات زمانه از کمال دانش و بینش سلوک میفرمودند که چنین کامیاب شوند چه دوربینا
فرمان برداری سلطان خرد کار بمراد میپازد اول نسبت درست بهم میرسد ثانیا کوشش درکار
قرین حال او میشود ثالثا با وجود ظهور کارهای شایسته نسبت از خود روا نمیدارد و کارگزار اجزای آن را از دادگر
می شناسد و خلاصه مقال آنکه آنحضرت برای تعلیم نیازمندی ارباب صورت و احراز مراتب سپاس
داری بر شکر معنوی اکتفا نفرموده بسپاس ظاهری پرداخته بجدات نیاز ایزدی بجای آوردند اگرچه
درین مراتب گذشته که فتح هندوستان شد فتح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کارنامه بود چنانچه سابقا
سمت گذارش یافت اما هوشمند لبیب داند که مثل این نادره کار نبود و فی الواقع از یکصد فتح که با اندک
کسی با چنین عظیمی بخششی بود و الا از درگاه کبریای الهی که جهان در زمان باستانی کمتر نشان داده اند
مقارن این حال فتح باد و باران از اندازه بیرون شد ازین جهت که باعث هلاکت گروهی انبوه
از ستم پیشهای کافر نعمت بود و از مقدمات اقبال اولیای دولت توان دریافت و از آیات ادبار ارباب
خلاف توان دانست اما از آن جهت که تعاقب این فرار نمودها را آنچنان مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را
از مهلکه نجات توانستند داد و از قسم امهال و اهمال آن گروه بخت برگشته توان شمرد و چون بتایید ایزدی
این چنین موهبتی کبری بظهور آمد آنحضرت بر مسند داد و دهش نشسته اندازه کار مخلصان جانسپار و خدمت
هرکدام از فدائیان جان نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خزف ریزه خدمت دزدان
سخن درمیان آوردند که این فتحنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هر کدام مبلغ دریافت خود را بموقف عرض
مقدس رسانند شاه ابوالمعالی که سرمست باده غفلت بود از بی فکری اراده آن کرد که منشور این
فتح شگرف بنام او شود و بیرامخان که در آمدن هندوستان را سعی خود میدانست و تا زمان فتح بر خلاف
جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهانبانی نموده در تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام

میکرد و جدا افکار این ارزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد و دوربینان کارآگاه معنی
فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهی نور پرور الهی میدانستند گوش هوش و چشم نظارگی باز میمنت
داشته تماشای سخن وران میکردند و معامله فهمان انصاف گزین این فتح بزرگ را در رونق نوبت منسوبان
این نور حدقهٔ خلافت لمعهٔ ظهور خورشید نیز از سخن سرائی ایدم حیرت افزا بودند تا آنکه حضرت جهانبانی
از روی الهام ربانی بر حقیقت کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهی معنون فرمود
مسرت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند و از وقایع عجیبه که دران ایام سعادت فرجام
سانح شد گرفتن خواجه معظم است و مجملی ازین سرگذشت آنکه نوشته چند بخط خواجه برآمد که از کوته اندیشی
و تباه خردی بسکندر سخنان نالایق نوشته اظهار دولتخواهی او کرده بود آن حضرت را بغایت بدین نمود
از خواجه استکشاف فرمودند چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولتخواهی با دشاهی اندیشیده
بودم و بقصد آن جانب کردم که این نوشتها بنظر اقدس درآید تا بمقتضای التفات مبذول داشته مرا سر
براه خدمت شایسته گردانند حضرت او را مقید فرموده بمیر قالی سپردند و بعد از سامان و سرانجام
مهمات سهرند از راه سامانه بدار السلطنه دهلی متوجه شدند و چون رایات نصرت بسامانه رسید
شاه ابوالمعالی را با جمعی از ملازمان درگاه مثل محمد قلیخان برلاس و اسمعیل بیگ دولدی و مصاحب بیگ
و ابراهیمخان اوزبک و جمعی کثیر بلاهور تعیین فرمودند که اگر سکندر از کوهستان برآمده درمیان
دست اندازی کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید و سرانجام مهمات صوبه پنجاب بمشار الیه تفویض یافت
و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که بتوفیق سبحانی روزی چند دران
سرزمین دلکش اقامت فرمایند و درین اثنا عرضه داشت سکندر خان اوزبک رسید که بتوفیق یزدانی
بدار السلطنه دهلی درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند مصلحت آنست که بزودی
پای تخت هندوستان به بلندنشینی آن خدیو زمان سربلند گردد و باستماع این نوید از سامانه نهضت عالی
فرموده روز پنجشنبه غرهٔ رمضان سال مذکور در سلیم گده که بر سمت شمالی دار الملک دهلی بر کنار آب
جون واقع شده نزول اجلال فرمودند و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد

و درین روز در اثنای راه حضرت شاهنشاهی نور پرور و اقبال فروغ بامره خلافت نیله گاوی را
بشمشیر زده شکار فرمودند چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد و انتخاب دریافت بر شکار مقصود
اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند و حضرت جهانبانی که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن
بدولت و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده بتوجهات روحانی استفتاح می نمودند امروز کمال
انبساط بجا آورده حکم شد که از گوشت آن نیله گاو پاره را خشک کرده نگاه دارند که چون بعد از
رمضان حیوانی میل فرماییم اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود و سجدهای شکر بجای آوردند و جمیع
ملازمان عتبهٔ خلافت بمناصب عالی و جاگیرهای لایق شرف افتخار یافتند سرکار حصار و آن نواحی
بجاگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرر شد و تفاول کردند که این را حصار حوادث روزگار
دانسته مجدد ابدولت روز افزون آن حضرت فال گرفتند پرگنهای سرکار سهرند و دیگر پرگنهای
متفرقه عنایت شد تردی بیگ خان را بمیوات فرستادند و سکندر خان را با گره و علی قلی را بسنبل
و حیدر محمد خان اخته بیگی را بجانب بیانه که نزدیک بدار الخلافه آگره واقع است تعیین فرمودند
بیامن قدوم بادشاهی و برکات انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت
و طبقات عالمیان و طوایف خلایق کامیاب اقبال گشتند و آن حضرت در قلعه دهلی بوده پیوسته
بمرضیات الهی بسر می بردند و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش آب میدادند و همواره
فرمان پروری خالق و کامروائی مخلوق پیش نهاد همت والا ساخته سریر آرای خلافت بودند از
سوانحی که دران ایام موجب مزید سرور خاطر اقدس شد آمدن شاه ولی انگه بود از دار الاقبال
کابل که خبر سلامتی مخدرات تتق عصمت آورد و خصوصیات احوال بعرض اقدس معروض داشت
و مژده مسرت بخش رسانید که از خدر مطهر ماه چوچک بیگم ایزد منت بخش فرزند گرامی کرامت فرموده است
آن حضرت ازین بشارت دلگشا و ازین نوید روح پرور شکر ایزدی بجای آوردند و جشن شادمانی
ترتیب داده نقدها در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند و شاه
ولی را انگه و کافی این عطیه غیبی خطاب سلطانی کرامت فرموده با تحف و هدایا روانه کابل ساختند

و بنا بر شیر توجه و التفات سعادت اختصاص داده‌اند و از وقایعی که در آن ایام روی داد آمدن رستم‌خان
بود که در سلک امرای معتبره افغانان انتظام داشت و مجملی از این قصه آنست که چون اتکه خان
و جمعی از ملازمان بارگاه دولت متوجه حصار شدند روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهارشنبه
بیست و پنجم رمضان ورود و گروهی حصار نزول سعادت نمودند رستم‌خان و تاتارخان و احمدخان
و پیر محمد زنگی و دلاورخان و شهاب خان و تهمتن خان و آدم خان قیام خانی با جمعی از افغانان از حصار
برآمده عرصه پیکار را آراسته شدند با وجود آنکه افغانان قریب دو هزار کس بودند و با اولیای
دولت قریب چهارصد کس جنگ عظیم در پیوست و بتایید الهی فتح روی داد و تا هفتاد کس
از مخالف در میدان بقتل رسید و رستم‌خان گریخته قلعه حصار را مضبوط کرد و مجاهدان اقبال
بیست و سه روز بمحاصره آن پرداختند چون کار بر او دشوار شد قول طلبیده دید و رستم‌خان را
با نام بردها قریب سیصد کس مصحوب میر لطف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه والا فرستادند
و او با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس سربلند شد و بعد از چندگاه حکم معلی شرف نفاذ یافت
که او را جاگیر مناسب نمایند تا بشرط آنکه فرزندان خود را بگروگان نگاه دارد تا هم سلک رحمت
ملوک شده باشد و هم راه حزم و احتیاط از دست رفته آن ساده مرد کوته اندیش از این
شرط دولت که سرمایه استحکام سلسله عبودیت بود ابا نمود و مقام گریختن شد چون این معنی بر
پیشگاه خاطر مقدس بادشاهی پرتو انداخت او را مقید ساخته به بیگ محمد ایشک آقاسی سپردند و از
وقایعی که در این نزدیکی بظهور آمد قضیه قتل بهادر افغانست و اندکی از کیفیت بو کوی بسیار او آنست
که او از احاد و اناس بلکه از مجاهیل اردوی اقبال بود و وقتی که رایات نصرت بعد از فتح سهرند بجانب
دهلی نهضت فرمود این قدر جمعی از اوباش را گرد خود فراهم آورده دست بتاخت و تاراج دراز
کرده و پیوسته غنایم بدست آورده گو بر دم و اوهی بود از روی کثرت پیوسته عرایض نیاز بدرگاه
نوشتی و از نواحی سهرند تاخته تاخته سنبل در تصرف در آورده و خود در سنبل نشست برخوانده
خود را که عارف الله نام نهاده بود و به بداون فرستاده در آن حدود ورای حسین جلوانی که از اعاظم امرای

افغانان بود می جنگ ویران ساخت و قنبر از انجا خود را بکانت کوله رسانید و ان نواحی را بنهب
و غارت کرد و دران حدود با یکه خان که از رؤسای افغانان بود جنگی توزکانه کرده شکست یافت
و از انجا به بداون آمد هرچند که این دیوانه عاجل پیوسته عرایض فرستادی و اظهار بندگی
و نیکو خدمتی کردی اما فعل او با قول موافقتی نداشت پا از اندازهٔ گلیم درازتر کرده مردم را از
خود منصب خانی و سلطانی دادی و علم و نقاره بخشیدی تنها مستی و نیا نداشت سودای خون
نیز ضمیمه حالت او بود بارها از دیوانگی یا دیوانه ساختگی و ابله طرازی خانه خود را بتاراج
داده بود و همواره از و حرکات نامنتظم که شرکت بمجانین داشته باشد بظهور آمدی چون مکرر
این معنی بمسامع عز و جلال رسید فرمان قضا جریان بعلیقلیخان شیبانی صادر شد که او را بدرگاه
معلی فرستد و اگر سر از اطاعت پیچید تنبیه نماید درهمین اثنا که دیوانه از زرکن خان شکست یافته
به بداون آمده بود علیقلیخان از مهمات پیرت فارغ شده بسنبل رفت و بعد از فراغ مهمات به
بداون آمد هرچند علیقلیخان کس بطلب او فرستاد پیش او نرفت و گفت چنانچه تو بندهٔ بادشاهی
من هم از غاشیه داران این موکبم و این ولایت بزور شمشیر گرفته ام آخر الامر علیقلیخان بجنگ
آمد چون او دران نزدیکی شکست یافته بود در قلعه بداون متحصن شد و عرضه داشت بدرگاه
معلی فرستاد چون احوال او بعرض مقدس رسید آن حضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را
مستمال عنایات بادشاهی ساخته باستانبوس سرافراز سازد پیشتر از انکه قاسم به بداون
آید و این مژده نجات رساند علیقلیخان او را کشته بود و مجملی از این سرگذشت آنکه چون قنبر
قلعه را مستحکم کرده و محاصره امتداد یافت و کاری نمی گشود علیقلیخان محمد بیک ترکمان
و ملا غیاث الدین را پیش او فرستاد و او این فرستادها را مقید ساخت ایشان جمعی کثیر را
پنهانی با خود متفق ساختند و بفریب و فسون مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را
اسیر کردند علیقلیخان سر او را بدرگاه معلی فرستاد و وقوع این واقعه بر باطن عدالت
مآثر بادشاهی گران آمد و فرمان عتاب آمیز بعلیقلیخان صادر شد که چون اظهار اطاعت میکرد

میجویست که بملازمت آید کار را جرا بجنگ رسانید و بعد از آنکه بهمت افشا و جرای حکم گشت
و آن حضرت مکرر ا بتقربان بساط عزت میفرمودند که خاطر مجموعست که این مرد را به پیند اگر
از سواد پیشانی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود او را نوازش فرموده تربیت عظیم فرمائیم
و از سوانحی که درین ولا بظهور آمد ناسپاسی میرزا سلیمان است و شرح این بطرز اجمال آنست که چون
رایات جهانگشای بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیک خان که اندراب و اشکمش در جاگیر
او بود بحکم عالی سعادت همراهی یافت و متعلقان از جانب او برای انتظام جاگیر ماند میرزا
سلیمان فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال که بجاگیر تردی بیک خان بود نمود اول از راه
کثرت در آمد که به نیرنگ پردازی متعلقان را بخود کشد چون آن صورت نه بست میرزا
پرده آزرم برداشته بمحاصره اندراب قیام نمود متعلق خان ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته
برآمد و جنگ کنان خود را از آن مهلکه برآورده بکابل آمد و از واقعاتی که دران ایام پدید
آمد کشتن حیدر محمد خان آخته بیکی بود غازی خان پدر ابراهیم را که سر سروری میخارید و شرح
این ماجرای آنست که چون حیدر محمد خان را به پایه فرستادند غازی خان که حاکم آن حدود بود
تاب مقاومت نیاورده در حصار پایه متحصن شد و بعهود و ایمانی که از حیدر محمد ظهور یافت
اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد حیدر محمد چشم بر اموال و اسباب او دوخته نقض عهد نمود و بشمشیر
بی اعتقادی او را بقتل رسانید و چون این خبر بسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید مسیح خاطر
عدالت پیوند نیفتاد چون دو دولت بود و اوایل درآمد هندوستان سیاست ظاهری
او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کر نخواهد بست و ملتفت تا سیری شدن او این
جهان را همان طور که جد با آن قضا تر جان گذشته بود بظهور آمد و شهاب الدین احمد خان
را که میر بیوتات بود بجهت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند و خود
بدولت و اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان و رفاهیت مردم بوده
تو تقایت کرامی مرا حرف رضیات الهی میفرمودند نهضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهی

بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی
درین اثنا که خاطر جهانگشای حضرت جهانبانی بداد و دهش نظام آرائی ممالک هندوستان
بود خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالی رسیدن گرفت که از بادهٔ ناگوار دنیا بدمستی کرده
در آزار خلایق میکوشد و بر مسالک خلاف حکم بادشاهی سلوک می نماید چون حضرت جهانبانی را با او توجه
خاص بود امثال این اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اختراع اهل حسد و افترای ناتوان
بینان فرود می آوردند تا آنکه خبر بر آمدن اسکندر از کوه در اردوی معلی شیوع یافت و نیز
بیقین پیوست که این سیدزاده بدست فرحت خان حاکم لاهور را بی حکم تغیر داده کس خود را بجای
او مقرر ساخته است و در خزینهٔ بادشاهی دست درازی میکند بخاطر اقدس حضرت جهانبانی که آیینه
صورت نمای ملک و ملکوت بود بالهام ربانی چنان مصمم شد که پنجاب که از اعظم صوبهای هندوستانست
بیامن حراست و حکومت حضرت شاهنشاهی و برکات رافت و عدالت آن نورپرور اقبال رونق
پذیرد و شاه ابوالمعالی را اگر مصلحت باشد حصار و آن حدود مرحمت شود و نیز چون درین ولا
مخدرات تتق عصمت را از کابل طلب فرمائیم پنجاب در تصرف ملازمان حضرت شاهنشاهی بودن
مناسب دولت است هر چند لشکر اقبال آن مقدار بود که دفع سکندر نماید لیکن بجهت مصالح ملکی
و طبیعی نام کوکب مذکور ساخته اوایل سال نهصد و شصت و سه در ساعت مسعود که جلوس اورنگ
هفت اقلیم را از پیوند سلطنت ابد پیوند بآن افتخار نماید حضرت شاهنشاهی اقبال پرور را آلیق را بآیین
سلطنت و شکوه اقبال تعیین فرمودند و بیرام خان را بصورت اتالیق آن حضرت ساختند و بمعنی تربیت
اقتضا دولت بیامن توجهات حضرت شاهنشاهی حواله شد و جمعی کثیر از ارباب عقیدت و اخلاص
در رکاب نصرت اعتصام آن حضرت اختصاص گرفته رخصت یافتند چون موکب قدسی آن نورپرور
آلهی بسرهند رسید ملازمان عتبهٔ اقبال که در حصار فیروزه بودند سعادت ملازمت دریافته بمسرت
پیرای خاطر شدند و دران منزل بیجاحوته ورود اسمعیل عزیز سیستانی که بوسیلهٔ حسن خدمت و لطف
عقیدت بخطاب رومیخانی شرف اختصاص یافته بود و در فنون آتشبازی و بندوق اندازی قرینه نداشت

دولت ملازمت حضرت شاهنشاهی دریافت و آغاز بندوق اندازی آن حضرت از اینجا شد و در اندک فرصتی
چنانچه در هر فن و هر صنف استادی یگانه اند استادان این فن هم پیش بزرگ گشتند و کارنامهای غریب که دفترها
متضمن بیان آن نتوان اند شد درین روش چون سایر پیشها از آن مظهر کمالات بظهور آمد و از عجایب
این ذات قدسی منش چه گویم و چه نویسیم که بی شایبه تکلف هر شخصی که در هر فنی از فنون اقسام [illegible]
چه از حکمت پروران تابع نظر و چه از صنایع پروازان صاحب هنر چه در امور کلی و چه در اشیای
جزوی که سالهای سال پیش استادان دانا ورزش آن روش کرده باشد چون بشرف ملازمت این
دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیدن فزونی دانش کم کرده در مقام حیرت می آید
و بخاطرش میگذرد که همانا اوقات آن حضرت بغیر این کار صرف نشده است و باز میگوید که چنین مهارت
عظمی کسی را نتواند بود موهبتی است خدادادی و از بدایع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متنوعه در یک
مجلس سیر میفرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمی آید حکما و علما و فضلا و صنعت گران دیگر را کجا حوصله
وفا میکند که بغیر روش خود زمانی صحبت دارند این دریافت بلند و این حوصله فراخ در قوت بشری
نگنجد بلکه طاقت ملکی بر نتابد ایزد تعالی این گوهر والا را بجهت انتظام عالمیان دیرگاه دارد ذکر تتمه احوال
سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت آشیانی و شرح بعضی از جلایل مخترعات و قوانین آن حضرت
چون انتظام مهمات پنجاب بنهضت مواکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت دلپذیر یافت
حضرت جهانبانی پیوسته در دار الملک دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم مهام ملکی اشتغال میفرمودند
و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجه عالی داشتند و مکرر امیفرمودند که چند جا را
پای تخت ساخته در نظام هندوستان کوشش میفرماییم دهلی و آگره و جونپور و مندو و لاهور و قنوج
و بعضی محال دیگر که صلاح افتد و هر جا لشکری بسرداری یکی از هوشمندان دوربین رعیت پرور عدالت
گستر مقرر میسازیم که آن نواحی محتاج بکومک لشکر دیگر نباشد و زیاده از دوازده هزار سوار در رکاب معلی
نگاه نمیداریم و میفرمودند که صندلیهای مرصع از طلا و نقره میفرماییم که بسازند که در بار عام شش هزار دانای
کامکار و مردی که در بساط قرب بمزید عنایت سرافرازند بموجب حکم عالی نشسته شرف امتیاز یابند که عا

چنانست که دلهای بزرگان عالی فطرت دنیا که بدولت سرای اخلاص نرسیده در بازار سوداگری در مانده سود و زیان شده بدادوهم اهل تمنا صید نشود و تا در اعتبار و جاه ایشان نیفزاید تسخیر دلهای این طبقه صورت نه پذیرد و خاطر فیض ماثر آن حضرت از مبادی حال تا اخوال بر اختراع امور بدیعه و اظهار حقایق منبعه توجه داشتی از انجمله دران وقت که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از کابل و قندهار توجه فرمود حضرت جهانبانی را جهت تمشیت مهمات در کابل گذاشته بودند روزی آن حضرت سوار شده در اطراف شهر سیر دشت و مرغزار میکردند در اثنای راه مولانا روح الله را که بشرف آخوندی آن حضرت اختصاص داشت مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر جان پرتو می اندازد که اندیشه کس که درین راه پیش آیند بنامهای ایشان فال گیریم و بنای اساس دولت بران نهیم مولانا بعرض رسانید که بنام یککس هم اکتفا می توان کرد فرمودند ملهم غیبی در دل چنین القا میکند بعد از طی اندک مسافتی مردی در سن کهولت پیدا شد چون ازو پرسیدند که چه نام داری جواب داد که مراد خواجه و متعاقب آن دیگری که بر دراز گوشی هیزم بار کرده بطرفی می برد پیش آمد چون اسمش سوال کردند گفت دولت خواجه انگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که اگر نام شخص دیگر که پیش آید سعادة خواجه باشد از غرایب اتفاقات حسنه خواهد بود و کوکب مراد از افق سعادة طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردی که گاوی چند میچرانید در نظر در آمد چون پرسیدند که نام تو چیست گفت سعادة خواجه ملازمان رکاب از ان کرامت علیا در تعجب و تحیر افتادند و نزد همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبال سعادة فال بمساعدت ازلی بمراتب ارجمند کامیاب دولت خواهد گردید و چون این مژدهٔ غیبی از قوت بفعل آمد و گلشن امید از جویبار معدلت سرسبز و تازه گشت اساس انتظام مهام دینی و دنیوی بر مراد و دولت و سعادة نهادند و جمیع ملازمان عتبهٔ اقبال بلکه تمام متوطنان ممالک محروسه را به سه قسم منقسم ساختند اخوان و اقربا و امرا و وزرا و کافهٔ سپاهیان را اهل دولت گفتند چه پیداست که بی مساعدت این طایفه عروج بر معارج دولت و اقبال میسر نیست و علما و حکما و صدور و سادات و مشایخ و قضات و شعرا و سایر فضلا و موالی و اشراف و اهالی را اهل سعادة خواندند زیرا که اکرام این سعادتمندان و مصاحبت

با این مقدمات شریفه بسبب استسعاد و سعادت ابدیت و ارباب بیوتات و اصحاب حسن صوری و اهل نغمه و سازرا
اهل مراد نام نهادند که این مراد جمهور عالمیان است و همچنین قسمت ایام هفته پرداخته یکی از اهالی دولت
و سعادت و مراد منسوب ساختند برین موجب که روز شنبه و پنجشنبه با اهل سعادت تعلق گرفت و درین دو روز
توجه عالی بانتظام مناظم علم و عبادات متعلق شد و جهت اختصاص این دو روز با اهل سعادت آنکه شنبه منسوبست
بزحل و زحل مربی مشایخ و خاندانهای قدیمست و پنجشنبه متعلق است بمشتری و آن کوکب علما و سایر طبقات [illegible]
و روز یکشنبه و سه‌شنبه با اهل دولت و سرانجام مهام پادشاهی و انتظام امور جهانبانی اختصاص گرفت و حکمت در تعیین این
دو روز آنکه روز یکشنبه تعلق به نیر اعظم دارد که سلطنت و فرمانروائی از پرتو تربیت اوست و سه‌شنبه
تعلق بمریخ دارد و مریخ مربی سپاهی است و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گفتند و دران
دو روز بعضی از ندما و خواص و جمعی دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص میشدند و نکته در خصوصیت
این دو روز آنکه دوشنبه تعلق بقمر دارد و چهارشنبه بعطارد و هر دو را با موربیوتات مناسبتی خاصست
روز جمعه بر طبق نام خویش جامع مراتب مذکوره گشته طبقات انام از فیض عام پادشاهی بهره‌ور میگشتند و از
مخترعات که در روزهای دیوان مخصوص بود یکی آنکه چون سریر خلافت مقر سلطنت میشد و آن حضرت سریرآرای
فرماندهی گشته بزم دیوانی می آراستند باوازهٔ نقاره طوایف مردم را آگاهی می‌بخشیدند و هرگاه از
دیوان بر می‌خاستند توپچیان بصدای بندوق خلایق را آگاه میگردانیدند و دران روز که یراقچیان چند
دست خلعت و خزانچیان چند بدره زر نزدیک بارگاه می‌آوردند تا در بخشش و کامروائی خلق تاخیری نرود و چند
کس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن دربر افکنده مسلح نزدیک بارگاه می‌ایستادند دیگر از جمله مخترعات
آن حضرت آنکه سه تیر زرین مطلا که کنایه است از سهم السعادت و سهم الدوله و سهم المراد ساخته شده بود
که بهر یکی از ارکان دولت و غیر آن تعلق میگرفت مهمات آن سرکار بحسن اهتمام او سرانجام می‌پذیرفت
مقرر آنکه مادام که صاحب هر یک از آن سهام در تمشیت اموری که متعلق بآن سهم است بر وجهی کوشش نماید
که مستلزم رضای الهی و مستوجب دولتخواهی باشد منظور عنایت بوده بر مسند اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه
از آب جاه بدمست شده جادهٔ اعتدال گذارد و یا بواسطهٔ غرضی نظر از دولتخواهی بپوشد همت بر جمع

حال مقصور ساز و تیر تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر صحیفهٔ حال او کشیده بجزای لایق رسانیده
آید و میرخواند میر مورخ در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان ملازمت من سهم السعادة من حیث الاستقلال
بعمدهٔ اصحاب فضل و کمال مولانا محمد فرغلی تعلق گرفته بود و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سادات و مشایخ
و علما و قضات و ارباب درس و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمایم و عزل و نصب متکفلان امور دینی و تعیین
وظایف و سیورغالات بجانب او سمت اختصاص پذیرفته بود و سهم الدوله بعمدة السلطنة امیر هندو بیگ
تعلق داشت و رتق و فتق و بست و گشاد مهام اعظم امرا و اکابر و وزرا و تمامی متصدیان اعمال سلطانی و متکفلان اعاظم
امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان درگاه مفوض باو بود و سهم المراد و امور بیوتات
بامیر ویسی استقرار داشت و او چنانچه باید بتمشیهٔ مهمات بیوتات و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تکمیل
موجبات تفاخر و عظمت می پرداخت و از جملهٔ مخترعات آن حضرت تقسیم تیرات بدوازده قسم و هر کدام
از طبقات انام را بیکی از تیر معین ساختن و باندازهٔ مراتب طوایف خلایق بظهور آوردن بدین تفصیل تیر
دوازدهم که موافق نهایت عیار طلاست مخصوص ترکش اقبال پادشاهی بود و تیر یازدهم منسوب باقربا
و اخوان و زمرهٔ از سلاطین نژادان که ملازم عتبهٔ دولت بودند تیر دهم متعلق بسادات و مشایخ
و علما تیر نهم متعلق بامرای عظام تیر هشتم بزمرهٔ از مقربان و ایچکیان صاحب منصب تیر هفتم را بسایر
ایچکیان تیر ششم متعلق بسرخیلان قبایل تیر پنجم بیکه جوانان بهادر تیر چهارم بتحویلداران تیر سیوم بجوانان
جرگه تیر دوم بتمام شاگرد پیشگان تیر اول بدربانان و پاسبانان و امثال این مردم و از مخترعات
آن حضرت آنکه مهمات سرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند آتشی و هوائی و آبی
و خاکی و جهت تمشیهٔ مهمات هر یک از این چهار سرکار وزیری مقرر فرموده بودند مهمات توپخانه و ترتیب
اسلحه و آلات حرب و سایر اموری که احتیاج بافروختن آتش را در آن دخل باشد سرکار آتشی میگفتند و وزارت
آن سرکار خواجه عمید الملک قرار یافته بود و دیگر مهمات یراقخانه و باورچیخانه و اصطبل و سرانجام ضروریات
استرخانه و شترخانه را سرکار هوائی می نامیدند و زمام اختیار آن سرکار بخواجه لطف الله داده بودند
و سامان شربتخانه و سوچیخانه و جریان انهار و مهماتی که بآب منسوب باشد سرکار آبی میخواندند و وزارت

آن سرکار بخواجه حسن تعیین یافته بود و مهمات زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات بسرکار
خاکی موسوم گردانیده بودند و وزارت این سرکار بخواجه جلال الدین میرزا بیک منسوب بود و در هر یکی از
سرکارهای مذکوره یکی از امرا دخل داده بودند مثل امیر ناصر قلی بیر پسر کار آتشی بود که همواره جامه سرخ
می پوشیدی و از جمله اختراعاتی که در آن زمان ترتیب یافت یکی آن بود که استادان نجار چهار کشتی
بزرگ در میان آب جون مرتب ساخته در هر یکی از آن کشتیها چهار طاقی مشتمل بر دو طبقه در غایت
خوبی مرتفع گردانیدند و آن کشتیها را بنوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقها در محاذی یکدیگر وقوع
یافت و در میان هر دو کشتی از آن چهار کشتی طاقی دیگر از حیز قوت بفعل آمد خابجه در میان آن کشتیها حوض
مثمن نمودار شد و از اختراعات شریفه ترتیب دکانها و آرایش بازار در کشتیها شده بود که حیرت فزای
عقلا دیده کاران بود و در سال نهصد و سی و نه که حضرت از فیروزآباد دهلی با اکثر امرا و ارکان دولت
و تمامی اهالیان و اعیان در کشتیها نشسته از راه دریا متوجه دار الخلافه آگره گشتند همچنین بازاری آراسته
بر روی آب جون روان بود هر کس هر متاعی که میخواست در آن بازار می یافت و بدین قیاس باغبانان شاهی
بموجب فرمان باغی بر روی آب ترتیب داده بودند و از مخترعات آن حضرت جسری روان بود
و از جمله بدایع مخترعه آن حضرت قصر روانست و آن قصری بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده
بودند و استادان نجار اجزای آنرا بروجهی بر یکدیگر وصل کرده بودند که هر کرا چشم بران می افتاد می پنداشت
که تمامی او یکپاره است و حال آنکه هرگاه که میخواستند از هم میگشادند و بهر کشوری که میخواستند نقل میکردند
و نردبان طبقه اعلی آنرا بنوعی تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند منبسط میشد و هرگاه اراده می نمودند
منقبض میگشت و از جمله مخترعات عالیه آن قدسی فطرت تاجی بود در رفعت و لطافت بر حد اعتدال گویا
کلی بود در تارک حاشیه که بر گرد تاج میگردانند مشتمل بود بر دو فرجه نمایان هر فرجه بصورت رقم هفت
و بملاحظه آنکه رقم دو هفت هفتاد و هفتست موافق لفظ عز است آنرا تاج عزت لقب نهاده بودند و آن در
بدخشان اختراع یافته بود چون بدار الخلافه آگره نزول فرمودند بنظر اقدس حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی در آوردند آن حضرت بغایت پسندیدند و از جمله مخترعات غریبه آن حضرت خرگاهی بود که بعد در

سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده هر برجی مشتمل بر پنجرها که انوار کواکب دولت از شبکهای آن تابان بود
و خرگاهی دیگر مانند فلک الافلاک که محیط فلک ثوابت است جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بود و از
مخترعات عشرت افزای آن حضرت بساط نشاط بوده و آن بساطیست مستدیر مشتمل بر دوایر افلاک و کرات
عناصر دایره اول منسوب بود بفلک اطلس سفید رنگ واقع شده بود و دوم کبود و سیوم بمناسبت زحل سیاه
و چهارم که محل برجیس است صندلی و پنجم که متعلق بهرام است لعل و ششم که خانه نیر اعظم است زرین و هفتم که منزل
ناهیدست سبز روشن و هشتم که جای عطاردست سوسنی زیرا که مزاج عطارد ممتزج است و چون رنگ کبود را
با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد و سبب اختیار رنگ سوسنی بر سایر الوان الحکمه بعضی حکما رنگ عطارد را گلی
گفته اند و رنگ سوسنی از دیگر الوان ممتزجه بگلی نزدیکترست و دایره نهم که منزل قمرست سفیدست و بعد از
دایره قمر کره نار و هوا بترتیب مرتب گشت پس کره خاک و آب انتظام گرفته و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه
وقوع یافته بود و خود بنفس نفیس دایره زمین را اختیار میفرمودند و آنجا سریرارای خلافت میشدند
و هر طایفه را از منسوبات کواکب سبعه سیاره را در دایره که بازای آن وضع کرده شده بنشستن حکم می
فرمودند مثلا امرای هندی را در دایره زحل و سادات و علما را در دایره مشتری و مردمی که در دولت
می نشستند باندا ختن قرعه که در هر جانبش صورت شخصی بوضعی غیر مصور بود مامور میگشتند و از دست هرکس هر صورت
بر می آمد بهمان صورت دران دایره متمثل میگشت مثلا اگر صورت شخصی ایستاده می برآمد می ایستاد و اگر نشسته
می برآمد می نشست و اگر مضطجع می برآمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط میشد و از غرایب اختراعات
آن حضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب آن روزست که مربی اوست
چنانچه در روز یکشنبه خلعت زردی می پوشیدند که منسوب بنیر اعظم است و در روز دوشنبه لباس سبز که
منسوب بقمرست و برین قیاس و از مخترعات آن حضرت طبل عدل بود که اگر داد خواهی را با کسی محاکمه میشد
یک نوبت چوب بر طبل میزد و اگر تظلم او از عدم وصول علوفه بود دو نوبت آنکار میکرد و اگر مال و جهات
او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان آوردی اگر با کسی دعوی خون داشتی چهار
نوبت صدای طبل را بلند کردانیدی اثار طبع مخترع این خدیو قدسی نشان بدایع آفرین بسیارست و شطری ازان

چنانچه فلک اطلس از نقوش مبراست این خرگاه نیز از ...

مکرر

اگاه دل حاجت دریافت جوهر گرامایهٔ آن حضرت همین قدر که ذکر شد بسند اکنون همان بهتر که سخن کوتاه
ساخته در شرح مقصود درآید پرتو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی جنت
آشیانی و مسافر شدن بآن عالم . بر ضمایر خبرت گزین پوشیده نماند که دران نزدیکی حضرت
شاهنشاهی نونهال چمن آگاهی بجانب پنجاب رخصت یافتند اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی ذکر سفر ملک مقدس میگذشت و برخلاف عادهٔ پسندیدهٔ خویش این معنی را که منافی عالم انتظام است
مکروه داشته‌اند که در مجلس عالی نیشد و ربیولا بذکر آن خوش وقت میگشتند همانا که بر پیشگاه باطن غیب‌دان
نقش آن پرتو انداخته بود از انجمله روزی تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
میفرمودند که حضرت فردوس مکانی در محفل انس خود مذکور می ساختند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خوابستان
گورستان غزنین منظر می درآید مرا میل مردن میشود در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلی و مزارات آنجا
مشاهده میکنیم سخن او بیاد می آید که چه خوش میگفت و در همان نزدیکی که متوجه ملک بقا میشوند به بعضی از مستعدان
خطاب میفرمودند که امروز بعد از فراغ عبادات سحری غیبتی دست داده بود و ملهم غیبی این رباعی بزبان
داد ع یارب بکمال لطف خاصم گردان ◦ واقف بحقایق خواصم گردان ◦ از عقل جفا کار دل افگار شدم
دیوانهٔ خود خوان و خلاصم گردان ◦ وهنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میریخت و تغیر تمام در پیشانی
نورانی آن حضرت مشاهده میشد و دران نزدیکی که دهلی مخیم سرادقات جلال بود آن فروغ افزای چشم
خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی شبی بخواب دیدند که شخصی کاکل مشکین مقدس ایشان را می برد از چون
بیدار میشوند واقعه را بماهم انگه والدهٔ ادهم خان در میان می آرند ایشان جمعی از معبران کاردان را
طلب داشته استفسار تعبیر می نمایند چون از حضرت جهانبانی می پرسند جواب میدهند و همواره
دران ایام سخنان میفرمودند که بوی انتقال ازین عالم فانی که بمنزلهٔ گذاشتنی است بمشام دوربینان
آستانهٔ عزت میرسید و جان مخلصان ازین شرحه شرحه میگشت از انجمله در طاق رواقی که آن حضرت می
بوده‌اند بخط خویش مطلع شیخ آذری را نوشته بوده‌اند ◦ شنیده‌ام که برین طارم زر اندود است ◦ خطی که
عاقبت کار جمله محمود است ◦ و در قرب انتقال افیون کم میکردند تا آنکه جمعی از محرمان درگاه فرمودند که

که بلائی از سر ایشان دور خواهد شد
و بعد از ان بآهستگی از قضیهٔ ناگزیر
خبر داده تسلی میدهند

ملاحظه کنیم تا چند روز دیگر چنان شود که بدو سه حب برسد خوراک هفت روز جدا فرموده در کاغذی پیچیده
به بندهای خاص نمودند و بر زبان اقدس گذشت که افیون خوردن ما همین است و در روزی که اول
منزل سفر ملک تقدس و تجرد بود چهار حب مانده بود که طلب داشته بگلاب میل فرمودند آخر روز
جمعه ربیع الاول نهصد و شصت و سه شاه بداغ و علی شاه و بیگ ملوک و جمعی دیگر از سفر حجاز آمده بودند
و چنگیز خان و بعضی مردم از گجرات بخدمت رسیده عرض سرگذشت میکردند و پهلوان دوست میربر
مولانا اسد با عرایض منعمخان از کابل رسیده بودند و اخرهای روز بر بالای بام کتابخانه که درین نزدیکی
ترتیب یافته بود بر آمده مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساختند و تا خیلی وقت از
احوال مکه معظمه و گجرات و کابل می پرسیدند و بعد از آن جمعی از ریاضی دانان را طلب فرمودند و آن شب
منتظر طلوع زهره بودند میخواستند که ملاحظه فرمایند و نیت حق طویت آن بود که چون زهره طالع شود و ساعت
مسعود گردد مجلس عالی داشته جمعی را بمناصب علیه امتیاز بخشند اوایل شام آن روز خواستند که بسعادت
فرود آیند چون بزینه دوم رسیده اند مقری مسکین نام اذان بلند آهنگ بنیاد کرده حضرت بمقتضای
ادب تعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرموده اند چون درجات زینه تیز بود و سنگهای لغزنده داشت
در حین نشستن پای مبارک در دامن پوستین پیچید و عصای اشرف لغزید و از پای در آمده بسر آمدند و شقیقه
یمنی آزردگی تمام یافت چنانچه قطره چند خون از گوش راست بر آمده از انجا که ضمیر غیب دان داشتند بجهت
تسلی و نظام عالم در ساعت منشور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مزاج مصحوب نظر شیخ جولی پیش آن نخل پرورد
اقبال فرستادند و از غرایب اتفاقات حیرت انگیز در اواسط همین روز بعضی از باریافتهای دولت
حضور معروض نمودند که درین روز نسبت بیکی از بزرگان زمان آسیبی عظیم رسد و همانا که ازین جهان
در گذرد و دولت خواهان که در حضور اقدس بودند در اخفای این واقعه هایله کوشیده در فرستادن
خبر بجانشین مسند خلافت و جمع ساختن امرای عظام که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند سعی نمودند
و تا هفده روز بوفور عقل این واقعه جانگداز را از عوام پوشیده داشتند حاضران درگاه والا مرتبه
عتبه خلافت خضر خواجه خان و علیقلیخان لطف میرزا خضر خان هزاره و توقتدق خان و قنبر علی بیگ و اشرفی

وافضلای ان ترک در سلک وزرای کفایت پیشه انتظام داشت خواجه حسین مروی میر عبد الحی بشیر و خان و مهتر خان

و بعد از چند روز تردی بیک خان که نقش امیر الامرائی بر لوح خاطر می نگاشت و سایر امرا جمع شده

بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بنام نامی و القاب گرامی خدیو زمان خواندند روز کار در هم شده را

تدارک و تلافی نمودند و بعالم و عالمیان پیغام جمعیت جاوید رسانیدند هم کارفرمایان عالم قدس که در

انتظار این بودند کام روا شدند و هم کارگذاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند عبد الحی صدر این بیت

خوانده اند بیت اگر نوروز عالم رفت برباد ٭ گلی صد برگ سوری بقا باد ٭ و بعضی این بیت را نقش بسته بودند

و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته و از غرایب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصراع ثانی را تاریخ جلوس

این خدیو زمان یافته بود لیکن اگر گلی را بیا نوشته شود اگر چه بیک طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید و در

ایام اخفای این امر جانگاه یکبار ملا بیکسی را لباس آن غفران قباب پوشانده بر بالای آن ایوانی که نشیمن آن

حضرت بود بر آورده رو بجانب دریا بر دم نمودند و طوایف انام کورنش کرده از اضطراب و قلق

که داشتند بقدر اطمینان یافتند و چون این غایله بمصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوبی قوی که لازمه

این هنگامه است برخاست اعیان دولت ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تسکین خواطر و اطمینان

بواطن کمر سعی بر میان همت بستند و آنچه درین وقت تفرقه افزای بد دوست و دشمن باید کرد کردند

و در جبر این انکسار و جمع این افتراق آنچه مقدور وقت بود بجای آوردند و عقد دولت ابد قرین این دودمان

عالی انتظام و التیام نیابد که فروغ جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهی خلف صدق سلطنت جلوس

سریر خلافت عالم و عالمیان را فروگرفته بود سبحان الله این چنین ذات بدیع الکمال رفیع الاقبال که هم نظام بخش

صورت و هم کامیاب معنی بود کجا در دایره وهم عقل دوربین میگنجد که چنین زود ازین جهان کهندان سفر

اختیار فرماید اما چون وقت آن رسد که جهان آفرین عالم کهن را از سر نو طراوت بخشد و عالمیان را جان

تازه کی ترتیب دهد که در بسیاری از قرون سالفه نبوده لاجرم قصد اظهار کامل عیاری بزرگ نهادی که

اکمل افراد جهان باشد نماید و لهذا وقوع این قضیه ناگزیر اگر چه در چشم ظاهر بینان دست آویز سوگواری و ماتم

و دربیت اما در نظر بالغ نظران کارشناس گنجینه سور و سرور توانند بود که از وجود با جود این گوهر والای سلطنت

بتجدید عالم ظاهر و باطن رونق پذیرفت و چارسوی دولت صوری و معنوی رواج یافت و چون عمر والای
این خدیو جهان بنقطهٔ کمال رسید و اسباب فرمان روائی این بزرگ منش سرانجام یافت قرعهٔ دولت
عظمی بنام این خداوند جهان آمد با وجود ابوالابای معنوی چون طراز فرزندی داشت اگر فرمان روائی زمانه
بواسطهٔ درست بینی و نیک طویتی در قید حیات صوری داشتندی بواسطهٔ تبعیت اشرف که در آیین خردمندی
لازم است سرمایهٔ این بزرگ زمانه را تبعیت این نورپرورد فرض عین بودی و چون خلعت پدری بطبیعت
گرامی ارزانی و همچون که تابعیت آبا را شایستهٔ نسبت و برخورداری فرزندان جز در بندگی آبا و [illegible]
فرمان برداری ایشان سرنوشت قلم تحریر نشده ناچار مقدمهٔ این جشن اقبال آن بود که فرمان ده گیتی این
جهان را بدرود نماید و بالجمله بعد از لوازم تعزیت و مراسم تهنیت اولیای دولت که در دار السلطنه
دهلی مجتمع شده بودند بجهت جمعیت دلهای پریشان متفرق شده هر کدام بجای و مقام خود شتافتند و تردی
بیگ خان که باتفاق این مردم بجهت سرانجام مهام این بلاد در دهلی اقامت داشت و اسباب و ادوات
سلطنت و دارای مصحوب غلام علی شش انگشت و جمعی دیگر از مردم اعتمادی بدرگاه جهان پناه فرستاده
اظهار اطاعت و عبودیت کرد و میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران را نیز روانهٔ ملازمت ساخت سوانح
دولت افزای حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس مجملی از احوال دولت
اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که چون رایت اقبال بصوب
پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه اتکه خان و سایر ملازمان عتبهٔ دولت از حصار فیروزه
آمده شرف رکاب بوسی دریافتند چنانچه ایمائی بآن رفت و چون موکب اقبال بسهرند رسید جمعی از ملازمان
بادشاهی که بکومک شاه ابوالمعالی تعیین شده بودند مثل محمد قلیخان برلاس و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین
محمود و فرحت خان و خواجه طاهر محمد ولد میر خورد و مهتر تیمور شربتچی چون از صحبت بدمستانهٔ ناهموار این جوان بی
اعتدال تنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی را شنیده خود را بی رخصت رسانیدند
و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایت گشتند پیش از نزول عساکر منصور سکندر که از کوه برآمده بود از
شکوه آرائی موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشید و میر بدمست که از لاهور بجهت دفع او برآمده بود در جهت

نمود و بلاهور شتافت و چون تحقیق پیوست که این ولایت بحضرت شاهنشاهی عنایت شده و آن حضرت متوجه
این ممالک اند بی اختیار با جمعیت خود در کنار آب سلطانپور رسیده اورا که ملازمت نمود و آن حضرت
از روی عطوفت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانبانی در مجلس عالی خود اشارهٔ بنشستن فرمودند و میر
مشمول انواع مراحم و مکارم گشت و از انجا که میر تنگ شراب مست جرعهٔ دنیا شده بود بعد از انکه رخصت
یافته بمنزل خود رفت پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانبانی معلوم همگنانست علی الخصوص بخاطر گرامی
باشند در قمرغه جوی شاهی بحضرت جهانبانی در یکجا در یکطرف خوردنی خوردیم و شما حاضر بودید شما الوش داده
پس نظر باین نسبت چون بخانه شما آمدم تکیه نمد برای من جدا انداختند و دستارخوان برای چه علیحده
ترتیب داده شد آن حضرت که معدن دانش و مروت بودند به بیخردی او تبسم فرموده بحاجی محمد سیستانی
که پیغام آورده بود فرمودند بگو توره سلطنت دیگرست و قانون عشق دیگر آن نسبتی که حضرت
جهانبانی را با شما بود مرا نیست عجب که درمیان این دو نسبت تفرقه نکرده گله کرده اید میر انفعال
عظیم کشید و آن حضرت متوجه کوه شدند تا استیصال سکندر که در مانکوت و آن حدودی بود
نمایند چون بنواحی هریانه موکب اقبال نزول فرمود قاصدی نیز در رسید و پراگنی از قضیهٔ افتادن
حضرت جهانبانی خبر کرد و پراگنان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی متوجه کلانور
ساخت که روزی چند دران خطهٔ دلکشا اقامت واقع شود و در نزدیکی کلانور نظر شیخ جولی
رسید و فرمان عالی آورد و مقارن این حال خبر قضیهٔ ناگزیر بمسامع اجلال رسید از استماع این
قضیه جانکاه گریه و زاری که لازم عالم محبت دوستدارانست از ان حضرت بظهور آمد و آن
قدر اشفتگی خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس نهاد در ان روی داد که از حیطهٔ خیال بشری بیرون
باشد و پراگنان و اتکه خان و ماهم انکه بقدر تا ... دلاویز تسلی میدادند نا خوش از فرط محبت بود
انچه اثر اپیرمایه تسلی میدادند باعث مزید اندوه میشد و این برگزیدهٔ معبود حقیقی برای
اعادة الناس آن قدر دل نگرانی و توجه بهندوستان میدارد و از فوت مرکبی که راجه از اخلاص و عقیده
و ... مندی دارد چگونه متاسف و متالم میشود جای آنست که درین باب که در زمان سالف محبوب

خورسندی و خوشحالی اهل غفلت میشد بر ذات مقدس چنین حالتی بوده تا اهل عالم که بنظر ایشان جز هیچ بس
نباشد بر حقیقت بزرگی این بزرگ بجان اعتراف نمایند و این اعتراف وسیلهٔ اهتدای جمهور انام شود و این
اهتدا ذریعهٔ شمول نورانیت و عموم حقانیت گردد و اگر نه این معنی بودی در وسعت آباد دانش و خداشناسی
و حق پرستی این نور پرور اقبال کجا راه داشتی که در تقادیر ایزدی چنین شکایت در ابروی عبودیت بهم رساند
آخر بتایید عقل دوراندیش خود بدامن صبر خوابیده در تصدقات و تبرعات که بمسافران عالم بقا سود مند آید اهتمام
فرمودند اصحاب نظم و ارباب فهم مرثیها و تاریخها گفتند از انجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندی در مرثیه
آن غفران قباب ترتیب داد و این چند بیت از آنست

و میر عبدالحی این تاریخ یافت مصراع ای وای پادشاه من از بام اوفتاد ، مولانا مسعود حصاری این را در سلک
نظم آورد و اصل حق شد همیون پادشاه ، اما برسم خطی که نام اقدس را الف نویسند و مولانا قاسم کاهی
این تاریخ را در رشتهٔ نظم کشید مصراع همایون پادشاه از بام افتاد ، این تاریخ یکسال کم است و تفاوت
یکسال و دو سال در عبارات تجویز توان کرد دیگر وفات و جمعی این مصراع تاریخ یافتند مصراع وارث ملک
جلال الدین باد ، کمالات صوری و معنوی و مآثر عقل و دانش این یگانهٔ روزگار بیش از آنست که بتحریر
آید از اقسام علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند علی الخصوص در اقسام علوم ریاضی آن حضرت را پایه بلند
بود و همواره با ارباب حکمت صحبت میداشتند و ممتازان علم ریاضی در پایهٔ سریر والا کامیاب سعادت
بودند و آن حضرت را اراده بستن رصد مصمم بود و بسیاری از آلات رصدی ترتیب داده بودند
و چند جا محل رصد خیال فرموده بودند و توجه عالی بشعر و شعرا نیز داشتند و از انجا که طبع موزون از خصایص فطرت
سلیم است در خلال اوقات واردات قدسی را چه از حقیقت و چه از مجاز در سلک نظم میکشیدند
و دیوان شعر آن حضرت در کتابخانهٔ عالی موجود است و این چند رباعی از آن دیباچهٔ کرامت مرقوم میگردد

ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب ٭ حال دل خود مگوی با هیچ طبیب ٭ کاری که ترا بآن جفا کار افتاد
بس قصهٔ مشکلات بس امر عجیب ٭ ای دل ز حضور یار فیروزی کن ٭ در خدمت او بصدق دلسوزی کن
هر شب بخیال دوست خورشید نشین ٭ هر روز بوصل یار نوروزی کن ٭ ای آنکه جفای تو بعالم علم است
روزی که ستم نه بینم از تو ستم است ٭ هر غم که رسد از ستم چرخ بدل ٭ ما را چو غم عشق تو باشد چه غم است
المنة لله که ذکر این سلسلهٔ رفیعه که چون سلسلهٔ سموات تأیید الهی و اعتصام قدسی دارد و یکسر این
سلسله پیوسته است بصبح ابتدای آدم صفی و سر دیگر بطلوع نیر وجود شاهنشاهی بآیین تنقیح و طرز اختصار
بعبارات تازه که خامه الوده بیبان قالب انشا نشده انتظام یافت و بنگارش این فهرست رفعت
و عنوان دولت ذرهٔ هوا سرشت ابوالفضل سعادت پذیر شد و بسا از رموز و نکات حکمت جا
بجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت که اگر آن حقایق و اسرار حقیقت از اصل سوانح متمیز سازند
کتابی گردد ٭ انتخابی لبالب از مغز دانش ٭ جام می ساختم از خون خویش ٭ نی قلم سرکه گنبد سینه ریش
هست بهر نکته دقایق بسی ٭ تا نسنجد نشناسد کسی ٭ اگرچه نظر بنجا طبان رسمی آنچه تا حال از سرگذشت
بزرگان گذارش یافت طفیلی داننده سخن سرا بوده اما حقیقت شناسان انجمن تقدس نیکو
دانند که درین محمدت نامهٔ ایزدی از آغاز تا انجام که هرگز هم نرسا دیک حرف بطفیل نیاورده ام
پیمان پرده چند که نقاب جمال مقدس شاهنشاهی اندکرده در هر پرده پرده کی وجهی همت بوده اما
حاشا کدام پرده و چه پرده کی یک حسن است که چندین تنوع ظهور دارد و باطن یکتا هست در گرو آن
حسن جهان افروز روشنی پذیر است ٭ دانند آنجا که سخن دانی است ٭ کین چه نمود از سخن ربانی است
مرا که دل یکجا گرده است کجا خاطر بکوبین کرآید تا بتالیف تاریخ چه رسد چنانچه دو شمشیر در
یک میان نه در آید و دو مقصود در یک دل نگنجد پراکنده خاطران هر جایی را قیاس مکن که این
بیدلان خاک سرشت دل لجات تا قیاس را سزد لیکن من مسبب این را از فراخی حوصله در منظر
مقدس حضرت شاهنشاهی حق را جلوه خاص نمودند و این رمیده ملک اسباب را بکمند ارادت
در آوردند و از ژرف نگاهی و دولت منشی مبدعان قضا که ابواب سعادت را از نیک ذاتی

این گلشن بسرانجام میداوند جمال جهان آرای شاهنشاهی زد در بسط زمین بسیط علیه
نمودار گرد و امید اند تا عشق حقیقی این یگانه درگاه الهی بنگاشتن این داستان و در آخر گرم
ساخت هم هنگامه سخن وری گرم شد و هم گلشن نکته پیرائی شاداب گشت و هم فتوری در یکتا دلی
این بادیه پیمای حقیقت نرفت هم مراتب جمال معشوق حقیقی پایه ظهور گرفت و هم مدارج فنون عشق
بکمال عروج یافت اکنون آنچه آن را مجاز بیان رسمی استطرادی میدانستند سپری شد و نوبت سخن
بالجمله هر دو طایفه مقصود تحقیقی شناسند در رسید امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردم

کلکم که سرش زبان غیب است گنجینه گشای کان غیب است
انصاف طلب کنم بتحسین زانگونه که گنبد تمکین
این نامه سرای آفرین باد ان شاء الله که این چنین باد